القول الجلی

فی ذکر آثار الولی

دربیان ملفوظات و معارف حضرت شاہ ولی اللہؒ

مع مقدمہ

حضرت شاہ ابوالحسن زید فاروقی

ناشر

حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

اَلقَولُ الجَلِی

فی ذکرِ

آثَارِ الوَلِی



دربیان ملفوظات و مکشوفات و معارف حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ

بہ اہتمام

ابوالنصر انس فاروقی حلیۂ طباعت پوشیدہ

در

شاہ ابوالخیر اکاڈمی، شاہ ابوالخیر مارگ، دہلی ۶

القول الجلي

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الحمد لله الذي اصطفى نوع الانسان على سائر الخلائق وفضلهم تفضيلا وخص الكمل منهم
بمعرفة اسمائه وصفته ومحبة كنه ذاته اجمالا وتفصيلا فاولئك من الانسان كالانسان
من العين تشريفا وتخويلا وافاض علوما جمة في سويداء قلوبهم من آيات قدرته واسرار حكمته
ونزلنا ما لك تنزيلا وابرز على ظواهرهم وبواطنهم امارات يعرفون بها وعلامات يميزون بها
اكملهم تكميلا وجعلهم وسائط جوده وسحائب توده ومنهم تنزل البركات وعلى ايديهم تظهر
الكرامات وتلك سنة الله ولن تجد لسنة الله تحويلا وصلى الله على افضل الرسل اكمل
الكمل الهادي الخليقة من غوايات الطبيعة ترغيبا وتهويلا الذي جاء بالملة الحنيفية السمحة
السهلة والشارع الحجة الجليلة البيضاء وتسهيلا وعلى آله واصحابه الذين اتخذوا سنته
السنية في جامع امورهم مسلكا وسبيلا وفازوا بالحظ الاوفى والسهم الاسنى من
علومه ومقاماته وحصلوا تحصيلا چون پیش ارباب علم وایقان واصحاب معرفت ووجدان

ثابت و محقق گشته که هرگاه حق سبحانه و تعالی اراده ظهور تولی خود درباب هدایت ناس

بوجود ولی از کمل ورثهٔ انبیا تعیین نماید او را بمنزله جارحه از جوارح خود ساخته مصدر آثار و

اقوالی کریمی و معرف کمالات خودش باشد میگرداند تا مردمان او را شناخته

بدو گرایند و بدلالت وی بمقصود خود برسند و وی مر این فیض را که از تعلیم وی باشد

هیچ چیز از نهادها احتیاج نیست و نکته در این باب آنست که هرچند نسبت وی با سایر

ناس نسبت شمس بقمر ثابت است که اگر در قمر شعور شمس ندارد آفتاب او بحت

می شود لیکن چون کسب را توقف بوجود وی حاصل شود در کمالات او اطلاع دست دهد

لابد تر شش بغرض وی زیاده تر ضرورت شده و علی حسب سنة الله از جانب قابل

هرچند اقبال بفیاض بیشتر قبول او مر فیض را کاملتر آید این فقیر الی رحمة الله الولی

محمد عاشق المخاطب بالحی بن الشیخ عبید الله البارهوی ثم الپهلتی کان الله لهما و اصلح شانهما

الخفی والجلی عفی عنهما چنین ادراک کرد که شب یازدهم شهر شعبان سنه اربع و اربعین بعد الالف

والمائة بمنزلهٔ بالغ که مرحله‌ها از مکه معظمه جانب مدینه مطهره بسته در وقت مراجعت

از مدینه طیبه بذی الحرمین را حضرت مرشدی و مولائی اوحد زمانه و یگانه اوانه جامع کمالات

الانسان الالهی محی ذی امهات حقایق الوجوبی والامکانی الملکی فی الملکوت ابی

الفیاض والمسمی من عبد الله النبی صلی الله علیه وسلم بازکی و حکیم الامة الوارث من

جده الفاروق الاکبر سر ان الله ینطق علی لسان عمر الفرد بالله الشیخ ولی الله عظماً و قطب الدین

احمد با سر بر محمل ناقه که مرکب خاص الجناب بود کشیده بودند و نغمه تیا تمیم الله از لسان

اعجاز بیان ستمع در اظهار بعضی اسرار غامضه و معارف دقیقه خاصه آن شان معرفت

در این اثنا بر زبان فیض ترجمان جاری باشد که اگر کسی بر وجه بعضی آثار که قرب

ادراک اکثر الناس هستند بپردازد هر آینه در ضمن آن سری مندرج یابد و فواید عظیم
مشاهده رو نماید زیرا که اکثر کتب مصنفهٔ مرتبهٔ انظار آن بلندتر است که ادراک عامة
الناس بآن تواند رسید که آنها نصیب خواص اند بل بعضی از آنها حظ اخص الخواص
پس این خاکسار بمقتضای اِنَّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها تعرض باین
نفحهٔ الهیه واجب دید و این نفس رحمانی را فوز عظیم دانست که در ضمن این نفحه دولت
انعام علمی بر این خاکسار مفتوح ساخت که برخی از آن مقدمه ثبت کرد اولاً تمهید
و تصمیم عزم همت را آن وقت باین امر جلیل القدر کرد و در خامس عشر شهر مذکور در مکه معظمه
شروع در این کار سعادت بار واقع شد شکر این نعمت عظمی الهی از احاطهٔ تحریر
و تقریر بیرون است که توفیق تحصیل این سعادت هم کرامت فرمود چنانچه تشرف جمع
و تبییض اکثر کتب اسراریه آنجناب نصیب این خاکسار بود والحمد لله علی ذلک
حمداً کثیراً ابداً بعدد معلومات الله دائماً بدوام الله و این رساله را بذکر آثار و کراماتی که از ایام
ولادت با سعادت بظهور آمده بودند انتها نمود و از آن سه قسم مقرر ساخت قسم اول
در کرامات از کشوف و اشراقات و واقعات و تصرفات و قسم ثانی در بارهٔ از
کلمات ارشاد سمات معارف آیات و قسم ثالث که بمنزلهٔ ذیل قسم
اولین است در بیان بعضی احوال و اقوال اشخاص که بآنجناب نسبتی دارند بعضی بآن
مع القرابت و بعضی بارادت و قرابت معنوی و هیچ خبر درین رساله بقید قلم نیامده
مگر که بر آنجناب مکرر عرض شده و بشرف اصلاح تشریف یافته و هم چنین در قسم
ثالث احوال کسی که تحریر نمود یا بروی گذرانیده یا بروایت ثقه اعتماد کرده محرر گردانیده
و چون مقصود ازین تحریر و تقریر افادهٔ فواید کبری طریقت و عواید عظمی حقیقت است

مر طالبان را بنا بر آن ہر قصہ را مضمون بلفظ افادہ کردہ آید و تسمیہا بالقول الجلی فی ذکر آثار
الولی وہو حسبی ونعم الوکیل قسم اول در کرامات از کشوف وغیرہ افادہ پوشیدہ نماند کہ قبل
از ولادت حضرت ایشان بعضی از آثار کمالات شان مثل بشارت بوجود
شریف ایشان از طرف ارواح بعض اولیاء کبار ظاہر میشدند چنانچہ روزی امام
الطریقۃ وقطب الحقیقۃ اعنی والد ماجد حضرت ایشان شیخ عبد الرحیم قدس اللہ اسرارہم
بتقریب زیارت مرقد منور حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ تشریف
بردہ بودند چون بمزار پر اسرار خواجہ متوجہ شدند روح شان ظاہر شد وگفت شما را
فرزندی پیدا خواہد شد او را قطب الدین نام کنید ایشان ملاحظہ آنکہ سن ایشان مقتضی این
امر نبود این معنی را بجانب امور عادی وطبعی استبعاد نمودہ ظن فرمودند کہ شاید مراد
از ان ابن الابن باشد یعنی شیخ صلاح الدین را کہ فرزند مہین ایشان بودند پسری متولد
گردد حضرت خواجہ بر این خطرہ مشرف شدہ فرمودند کہ این مراد من نیست بلکہ از صلب
شما پیدا خواہد شد چون مدتی برین بر آمد با وجود آنکہ بکمال تجرد متصف بودند و اعراض از لذات
دنیہ بالکل میداشتند وسن شریف ہم بہ پیری رسیدہ بود لیکن سر این معنی کہ نظم
موسی اندر درخت آتش دید :: سبز تر میشد آن درخت از نار :: شہوۃ وحرص مرد
صاحبدل :: ہم چنان دان وہم چنین انگار :: بظہور پیوست وداعیۃ تزوج دیگر پیدا شد
درج عصمت واختر برج عفت دختر کلان قدوۃ ارباب ذوق ووجود عمدۃ اصحاب
کشف وشہود میان شیخ محمد قدس سرہ کہ خلیفہ بزرگ ایشان بودند این عقد صورت بست
پس حضرت ایشان متولد شدند بعد از ان برادر خورد حضرت ایشان شاہ
اہل اللہ کہ بکمالات ظاہری وباطنی موصوف اند پیدا شدند پس اولاً انوار قدرا

نام کتاب

استبعاد

فراموش کردند و حضرت ایشان را بشاه ولی الله موسوم ساختند و بعد از ان
بشارت مذکوره را یاد آوردند و بقطب الدین احمد نیز مسمی نمودند الحمد لله که ذات
مبارک ایشان مصداق هردو اسم آمده   پیش از ولادت حضرت ایشان
حضرت بزرگ قدس سره یعنی والد ماجد حضرت ایشان و والده شریفه ایشان
که بعلم شریعت از تفسیر و حدیث عالمه و بآداب طریقت متادبه و با علم حقیقت
عارفه و مصداق اسم خود فخر النسا بودند و در این معنی از بس رجال سبقت نموده
شبی بنماز تهجد برخاسته بودند و قریب یکدیگر نماز ادا می نمودند چون از صلوة فارغ
شده دست بدعا برداشتند ما بین هردو مبلغ قدری فاصله بود در انوقت
آنجا دو دست دیگر از غیب پیدا آمدند و بدعا مرفوع گشتند والده ماجده از مشاهده
این حال متعجب شدند پس حضرت بزرگ قدس سره متوجه شده فرمودند
که این هردو دست فرزندیست که متولد خواهد شد وی با ما در این صلوة حاضر است
و شریک در دعا ما دمی بعد ان حضرت ایشان متولد شدند و در هفت سالگی
در نماز تهجد شریک والدین گردیدند و بعد فراغ ما بین هردو دست بدعا برداشته
بر همه وضعی که پیش از ان بسنین مشاهده افتاده بود و آنچنانی بی تفاوت صورت بست
پس والدین ماجدین از رویت این صورت ان واقعه یاد کردند و شکر حضرت
حق سبحانه بجا آوردند   حضرت ایشان در بطن ام جنین بودند که روزی والده
ماجده ایشان بقسمت طعام بر اهل بیت مشغول بودند و در انوقت حضرت
بزرگ قدس سره قریب اتمام طعام تناول میفرمودند در اثنا آن مسکینه سایله
آواز داد و بنام خدا گرده نان طلبید حضرت بزرگ قدس سره بدست خادمه اولا

دیر ایام نان

و برایشان نان فرستادند باز از میانه راه خادمه را باز طلبیده ثانیا نیمه باقیه نیز عطا کردند
فرمودند که این طفل چنین می‌گوید که در راه تمام نان باید داد نه اقتصار بر نیمه باید کرد

خدا

فصل ولادت باسعادت حضرت ایشان در قریهٔ پهلت که نانجد یعنی ام الام است روز
چهارشنبه مقابل چهارم شوال طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم صورت
منجم اخترشناسان بضاعت نمودارات حکم کردند که طالع ولادت باکرامت دوم
درجه از حوت بود و شمس در درجه طالع و زهره در هشتم آن و عطارد در بیست و نهم
آن و زحل در دهم درجه حمل و مشتری در یازدهم آن و آن سال سال قران علویین بوده
است و آن در اول درجه ثور و مریخ در دوم درجه آن و راس در سرطان و از جمله اعظم
کرامات ایشان آنست که طالع ایشان با طالع آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اهل تنجیم
باستخراج آن موفق شدند درین معنی که شمس و عطارد در برج حوت بودند موافق افتاد
و گویا بهمین جهت وراثت کمال نبوة علی الوجه الاکمل ایشانرا حاصل گشت بعضی از اهل
سعادت تاریخ ولادت عظیم الدین یافته و مولوی محمد اعظم کشمیری که از مریدان با اختصاص
حضرت ایشان بود قصیده مدحیه ایشان نموده بنهجی که اگر از سر هر مصراع آن حرفی گیرند مصرع
مشتمل بر تاریخ میلاد کرامت بنیاد که ابر کرم بحر حکم عالی نسب والامکان پیدا آید
و همین را مصرع آخر قصیده گردانیده‌اند سید عبید که از یاران خاص الخواص حضرت
ایشان بودند نقل کردند که چون حضرت ایشان متولد شدند بروز سیوم برای تهنیت
و مبارکباد از مقام خود بخدمت حضرت مرشدی آمدم چون شرف ملازمت حاصل گشت
مراسم تهنیت ادا نمودم حضرت مولای و مرشدی بنهایت فرح و بشاشت
تبسمی فرموده زبان کرامت بیان راندند که فلانی این مولود عجب طفلی پیدا شده که

متولد گشت در قماط پیچیده پیش ما آوردند هرگاه بحجر ما نهادند در بر روی وی چشم
خود کشادم به نسبت خود متوجه گردیدم دران لحظه خویش را در ترقی یافتم و در نسبتی
که داشتم زیادتی احساس کردم و آن معنی ببرکت این مولود بود   ازابتداء
فطرت طبیعت حضرت ایشان نهایت صفائی دوست و لطافت پسند افتاده بود
چنانچه در ایام طفولیت که هنوز لسان غیب ترجمان شان بنطق آشنا نشده بود
از ادناس و ارجاس تنفر میفرمودند و ثیاب متوسخه چه بر خود و چه بر کسانی
که با ایشان اختلاطی قوی میداشتند نمی پسندیدند و به تساهل در امثال این امور راضی
نمی بودند پس بعد دران ایام وقتی بحسب اتفاق بر حضرت بزرگ قدس سره
پوشاک چرکین شده بود حضرت ایشان چون در حجر مبارک ایشان نشستند
از بس که بزبان تکلم نمی کردند دامن را بدست گرفته بخلع آن اشارت میفرمودند
و کسی این معنی را فهم نمیکرد چون این قضیه مکرر شد ازین صورت قوی دل تنگ شدند
و گریه آغاز نهادند و نالها می نمودند و کسی پی بآن سر نمی برد لاچار هر کس باداء حیل تسلی
میداد اما سود نمیداشت آخرها تا روز دیگر هم چنان منغص خاطر ماندند چون یوم ثانی شد
بحسب اتفاق حضرت بزرگ قدس سره پوشاک پاکیزه و لباس خوب پوشیدند
حضرت ایشان هرگاه مشاهده این صورت فرمودند نهایت منبسط خاطر گشتند
و همه کلال و ملال که میداشتند بالکلیه زایل شد و فرح و سرور بهر جهت تمام تر روی آورد
پس حاضران بملاحظه این حال غرابت اشتمال این نکته را دریافتند و تعجبها کردند

قریب فطام حضرت ایشان والده ماجده شان را مبشره رؤیا نمود
که گویا سریری تکیه دار گسترده است و بران سریر حضرت بزرگ قدس سره

خواب والده شاه ولی الله مخبر از لیاقت نبوت

بنماز مشغول اند چون ازان شغل فارغ شدند طایری فاخته رنگ که منقار سرخ دارد آمده
بر گوشه تکیه ای سریر نشست و از منقار خود پاره کاغذ پیش ایشان انداخت پس
آنحضرت کاغذ مذکور را برداشته چون ملاحظه فرمودند دیدند که بران اسم الله بذهب
نوشته است پس ازان آن طایر در هوا طیران نمود متوقف آن جانوری طوطی رنگی که بالش
سبز و منقارش سرخ بود آمده هم در آنجا نشست و بر طریق طایر اول پارچه قرطاس
در منقار خویش پیش شان انداخت آنرا نیز برداشته تامل فرمودند در وی هم بذهب
مرقوم بود در سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم و در سطر ثانی این مضمون که اگر تو ختم همیشه
ما این را نمی میکردیم والده ماجده حضرت ایشان میفرمودند که ما را دران وقت گمان
آن شد که این بشارت در حق حضرت بزرگ قدس سره است لیکن همدران
ساعت ایشان آن پارچه قرطاس را ملاحظه نموده بطرف ما متوجه گشته فرمودند که
ما می گفتیم که فرزند تو در کمال و بزرگی چنین و چنان خواهد بود این بشارت هم موید آنست
پس از کلام صدق نظام شان در همان منام معلوم شد که این بشارت در حق
حضرت ایشان بوده و بعد ازان بوضوح پیوست که طایر اول مبشر حضرت بزرگ
قدس سره بوده که اسم الله دلالت بر شهود ذات صرف دارد و فاخته رنگی طایر خوش
لهجی و صدق لحن در بیان معارف و تاثیر در نفوس و این معنی در ذات بابرکات
ایشان اظهر من الشمس بوده و طایر دیگر مبشر کمال حضرت ایشان بود زیرا که بعد وصول
بذات صرف وجدان کشف مراتب حضرات و احکام نشآت از کمال نبوت
است و طوطی که در سایر طیور بفصاحت و بیان امتیاز دارد تقریر ان حقایق مشعر
و این معنی از اذواق و مواجید و حقایق و دقایق که در مصنفات حضرت ایشان

مبین شده اند کالشمس فی ظهیرة الصیف روشن است بعث و دلیل این سخن گفتار اویس

دلیل آفتاب انوار اوست . بلی خلف الصدق فاروق اعظم که بمنقبت لو کان بعدی

نبی لکان عمر مخصوص بودند لایق است که باین بشارت مبشر باشند والحمد لله علی ذلک

در ایام طفولیت حضرت ایشان شیخ از مریدان حضرت بزرگ قدس سره

که بطریقی از نواحی دهلی از جانب سلطان خدمتی است برای حضرت ایشان ثیاب

طلاکاری میفرستاد مردمان خانه بملاحظه آنکه یوم عید قریب بود پوشیدن آنها در امور

مستحسن شناخته ثیاب مذکوره را از ایشان مخفی داشتند و حضرت ایشان را باینمعنی

اطلاع ندادند ایشان از راه کشف کیفیت آن پارچه معلوم فرموده تجسس آنها نمودند

مردمان در اخفای آنها مبالغه کرده انکار آوردند حضرت ایشان بالکلیت التفات

نمیکردند و باخراج آن مبالغه می‌نمودند و میفرمودند که آن پارچه‌ها زری سبز می‌آید و مقتضا

صبا گریه میکردند آخرها لاچار شده آن ثیاب را بر آورده بایشان در پوشانیدند

ذکر قوت کاشفه شاه ولی الله بعالم صبا مائل بخلعت

شیخ عبدالکریم لاهوری نقل کردند که روزی بخدمت حضرت بزرگ قدس سره

شرف اندوزی ملازمت میداشتم که شیخ ذیشانی بیامد و بعد ادای مراسم

نیاز بتواضع در صف النعال نشست و عرض نمود که مزاجی عارض شده توجهی در ازاله

آن مبذول شود در آنوقت حضرت ایشان که صغیر السن بودند در آنجا بازی طفلانه

مشغول داشتند بآن عزیز متوجه شده فرمودند که یک چیره سرخ رنگ و یک جامه از توب

استادری برای ما بیار بهیچ وجه دفع خواهد شد آن عزیز همانوقت برخاست و چیره

و جامه موافق فرمایش حاضر ساخت همان ساعت شفا یافت

ظهور خرق عادت بایام صبا

در ایام صبا حضرت ایشان در قریه پهلت روز عید بود حضرت بزرگ قدس سره

بسوی بیعا تشریف فرمودند و حضرت ایشانرا با سبقی شیخ ارشاد داشت باره
نیاز کرده بود سوار شتر روانه کرده بودند و مامان از هر طرف مضبوط گرفته بر نشسته
در اثنای راه مبارک نام صوفی که از مریدان جد حضرت ایشان بود و بر بعضی از اسرار
تصوف اطلاعی میداشت استکشاف پاره از ان اسرار نمود حضرت ایشان
درین باب حقایق و دقایق بیان نمودند بوجهی که سامعان بحیرت افتادند و خیالات
نشان و غامضه بزبان کرامت ترجمان در سلک بیان آوردند که از حوصله سایل خارج شدند
چنانکه بقوت حافظه هم ضبط ان نتوانست کرد اما هر وقت این معنی یاد می آورد او را
حیرت میگرفت و تعجب میکرد   اخوند محمد دلیل که مردی فاضل و عارف از یاران حضرت
والد ایشان بودند از جد حضرت ایشان روایت کردند که فرمودند که ایشان چار ساله
بودند و روز جمعه بود سواری پالکی برای حضرت بزرگ قدس سره تیار کردند و در تهیه
وضو شدند حضرت قبل از همه وضو ساخته آمده بپالکی نشستند و قدری نشسته تا ما
برسیدیم که پا بپالکی میروید جواب دادند که وضو منتقض گشته برای ساختن وضو میروم
بسبب استغراب این جواب سوال کردم که وضو از چه چیز منتقض میشود ایشان نواقض که
در حدیث وارد شده‌اند و امام شافعی در مذهب خویش از راه احتیاط فرموده بی سبق
تلمذ همه را یک یک بیان نمودند بتفصیلی که ما را هم در انوقت یاد نبود این صورت موجب
ازدیاد تعجب و حیرت گشت   در ایام صبا حضرت ایشان روزی در پهلوی
حضرت بزرگ قدس سره بمراقبه نشستند در انحال غیبت قوی بحضرت ایشان رو داد
و دران غیبت جنت و دیگر اشیا از غیبیات مشاهده نمودند و بعد از افاقت
بعضی اسرار از انها بقدر اقتضای الوقت تقریر فرمودند   در ایام صغر حضرت ایشان

ازینجا مستفاد است که ابتدای حال ایشان شافعی بوده اند

مشاهده جنت بایام صبا

شیخ فیروز شاه که از مشاهیر صوفیه نقشبندیه عصر خود بودند بجهت ملاقات
حضرت بزرگ قدس سره آمدند و مشرب شان تجویز رویت بصری در دار دنیا
بود درین مسئله با حضرت بزرگ بحثی بمیان آمد حضرت ایشان با وجود صبا که ایام
لعب طفلانه بود قطع بحث نموده بشیخ فیروز شاه متوجه شده فرمودند که بصر مایان
در غایت ضعف و ناتوانی است چیزی که خلف ما باشد نتواند دید بلکه اگر در مقابله
باشد بسبب بعد مسافت نتواند نگاه کرد بل آنچه بالای سر باشد نتواند نگاه کرد
بل اقرب بصر از نفس خود چیزی نیست نفس خود را نمی بیند پس با وجود این
ناتوانیها چه امکان باشد که لطیف اللطف را معاینه نماید ازین ترقیات ازادنی تا علی
که در تقریر ایراد فرمودند شیخ در نهایت ابتهاج و انتعاش آمده ترک آن مباحثه
نمودند بعد ازان همگی کلام شان ستایش حضرت ایشان بود و اکثر میفرمودند
که مادر زاد ولی که دیدم این طفل است   محتسب بلده شاه جهان آباد
که معلوم صوفیه عالم بود و در خدمت درویشان آمد و رفتی میداشت بجناب
حضرت بزرگ قدس سره اکثر می آمد و از اشکالات تصوف استفساری نمود
روزی چند از اشکالات قویه و سوالات مشکله چیده آورد و بخدمت حضرت
بزرگ قدس سره شروع در تقریر انها نمود حضرت ایشان انوقت در انجا
ببازی طفلانه مشغول بودند چون وی تمام اشکال تقریر کرد حضرت ایشان شغل
خود گذاشته بسوی او متوجه شده قبل از انکه حضرت بزرگ قدس سره
جواب فرمایند خود متصدی جوابش گشتند و جوابی وافی کافی تقریر فرمودند
چون سایل ازان اشکال جواب شافی یافت اشکال دیگر پیش آورد

جواب آن هم مفصل شنیده‌ام چنین یکی یک اشکال تقریر میکرد و جواب آن می‌یافت
پس چون آن اشکالات پیش آن عزیز قوی صعب بودند از اجوبهٔ شافیهٔ حضرت
ایشان باز ماند پس سخت حیران ماند و تعجب نمود پرسید که جاجا سخن
شما مقتضی آن نیست که این جوابها از کتبی معلوم کرده باشند زیرا که این سخنها تا آن شاید
نشستند که کسی بدین سن و سال از کتابی ادراک تواند کرد یا از کسی استماع نموده
بخوبت حافظه تواند نگاه داشت پس این جوابها از کجا فرمودند حضرت ایشان
در جواب وی فرمودند که پیش ازین مجلس از معانی مذکوره هیچ معلوم ما نبود که شما
می‌پرسیدند جوابش بدل ما می‌فتاد می‌گفتم وی ازین حال تعجب کرد و بکمال حضرت
ایشان اعتراف نمود   در ایام صبا چون حضرت ایشان سبق می‌خواندند در آن مجلس
فضلا و علما و صوفیه عظما حاضر می‌شدند حضرت ایشان در اثنای سبق مباحثه میکردند
و کلمات دقیقه پیش می‌آوردند که حل آنها مشکل می‌افتاد روزی طالب علم در
بلدهٔ دکنیه در مجلس درس ایشان حاضر شد چون سخنهای حضرت ایشان
استماع نمود بخاطرش افتاد که درین محفل همه علما و فضلا هستند و معتقد ایشان‌اند
پس هر سخنی که ایشان می‌گویند از اعزاز هر طرف تائید و تقویت نموده درست میدارند
ازین خیال در کمین فرصت و بصدد تجسس آمد چون جای تنها یابد امتحان این معنی نماید
از مقتضای خوردسالی چون روزی برخاستند در جای تنها یافته چند سؤال دقیق بر
امتحان پیش کرد حضرت ایشان جواب شافی هر یک بتحقیق تمام بالبداهه تقریر
فرمودند آن شخص از خیال باطل و ظن فاسد که داشت خجالت کشید و ندامت
ورزید و توبه نمود   روزی در بلدهٔ مکیه در مجلس بزرگ حضرت قدس سره

التماس نمودند که درین معنی چه سر تواند خواهد بود زیرا که شیخ بایزید از اولیا بودند پس
چرا بموجب شریعت آن علیوار را کشتند حضرت بزرگ قدس سره در تامل شدند
و در فکر جواب بودند که عمده نامی قاضی آن بلده که دران مجلس حاضر بود و در علم و مناظره
و مباحثه کسی را نظیر خود نمیداشت گفت که صاحبزاده جواب این اشکال من میدهم
از من بشنوید که فیض الهی از عرش بسوی شیخ بایزید می آمد علیوار آنرا حایل گردید
ازین معنی ایشان بغضب بوی نظر انداختند پس هلاک شد حضرت ایشان
فرمودند که عجب است فیض حق سبحانه که می آمد و برابر عرش و همه افلاک مع کبر اجرامها
و دیگر اشیا حاجب نشدند این یک مشت پر چگونه حجاب تواند شد این امر را
هیچ عاقلی تجویز نمی نماید چون حضرت ایشان این جواب دادند ویرا بار دیگر مجال سخن
نماند و خجل شده ساکت ماند حاضران از تدقیق نظر حضرت ایشان با وجود صغر
سن ذکر تعجبها کردند   در ایام صباء حضرت ایشان در مجلس حضرت بزرگ
قدس سره ذکر رباعی مشهور که   عاشقی چیست بجان بندهٔ جانان بودن   دل
بدست دگران دادن و حیران بودن   سوی زلفش نگهی کردن و در رویش دیدن   گاه
کافر شدن و گاه مسلمان بودن   افتاده بود و در معنی آن تامل میکردند حضرت
ایشان فرمودند که مصراع اول بمنزلهٔ اسلام و جه عبادت حقیقی است که خود را تمام
صرف کردن است برای تعالی شانه بی مخالفت هیچ لطیفه و هیچ جهت و ثانی
اشارت بدوام توجه بحضرت حق است که متوّ آداب طریقت است و ثالث نیز از
مشاهده تجلیات جلال و جمال در اثنای آن در آمد انبساط و تاثیرات آن اصل در لطیفه آن شیء
چون این را بیان فرمودند سامعان را این معنی مورث حیرت گردید   حضرت

ایشان در شش هفت سالگی کتاب زنجانی در صرف می خواندند در اثنای سبق
حضرت بزرگ قدس سره اشکال تقریر نمودند و فرمودند که ملا سعد الدین تفتازانی
جواب این اشکال داده و تعرض بآن نساخته حضرت ایشان فرمودند که جوابش
سهل است و بالبداهة آنرا تقریر نمودند چون در همان انجلس جواب ملا سعد الدین را
تفحص نموده برآورده تامل کردند معین همان بود که حضرت ایشان بالبداهة فرمودند
پس همه سامعان بر علو طبیعت و سرعت فهم و صفای ذهن حضرت ایشان
تعجبها کردند زنی بود که زوجش ویرا نمی خواست و نزد خود نمی طلبید و حضرت ایشان
دران ایام صغیر السن بودند آنزن هر وقت در خدمت ایشان التماس میکرد که دعا
در حق ما دعا کنید و طلب دعا مطلق میکرد و اظهار مدعا نمی نمود پس حضرت ایشان
مستفسر نیز از این هم نمود و در حقیقت نفع از این چه قابله و چه به منفی بود پس ویرا
حضرت ایشان فرمودند که ما از تنگ دلی تو نقش می نویسیم بدید دعا نیست
که زوج تو ترا اگر خواهد طلبید و در حقیقت غرض آن زن همان حضرت بود پس
هر کس از حاضران از کشف این معنی قرین حیرت شدند و هم چنان صورت گرفت
که زوجش الی العمر سوی التفات نه نمود در ایام صغر حضرت ایشان حال کبر
ایشان در مبشره دیدند که گویا مردمان از جانب بادشاه تتقدمی نبی حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه وسلم پیش حضرت بزرگ قدس سره آمده گفتند که شما را
بادشاه می طلبد پس حضرت بزرگ قدس سره امتثال امر فرموده بتعجیل
در دیوان بادشاهی حاضر شدند و حضرت ایشان نیز همراه بودند و چون از آنجا
بازگشتند خلعت از جناب رسالت مآب عنایت شدند یکی برای حضرت

ظهور خرق عادات بایام صبا

مطلب

خواب عجیب

بزرگ قدس سره و دیگری بجهت حضرت ایشان پس آنحضرت منتهای سن
آن شدند و هنوز نپوشیده بودند که حضرت ایشان بسرعت هرچه تمامتر ثیاب
اولی خود خلع نموده آن خلعت را پوشیدند پس شریف حضرت ایشان قریب
دوازده رسیده باشد با عزیزی بتقریبی فرمودند که آنچه ارباب ریاضات را
از کشف و اشراقات حاصل میشود مردم صافی فطرت را بی تحمل ریاضت دست
میدهد آن عزیز گفت که این را مصداقی باید تا مسلم شود حضرت ایشان فرمودند که ان
انشاء الله تعالی چیزی بظهور خواهد آمد پس همان روز نماز ظهر یا عصر میخواندند صورت عملی که بیش
از ولادت باسعادت حضرت ایشان به بیست سال یا زیاده از آن عزیز بمقتضای
جوانی بوجود آمده بود و در ستر و اخفای آن می‌کوشید پیش حضرت ایشان حاضر شد
که الصورت را معاینه فرمودند که وقت دوپهر است و آفتاب گرم شده در کنج
بگوشه آرام گرفته در خانه که شبیه دالان است از زنی دراز قد میانه عمر نه بغایت
جوان و نه پیر آن عزیز در خور است نفسانی کرده چون حضرت ایشان از نماز فارغ
شدند صورت حال بان عزیز ظاهر ساختند وی اولا از امتناع انکار ورزید حضرت
ایشان فرمودند که آنچه بر من ظاهر ساختند گفته‌ام والعلم عند الله پس آن عزیز معترف شد
و اقرار نمود که واقعه مذکوره هم چنین بود که فرمودند و بعد از دو سه روز از این واقعه آن عزیز
بخانه یکی از اغیار رفت و با وی در خلوتی صحبت ناملایم اتفاق افتاد چون از آنجا باز
بخدمت ایشان آمد از آن ماجرا هم وی را تنبیه نموده فرمودند که این مشاهده ثانی است
پس عزیز مذکور از آن وقت معتقد قول حضرت ایشان شد و وی بعینه
این فقیر هم آنچه نقل میکرد که قصه که غیر من بران اطلاع نداشت و بران

خرق عادت

خرق عادت

مدت که اکثر ابر آمده بود نیز کم و کاشت بیان فرمودند دار رفته دیگر کسی شان امیر
اتفاق افتاد و نیز خبر دادند و تفصیل این واقعه از زبان کرامت ترجمان حضرت ایشان بسمع
استماع افتاد حضرت ایشان در عمر پانزده سالگی از تحصیل علوم متعارفه فراغ
حاصل نمودند و با حضرت بزرگ والد ماجد بیعت نمودند و باشغال صوفیه خصوصا طریقه
علیه نقشبندیه مشغول شدند و از جهت توجه و تلقین و تعلیم آداب طریقه و لبس خرقه
صوفیه ارتباط درست کردند و همان سال روزی حضرت بزرگ قدس سره طعام وافر مهیا ساخته
عام و خاص را دعوت فرموده در حق حضرت ایشان فاتحه اجازت درس خواندند
و سال هفدهم از عمر شریف حضرت ایشان حضرت بزرگ قدس سره از عالم
دار بقا انتقال نمودند و در مرض موت بحضرت ایشان اجازت بیعت و ارشاد
دادند و کلمه یدی کیده مکرر فرمودند . حضرت ایشان فرمودند که در ابتدای سلوک
خواب دیدم که حق سبحانه منتقم ساخت بر من مقامی لیس رفیع که عبارت از
حضور مجرد از زمان و مکان باشد پس بکعبه مایل روی کردیدم و همه چیزها را دوران گرد
دیدم و یقین شد که فوز مطلب قریب شده دل را روشنی نمود بر من چیزی دیگر و آن
حقیقت جامعه اسما و صفات بود و این مقام تمام کردم که حق سبحانه همین امر نسبت
خود از آن منکشف کرد این امری از آن هم لطیف تر که ملابس این اضافات بود بیشتر
واضح نمود گویا امری سلبی است متحد به تنزیه بلکه عین حقیقت سلوب کالبیات است
و بعد از زمانی گویا استعدادی است که انتساب سلبیات از وست پس از آن
ظاهر نمود امری بسیط حق البساطه که در وی اعتبار تعدد و تکثر بوجه من الوجوه از محالات
است و در وقت ظهور هر مرتبه ازین مراتب زمزمه‌ها زنی منبرد و در آن ترقی از

لحظه لا احب الآفلین بلند میشد بعد ازین حق سبحانه وتعالی تعلیم فرمود که این سلوک
فنای لطائف بود حضرت ایشان فرمودند که هم در مبادی سلوک
روزی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ والد ماجد قدس سره بمراقبه نشسته
بودم که الهام کرده شد مرا فکر کن که چه چیز ادراک میکنی رب خود را گفتم که نه
حس ظاهر و نه باطن و نه نفس ناطقه گفته شد پس چه چیز ادراک می نمائی
گفتم متقرر و وجود خود ارشاد شد که تامل کن در حقیقت تقرر خود که آن چیست که
آن امر لابد ورای بدن و حواس وسوای نفس ناطقه است پس تامل نمودم
دران و یافتم از اعین الله سبحانه گفتم که مدرک و مدرک هر دو یکی است پس — وحدت وجود
مامور شدم بافنای این مقابله و ما منه علیه و الیه، چون ذات سبحانه با وحده
صرفه و علم حضوری بسیط فحصل الفناء التام و جرت بحر المعارف و منکشف شد
مقام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مقامات اولیا و علم آخرة و علم شرائع
و علم تکوین و علم الهیات وغیرها از علوم عجیبه و مکشوف گردید حکمة ربانیه و آداب
آن و متحقق شدم بآنها والحمد لله رب العالمین حضرت ایشان فرمودند
که در واقعه دیدم که گویا داخل شدم بمقامی رفیع که خدم و زوار آن از حد زیاده اند
ظاهرا مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم است و در آنجا یک قبه عالیه است
که در حوالی آن مردمان بسیار نشسته اند از انجمله شیخی است که در دست خود
تصویری گرفته مردمان را می نماید و بدین حیله همه را بسوی خود متوجه میسازد مرا ازو
بسیار ناخوش شده از آنجا برخاسته داخل آن قبه گشتم دیدم آنجا سید
و بر صدر نشسته پس دران وقت حالتی عجیب در من ظاهر شد یعنی لسان

خی گردیدم که او سبحانه بمن نطق میفرماید و بمن خطاب می نماید پس بسوی آن شخص
برخاستم و گفتم انت من علماء زهرة الحیوة الدنیا و این کلام الهی است که الله تعالی
بآن ناطق شده بر زبان من پس آن شخص سر خود بزیر انداخت و عظیم خجل و منفعل
گردید من ازان قبه بیرون آمدم و دران حال خود را دیدم که زبان من عربی است
و لباس هم عربی و مردمان کثیر مرا می بینند این عمل که حق سبحانه بر زبان من نطق فرمود
می گویند و تعجبها می نمایند و تبرکا بمن مصافحه میکنند و دران حال بمن الهام فرمودند که
این کلام همان است که حق سبحانه ناطق شد بآن بر لسان رسول الله صلی الله علیه وسلم
در حق اخی ابن عباس را معاند بود و ابدا امیداد و تعبیر این رؤیا آن گشت که معاتِب
من بودم من حیث حقانیتی و معاتَب هم من بودم من حیث بطلانیتی اما حیثیت عربی
مناسبت بود برسول علیه الصلوة والسلام که بر من قرب فرائض افاضه فرمود
اما منبع الهام نائبه من بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بین معاتبه و ابن عباس
هم من بودم من حیث فقاهتی فی الدین و برادر او هم من بودم من حیث جسمانیتی
و تعلیم فرمود مرا حق سبحانه و تعالی که این بشارت است وصول بمقام قرب فرائض است
والحمد لله علی ذلک   حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه تعلیم فضل
و وسیع امتنان خود اطلاع بخشید بمن بمقامات متفرعین مجملا و مفصلا دعا فرمود
طریقه که دران امتثال رسل است صلوات الله وسلامه علیهم در احوال و مقامات
ایشان و فنون و قوانین آن بیان نمود و لفظ این طریقه مذکوره مدور است سبعه است
که تمامی یکی لتفرع دیگری دانسته است دوره اولی ایمان حقیقی است و آن عبارت
از طهارت و خلوص نسمه است از شرور دنیه که بسبب طغیان قوتها عاقله

وحدت وجود

و عامله و بر الآفاق میگردد و ثمود آن کشف است از سر سیر بالله و عبادة و استجابت
و کشف است از ملکات سوء که بعض آنها شح مطاع و هوای متبع و اعجاب مرء بنفسه
در خصومة و غدر در عهد و کذب در حدیث است والقدام بر عبادات است
نشاط و حسن رغبة و سعة اصحاب و سکینة و هو الذي اذا دخل ثبت شدة
القلب لم يخرج و هو الذي كانت شدة بضع و سبعون و هو يزيد و ينقص دوره
ثانیه شرح صدر است و حقیقت آن انکسار نسمه است در جوهر خود از مصادمه
جذب الهی و امارة وی تجافی از دار الغرور و انابة بسوی دار الخلود است. و در اثنا
آن بعض توحید محبت و بعض دوام حضور میسر میشود و در اتمام این دوره بعضی اذکیا را فنا
لطایف سته روی می نماید دوره ثالثه قرب نوافل است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال الله لا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احببته كنت سمعه الحديث
و کنه وی انکسار جوهر نفس ناطقه است و این چند نوع می باشد یکی آنکه حق سبحانه
تجلی فرماید در صورة نفس ناطقه وی تجلیا متحققا خارجیا و این مقام حضرت شیخ عبد القادر
جیلی است دیگر چون جذب معاد نماید صلابت نفس او را تا آنکه او را کراهة
الجثث گردانند که حقیقة وی بالکلیه برود و نماند مگر صورة آن و این مقام خواجه نقشبند
است دیگر آنست که با عطا شد که مضمحل گردید نور من در ذات الهی پس لامع
گشت که این نور از شروح و تماثیل ذات سارح است و این مقام منشئه بطیع
سنشه حسین ابن منصور است و حقیقة عباده درین مقام حضور ذاته بذاته لذاته
است و هو المسمى بالتجلي الذاتي و دوره رابعه حکمت است قال الله تعالی و من
یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و همان است قرب وجود و کنه انکشف تقارعبات

بر ہیچ یک عین ثابتہ وی بران بود در ازل مقترنا بالبدو منزہا عن السور والنحت رو در این
مقام حصول علوم سابقہ وعطیہ کاملہ ووجاہتہ سابقہ است وچون اقامت
بخشیدند مرا درین مقام منکشف گشت برمن علم اسما وعلم تکوین وعلم قرب بالبیہ
وعلم شریع وعلم معاد وعلم عجایب الانسان وارتینا کاسا دہاقا من لدنہ ما کنا علیہ
زلا وجلنا فالونا لونب منافی التشریع ولما انتہت منابذة الدورة امرنا لمباہتہا
ورة
ان ندعو الخلق الی اللہ سبحانہ ونبیح لہم وادنی ما یجب ان تحقق بہ العبد فی ہذہ الد
سکون القلب عن سر القدر ودورہ خامسہ قرب فرائض است در حدیث قد
ما تقرب الی عبدی بشئ احب الی من ادای ما افترضت علیہ اشارة بدان است
وکنہ ان تجلی فرمودن حق است در عین ثابتہ عبد تجلیا وجودیا متحقق خارجی فسنح اما
اول ما سنح الشم تشعشع لا لکاد تمیز من الممکنات القید ثم ربانی جل جلالہ تجلیات
جمالیہ وجلالیہ اما الجلال فکاد ان یذہب غضبی وتقطعت النسمة وانکسرت
واما الجمال فسنح فیہا کما ینفخ فی الزق فکانت اوسع ما یکون فیہا نمت والذت
النسمة وعم الاسم وصار مطلقا لا بذلہ ولا بدہ ولما انتہت منابذة الدورة اخذنا
المیثاق علی امور یکی تفریغ قلب وقالب وایم برای طاعت دیگر ہدایتہ ناس
بسوی مقامات قرب وحدہ شان از عبادة بحر واستعانة بغیر دیگر باہیچکس رابطہ
محبت نماند بصنع اللہ دیگر تسیرہ انبیا علیہم السلام برآمدن ومتتبع سنن ایشان
دیگر از علما زمرة الحیوة نباشم کہ میل بدنیا دارند دورہ ثالثہ قرب ملکوت است
کہ در حدیث اذا احب اللہ عبدا دعا جبرئیل فقال انی احب فلانا فاحبہ الحدیث
اشارہ بدان است وکنہ وی بصدق اسم وی است کہ خالع از بدنہ روی گشتہ

بعین تجلی الهی که در عین ثابتهٔ اوست متحقق گردیده با اسمائی که از صدور ملائکه مقربین وانبیا
مرسلین طلوع نمودند و انعکاس انوار شان و تحقق کمال شان در آن ولای مستبطنه
بهذه الدورة وضع فی کفها العالم کله بتدبیر و تسخیر اطلعنا علی منبع الشریعة و شروح
الاخبار لها بتفصیل و تقریر اولا انبثت تنعکس فی اسمه کل کمال کان و سیکون من
لدن آدم الی آخر رجل یوجد عند قرب القیامة فانبهجت ابتهاج بکمال جمال وتحلت
علومهم واحوالهم ومقاماتهم جملة وحده وحققت بالمحبوبیة کأنه جمیل لبس جمیلا وحلی
جمیلا ثم راه من رای فذهبت من نفسه ولم یبق له من امره وقیل لی انا ولیک
فی کل امور کلیاتها وجزئیاتها ظاهرا وباطنا وارحم لک من کل حمیم رحیم فایاک ان
تشتغل عنی من سواک و دورهٔ سابق دورهٔ کمال است و در حدیث کان من الرجال
کثیر الحدیث اشارة بدان است و کنه نسبش بوجد عبد است بکمالات مستتبعه متوجه
الی الله و سؤال ذی ملیان استعداد بس عبارت علی افراز کمال است که گویا از امتزاج
دوات سنه حاصل شده و افاضه صورت مقدسه است بران و از همین دو دوره است
ابتدا انتشا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خاصیت وقوع بدین دوره لباس
حقانیه است یعنی قدح نظام هر ملکه از ملکات است و ظهور حق در جمیع صفات
و قدح هر نسبتی از نسب وی حتی یکون کل من احبه فقد احب الله و کل من ابغضه
فقد ابغض الله ولا انتذرت بابدء هذه الدورة رأیت وانا جالس بعد العصر کانه
سلب عنی لباس حتی صرت مجردا عریانا ثم حضر تجلی من تجلیات رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام علی ثیابی والبسنی لباس الحقانیة فصافقت
النسمة وقالت حی حی حی ثم اطمأنت ولکن مدا اذ ضم الحقانیة بمجامع نفسیت

اوایل المسند ہم من توفی لسوء من عنی ازمن عن لب ربی بما قد کلت الالسن عن
بیانہ وضاقت الصدور عن وصفہ والحمد للہ رب العالمین حضرت ایشان
از ترقیات سلوک خویش ارشاد میفرمودند که نسبت اعتبر تجلیا بعد تجلی و سیر التعدد
و مبدا با بعد مبدا تا که حصول باشم رفتن که تمام تجلیات است متحقق گردید فلقد
فیہ رایت کل مقام و کل علم حصل الاول الافراد الان بیہ لست اقول ہذ الادم
بل اول الاوادم الی اخر رجل یوجد من مضی من الزمان و من فلک الافلاک حصل لہ
فی ہذہ الدار اوفی القبر اوفی الحشر اوفی الجنۃ احطت بہا کما یحیط الاصبع
اموارہ و ذلک لان ہذا التجلی احاط بکل تجلی و کل مقام و کل علم وانا ما تقت
ہذا التجلی بحیث سری فی سریان الماء فی العود اقول عرفت انا ہو وعبارۃ ہو انا
بل لا تجد لفظا یطابق ما اردت الہامہ پس دریافتم که کدام تجلی پیش آمد در قبر
و کدام تجلی ظہور یابد در حساب و کدام تجلی روی نماید در جنۃ و جمیع این تجلیات
حاضراند نزدیک من وقد احطت بہا احاطۃ الکلی بالجزی واحطت بکمال الافلاک
والمعادن والاشجار والبہایم والجن والملائکۃ واللوح والقلم واسرافیل و کل ما دخل تحت
الوجود احاطۃ تامۃ و شاملۃ و چون تجلی مذکور بعد حصول بوجہ مذکور بحصول پیوست حضرت
تعالی شانہ ظہور فرمود بوجہ و شانہ وقد تاحد بالوف الوف الوف تجلی تجلی الرحمن من کل
جل جلالہ للتناہی الی غیر التناہی فحصل بذلک من مذاطیب من کل معاملۃ و رحمۃ الذ
و علم اشتمل من کل علم ففرقت فیہ بحسب کمالی عرفا لا عود بعدہ فمن فتشنی لم یجد
کمالا بل انا الکمال وفی الکمال و ہل الکمال الا بی و طی و وجہی و صدری و قلبی
و عندی علوم لا یکاد یحیطہا سماء وارض و بحر و ساحل ولکن ابناء الزمان وجدتہم

رحمتہم

نه بیم غافل نه غافل   حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم حضرت لقمان حکیم را

پس از ایشان سوال کردم که حکمت چیست فرمودند که عین الیقین مراد ایشان

ازین لفظ آن بوده که حق سبحانه مدرک باشد و مدرک نیز بعلم حضوری مقدس

گفتم که شان حکمت اعظم و برهان آن اتم است از آنکه تا آن اشاره فرمودند گفتند

آری ما هم میدانیم از او تو خواهیم گفت   حضرت ایشان فرمودند که حضرت امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه را دیدم که برای طب ساخته فرمودند انت اخونا وهذا منقذنا و اشاره

فرمودند بسوی معانی که در کتاب خیر کثیر و غیره بقید کتابت در آمدند   عالم عامل عارف

کامل شاه نور الله که از مهین خلفاء حضرت ایشان هستند نقل کردند که روزی حضرت

ایشان مسئله از مسایل خیر کثیر بیان میفرمودند در سینه ما از آن اضطرابی راه یافت و قلب

ما بدان ایمان نیاورد چون مجلس منقضی شد برخاستم که خواب کنم بطرف بالین

مایل شدم سر ما بر آن هنوز قرار نگرفته بود که غنودگی آمد و مرا خواب در ربود و در آن حالت

دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که ایستاده اند و بدان اشارت کرده میفرمایند

که انا اول وقولی الحق همان ساعت آگاه شدم و تامل کردم خلش از دل دور شده

بود   شاه موصوف نیز نقل کردند که حضرت ایشان روز دیگر مسئله از

مسایل تصوف بیان فرمودند دل ما بدان اطمینان نگرفت پس بخواب دیدم

که گویا مقبره ایست کلان که در آن حال قبر حضرت ابراهیم و حضرت موسی و دیگر انبیا

است علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و یک نبی دیگر در آن نشسته است

بر وی سلام کردم جواب داد و فرمود که آن مسئله حق است و اعتقاد اهل قبور همین

بود   ایشان نیز نقل کردند که در مسایل خیر کثیر در دل ما خلشی پیدا شده و در دل ما

بخواب دیدن جناب امیر کبیر

خطو کرد که اولیاء کبار مثل شیخ عبد القادر جیلانی و خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله
اسرارهم با نهایة الکلم نکرده اند اعتماد در صحت آنها چگونه باشد شبی بخواب دیدم
که کوهی شیخی مرتاضی نورانی استاده است از حال وی استفسار کردم گفتند که خلف الصدق
حضرت غوث الاعظم است و نام ایشان شیخ عبد الرزاق است پس بشوق تمام
پیشش رفتم و سلام کردم و مصافحه نمودم و گویا در آن حال در بغل ما کتاب خیر کثیر است
پرسیدند که این کدام کتاب است عرض کردم که فلان کتاب است پس از آنجا
گرفته قدری مطالعه نموده فرمودند که همین بود عقیده پدر ما و عقیده دیگر اکابر که
بیان نموده اند   در ایامی که سن شریف حضرت ایشان بعشرین رسیده است
روزی بی سابقه تقریب بدل اسرار منزل ایشان دغدغه سفر افتاد و عزم
هجرت از یار و دیار مصمم گشت و چون در آن تاملی می رفت سیر الی الله سفر الی
الله است لازم راجعیت حجاز متعین گشت اما چون دیدند که خویشان واقربا لاسیما
والده ماجده دست از دامن ایشان نخواهند داشت و بسیر و سفر نخواهند گذاشت
با خفای این عزیمت کوشیدند و از محرمان این امر را پوشیدند و بسیر جهتی دیگر
توریه نمودند و در باطن توجه بقصد مقصود فرمودند و بموجب اذا جاء نهر الله بطل
نهر عیسی رعایت حقوق جمیع ذوی الحقوق از نظر برانداخته راه دیار محبوب
پیش گرفتند وقت رحیل با اصحاب که کمر متابعت بر میان بسته بودند رمزی
از عزیمت مبارک خویش بمیان آوردند چون طالبان پرورش یافته جذبه ایشان
بودند با وجود آنکه هیچ یک از آنجمله طاقت یک منزل پیاده روی نمی کرد و هم نداشت
سعادت همرکابی غنیمت دانسته بی زاد و راحله راه متابعت با شوق تمام

پیش گرفتند و در این سفر بطفر از حضرت ایشان کرامات متعدده بظهور پیوستند
یکی آنکه وقت رحیل بزبان غیب بیان فرمودند که حق سبحانه وتعالی متکفل جمع
امور ما شده در این سفر گرسنه نخواهد داشت وصحیح وسالم باز خواهد آورد و این
معنی هم چنین متحقق گردید که با وجود قلت زاد که وقت کوچ از خانه بخرج چهار روزه
بیش نبودند در تمام سفر گاهی فاقه نیفتاد بلکه همیشه طعام مرغن همه اصحاب میخوردند
و در بعض ایام چون بعض یاران نظر بر قلت خرج راه کرده جنس ارزان
از غله خرید نمودند دران روز به بعض تقریبات خرج بغایت زیاده از روز مره
اتفاق افتاد پس حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه چون بر تکفل وی اعتماد
کرده ایم راضی نیست که در طعام جنس ردی اختیار کنیم تا کفایت خرج باشد
بلکه برای هر کس از یاران هر چه رغبت دارد از طعام باید پخت دوم آنکه وقت
نهضت با اصحاب فرمودند که مرا عزیمت سفر دور و دراز مصمم گشته هر که بر رضا و رغبت
مشقت اختیار نماید فبها والا نه الزام نیست تکلیف نکشد پس جمیع اصحاب
با وجود آنکه هر یک ناز پرورده خانه خود بود و احتمال سفر یک منزل پیاده پا از طاقت
او بیرون می نمود آن سفر طویل بر خود گوارا کرد و چندان مشغوف محبت کیش گردید
و دل از یار و دیار بر داشت که اگر وطن خود در آن صوب هم میگردید نفرت میگرفت
و وحشت می نمود سیوم آنکه حضرت ایشان با وجود آنهمه ضعف و نقاهت که دراقبال
خود دار شاق و متاعب بود در طی منازل بیشتر از همه رفقا سبقت می نمودند
و در شدت و رنج هم خیالی بیان معارف و اظهار اذواق و مواجید که بدوتمانه
میفرمودند بی تفاوت تقریر و تحریر می نمودند و همگنان را این معنی موجب استغراب

وبیتابی می نمود که با وجود همه نازنینی در چنین محن و مشاق سفر فراخ تائید منتها
برجان نضارت و طراوت باقی است و در میان اوراق و مصروف هیچگونه
فتوری نه و این امر از حوصله بشر خارج می نمود چاره آنکه چون لب دریا رسیدند
رئیس که موسم رحیل مراکب فارغ شده بود و مرکبی که بجانب حجاز روانه
شود نمانده بالضرور در شهر کنبایت که یکی از بنادر است چند روز اقامت
نمودند و در ان ایام روزی بعد نماز عصر بمراقبه نشستند در ان حال استغراق
تام روی نمود و بعد دیری افاقت حاصل شد سر مبارک از مراقبه برداشته
رشاد فرمودند که واقعه عجیبه روبداد دیدم که گویا چیزی از من برکشیدند و نفس
ناطقه من خالی محض حیران دستش بماند ناگاه روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه
وسلم حاضر شد و صفت خفائیه من در پوشانید و نفس ناطقه من بلفظ
حق حق حق ذاکر شد دنجع والمیان دست داد پس معلوم چنان میشود
که غرض ازین سفر تحصیل همین مقام بود که حق سبحانه حصول هر چیز را موقوف
بر اسباب آن گردانیده و اکنون دل ازین سفر سرد گشته پس همان لحظه دل
همه اصحاب نیز از سفر برگردید و داعیه آن مطلق مفقود شد پس با وجود آنکه
به ساحل بحر رسیده بودند بی تحصیل حج عزیمت وطن فرمودند پس چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وعده فتح مکه اسباب مهیا ساخته لطرف
مکه معظمه نهضت فرمودند پس در ان سال صلح حدیبیه واقع شد و فتح
منظور دست نداد اما ان صلح مفتاح چندین فتوح گردید و بعد مدتی المقصود
هم حصول انجامید همچنین درین سفر اگرچه حج میسر نیامد اما ان سیر و سلوک

موجب فتوحات عنایات باطنیه گردید و بعد از ان سال مفهم دولت حج تام
میسر گشت از بسکه کمال متابعت سنت سرور جهان علیه افضل الصلوٰة
والتسلیمات ظاهراً و باطناً از طفولیت پیش نهاد همت عالیه حضرت ایشان
بوده و گویا بر این امر مجبول و مفطور شده بودند حق سبحانه این سنت را هم فی اختیار
از ایشان بوجود آورد سیم آنکه وقت مراجعت ازین سفر بر ظفر بمقام مفهمیة
و محدثیة که حدیث نبوی کانوا فی الامم السابقة مفهمون و محدثون ان کان فی
امتی احد یکون عمر او کما قال علیه الصلوٰة والسلام از ان مخبر عنه مشرف شدند
چنانچه اسرار و علوم ان مقام در تفهیمات الٰهیه که از تصانیف حضرت ایشان
است و هر کلمه از ان گنجینه جواهر اسرار و معارف است بنوک قلم کرامت
سلک در آمده و هریک تفهیم از ان معنون بلفظ فهمنی ربی گشته ششم آنکه بعد از
سفر حق سبحانه و تعالی بحضرت ایشان الهام فرمود که دل فلانکس از اصحاب شما
بسبب تفریط در تعلیم امر الٰهی بآفتی عظیم بر شده و یرا امر بنمایید که در باب نفس
خود را ادا الا فاسد شده دین وی پس حضرت ایشان بی تقریب ظاهری بروی
غضبناک شده باین امر خبر دادند پس آنعزیز معترف شده به بعض خطاهات
که ازین قبل اورا عارض شده بودند و از آن توبه کرد فتاب الله علیه هفتم آنکه وقت ایاب
یکی از اصحاب از غایت ضعف بنیه طاقت پیاده روی نداشت در اثنای
مرض شدید اورا دریافت حتی تاب و طاقت نشستن هم نماند و سواری موجود نبود
ازین جهت خاطر رفقا متشتت گشت حضرت ایشان بعض یاران را برای طلب
سواری بجهت او بعض اطراف بعض قری فرستادند چون شب هنگام شد ابر

ظلو:

قال

خاکسار که کاتب حروفست بجناب حضرت ایشان معروضه داشت که وعده
الهیه آنست که جمیع رفقا ازین سفر سالم و غانم بوطن باز رسند و اکنون عجب کیفیت
رویداده که نه پای رفتن و نی رای ماندن این عزیز مریض از غایت ضعف
تاب قیام نمیدارد تا بمشی چه رسد و رفقا هم تحمل آن نمی توانند و درین ملک
راجپوتانه که تمام کوهستان است کسی آشنای نیست که از وی توقع تدبیر سواری
کما انکه دعائی فرمایند و توجهی دمنی مبذول دارند تا بود که همین این عقده منحل گردد
فرمودند حاضر باشش وقتی که بفراغت بخوانیم این عقده را یاد دهی تا درین باب
دعا کرده شود این خاکسار وقت موعود امر معهود بعرض اقدس رسانید همان
وقت دستهای کرامت نمای برداشتند و دعای فرمودند تا دیرزمان آمین میکردم
چون از دعا فارغ شدند حق سبحانه بحضرت ایشان الهام فرمود که دعای شما
شرف اجابت یافت و در بسته کشاده شد پس باین معنی اصحاب اعلام
فرمودند همه را ازین مژده سروری عظیم حاصل گردید و از همان وقت بران مریض
آثار شفا ظاهر شدند و در روز دوم یارانی که بجهت سواری رفته بودند یک برگاو
از جائی که حصول آن متصور نبود پیدا آوردند پس از آن روز آن مریض دم بدم رو به بهی
فت
میداشت و هر روز فرق بدیهی ظاهر میشد تا آنکه در پنج شش روز قوی با
گر سه چار کروه پیاده پا قطع راه میکرد و درین سرعت معاودت قوت خرق
عادت حضرت ایشان معاینه میشد و حضرت ایشان باز ملهم شدند که این
آفت مقتضی گشته بود شفای این مریض بمحض همت شما حاصل گردید و دعا
این قضا را رد کرده اما ظهور این قضا فی الجمله ضرور بایست است بالصورت

رد قضا از دعا

موت شخصی باشد یا ضیاع شیء و در یقین آن شما را اختیار است حضرت
ایشان با اصحاب این معنی بیان فرمودند این بنده عرض کرد که ما عاجزان طاقت
این بار نداریم زیرا که اگر موت باشد هر یک از رفقا از دیگری عزیزتر است و ما را
نیست که ضیاع آن اختیار کرده شود مگر دعای فرمایند و همتی مبذول دارند تا آن بلا
که روی آورده بود در ظهور آن معنی متوقف کافی بود حضرت ایشان بار دیگر متوجه
شدند و دعا کردند پس بشارت قبول یافتند و ما خادمان شکر باری
جل و علا بجا آوردیم و با وجود آنکه راه بس پرخطر بود و دنیم طریق را بر مردمان مسدود
ساخته اما بهمین توجه حضرت ایشان بوطن سالم و غانم باز آمدیم فالحمد لله علی
ذلک حمدا یوافی نعمه ویکافی کرمه در اثنای سفر مذکور چون عبور حضرت ایشان
باحمد آباد افتاد در آنجا دو نفر از طلبه علم بملازمت کیمیا خاصیت حضرت ایشان
مشرف شدند و در اول ملاقات لذت شان جذب صحبت فیض موهبت
در ربوده بود است که همه چیز را گذاشته شرف مرافقت اختیار نمایند حضرت
ایشان بنابر مصلحت وقت ازین منع امتناع نموده بوطن مبارک تشریف
آوردند آخرها آنها هم همه ترک داده بشاه جهان آباد رسیده بسعادت آستانه
بوسی مستسعد گشتند و التماس شغلی از اشغال طریقت نمودند حضرت ایشان
التماس شان اجابت فرموده و هر یک را بمقدار ترقی کمال وی بیان فرمودند
که اگر چه نقدیم خواهد رسانید باین مرتبه خواهد رسید در یاده از آن ترقی در حوصله
استعداد شما نیست پس شغل تعلیم فرموده هر یک را بران معنی مقید ساختند
یکی را از ایشان بعضی احوال حسب الارشاد روی دادند پس وی از بین جهان

الارشاد

سعلت نمود و ان دیگر اولا بطلب ترقی از مولود سرگردانی بسیار کشید و بعد گردد و ایشان
رجوع نمود و هیچ فایده نکرد و آخر مایوس شد و خودکشی کرد و بر همان منع مولود آستانه
وند پس ثمرات ان ظاهر شدند و از وی در ملک سنده در نواحی ته مردمان
استفادا کردند و بقدر استعدادات بهره گرفتند   دو شخص از سادات
بارهه بنابر طلب روزگار که از امرا از قبیله ایشان بودند بقصد نوکری در شاهجهان
آباد رسیدند پس اولا بجناب حضرت ایشان آمده عرض نمودند که ما بنابر
استدعای این هر دو امیر آمده ایم که بریک بعد و تاکید تمام ما را طلبیده و یکی ازان هر دو
درین شهر است و دیگری بجای دیگر بر ما که جمعیت ما مقدر باشد ارشاد
فرمایند حضرت ایشان فرمودند که جواب سوال شما فردا گفته خواهد شد پس
علی الصباح باز معروض داشتند که موافق وعده منتظر جواب هستیم حضرت ایشان
فرمودند امیری که در شهر است در اول ملاقات شما جواب صاف خواهد داد
و انجا بدیگری جمعیت معلوم میشود پس ان هر دو عرض نمودند که ما را بخواهش تمام
طلب داشته اند مع هذا توقع مروت قرابت هم منظور است باز فرمودند که
سخن همان است که گفته شد القصه بعد از روز رفته بامیری که در شهر بود در خوردند
وی بعد ملاقات گفت که اکنون گنجایش نیست پس در اول صحبت ازانجا
مایوس گردیده باز آمدند و قصد جای دیگر نمودند در انجام ان امیر هر چند سعیها کرد
در باب نوکری ایشان تلاشها نمود سعی وی بجای نرسید و جمعیت ردی
نمود بود شدت محنت یاس حاصل کرده بخانه خویش باز آمدند و این قصه را
ازان هر دو عزیز پیش این فقیر نقل کردند   روزی حضرت ایشان

خرق عادت

در مجلس نشسته بودند که طبقی شیرینی در آنجا آورده بودند پس آنرا بیاران قسمت
فرمودند و قدری از آن حصه خود گرفتند ناگاه مردی آمد و در مجلس نشست
قاسم و برا هم نصیبی بداد در آن وقت بخاطر آن شخص افتاد که اگر حضرت ایشان
شیرینی که پیش ایشان نشست مرا عنایت کنند یقین کنم که ایشان از اولیاء ستار
و از ایشان در راه خدا استفاده نمایم حضرت ایشان بر خطره وی مشرف شدند
اما بخاطر مبارک آوردند که اگر بحسب خاطر وی عمل آورده شود این فعل خالی
از خودنمائی نخواهد بود پس از وی اعراض فرموده آن حلاوه را بر خلاف عادة
یکباره بدهن مبارک انداخته خوردند و بعد از آنکه آن شخص از آن مجلس
برفت با اصحاب مخصوصین این قصه را بیان نمودند پس از آن ظاهر شد
که آن مقصد هم چنان بود که بزبان غیب ترجمان اظهار فرمودند افاده فرمودند روزی کتابی
نفیس نادر بیع پیش حضرت ایشان کسی آورد چون نسخه عجیبه بود دشمن حقیقی
بدست می آمد میل باشتراء آن فرمودند اما چیزی از نقود موجود نبود که بقیمت
آن داده شود پس باندرون محل تشریف برده فرمودند که کسی که اینقدر
مبلغ بدهد بیرا وعده می کنم که حق سبحانه او را عوض آن چیزی عنایت فرماید
خادمان حرم مبلغ مطلوب از جای مهیا شده پیش آوردند پس آن کتاب
اشترا فرمودند بعد از دو سه روز شخصی از اهل دول یک تحفه پارچه پوست
زنانه قیمتی پیش حضرت ایشان نیاز آورد آنرا اندرون محل برده فرمودند که
این پارچه همان بدل موجود است روزی در ماه شعبان بخانه فیض آشیانه
حضرت ایشان خبری میسر نیامد که برای خرچ فقرا و طلبه علم بکار آید خدمه محل

خرق عادت

رخیص

خرق عادت

برخی

این معنی بحضور کرامت ظهور معروض داشت حضرت ایشان قدری تأمل نموده
فرمودند که حق سبحانه مقداری از مبلغ عنت فرمود انشاء الله تعالی عنقریب میرسد
خادمان آستان انتظار امر موعود میکشیدند که شخصی قدری مبلغ که موعود
بود پیش حضرت ایشان نیاز آورد که بر بندام حضور صرف نموده آید حضرت
ایشان بوی فرمودند که ای عزیز تردید بخاطر افتاد که این نیاز آوردی وی التماس
نمود که بخاطر ما بود که در ماه مبارک رمضان برای فقرا طعامی تو هم بخته امروز
خطور کرد که غرض طعام فقراست تخصیص رمضان چیزی نیست باز بدلم افتاد
که حاجت طعام پختن نیست این مبلغ را بجناب حضرت باید برد تا بهر وجهی
که باشد خرج مقرر خانقاه شود که ازین امر چیزی احسن نیست پس این را بحضور
آوردم حضرت ایشان فرمودند که ای عزیز عمل تو بقبول افتاد زیرا که حق سبحانه
قبل ازین مرا الهام فرموده بود که مبلغ کذا و کذا فرستاده ام خواهد رسید پس
ما انتظار آن میداشتیم اکنون از دست تو فرستاده اند تو هم شکر این نعمت
و رحمت الهی بجا آورد افاده فرمودند قریه بهلت که وطن کاتب حروف است قطاع
طریق اکثر تاخت می آوردند و بنهب اموال و قتل نفوس اهل آن قریه را اذیت
میرسانیدند ازین معامله همگنان به تنگ آمده بانواع تدابیر و حیل تشبث می
نمودند و سود نمیکرد پس خلایق آگاه شاه نور احمد که وطن شریف ایشان نیز
همین قریه است بحضور کرامت صدر حضرت ایشان این قصه را معروض داشته
التماس دعا و دریوزه همت درباره رفع آن بلیه کردند حضرت ایشان
التماس شان مبذول داشته دران باب دعا فرمودند و گوشه خاطر همت

دعا بر انسوی داشتند پس از جناب الهی الهام یافتند که مواشی آن قریه را
محفوظ داشتیم پس از آنوقت تا این زمان که مدت قریب یک قرن بر آمده
نقصان یک بزغاله هم از اموال نشده و با وجود آنکه با طراف و جوانب قریه
مذکوره برقی و دیهات قطاع طریق و مفسدین فی الارض زیر شبهای تمام شب
خرق عادت
و غارتهای کنند بمین همت خادمان حضرت ایشان مردمان قریه بهمه وجوه مامون
می مانند والحمد لله علی ذلک افاده محمد قطب رهتکی را که از معتقدان جناب
حضرت ایشانست دو پسر توامان متولد شدند یکی از آن هر دو به پهلوان ملقب
و دومی را کهیا می گفتند روزی حضرت ایشان با محمد قطب فرمودند که کهیا
دلالت بر محرومی می کند با وجود آنکه این سخن از آداب محاوره دور بود و نیز
این کلمه مورث حزن مخاطب گشت اما بنوعی از بی اختیاری بر لسان غیب
ترجمان حضرت ایشان جاری شد محمد قطب الحرف را استماع نموده بسیار
محزون خاطر گردید پس عنقریب این ماجرا آن فرزند دومی وفات یافت و بعد از
مدت باز حضرت ایشان بقصبه رهتک تشریف بردند و برای اطفال مخلصان
ای تعویذها نوشتند دران اثنا لطف محمد قطب متوجه شدند دیدند که دومی طلب
تعویذ نمی کند و می ترسد که مبادا باز بر زبان ایشان کلمه جاری شود که موجب
اندوه گردد پس درآنوقت نیز بنوعی از بی اختیاری زبان غیب ترجمان
باین کلمه گویا شد که فلانی تو چرا از ما تعویذ درخواست نمی کنی چون محمد قطب این
کلمه را شنید اثر اندوه و حزن در وی پیدا شد که تعویذ مشتمل است بنوعی از سلب
خرق عادت
و معروض داشت که همت خاطر عالی که در حق این بندگان مصروف است تعویذ دین

ودنیا ایشان است تعویذ دیگر حاجت ندارند پس چنین بر بنا بر آنکه طفل وی
بیمار شده محتاج تعویذ گشت دمن خود شفا یافت افاده حضرت ایشان
فرمودند بخواب دیدم خواجه محمد سلطان را که ابری بود از مریدان حضرت بزرگ
قدس سره وازین جهان انتقال نموده که با ثیاب رثه و هیئت نا ملایم آمده
دانسته عا مکانی قریب مزار پر انوار حضرت بزرگ قدس سره برای سکونت
خود می طلبید واهل آن موضع مضایقه بادی می کنند چون بیدار شدم دلم
بسیار کوشید پس سوره یسین برای ثواب آن خواندم و در حق وی دعا کردم
شب دیگر باز وی را بخواب دیدم با ثیاب فاخره و هیئت جمیله گویا دو چیز
کره شکل از بلور صاف بدست دارد وی گوید یکی ازین بر دو بمجرد انتقال
از دنیا واز جناب حضرت بزرگ قدس سره عنایت شده و دیگر این
نوبت ازین جناب رسیده افاده عبد الرحیم نامه کشمیری بسبب ناخوشی
از بعض اقارب خویش زهر خورده هلاک شد و بموت منکر جان داد
واز بعض اشارات معلوم شد که بسوز حال مبتلا گردید پس خویش واقربای
وی بجناب حضرت ایشان الحاح وزاری نموده التماس دعا و شفاعت
کردند و حضرت ایشان در حق وی دعا فرمودند و همت علیا بحال او مصروف
داشتند پس شب هنگام در خواب دیدند که حضرت بزرگ قدس سره
باین کلمه هندی تکلم می فرمایند که بنائی کی بات و باین لفظ مراد خلاصی وی
میدارند و بشارت نجاتش می بخشند افاده حضرت ایشان فرمودند
که برمن حالتی بس عجیبه ظاهر شد که بمردم ازین عالم شمار و باقی ماندم بخبر این

خواب شاه ولی الله

تصرف عالم دیگر

اظهار مقامات غریبه از موت چند مرتبه بعالم خواب که موت بعد موت واقع شده

ودران هنگام سوی هیچ چیز التفات نبود از تجلیاتی که کسب کرده بودم و قدرت
از من قوة اکل و شرب و هر چیز که متعلق بجثه بود و در آن وقت یافتم مردمان را
که بعضی نایم اند نوم غریق لا یتیقظ و بعضی بیدارند با تأسف و بعضی نگذاشته سوی
بعده ثم
عالمی که از وی رحلت کرده اند پس باز بردم از عالم روح و باقی ماند انانیت
و در آن که عرش و کرسی نیست که باقی ماند انانی بلکه مکان بقای بعضی حس مشترک
عرش است و قوی را منجذب ان در بر فی در واهمه اش و مره آخر از عالم النفس و انانیت
هم بردم پس گشتم چنانکه بودم در ازل فصرت حضرت جنید لا انا و لا هو بل انا انا و هو انا
و نفحنا لیستر باز بردم فذهبت فی الذاهبین الی الله افاده فصرت عین مباءة الرسل
فی جسدی ان لیس حتی لم یبق عین و لا اثر بعد از ان زنده ساخت مرا الله تعالی
یعنی احیا فرمود مرتبه دوم و صرت رجلا الیا با سوتیا جامعا للوصفین پس اگر مشغول
شوم بناسوت ضرر رسانند مرا و اگر مشغول کردم بالالهیه غافل نگردانند مرا از ناسوت
و این واقعه خوابی نبود بلکه موتی بود حقیقی الا آن است که آن هر دو نوع می باشد
نوعی است که عام است مر قاطبه ممکنات را و آن با نفکاک نسمه باشد از بدن
که از وی بنیاد بنیه منتثر شود و قسم دیگر خاص با فراد کمل است از ادنیا و آن
انفکاک روح است از بدن قیسی که از وی انتشار بدن لازم نیاید و اینجا همین
قسم اخیر مراد است افاده روزی بمجلس شیخ حضرت بزرگ بود قدس سره
حضرت ایشان سر در اسرار نشسته بودند که ناگاه حق سبحانه بحضرت ایشان
الهام فرمود که این تقریر را بمردم برسانند و فهمانند این فقیر اند شیخ دارد یک
لسان ولی الله من عبد الرحیم ست و دیگری انسان است و دیگر حیوان و هم

بالجمع انا

دعوی غریب و دور از شریعت

نامی دیدیکر جسم و دیکر جوهر و بطلان از جهت است و باعتبار ان لسان
هم جرم هم شجر هم فرس هم فیل و هم بعیر و هم غنم تعلیم اسماء آدم را من بودم کشتی
وانچه بر نوح طوفان شد و سبب نصرت او شد من بودم انچه بر ابراهیم گلزار
من بودم توریت موسی من بودم احیاء عیسی میت را من بودم قران مصطفی
صلی الله علیه وسلم من بودم والحمد لله رب العالمین پس بر حضرت ایشان اظهار
این کلام بر گران آمد که عادت شریف اخفای امثال این امور بود اما معلوم فرمودند
که عدم اظهار این معنی موجب نوعی از چیزی خواهد بود مضطر شده اظهار آن فرمودند
و دران حال اثار شدت و کلفت در روی مبارک حضرت ایشان مشاهد
می افتاد چنانچه بعضی اوقات در حال وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شدتی
طاری میشد لسر من اسرار الله تعالی هم چنین کمل ورثه در بعضی احیان از انبیا حامل
می باشند افاده حضرت ایشان را الهام شد که تو از کسانی هستی که سوال کرده
نشود ازوی روز حساب و داخل شوی جنت را بلا حساب و بلا کتاب و چون داخل
شوی قرار نگذاری بر علم و هر تجلی را سوی تجلی ذاتی که آن فوق اسم رحمن است
پس مضمحل شوی اضمحلال تام و این نعمتی است کبری که دست امید از فوق آن کوتاه
است و وقتی که داخل شوی جنت را انجا مردمان دو صفت خواهند بود یکی ارباب
علم و تجلی و دیگری اصحاب عمل و احوال و تو از اهل تجلیات هستی و فرق درمیان
حال و تجلی انست که تجلی امر الهی است و حال امر سببی تا کوشی والحمد لله علی ما انعم
افاده حضرت ایشان در بعض مشاهده دیدند که بدست مبارک ایشان
علمی است از نور و لوی مبین الله میروند انا فانا ان علم بلندی میگرفت

دعوی غیر مسلم
عصمت و بالا اراده

وشعشعان انوار او زیاده میشد تا که بآسمان رسید و از آفتاب روشن تر گردید
و نورش بمرتبه شد که زبانها از بیانش عاجز آمد پس مردمان نفاذ کر دیدند و صلحا
و علما استفاده نمودند و نعم الهی ظاهرا و باطنا زیر بیشش فرمودند و این واقعه مبداء عزیمت
سفر حرمین شریفین دیگر بار گردید و آنچه مشاهده فرموده بودند همه بوقوع انجامید و الحمد لله

عزیمت دوباره بسفر حجاز

علی ذلک آماده چون داعیه سفر مبارک حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما استیلا
یافت و عزیمت این امر مصمم گردید تا من ربیع الثانی سنه ثلث و اربعین و مائة
والف باتفاق حال کبیر قدوه اصحاب المعرفة ولاتباه عمده ارباب حقیقت
اهل الله شیخ عبدالله سلمه الله تعالی از راه بلده لاهور نهضت فرمودند و در اثنای
این سفر بهر طرف هر جا مزار صاحب ولی بود بروی میگذشتند نشستند و ساعتی انجا می
پس آنچه وی را با آن صاحب نسبتی می بود منکشف میشد از آن مفصل بیان می فرمودند
اولا چون در شهر پانی پت رسیدند بر قبر شاه شرف بوعلی قلندر و شاه
شمس ترک و شاه جلال قدس الله اسرارهم گذر نمودند باز در سهرند مزار
حضرت مجدد شیخ احمد سهرندی قدس سره زیارت فرمودند بستر در لاهور
مرقد سید علی هجویری را قدس سره دیدند بعده در ملتان بر تربتهای مخدوم بهاء الدین
و شاه رکن العالم قدس الله اسرارهما رفته نشستند و احوال هر یک از ارباب
مزارات بیان فرمودند و در بلده ملتان اکثری از طلبه علم بجناب حضرت ایشان
شرف بیعت حاصل نموده شغل طریقت استفاده نمودند بعضی از ایشان در یک
توجه بمرتبه بیخودی رسیدند و بعد مدتی بافاقت آمدند و بعضی بی اختیار نعرها میزدند
و وقت رحیل از انجا اکثری از انها از بسکه کمند عقده صحبت در گردن ایشان

افتاده بود

افاده می‌خواستند که همه یار و دیار گذاشته در رکاب سعادت این سفر اختیار نمایند
اما حضرت ایشان بحسب مصلحت وقت منع شان فرموده ازان منع موقوف
داشتند و چون در ملک سنده عبور فرمودند از همه جا علما و طلبا خبر قدوم فیض لزوم
ایشان شنیده می‌دویدند و سعیها می‌نمودند بعضی بحسب قسمت بدولت دیدار
فیض بار فایز میشدند و بعضی محروم می‌ماندند و چون در نواحی لهری بندر که از مضافات
بلده ٹھٹھہ است گذر فرمودند چندی از علما باستماع این خبر بهجت اثر از اوطان خود
برآمده دویدند و بر مسافت پنج شش کروه بوقت شب رسیده شرف ملازمت
حاصل نمودند و همان ساعت خود را منتظم سلک بیعت ساخته و شغل گرفته
بقدر استعداد بهره بر داشتند و وقتی که در بلده ٹھٹھہ شرف نزول فرمودند جمیع
علما و صوفیه آن شهر بملازمت حضرت ایشان مشرف شدند و جماعه بسعادت
بیعت مستسعد گردیده اشتغال و اکتساب طریق تصوف استفاده نمودند مخدوم
محمد معین که از اعاظم علمای آنجا بود و در جمیع فنون و علوم کتاب و سنت و معقول و منقول
تبحری تمام داشت و از اصطلاحات قوم نیک واقف بود و در ادراک علم
حقایق ذهنی تاب یافته صحبت حضرت ایشان را غنیمت کبری شمرده شیفته
جمال با کمال ایشان گردیده بسی فیضها اخذ نمود و شرف اجازت یافت و درین
میان بسبب رفاقت قافله چون در سیر درنگها واقع میشدند و موسم رحیل جهاز
بر نزدیک رسیده بود ما خادمان را اکثر اوقات اضطراب گلوگیر میشد که مبادا
قبل از وصول ما ساحل بحر مراکب روانه شوند و دولت حج اتفاق روی ننماید
حضرت ایشان بزبان کرامت بیان میفرمودند که ان شاء الله تعالی امسال حج خواهیم کرد

پس چون در بندر سورت داخل شدند از بسکه در اثنای راه درنگ واقع شده
بود همه مراکب حجاز روانه شده بودند و موسم رحیل آخر گشته مگر یک مرکب که
انهم از حجاج و تجار پر گردیده و در روی چندان گنجایش دیگران نمانده و اکثر اهل
ان قافله از جهت عدم وجدان مکان ان سال در شهر سورت رخت اقامت
انداختند اما چون فضل الهی شامل حال بود خدام حضرت ایشان را دران
مرکب جا بدست آمد پس چون قصد رکوب ان فرمودند اکثر دوستداران
بعرض رسانیدند که موسم رحیل آخر شده بلکه مطلق نمانده خوف آنست که این مرکب
تباهی شود بل یقین این امر توان کرد زیرا که اولا این مرکب بسی کم راه است
دیگر از چند سال مرمت نیافته مع هذا ایام سفر مراکب منقضی شده مصلحت در
توقف است و اهل جهاز هم اگرچه از فرط حرص سفر اختیار کرده بودند اما باهم
می گفتند که اگرچه شهر جده که بندر حجاز است میداریم اما باید دید که چگونه خواهیم
رسید اگر یقین عدم وصول انجا خواهد شد به بندر دیگر خواهیم برد حضرت ایشان
بکلام هیچکس التفات نموده بر مرکب سوار شدند و میفرمودند که انشاء الله تعالی
امسال حج خواهیم کرد القصه چون لنگر برداشتند مرکب روانه شد و باد موافقت
نمود تا که در مدت چهل و پنج روز بجده رسیده لنگر انداختند پس ازین معنی
همه تعجب میکردند که این مرکب گاهی در اول موسم هم باین سرعت سیر نکرده
و تاسع عشر ذی قعده داخل مکه معظمه شده عمره تمتع بجا آوردند پس فرض حج
ادا نمودند و چون در مکه اقامت فرمودند همه علمای ان مقام فیض نظام بخدمت
ایشان ملاقی شده اول بطریق امتحان از هر علم سوالها کردند چون هر مسئله را جواب

ت می یافتند و در جمیع علوم معقول و منقول ایشان را از همه فائق دانستند
بخدمت شریف ایشان التماس درس نمودند و تلمذ اختیار کردند پس حضرت
ایشان در مردمان بسبب اقرای ایشان در مسجد الحرام قریب مصلی حنفی درس
شروع علوم نمودند خلایق هجوم کردند که مجال فرصت تنگ شد و در حل دقایق و کشف
مغلقات خلایق شهرت گرفتند که علمای رئیس آنجا چیزی که مشکل میشد پیش
حضرت ایشان می آوردند و حل آن درخواست میکردند و مفتی حنفیه و شافعیه
مقدمه مشکلها بایشان رجوع می نمودند و در ایام معدود چندان معظم و مفخم آن دیار
شدند که همه اکابر صحبت شریف ایشان را غنیمت دانسته بانواع تعظیم و تکریم پیش
می آمدند و باهم می گفتند که والله بالله از همه اهل مکه اعلم و افهم حضرت ایشانند
و اکثر الناس میکردند که همین جا توطن اختیار نمائید و باشید یعنی هوبه آنجا موقت
هر شبی بر خود میگرفتند و حضرت ایشان قبول این معنی نمی فرمودند پس اکابر آنجا
می گفتند که اگر حق سبحانه با اهل مکه خیر اراده کرده مکه شما را اینجا خواهد داشت
روزی یکی از علمای اهل سودان که از مدت مجاور مکه معظمه بود بخواب دید که عزیزی
ویرا می گوید اگر خواهی که عقیده اقطاب بیاموزی از شیخ ولی الله استفاده نما
پس عالم مذکور بعد ازین رؤیا بشرف بیعت مشرف شد و اخذ طریق نمود و بعضی
اسرار استفاضه کرد و مردمان کثیر ازین سعادت بیعت حاصل نمودند و اشغال
طریق اخذ کردند و چون عبدا از حج در ماه ربیع الاول بطرف مدینه منوره برای زیارت
رسول صلی الله علیه وسلم عزیمت نمودند در اثنای راه بسی اسرار بر حضرت ایشان
منکشف شدند و هرگاه بشرف زیارت مرقد مقدس علی صاحبه افضل الصلوات

والتسليمات مشرف شدند عنايات وكرامات بي غايات آنجناب عائيه
برايشان مبذول گشتند و هر روز كه در مواجهه شريفه جلوس ميفرمودند اسرار
جديده استفاضه مي نمودند چنانچه هيچ مجلس از آنمنح خالي نميرفت وقبل از وصول
بمدينه منوره شيخ عبد الكريم انصاري از اولاد حضرت انس رضي الله عنه كه از اكابر اهل
مدينه بود حضرت ايشانرا در خواب ديد و در مواجهه نبويه على صاحبها الصلوات
ازكاها ومن التسليمات اكملها عظمت وفخامت ايشان معلوم نمود مابر منتظر قدوم
ميمنت لزوم ايشان مي بود پس چون داخل طيبه طيبه گشتند از مردمان قافله
تجسس كرده بحضرت ايشان ملاقات نموده وقصه رؤياي خود باز گفت وحديث
مسلسل بالاوليه قريب روضه منوره در مقام اصحاب صفه رضي الله عنهم بسندي
كه او را رسيده بود روايت نمود واجازت روايتش داد و از مدرسين حرم
نبوي شيخ طيب نام كه از مشاهير فضلا واستاد شهر بود حضرت ايشانرا دعوت
كرد چون بخانه وي تشريف بردند و در مجلس نشستند در انجا علما وفضلا جمع
بودند بحضرت ايشان گفت كه شما را التكلم بلسان عربي هم مي آيد حضرت ايشان
تواضع را كار بسته فرمودند آري چيزي مي آيد بعد از ان وي گفت كه اكثر مردمان
دعواي تبحر علوم وحل دقايق مي كنند اما بعضي مسايل هستند از معقول كه آنرا
كسي نيك بيان نمي كند وجاي دخل بجاي مي ماند چنانچه مسئله تجدد امثال كه اشاعره
در اعراض بدان قايل شده اند و در جواهر نيز اگر چه نمي نمايند تحقيق اين حيثيت
وموجب توقف متهاجه پس حضرت ايشان بزبان عربي چنان بفصاحت وبلاغت
آنرا تقرير فرمودند كه هر كه فضلاء عرب از انجا حاضر بود از ان فصاحت تعجبها نمود

ودر تحقیق این مسئله ایشان نکات دقیق وتدقیقات عمیق بمیان آورده‌اند که این عزیز را
فهم آنهمه را غنیمت کبری دانست چه جای دخل واعتراض پس از آن وقت که این
ذکر علمی پیش حضرت ایشان بیاورده بودند در آن ایام شنیده از قول حضرت غوث
الاعظم رضی الله عنه در غنیة الطالبین که در باب فرقه حنفیه فرموده‌اند خدمت حضرت
ایشان سوال کرد وتحقیق آن التماس نمود پس حضرت ایشان آن مقام را ابراز
تحریر فرمودند که همه علما اینجا لبسند نمودند وهو هذا سوال کرد سایلی از قول امام الطریقه
قطب الحقیقه شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه جای که ذکر فرموده فرق ناجیه را در غنیة
الطالبین که تقسیم نموده مرجیه را بدوازده فرقه وحنفیه را از آنها معدود ساخته ودر تفصیل آن
فرق مذکور فرموده واما حنفیه واصحاب ابی حنیفه نعمان اند که زعم کرده که ایمان همان اقرار
وتصدیق است واقرار بالله ورسله وبما جاء من عنده چنانچه ذکر کرده است برهوتی
در کتاب الشجره وبر این قول بدو وجه اعتراض وارد می‌شود یکی آنکه حنفیه از اهل سنت اند
بالاتفاق کسی که بر قول ایشان اعتماد است پس چه طور صحیح باشد شمار ایشان از مرجیه
وتفصیل ایشان وحکم بعدم نجات ایشان دیگر آنکه فرموده عقاید را که موجب تسمیه
مرجیه شده وحنفیه را در ایشان داخل نموده پس مقتضی کلام آن شد که حنفیه بان
عقاید قایلند واعتقاد آن میدارند وحال آنکه این چنین نیست زیرا که بیان فرموده
که وجه تسمیه مرجیه است که زعم می‌کنند که اگر یکی از مکلفین گفت لا اله الا الله محمد رسول
الله بعد از آن مرتکب همه معاصی شد داخل نشود بدوزخ وشک نیست که حنفیه بالکل
بری هستند ازین اعتقاد پس در جواب آن گفتم که رجا دو قسم است قسمی
که قایل بدان خارج می‌شود از سنت وقسم دیگر قایل آن از سنت خروج نمی‌نماید

ذکر نفی تقسیم غنیه در
حنفیه با ابو حنیفه گوید

اما قسم اول آنست که اعتقاد نماید که هر که اقرار بلسان کرد و تصدیق بدل نمود
او را هیچ معصیت ضرر نمی‌رساند هرگز و قسم ثانی آنکه معتقد باشد باینکه عمل داخل
ایمان نیست اما ثواب و عقاب بر اعمال مترتب میشوند و بر تخطیه و تفضیل اهل
رجاء اول اجماع کردند صحابه و تابعین و اما رجاء ثانی پس ظاهر نشده است ورود
اجماع از سلف بلکه دلایل متعارضه اند بسیاری از آیات و احادیث و آثار دلالت
می‌کنند بر آنکه ایمان غیر عمل است و بعضی از دلایل دال بر اطلاق ایمان است
بر مجموع قول و عمل و در حقیقت این نزاع لفظی است زیرا که اتفاق است بر عدم خروج
عاصی از ایمان و بر استحقاق آن عقوبت و عذاب را و دلایلی که دال بر حقیقت اطلاق
ایمان بر مجموع اند ممکن است صرف آنها از ظاهر بادنی توجه و امام ابوحنیفه رضی الله عنه
از قائلان باین قسم است و از کبار اهل سنت است و لهذا ایشان امامیه شدند
و در اهل مذهب وی رضی الله عنه و تابعان او رأیها مختلفه پس بعضی از ایشان معتزله
شدند مثل جبائی و ابوهاشم و زمخشری و بعضی مرجئه گشتند و بعضی غیر آن و همه اینها تابع
بودند امام ابی حنیفه را رضی الله عنه در فروع فقهیه نه در اصول اعتقادیه و لیکن عقاید باطله
خود را نسبت میکردند با امام بجهت ترویج مذاهب کاسده خود و تعلق می‌گرفتند
به بعضی اقوال امام و چون اهل حق از حنفیه مثل طحاوی و غیره این فتنه را ادراک
نمودند بیان کردند مذهب امام را در اصول و دفع ساختند آنچه نسبت کردند مبتدعه
بوی وی رضی الله عنه چنانچه نقول کثیره شاهد این معنی اند و این امر ظاهر است بر متتبع
کتب جمیع مذاهب پس بعد تمهید این مقدمات باید دانست که شیخ رضی الله
عنه ذکر فرموده در فرق ضاله مرجئه را که اهل ارجاء خارج اند از سنت و لهذا وجه تسمیه

شان ذکر فرموده بیان عقاید انبیا وداخل فرموده در انبا حنفیه را یعنی قومی که تابع امام
ابی حنیفه اند در فروع ودعوی می کنند که امام موافق ایشان است درین بند آن سبب
بیشتر ذکر نمود آنچه بدان تعلق میگیرند از اقوال وی رضی الله عنه وفرمود که زعم کرد اینکه
ایمان همان اقرار است وبدین تقریر برده اعتراض مضمحل گشتند ولهذا ثابت شد که
حضرت شیخ رضی الله عنه متهم نگردیده است امام را وآنچه نسبت فرموده بآن قوم مرجئه
وجود را منسوب می کنند بامام در فروع وتعلق میگیرند بظاهر اقوال وی رضی الله عنه
وحمل می نمایند کلام او را بر غیر محلش والله سبحانه اعلم بالحق وچون از طفولیت
پیش نهاد همت علیا حضرت ایشان خدمت علم حدیث بود ودر مدینه مطهره
منبع این علوم آمده خواستند که از شیخی که عالی السند باشد کتب حدیث روایت
نمایند وسند آن اخذ فرمایند پس شیخ ابوطاهر کردی مدنی که مردی معمر جامع علوم
ظاهری وباطنی منصوف ثقه محدث بودند که در حرمین کسی از ایشان بجهت
اسناد عالی تر نبود رجوع این طلب نمودند وبخاری را تمامه در پنجاه مجلس سردا
گذرانیدند بعضی از آن سماعا وبرخی از آن قراءة ومسند دارمی تمام در مسجد نبوی
قریب محراب عثمانی در هشت مجلس سماع فرمودند وباقی کتب را از اوایل خوانده
اجازت گرفتند شیخ مذکور روز ختم بخاری مجلس ترتیب کردند وطعامی مهیا
ساختند وتعظیم وتوقیر زاید الوصف بجا آوردند سبب می بود که در اثنای قراءت
شیخ تحقیق غوامض معانی از حضرت ایشان میکردند وبالبداهة جوابهای بلند
شافی می یافتند وتحسینها می نمودند که باین مدت بس این علوم از کجا حاصل
کردند اخر چون بر بعضی اسرار باطنه حضرت ایشان اطلاع یافتند معتقد گشتند

بخاری را تمامه

وباوجود استعدادی طریقه شاذلی پیش پدر گرفتند و بعض اشکالات تصوف
وغیره که از حضور والد ایشان که یکی از علمای محققین بود حاصل مانده بودند از حضرت
ایشان کشف آنها درخواست نمودند پس جوابهای شافی یافتند و علم کما
حاصل کردند و چون حضرت ایشان پیش شیخ می رفتند بمجرد آنکه نظر ناگاه
بر ایشان افتاد سر و قد تعظیم بر میخاستند و بدست خود مسند گسترده و تکیه نهاده
به توقیر و تکریم تمام می نشاندند و خود تلمیذ وار در مقابله می نشستند و چون حضرت
ایشان اجازت نامه درخواست کردند گفتند که ما قابل آن نیستیم که برای شما اجازت
نامه نویسیم که ما از خدمت شما استفاده نموده ایم اما چون از حضرت ایشان جد در این
امر معلوم کردند بالضرور آنرا نوشتند و درانجا اظهار انبساط نمودند چنانچه بعض اشعار از آن
اجازت نامه که درینجا مرقوم می شوند مشعر بدان هستند شعر ❊ اجزتک لکنی مثلکم من بحرنی
ولم استفد منی ولکن تنبه لی ❊ واکثر ما دبجت انت فی رقعتی عنه بل فی جنبه انت
فقتنی ❊ فکم حکمة منکم تلقفتها ولم ❊ استفد منها رمانا قد اقتنی ❊ وماکنت اهلا ان اجیب
انما ❊ دعوت فلبیت الذی قد دعوتنی ❊ وکم بود دان مانات الی اهلها لاجازات
طریق کثیره مثل شطاریه و سهروردیه و کبرویه و نقشبندیه و رفاعیه و حدادیه و مدنیه
وغیرها که از والد ایشان شیخ ابراهیم کردی قدس سره که از مشاهیر صوفیه و محدثین
زمان خود بودند بشیخ موصوف رسیده بود بحضرت ایشان دادند و خرقه و کلاه قریب
منبر نبوی بر ایشان پوشانیدند و بنا بر درخواست شیخ حضرت ایشان یک
رساله در دو ورقه مبتهجه بنام شیخ تصنیف فرمودند و آنرا بالمقدمة السنیة فی الانتصار
الفرقة السنیة موسوم ساختند از فصاحت و بلاغت عبارت آن از اهل عرب

نگاه

میدید تعجبها میکرد و شیخ آن رساله را بخط این فقیر که کاتب حروفست نوشته بوده
پیش خود داشتند و رساله دیگر مسمی بالقول الجلیل فی بیان سواء السبیل که
در بیان اشتغال و دیگر فواید طریقه ثلثه جیلانیه و نقشبندیه و چشتیه تصنیف حضرت
ایشان است و دیگر فوائد و اسرار که از جناب رسالتمآب استفاده
نموده بقید کتابت آورده بودند شیخ مذکور بدست خود تحریر نموده پیش حضرت
خواندند و چون حضرت ایشان رخصت شده بطرف مکه معظمه متوجه شدند شیخ
از خانه خود برآمده تا باب فتح بیرون مشایعت نمودند و فرزند شیخ و دیگر اعزه و
طالب گروه گروه برکاب سعادت راهی شدند و در آن اثنا هر جا که جلوس میفرمودند ریشهای
خویش بقدم مبارک حضرت ایشان می انداختند و بدان تبرک میجستند

سنه شعبان

و وقت رخصت بر فوت فیض صحبت تأسفها میکردند پس خامس عشر سنه
اربع واربعین بعد الالف والمائتین بمکه رسیده عمره بجا آوردند و در شهر رمضان عمره ها
متعدد ادا نمودند و در عشره اخیر در مسجد الحرام بمواجه کعبه شریفه باعتکاف نشستند
و تا که بمکه معظمه بودند مردمان آن مقام کرامت نظام از جناب ایشان فیوض ظاهریه
و باطنیه اخذ می نمودند و هم آنجا یک رساله مسمی بالفیوض الحرمین تصنیف نمودند
و در وی آنچه از حقایق و دقایق و غوامض اسرار در حرمین شریفین ظاهر شده بودند
بیان فرمودند اگرچه اکثر مطالب رساله مذکوره از آن عالی تر اند که ادراک
هر کس ملکه وجدان مراحل معرفت پیرامون آن بگردد اما نقلی چند از بعضی آنها
این فقیر موافق فهم قاصر خود مجرد از تحقیقات اسرار سهل الادراک انتخاب
نموده بعد از اتمام این قصه متبرکه خواهد نوشت تا خوانندگان این رساله هم بهره

بحیثیت

از اسرار آن شرف اطلاع یابند دیگر آنکه رساله القول الجلی فی بیان سواء السبیل و رساله
المقدمة السنیة فی انتصار الفرقة السنیة در حرمین اشتهار تمام یافتند و رساله
اولی را ازین هردو بدیار مغرب و بصره و مصر و فلان و غیرها مردمان نقل کرده بردند
و اجازتها گرفتند و رساله ثانیه تا ملک تاتار که اطراف روم است رسیده
و نسخه فیوض الحرمین نیز بعض اهل خصوصیت عنایت شد پس حج ثانی ادا نموده
عزیمت وطن کرامت موطن فرمودند و در ایام مجاورت بیت الله گاه گاهی اینها
بفقیر میفرمودند که چون هرگاه بسوی خانه خود توجه کرده میشود یک گونه تیرگی غم و اندوه
و تشتیت نظام منزلی منظر می آید پس بعد ایام معدود خبر وفات والده ماجده حضرت
ایشان رسید عطای مکه هم آمده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند پس حضرت
ایشان آن الهام بیان فرمودند که آن تیرگی که معلوم میشد سببش همین بوده و چون
وقت ایاب بمرکب بحر سوار شدند شرط بودند تا آنکه مرکب سالم از جمیع
مراکب در عرصه بیست و سه روز به بندر مبارک سورت رسید پس همین برکت
در آنجا فرود آمده چندگاه توقف فرموده از راه دکهن بسوی وطن نهضت فرمودند
در اثنای راه بهر شهری که عبور نمودند هر کس که ازین علما و مشایخ ازین معنی آگاهی
یافت بانواع تعظیم و تکریم پیش آمد چون بشهر گوالیار رسیدند مزار خواجه خانو
و شیخ محمد غوث را قدس الله سرهما زیارت کردند و نسبت هر یک معلوم
کرده زبان نمودند و در مستقر الخلافه اکبرآباد بر مزار پر اسرار امیر ابو العلی رسیده زیارات
حاصل کرده احوال فیض اشتمال آن دریافت نموده بزبان غیب بیان اظهار فرمودند
و در رابع عشر شهر رجب سنه خمس و اربعین و مائة و الف بخیر و خوبی در دار الخلافه

شاه جهان آباد تشریف نزول نموده مردمان این دیار را مشرف ساختند تاریخ برآمدن

از وطن بقصد ادای حج و تاریخ مراجعت که حضرت ایشان خود نظم فرموده اند ــ ز دهلی

برآمدن بهر حج در هشتم صباح از ربیع دویم ؛ هزار و صد و چهل و سه سال بوده که این داعیه گشت

با تمل ضم ــ ولی چون پس از حج به دهلی رسید و سر آمد سفر منقطع گشت بتاریخ

رابع عشر از رجب ؛ ز سال و هزار و صد و چهل و پنج ؛ و تاریخ اول که خود بوجدان الهام

توامان یافته اند و شاه اهل الله برادر خورد ایشان از آن نظم بسته اند این است ــ

بدل عید اشتم عمری که در احرام حج کوشم ، بحمد الله والمنة بدان مقصد هم آغوشم نزاع

سال تاریخ نخستین طوف می جستم ؛ قبلت منک طاعاتک رسید از غیب در گوشم

اکنون فتامه موعوده مرقوم می شوند افاده از آنجمله است که حضرت ایشان ارقام

فرمودند که بخواب دیدم جمعی را از اولیا که دو فرقه اند یکی از آنها اصحاب اذکار و یادداشت

بودند و بتوحید وجودی اعتقاد نداشتند بر دلهای ایشان نوری و بر روی شان

سروری و گروه دیگر معتقد توحید وجودی و مشغول نوعی از فکر باین معنی بر قلوب ایشان

خجالتی فی جنب الحق انقباضی نیز اعالم و بر چهره شان غبرتی پس هر دو فریق باهم

محاجات کردند قول فریق اول الکم ایا نمی بینید این انوار بر ما فنحن اهدی طریقة منکم

که این انوار از ثمرات اهتدا بصراط مستقیم است و فریق ثانی می گفتند که اضمحلال

جمیع وجودات در وجود واحد امری است مطابق واقع پس ما را علم بسری حاصل شد

که شما بدان جاهل هستند بدین معنی فضل ما بر شماست نه شما را و این مشاجرت

بامتداد کشید آخر هر دو فریق ما را حکم گرفتند و رضا بر قول ما مقرر کردند پس من جامع

در میان ایشان و گفتم که بعض علوم صادقه چنان هستند که ثمره آن تهذیب نفس است

وبرخی از علوم اگرچه نفس الامری وواقعی هستند امّا از انها این منع حاصل نمی شود
زیرا که حق سبحانه نفوس خلایق را بر استعدادات شتّی مخلوق ساخته وهر نفس را
مشربی خاص از علوم داده اگر در بیان عالم مستغرق گردد نفس وی تهذیب نیابد
واصلاح نپذیرد واگر در روی خود را مستغرق نسازد از این معنی محروم ماند و مدار تهذیب
نفس است واین مسئله توحید وجودی اگرچه نفس الامری است ومطابق واقع امّا این
علم مشرب هیچ یک ازین هر دو فریق نیست بلکه مشرب برخی از ایشان است که
بسوی حقیقت جامعه متوجه شوید موافق ومناسب توجه ملائکه ملأ اعلی یعنی توجه منصبغ
ومتلون بتعظیم ربوبیت واین گروه که اهل یادداشت هستند اگرچه ازان مسئله تجاهل
کردند امّا مشرب خود را اخطار نمودند لهذا نفوس ایشان مهذب شده اند وشعشعان
انوار ثمره همان است امّا اهل وحدةِ وجود اگرچه بمسئله حقّه قایل شدند امّا مشرب
خود را خطا کرده اند که چون بفکر ناقص خود در سریان وجود تامل کردند تعظیم ومحبت
وتنزیه که ملأ اعلی بدان حق سبحانه را شناخته از دست ایشان رفته واین معرفت
ملأ اعلی سری است که عالم ازان مالامال گردیده واین علم وحدة وجود مشرب ایشان است
که در وی وجه حق که آن سری است مودوع در هر آن تر وتازه باشد یعنی در احکام
نشأت مغلوب نگشته وسرّ وجود او را کدورت تنزلات فرا لکه کهنه نکرده باشد
ودر ایشان چیزی بر نضارت وطراوت خود نمانده بلکه ممسوخ گردیده پس فهمیدند
این امر را واذعان باین معنی نمودند وگفتم که این از اسرار الهی است باین مخصوص ومورد
ما الله تعالی که حکم کنم باین درمیان شما والحمد لله رب العالمین افاده وازانجمله است
که حضرت ایشان ارقام فرمودند بخواب دیدم لیله عاشره از صفر سنه اربع واربعین

بخواب دید جناب حضرت را

ودیدم والف که گویا حضرت امام حسن وحضرت امام حسین رضی الله عنهما خانهٔ من شرف
نزول کرامت شمول فرمودند ودر دست مبارک حضرت امام حسن قلمی است
مکسور اللسان پس دراز فرمودند دست مبارک خود را تا آن قلم بمن عنایت فرمایند
وبزبان فیض ترجمان فرمودند که این قلم جد بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم باز فرمودند که باشید
تاکه امام حسین درست کنند این قلم را پس حضرت امام حسین رضی الله عنه آنرا اصلاح
فرموده بمن عنایت نمودند پس ازین مرحمت سروری که مرا حاصل شد زبان
از وصف آن قاصر است باز یک ردای مخطط آوردند که در وی یک خط سبز است
دیگر سبز وآنرا پیش امامین رضی الله عنهما نهادند پس حضرت امام حسین رضی الله عنه
آنجا در را برداشته بر لسان غیب بیان راندند که این ردای جدی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ودر پوشانیدند مرا من پس نهادم آنرا بر سر به تعظیم وکردم شکر این
نعمت عظمی بجناب الهی بجا آوردم باز بیدار شدم افاده آنرا انجد السنت که ارقام فرمودند
که رسیدم روزی بروح شمس ودیدم او را وبا او مکالمه کردم واو را دیدم فیاض بالطبع
ودیم چنین دیدم ارواح افلاک باهم چیده وموافق در علوم وتمم ولتفصیل کلام شمس
در فیوض الحرمین مرقوم است افاده آنرا انجد السنت که ارقام فرمودند که دیدم هر یک را
از شعایر الله نوری که بالای او ظاهر است وحقیقت آن نیک دریافتم ومردمان
چون بآن شعایر متوجه میشوند انتفاع بعضی به بعض است فقط نفع باعتقاد آنکه این از
شعایر الله است وطایفه را صدقی روی مفتح شده پس آن نور وادراک می
نمایند وسبب آن قوت ملکیه ایشان غالب می شود بر قوت بهیمیه ایشان وقت چون در آن
نور امعان نظر کردند واصل شدند بنبذ الهی که اصل آن نور است واین فریق را

واکمل انه افاده آن اجمل السنة که ترقیم فرمودند مطلع کرد اینجا را الله تعالی بر حقیقت
تدلی عظیم طبل خود که متوجه است بنوع بشر تا ممکن شود ایشان را وصول وقرب باو سبحانه
وان تدلی متمثل است در عالم مثال وگاهی ظهور میفرماید بصور انبیا وصور کتب وشعائر
واطلاع یافتم بر حقیقت نبوة وحقائق انبیا علیهم السلام عموما وحقیقت خاتمه علی نبینا وعلیهم
افضل الصلوات والتسلیمات خصوصا وحقائق کتب الهیه عموما وحقیقة قرآن عظیم
خصوصا وحقیقة کعبه وحقیقة صلوة ومطلع ساخت مرا الله سبحانه بر حکمت ظهور آن تدلی
بصور این اشیاء مفصل والتفصیل یطلب من فیوض الحرمین افاده آن اجمل السنة که
تحریر فرمودند که نفث فرمود الله سبحانه در روع من اسرار عظیمه که فیها گشت ازانهاست
من بعض ازانها کیفیت وطریق تحصیل کمال ملاء اعلی وطریقه کسب کمال ملاء سافل ا
ومن اراد الاطلاع علیه فلیرجع الی فیوض الحرمین افاده آن اجمل السنة که بقید
کتابت آوردند که چون زیارت کردم شهدای بدر را رضی الله عنهم در اثنای ذهاب
بطرف مدینه منوره واستاده شدم مقابل قبور کرامت ظهور ایشان ساطع شدند
انوار از مراقد شان بسوی من دفعة دفعة مثل انوار محسوسه حتی که متردد شدم در اینکه
این انوار را بحس ظاهر ادراک کرده می شود یا ببصر روح وچون تامل در حقیقت ان
انوار واقع شد منکشف شد که انوار رحمت بودند افاده آن اجمل السنة که بترقیم
آوردند که چون زیارت کرده شد قبری را که منسوب بابی ذر غفاری است رضی الله عنه
در صفرا که منزلی است در راه مدینه مطهره ونشستم بمواجهه آن وتوجه نمودم ظاهر شد
روح شان مثل هلال لیل ثالث وچون تامل واقع شد دران دیدم انوار مختلط انوار
رعال وانوار رحمت اما انوار رحمت اغلب واظهر بودند افاده آن اجمل السنة

فضیلت ابا ذر غفاری

که مرقوم فرموده‌اند که در مکه معظمه روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مولد شریف
مردمان جمع بودند و بصلوة و ذکر معجزات و ارهاصات آنجناب مشغول بوده ناگهان در آن
بقعه کریمه انوار ساطعه دیدم و تردد شد در ادراک آنها که ببصر است یا به بصیرت
و چون تأمل کردم یافتم آنها را انوار ملائکه که موکل بدان مکان متبرک بودند و بر ممزوج
بودند با آنها انوار رحمت و تفصیل ذلک الانوار فی فیوض الحرمین. افاده از آنجمله است
که ارقام فرموده‌اند که چون بمدینه منوره داخل شده بشرف زیارت روضه مقدسه علی
صاحبها الصلوات والتسلیمات مشرف گشتم دیدم روح پرفتوح آنسرور را ظاهر و بارز
اما نه در عالم اجساد و نه در عالم ارواح فقط بلکه در مثال که قریب بحس باشد پس معلوم شد
سر آنچه عوام از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوات و غیر آن شان میدهند
که از همین جهت است پس متوجه گشتم بر قبر مقدس مرة بعد اخری و ظهور مینمود
آن ذات قدسیه صفات در صور مختلفه گاهی در لباس هیبت و مجد و عظموت و گاهی
بهیئه جذب و محبت و انس و زیبائی در صورت سریان و خیان تجلی میشد گویا فضای
امکان ممتلی است بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و موج میزند بموج ریح عاصف
حتی که ناظر در وی نفس خود را گم میکرد و ظاهر میشد مرا صورت کریمه او صلی الله علیه وسلم
که در عالم ناسوت بود با وجود آنکه همت من بسوی روحانیت متعلق می‌بود پس تفطن
کردم که از خواص روح شریفه است تقویم صورت کریمه و بهمین معنی اشاره است
ان الانبیاء لا یموتون وانهم یصلون ویحجون فی قبورهم و گاهی سلام میکردم بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مکرر که انبساط فرمودند و ظاهر شدند برای من و ذلک لانه رحمة للعالمین
افاده دیگر از آنجمله است که مرقوم ساخته‌اند که چون یوم ثالث از دخول بمدینه منوره

۳ زیارت جناب رسالت‌مآب بچشم ظاهر

سلام کردم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر صاحبیه رضی الله عنهما عرض کردم یا رسول الله
افاضه فرما بر ما آنچه حق سبحانه بر تو افاضه فرموده که بجناب تو محتاج آمده‌ایم و انت رحمة للعالمین
دیدم که انبساط فرمود بسوی من انبساطی عظیم و پوشید مرا بگوشه چادر مبارک خود و ظاهر
ساخت بمن اسرار عظیمه و امداد فرمود مرا و شناسا کرد مرا بکیفیت استمداد بذات مبارک
خود صلی الله علیه وسلم در حوائج و بکیفیت درود بر خویش و مصلین را و بکیفیت انبساط
خود بسوی کسی که ثنا خوانی کند در مدح نفس نفیس وی صلی الله علیه وسلم و دیدم مظهریت
آنحضرت علیه افضل الصلوات والتسلیمات مرتبه الهی را که از او صوفیه حقیقت محمدیه و حقیقت
الانبیاء میگویند و دیدم همه مذاهب ائمه شریفه و طرق صوفیه پیش وی صلی الله علیه وسلم
علی السویه بی ترجیح یکی بر دیگری و مشاهده نمودم بر آنحضرت لباسی منسوبی علو و ظهور و
بصورتی بحسب تعدد کمالات خویش و بحسب توجه ناس بدان جناب باستعدادات
مختلفه و عطا فرمود مرا دران مجلس مقام مجددیه و وصایه و قطبیه و ارشادیه و گردید
مرا امام و تصویب فرمود طریقه و مذهب ما را و دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
حصن حصین فیض یافتند مشایخ بزرگ دین خود و این همه مقدمات در یک مشهد بود
و اسرار غامضه این مشهد در فیوض الحرمین مفصل مبین مرقوم اند افاده و از انجمله است
که تحریر فرمودند که سوال کردم بجناب خاتمیه علی صاحبها افضل الصلوات والتسلیمات
از معنی حدیث شریف کنت نبیا وآدم منجدل بین الماء والطین پس نمود مرا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم صورة کریمه مثالیه خود و کیفیت انتقال آن از عالم مثال بعالم اجساد
و نمود صور و اشباح انبیا علیهم الصلوة والسلام و کیفیت افاضه نبوة بر ایشان از
حضرت مدبریه الهیه و آنچه مفاض شده بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عالم مثال

مشاهده دوبار بچشم سر

برابر بودن مذاهب اربعه ائمه اهل سنت نزد صاحب الشریعت

دعوی حصول [illegible]

از حضرت تدبیریه الهیه و نمودار فرمود صور اولیا را و کیفیت افاضه علوم و معارف برایشان
بعد وی علیه الصلوة والسلام پس واضح شد برمن حقیقة الامر و معلوم شد مراد وی صلی
الله علیه وسلم ازین نما بشهبا و تحقیق الاسرار فی فیوض الحرمین افاده دار المجد السنت
که ارقام فرمودند که هر وقت که متوجه شدم بمرقد مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میدیدم آن ذات مطهر اسرار و آیات را ظاهر و بارز و متوجه گشتم روزی و سوال نمودم
از حقیقة آنچه برمن ظاهر شده از اسرار و معارف پس ظاهر فرمود حقیقت آنها و روز
نمودار شد مرا نوری مثل انوار ملایکه ساطعه و دیدم که آن نور از مرقد منور مبعوث شد افاده
دار المجد السنت که ترقیم فرمودند که روزی نماز میگذاردم صلوة ضحی در محراب نبوی میان
منبر و روضه مقدسه وی صلی الله علیه وسلم در آن اثنا ظاهر شدند اسرار قرب ملا اعلی
و سر قول وی صلی الله علیه وسلم اما السجود فاجتهدوا فی الدعاء و ظاهر گشت حقیقت
حدیث شریف هل تضارون فی القمر لیلة البدر قالوا لا قال فکذلک ترون ربکم و لا تغلبوا
علی الصلوة قبل طلوع الشمس و صلوة قبل غروبها و دیدم در آن وقت مرآة را در هر چند شیء را
بحر مواج که اگر تحریر نوامض یکی از آنها کرده شود مجلدات ضخیمه حاصل شوند و بعد از آن ظهور
فرمود تجلی اعظم غیر متناهیه الارجاء و یافتم نفس ناطقه خود را نیز غیر متناهی که مقابله نمود
آن تجلی را و فرو گرفت آنرا پس جرئتم روی نمود از عظمت نفس ناطقه خود و چون از آن
حالت افاقت دست داد دیدم خود را ملآن از نوری که میجوشد از فوق و تحت و یمین
و شمال من نور و جوشش میریزد از دل و چشم و دست و پای من افاده دار المجد السنت
که ترقیم فرمودند که روزی تجلی فرمود برمن روح مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجرد از همه
البته پس باهم تراشیدیم از روح خود صورت روحیه مجرده علی شاکلته و مشاهده

زیارت آنحضرت صلعم بچشم سر

تقابل روح شاه صاحب با روح مقدس آنحضرت صلعم در

نمودم از انجذاب و شیوخ که زبان از بیان آن قاصر است افاده و از انجمله آنست که شب فرمودند که افاضه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر من تا که وسیع گردید نفس من و ملاحق گشتم بوراثت آنجناب علیه الصلوة والسلام بصورة مثالیه تدلی اعظم که منتقل شده است بانتقال وی علیه افضل الصلوات والتسلیمات لبوی ناسوت و متصل شدم بآن و مختلط گردید نفس من بوی تا که خود را یک شیخ ذی دیدم وسیع فرمود مرا ازوقت باسم زکی و باسم اخر نقاط العلم والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله آنست که ترقیم فرمودند که استاده شدم روزی در مواجهه مقدسه وسلام کردم برآنحضرت و تفرع نمودم پس ناگاه ظهور فرمود از آنجناب سری از اسرار مثل برق و در گرفت اجزا روح من تمام در لمحه واحده تا که تعجب آمد از سرعت تلقی وی و احاطه با جدبا و فرع آن در آن واحد و ان بار نه تجلی حقیقه آن جدول ممدود بود که تمام عالم بسته اوست و اصل و نسخ آن حقیقت تدبیر الهی است و آن تدبیر آنست که تمام عالم تفصیل اوست و دائم کسیح قطب محدث ذی تعلم نیست مگر که او را حظی و نصیبی است از وی که با مبداء نسبت این خاک ارکه کات حروف است در وقت ظهور این مشاهده بجنب حضرت ایشان استاده بود و بعض آثار بر ایشان مشاهده میکرد والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله آنست که ثبت فرمودند که سلوک کنانید مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود و تربیت فرمودمرا بذات مبارک خویش پس ما اوتی الحکم و تعلیم وی صلی الله علیه وسلم بلا واسطه بین وبینه و تفصیل سلوک مذکور آنست که اولا بمود بمن روح مکرم خود و شناساخت بآن بعد ازان افاضه فرمود بر من تجلی از تجلیات حق که در عالم مثال ظهور نموده بود بوجود وی صلی الله علیه وسلم و مستوق

اتحاد نفس صاحب با نفس آن حضرت یعنی اتحاد در وجود

ایضا ایضا

هم با نابودن

گردیدم دران تجلی تا که فنا رکلی در وی دست داد و بقا بوی حاصل شد باز افاضه فنی
نمودن آن اصل تجلی که آن نقطه وجود منشأ افعال و تدبیرات الهیه است در عالم وفا
گردیدم دران و باقی گشتم بدان بعد از ان مخاص گردید نقطه ذاتیه البته مع لون من
الجبروت و در وی فنا تام روی نمود و بقای اکمل میسر شد پس از ان القا نمود
نقط متعدده در روحانیات که انها کون اندراج البدایة فی النهایة دران هم فنا و بقا
بحصول پیوست بعده عطا نمود نقط متعدده در احوال نسمه ذی آن نقطه بودیگر که
گویا همان است و دانستم که ان حقیقت اصل قوت مباشرات پس تمام شد صعود
و هبوط والحمد لله رب العالمین افاده و از انجمله است که ثبت نمودند که عطا نمود
مرا حق سبحانه تعالی طریقه در سلوک بواسطه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روح کریمه
آنجناب مباشر این عطا گردید و اولیای نقشبندیه بر حقیقت آن و در این طریقه علیه اول
کسی که مشرف صحبت آنجناب ولایت ماب مشرف گردید این عاجز بود که کاتب
حروف است وکانت تلک الوقیعة فی النصف الاخیر من لیلة القدر بالحطیم تحت
میزاب الرحمة والحمد لله علی ذلک افاده و از انجمله است که در سلک تحریر کشیدند
قال النبی صلی الله علیه وسلم مشاهده نمودم در انجا انوار غالب تر از همه انوار مشهود
گردید که هر که در امکان نماز میگذارد مستغرق میشود در بحر انوار افاده و از انجمله است
که مرقوم کلک فیض سلک گردیده که دیدم حق سبحانه و تعالی را نظری خاص بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که لولاک لما خلقت الافلاک گویا تعبیر از همان نظره است و مشتاق
گردیدم بآن نظر پس متخیل شدم آنجناب را و ملاصق گردانیدم خود را و منزله عرض
کنم ازجهر و مسامت آن نظر شدم و منتظران گردیدم و کنه آن ادراک نمودم

والحمد لله علی ذلک افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که دیدم تشفع بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعلماء حدیث وتوسل بدخول در عداد ایشان وتوسل بعلم حدیث
وحفظان عروهٔ وثقی وحبل ممدود که انقطاع پذیر نیست پس لازم است بر مومن
که با محدث شود وبا طبع ایشان افاده وازانجمله آنست که ارقام فرمودند که منتظر
بودم معنی حدیث را که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم این کان ربنا قبل ان یخلق
الخلق قال کان فی عمی الحدیث پس افاضه فرمودند بر من این سر را وتمثل شد نوری
عظیم مرا عائی بعد هیولانی که آن نور مجامع او را احاطه نموده بخطوط شعاعیه ممتده بجمیع نواحی
وی گفته شد که همین حقیقت است مشار بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لکان
فی عماء که این بعد هیولانی عماست واین خطوط شعاعیه آن قهر است که از آیه کریمه
وهو القاهر فوق عباده مفهوم می شود پس ثلج والجنان حاصل شد وشبهه باقی
نماند افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که افاضه فرمود بر من آنحضرت صلی الله
علیه وسلم کیفیت ترقی از حیز طبیعت بحیز قدس که قدم صدق عبارت از آنست و
افاضه فرمود کیفیت انحدار از آن قدم صدق بحیز طبیعت ومشاهده نمودم در میان این
ترقی وهبوط تولد نفس وخاطر ورؤیا بصادقه وفراست وادراک کردم میزان ومقدار
هر یک افاده وازانجمله آنست که مرقوم فرمودند متوجه بودم بسوی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پس ناگاه ظاهر شد نوری پس عالی که پر کرده ومالامال گشت از آنجا باطن من ومتحیر
ساخت مرا شعشعان او وگفته شد مرا از باطن من که این نور عرش است واثر الله جلیل
عظیم است در تجوّه آن جناب وموقت حقیقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
موقوفست بر معرفت این افاده وازانجمله آنست که تحریر فرمودند که توجه کردیم

ست هده نور عرش

توجه بمراقبه اهل

بظهور منابع انوار اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین پس یافتم آن اسرار را طریقه خوشتر
که آن اصل و فرع و خرق اولیاء الله است افاده و از آنجمله آنست که مکتوب فرمودند
که طواف بیت الله میکردم که از نفس ناطقه من نوری عظیم پیدا شده که همه عالم را فرو گرفت
و ادراک نمودم که صحیفه قطبیه ارشادیه باین نوری باشد و دیدم بیت الله را که
هم ملاء اعلی و ملاء سافل متعلق اند بوی بر شکل تعلق نفس ناطقه ببدن و دیدم آن
بیت را مالامال از همه ایشان چنانچه مرکب کل از کلاب افاده و از آنجمله آنست
که ترقیم فرمودند که مطلع ساخت مرا حق سبحانه بر آنچه معامله خواهد فرمود و عطا فرمود
از نعم ظاهره و باطنه و عطا فرمود مرا عصمت از مواخذه در دنیا و آخرت و منت
داشت بر من ازین نعمت که کم کسی باین دولت فایز شده و عطا نمود مرا بردا لبیش
و گردانید برای من از سعادت نصیبی و حظی مقدر و در پوشانید بمن خلعت
خلافت باطنیه افاده و از آنجمله آنست که ثبت فرمودند که یافتم مدح خود را گویا دو چند شد
و عظمتی بی اندازه یافت و سعتی بی پایان گرفت و ادراک نمودم سر آن که قمر این
عظمت و وسعت حلول اسرار حضرت الهیه اند که منعقد شده اند در ملاء اعلی و
نزول برکات اسماء الهیه که منعقد گردیده اند در مدارک کلیه افاده و از آنجمله آنست
که تحریر آوردند که منکشف شدند بر من اسرار مبدا و معاد و سر لباس اهل جهنم سرابیل
از قطران و سر لباس اهل جنت سندس و حریر و سر سواد وجوه اهل نار و سر لقاء رب
اهل بهشت افاده و از آنجمله آنست که ارقام فرمودند که افاضه نمودند بر من اسرار
ظهور طرق کرامات و فرق در میان کرامات اهل هر دیار و سر قول علیه الصلوة
والسلام لابی رافع لا تطلب منه الذراع فی المرة الثالثة فقال یا رسول الله انما

معامله با جناب ایزدی بلا توسط با دعوی عصمت

مشاهده صراط

للشاه ذراعان اما انك وسكت تناولتني ذراعا بعد ذراع افاده و از آنجمله است
که ترقیم فرمودند که داخل شدم اندرون بیت الله و متوجه شدم الی الله با باطن خویش
پس تجلی کرد بر من حقیقت صراط مستقیم و یافتم صراط را که منصوب است بر طرف جهنم
تمثالی از تماثیل همین حقیقت و دیدم که جوف بیت الله را خصوصیتی است با آن
حقیقت تمام شد مشاهده موعوده و اسرار و غوامض هر مشهد بتفصیل در فیوض
الحرمین مرقوم کلک کرامت سلک گشته من سره ان یطلع علیها فلیرجع الیه افاده
چون حضرت ایشان از سفر مبارک حرمین بکاشانه فیض آشیانه تشریف آوردند
حقایق و معارف آگاه فضایل و کمالات دستگاه شاه صدر العالم که نبیره عم بزرگ
حضرت ایشانند نقل کردند که چون مطالعه کردم اول مشهد از فیوض الحرمین بخاطر

نزول امر الهی بلا توسط

افتاد که کاشکی اطلاع یابم بر مقام صاحب رساله پس متوجه شدم بسوی حق سبحانه
و این باب بعد الصلوة الصبح توجه تام و فراغ اکمل پس نازل فرمود الله سبحانه بر من این
عبارت که اقمناه في مقام الصديقية الكبرى یعنی ندا کرده شد در سر من که واسطه
اقامت در این مقام روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود چنانچه جبریل علیه
السلام واسطه وحی فنباله ثم وطوبی ثم طوبی بعده مطالعه کردم بقیه رساله پس یافتم
جمیع مشاهد مقدسه آن مطابق واقع آن والحمد لله رب العالمین افاده حقایق و معارف
آگاه شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که حضرت ایشان بطرف حرمین شریفین
تشریف برده بودند درین دیار رهیا شد و قحط افتاد و امساک باران روی نمود
چنانچه مردمان عاجز شدند و دعا و نماز میکردند سود نمیداد دران ایام روزی بمراقبه
نشسته بودم بمعامله دیدم که مردی آمد و گفت که حضرت ایشان از حجاز این طرف

نیز آمدند

توجه فرمودند اکنون باران خواهد بارید پس همدران ایام باران خاطرخواه ریزش نمود
و زراعت بسیار پیدا شد و قحط برطرف گردید و چون حضرت ایشان باین ملک
شرف نزول فرمودند تحقیق واضح گشت که در همان ایام که این واقع روی نموده
بود حضرت ایشان از حرمین توجه این طرف فرموده بجهاز سوار شده بودند افاده

نقل عجیب و غریب

عزیزی محمد یوسف نام که مردی عالم و درویش و متدین بود نقل میکرد از شیخ محمد دوست
نام که ان نیز فاضل و صالح است که وی گفت ما اکثر اوقات پیش عزیزی که
مشهور بصوفیت بود میرفتم و معلوم است که ان عزیز بعقاید سیئه داشت و نزد شخص
دیگر که تاثیر صحبت میداشت و بظاهر پابند شرع متین نبود نیز امد و رفتی میکردم و بهردو
عزیز مرا اعتقاد تمام بود روزی برای نماز صبح برخاستم و همه مردمان مستعد صلوة بودند
و قریب بود که اقامت گفته شود خواستم که دو رکعت سنت ادا نموده داخل جماعت
شوم پس قصد تحریمه سنت کردم ان هردو متمثل شدند و حاضر آمدند و مرا از نماز منع نمودند
هر چند می خواستم که از انها اعراض نموده نماز بگذارم اما این منع میسر نیامد که یک شخص
از ان هردو بجای سجده نشست نمی گذاشت که سجده بیارم و دیگری بجنب استاده
مرا منع میکرد و چون عقیده حقیقت ارکان شرعیه در دل راسخ میداشتم ازین
معامله بتنگ امدم و چاره نبود مضطرب شده لاحول می خواندم سود نمیکرد و انتظار
بر اضطراب می افزود که میدانستم که نماز از دست میرود بزرگان سابق را از انبیا و
اولیا نام می بردم و از انها استمداد می نمودم هیچ نفع نمی بخشید اخرالامر مرا یاد امد که روزی
حضرت ایشان فرموده بودند که وقت صعوبت ما را یاد میکرده باشند پس دران
حال نام حضرت ایشان بردم و استمداد نمودم بمجرد این معنی دیدم که حضرت ایشان

حاضر شدند و بیک دست خود گوشش و بدیگر گوشش دیگری گرفته ان هر دو را از پیش
ما راندند و ما را از ان بلیه نجات بخشیدند پس شکر سبحانه بجا آوردم و نماز بگذاردم
و مشاهده این حال موجب ازدیاد عقیدت بجناب حضرت ایشان گشته نواده
حافظ عبد النبی که از خواص مریدان حضرت ایشان شد نقل کردند که شبی بزیارت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم قصد کردم که سر خود را در قدمهای
مبارک آنجناب اندازم دیدم که حضرت ایشان بودند افاده حضرت ایشان
در قریه پهلت که وطن فقیر کاتب حروف است تشریف آوردند وقت عصر
در مسجد نشسته بودند فرمودند که درین مکان انوار مشهود می شوند شبیه با نوار طلایکه
سیفها که محیط اند باهل این بقعه وارشاد نمودند که چنان معلوم می شود که درین نور
حضور را دخل نیست بلکه انتشار این قسم انوار از محض اعمال حسنه است که گویا ان
اعمال بالخاصیه منشار این انوار گشتند بعد از چند بمزار کرامت آثار جد اعلام خود
تشریف برده جلسه نموده فرمودند که درینجا انوار مشهود مشاهده می افتند لطیف
تر از قسم اول و فرق میان هر دو نوع انوار آن است که نوع اول گویا از اشباه
این عالم است و ثانی گویا از اشباه عالم آخر است افاده حقائق و معارف آگاه
شاه نور الله نقل کردند که بخواب دیدم که جائی است مرتفع مردمان می گویند که درانجا
پیغمبر است صلی الله علیه وسلم رفتم و از دور استاده شدم دیدم که کودکی که
طاقت نشست برخاست ندارد گفتم چنین است پیغمبر علیه الصلوة والسلام
درین اثنا از آسمان مردی با هیبت نزول کرد گفتند که این خداست شک
کردم که خدا را نیز دیدم پس آن مرد رفته ان کودک را بگرفت و بطریق حاضنات

اتحاد ذاتی با آنحضرت صلعم

دیدن خدا و رسول بوضع غریب

با طفال معامله کرد یعنی طعام و شراب داد و بدست خود گرفته استاده کرد بعده انمرد
برخت خواستم که نزدیک رفته زیارت بکنم چون قریب تر شدم که دیدم که مرشد
و مولای ماست یعنی حضرت ایشان شد ادام الله ظلال ارشاده افاده حضرت ایشان این
بکمرتبه در رمضان در حویلی تشریف میداشتند چون لیل سابع و عشرین
رسید در اثنای نماز تراویح بطرف این فقیر که کاتب حروفست توجه شده در گوش
این مدهوش القا نمودند که این وقت انتشار روحانیات است و باین کلمه
کنایت از ظهور لیلة القدر فرمودند بمجرد این اخبار کرامت آثار تعرف خطاب
ازین فقیر لباس عظمت برداشته خلعت حضور در پوشانیدند و از همان وقت
آثار دیگر نیز ظهور نمودند چون بعد نماز حلقه در گشت شد اصحاب حلقه را انشراح تمام حاصل
و بر بعضی وجد و بکا غالب آمد علی الصباح از معنی ان کلمه که فرموده بودند این فقیر
استفسار کرد از زبان غیب ترجمان ارشاد نمودند که معنی ان ظهور حقیقتی است که انرا
در حدیث نبوی علی مصدرها الصلوات والتسلیمات بفتح ابواب سما تعبیر رفته است
که از خواص ان ظهور اختلاط ملایکه در روحانیات سموات است بروحانیات ارضیه
و این معنی از وقتی که قریب نصف تراویح خوانده بودم ظهور کرده بود تا انکه چهار دوگانه
ادا کردیم باقی بود بعد از ان ان معنی مخفی گشت و انوار ان باقی ماندند افاده حضرت
ایشان فرمودند که قبل از حدوث حادثه امری از حظیره قدس نزول می فرماید
و از عالم مثال بسوی ارض منتقل میگردد پس احکام وی در ارض منبسط می شوند
و این معنی وقتی مشاهده افتاد که قومی باهم مشاجرت کردند چنانچه عداوت و کینه
بلکه بکسر حد غایت رسید بمرتبه که مصالحه شان بحسب جری عادة محال می نمود

مگر بعد مدد متطاوله وازمنه متباعده پس درباب رفع معاداة ایشان بجناب حضرت
حق سبحانه التجا نموده شد دیدم که یک نقطه نورانیه مشابه از حظیرة القدس بسوی
ارض نزول فرموده شیئًا فشیئًا انبساط می نمودند وسبب آن موجب زوال حقد
ایشان میشد تا آنکه ازان مجلس برخاستم که باهم ملاطفت کردند والفت
ورزیدند ومضمون آیه کریمه هو الذي الف بین قلوبهم لو انفقت في الارض جمیعا ما الفت
بین قلوبهم انه عزیز حکیم متحقق گردید الحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند
که بعض العمال را مرضی عارض شد خاطر ما بآن طرف مشغول گردید پس نماز ظهر میگزاردم
دران اثنا مشاهده افتاد که موت وی از عالم مثال نازل شد بعد ازان چون شب
رسید وفات یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار مرا بنسبت شیخی
انقباض خاطر ظاهر شد واین حال قریب یکدو ساعت ممتد گردید ودر ظهور
دین مخفی خود را کالجوری یافتم پس دران وقت معلوم شد که این انقباض موجب
هلاک کسی شده ناگاه شخصی دیگر مثل او بمرد واو بسلامت ماند وکان ذلک
بسر دقیق لا یمکن اظهاره في هذا المقام افاده حضرت ایشان فرمودند که شرور
بنی آدم مجتمع می شوند ودر عالم مثال نزدیک حقیقه انسانیه که دران عالم تمثیل دارد
پس اول شرور مذکوره متمثل می شوند بصورة حیوانی ضعیف پس همیشه با وی لاحق
می شده باشند عصاة (شرورهم) زمانا بعد زمان وحسب آن معدودی متبدل میگردند تا که
آخر الصورة انسان ظهور می یابد وهمان است حقیقه وحالیه که بصورة ماسویه وی
متحد خواهد شد شبی بخواب دیدم که قومی در شر در افتادند وبافعال ارتکاب
ورزیدند تا آنکه الشرور متمثل شدند بصورة حیوانی از حشرات ارض خبیث ویابس

من الله الف بینهم ص

کرینظر پس عزم قتل آن نمودم مردمان گفتند که کشتن آن فایده ندارد زیرا که اگر این
مقتول خواهد شد از وی تا بر خواهد گشت و بدبختیت آنکه هرگاه این امر بوجود می آید
زوال آن ممکن نیست پس ازین معنی مرا خوف عظیم روی نمود درانجا ملتفت متوجه شدم
دیدم که حضرت لوط علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درانجا نشسته اند بخدمت ایشان
اظهار این معنی نمودم فرمودند که ما همین انذار میکردیم ایشان را یعنی قوم خود را پس از برکت
صحبت شریف ایشان آن خوف زایل گشت و اطمینان حاصل آمد و در آن وقت واضح شد
که سر قیامت نزدیک است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار دنیا را در قیام
بصورت زنی دیدم که مردمان فوج فوج شیفته و مفتون او شده اند بعضی از ایشان در عشق
او لباس چوکیه برآمده اند و بعضی را زر در گشته و او را بسوی شان التفاتی نه و گویا او با من مرغوب
شده و مرا بسوی خود می خواند و طالب او بیش ما رغبت و شغف وی بیان می کنند
و مرا از وی اعراض و نفرت تمام است و چاو حالت ازین معنی زیاده از بیان و چون طلب
از طرف وی بسیار شد از غایت نفرت از وی گریزان گشتم و تا منقطع ارض رسیدم
و چون حضرت جبرئیل علیه السلام مرا از آنجا برداشته بمقام ما رسانیدند و آن زن را قتل
نموده فرد اخری زنده ساختند و بعضه مادرا ور زدند و گفتند که اکنون تو ضرر کو ایدز
پس آن نفرت و وحشت ازمن زایل گشت افاده در ایامی که سید عبد الله خان
قطب الملک سلطان رفیع الدرجات را بر سریر سلطنت نشاندند چند گاه وی را
مرض صعب روی نمود بیماری او اشتداد یافت حتی که امید حیات از وی منقطع
گشت پس خان مذکور فکر کرد که کسی دیگر را از سلاطین پادشاه سازد خواجه
محمد سلطان بجناب کرامات مآب حضرت ایشان معروض داشت که پادشاه

نزول جبرئیل و مکالمه

خرق عادت

را دعا بسیار ند معلوم نیست که از ایشان سلطنت نصیب کدام کس خواهد شد امید دارم
که توجه وجیه بطرف کشف این معنی مبذول داشته بشرف اخبار از حقیقة الامر مشرف
سازند حضرت ایشان بزبان غیب بیان فرمودند که تخت سلطنت سلطان
روشن اختر است و پادشاه مستقل وی خواهد شد چون خواجه محمد سلطان
نوکران قدیم مدار بخته اختر بوده از این خبر بشارت اثر بنهایت فرحان و بغایت مبتهج
این معنی را بخدمت پادشاهزاده مذکور التماس داشت و وی از آنوقت امیدوار
این امر جلیل القدر شد پس چون بعد رفیع الدرجات بحسب اتفاق اولا رفیع الدوله را
که برادر او بود بر تخت نشاندند این معنی موجب اضطراب خواطر ایشان گردید اما منتظر
ظهور آن بشارت می بودند آخرها بعد ایام معدودی بمرد و ببرکت نفس نفیس حضرت ایشان
جلوه گری نمود و روشن اختر که اکنون ملقب بمحمد شاه است بسریر سلطنت
متمکن و مستقل گردید افاده در آن ایام که سید حسین علیخان را بحیله کشتند و پادشاه را
با خود گرفته اجتماعی نمودند و سید عبد الله خان برای مقابله پادشاه و مغلبه فوجی
عظیم بهم آورده و سلطان ابراهیم را بر تخت نشانده مستعد حرب گردید خواجه
محمد سلطان بجناب ولایت مآب حضرت ایشان بعرض رسانید که درین معرکه
فتح و نصرت کرا خواهد شد حضرت ایشان متوجه شده فرمودند که مرا نمودند که همه
فوج عبد الله خان متفرق شده فیل او تنها در میدان مانده است پس معلوم میشود
که فوج وی هزیمت خواهد یافت و نصرت نصیب محمد شاه خواهد شد آخرا چون
فیمابین محاربه واقع گردید همان صورت که بلسان غیب بیان اظهار فرموده بودند
بمنصه ظهور آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام حالتی الهیه وارد شد

خرق عادت

دیدیم

وکیفیتی عجیبه روی نمود دران وقت این شعر بر زبان بی اختیار جاری گشت شعر رایت
ربی فی المواطن کلها ؛ فبالقلب ادراکا و بالعین ابصارا ؛ و باین عبارت تعبیر ازان
حالت رفت چون ازان خواب بیدار شدم بیت مذکور بیاد بود و این فقیر بجناب
ولایت مآب معروض داشت که آن حالت بیان واضح تر ارشاد شود فرمودند که آنست معرفت
حقیقت انقائی بود با جمیع تجلیات او دران واقعه کشفی که آن ادراک را حالا توان
گفت و در بیان نشاید افاده حضرت ایشان فرمودند که شرک بچند وجه است یکی از آنجمله
شرک عبادت است و آن عبارت از غایت تذلل است که ناشی می شود از اعتقاد
کمال قدرت و تدبیر غیبی کلی من السموات الی الارض در معبود و خضوعی و تذللی که ناشی
از این چنین اعتقاد نباشد داخل شرک نبود شبی بخواب دیدم که قومی پیش زنبور
زرهاک سجده می کنند و بی دم خود می جنبانند و بازوها میزنند پس حق سبحانه و تعالی
نفث فرمود در قلب من که آیا می یابی تو درین قوم ظلمت شرک را و آیا فرو گرفته است
ایشانرا ظلمات چنانچه می یابی ظلمت از ادب بت پرستان گفتم نمی یابم در ایشان
آن ظلمت را زیرا که ایشان اگرچه این زنبور را قبله خود ساخته اند اما غلط کرده اند
اندرجه تذلل را که آن عبادت است بتذللی که آن عبادت نیست پس فرمودند مرا که
متنبه شدی بسوی سر عظیم و در آنروز منکشف شد دل ما بلباس این علم و گردیدم
علی بصیرة من الامر افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که چون سختی از جانب
صعب پیش می آید و در باب الحاح آن بجناب الهی تضرع می نماید وجود الهی جوشش میزند
پس گاهی باشد که بدل مردی که صاحب استعداد باشد الهام فرموده می شود
تا سه حله وی کند و بر وفق آن رضا الهی منبعث میگردد و برکات از جهت

فاتحه می گویند و روزی مسکینی از من سوال کرد پس یافتم دردل خود الهام الهی که
باعطار حاجت وی مرا امر میفرماید و باجر جزیلی در دنیا و آخرت بشارت میدهد
پس رواکردم حاجت وی و مشاهده نمودم آنچه موعود بود از پروردگار تعالی و
دیدم قدرعوض باب جوده تعالی وانبعاث الالهام ونزوله فی قلبی وظهور الاجر پس همه
امور بنظر بصیرت مشهود ما شدند والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان

ظهور ملائکه

فرمودند که روزی ظاهر شد گروهی از ملائکه سفلیه متشکل باشکال مختلفه بعضی مدور
وبعضی مربع وبعضی مثلث وبعضی مسدس وبعضی متشکل بشکلی خارج از اشکال متعارفه
ومزاج ایشان شبیه مزاج متوسط یافتم افاده شیخ طالب علی وصالحی از مریدان
حضرت ایشان در عنفوان شباب داعی اجل را لبیک گفت حضرت ایشان
بعد از مدتی بر قبر وی تشریف برده ساعتی متوجه شده فرمودند که قبر این مرد
نورانی است واین خبر مصداق عصفور من عصافیر الجنة گشته است افاده
حضرت ایشان یکبار شاه نورالله را برای کاری بقصبه صون پت فرستادند
درانجا حسب الاتفاق اقامت شان ممتد شد دران ایام حضرت ایشان
باین فقیر فرمودند که حق سبحانه مرا تعلیم نموده که میان نورالله مبشر شده به بشارت
کامله تامه در حق من پس بعد چندگاه چون شاه نورالله از صون پت مراجعت کردند
حضرت ایشان استفسار این بشارت از او شان نمودند ایشان بیان کردند
که شبی امام ناصرالدین محمد را که مزار پر انوار شان درانجا واقع است بخواب دیدم
که گویا استاده اند وحضرت ایشان وما وباین فقیر اشارت کردند بسه شخص
طعامی میخوریم پس امام فرمودند که این طعام از اطعمه دنیا نیست واز اطعمه بهشت ا

بلکه چیزی که فی نفسه بشمار آید این خبر خاص کرداننده است وسه دران شب بعین رویا بعضها
نوجوانی از اهل صوت بیت نیز دید الحمد لله علی ذلک افاده تنویری حضرت ایشان
فرمودند که امشب بعضی از سور قرآنیه میخوانده دران اثنا انوار ملکیه ظهور نمودند وشعاعان
ان قوت گرفت که محسوس می گشتند معلوم شد که انچه در حدیث لفظ حفته الملائکة واقع
شده تعبیر از همچنین انوار هم میتواند شد اگرچه معنی دیگر هم بوده باشد ونیز در ان وقت
توجه ارواح طیبه لاسیما روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر گشت وواضح شد
که ظهور این معنی علامت قبول این عمل است وفرمودند که بعضی اوقات قدسیت در بعض
اصدار فعل ظاهر میشود افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی در واقعه جماعه را از
مسلمانان که بعد نزول حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام بآن جناب تبعیت کنند
وصحبت دارند وکسب فیض نمایند منظور در آوردند الهاده در دل انداختند که این قوم
نصاری ملت اسلام اند ومتکلف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند
ومتکلف ساختند که اگرچه ایشان در شریعت تابع اسلام اند اما برایشان در فیض
طریقت از جناب حضرت عیسی علیه السلام واشده است ونسبت ایشان
از انجناب ماخوذ است واستدلال ایشان در شهادت مقبولیعض حضرت عیسی است
ودر قلوب شان مراتباع علیه السلام وی محبت ودمانی الشیخ بنسبت انجناب
دارند اگرچه حضرت عیسی علیه السلام انچه فرمایند موافق شرع محمدی است ونیز انچه
که چیزها است که در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات خطاب آنها
مخصوص بود بجماعه از اهل العصر وعلما مجتهدین این زمانه در نیافتند وانرا از جمله شریعت
پنداشتند یا چون برایشان مشتبه شد براه احتیاط رفتند ومعامله که بشرایع

میکردند نسبت انبیا بجا آوردند حضرت عیسی علیه السلام آمده تمیز هر دو قسم نمایند
بعضی از عامه این نکته را نفهمند و گمان کنند که این مخالف شریعت محمدیه است
راسخین فی العلم این را ظاهر سازند و اشکال بر اندازند افاده حضرت ایشان فرمودند
که باری در ایام طفولیت امام ابی حنیفه رضی الله عنه را در واقعه دیدم دراز قامت گندم
گون سیاه ریش گویا ایستاده اند و این آیت می خوانند حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و بما خطاب کرده فرمودند که مراد از صلوة وسطی نماز عصر است
و مراد از محافظت آن است که بعد ادای نماز عصر تا غروب شمس بذکر و تسبیح مشغول
باید شد و بعد از آن واقعه تشخیص بدست ما کتابی داد که درین نسخه احادیث مذهب
امام ابی حنیفه جمع کرده شده است و نام این شفا است افاده حافظ عبد النبی نقل
کردند که عادت شریف حضرت ایشان آن بود که بعد نماز عشا بحال مستفیضین توجه
میفرمودند شبی نوبتی پیش آمد که تعجیل میبایست که برخیزند فرصت توجه
قلیل بود در آنوقت بر این فقیر بکلی متوجه شدند دیدم که گویا در من کرهی بود که توجه
حضرت ایشان از اصل ساخت و از من روح من بر آمد که گویا نوری است متعین
در آنحال بدن خود را دیدم که محض خالی است و ظلمانی یا گویا پاره ثوبی است کهنه
و خلق در آن حال ذوق هر چه تمامتر میداشتم و آرزو می بردم که کاشکی باین بدن
باز معاودت ننمایم و این حال قریب ربع ساعت بدین منوال بود بعد از آن دیدم
که روح ببدن باز مختلط گشت و چون آب مکدر شد افاده حضرت ایشان فرمودند
که روزی بزرگانی که با ایشان ارتباط واقع شده خواه بطریق بیعت یا وصول خرقه
یا بطریق اجازت بی واسطه یا بواسطه قوه روح هر یک از آن اکابر در خود مشاهده

نمودم و ثمره آنها جدا جدا دریافتم و منفصلا هر یک را ادراک نمودم افاده حضرت
ایشان فرمودند که ایام کدخدائی دختر خواهر محمد سلطان قریب رسیده بودند و بجهت
تجهیز اسباب شادی مبلغی خطیر مطلوب بود و بیشتر از آن دران روزها متعذر بود
درین باب چند بار دعا و توجه خواستم شبی بتوفیقی خلاف عادت بسیار بیدار
ماندم ازین سبب پاره کسل و ماندگی روی آورد پس میان خواب و بیداری
بودم که قرب حصول تمنایش در وهم شبهی عجب روی نمود پس عنقریب آن مهم بسر انجام
یافت افاده حقایق آگاه شاه نور الله نقل کردند که روزی کتاب انفاس
العارفین که تصنیف حضرت ایشان است و در آن احوال حضرت بزرگ قدس سره
و شیخ ابو الرضا محمد قدس سره ذکر فرموده‌اند مطالعه میکردم چون بحال حضرت حافظ
عبد الله قدس سره رسیدم در آن حال مرا خواب بربود و کتاب مذکور بر سینه ما بماند
در واقعه دیدم که گویا زیر نام هر بزرگ که در آن کتاب مذکورند روح ایشان حاضر است
و زیر هر لفظ از آن رساله نوری است عظیم و الفاظ به نسبت آن ارواح و انوار مثل
عینک هستند و قریب دو ساعت درین مشاهده محظوظ ماندم بعد از آن
بیدار شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که مرا از حظیرة القدس بلفظی ندا کردند
که مشعر بجمعیت خاطر باشد افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
برکناره دریای شور ایستاده ام و آنجا شیخی مست دیوانه طور و برهنه که در مزاج وی
لعب طفلانه مرکب است و حرکت انگشت با اینکه بزمینی و صخره کبیره می‌زند
و بداعه از حرکات عجیبه وی متعجبم درین اثنا ناگاه مردی از عرب که بشکل صالحین
متصف است از وسط بحر ندا میکند که خافوا خافوا دانستیم که بقرار ازانی میفرماید

از انجا بگذشتیم دو بار فرصه ان بحر رفته در دوازده نفر مسدود بستیم تا در میان ما و ان
شخص دیوانه حایلی واقع شد ان دیوانه از تفرق ما متوحش شده و شبه کرد و در
بحر غوطه خورده است از غوطه او آبی که برخاسته است انتهی هست متصور بصورت
فیل مهیب بعد از ان فرو نشست و نابود شد درای لت متحیر شدم و از مبدا فیض
کشف حال ان طلب کردم الهامی والقی شد که این شخص از عفاریت جن است
که از ازمان نهد بر کوه بند دو قوی دو فرقه متباین می‌نشینند یکی این فرقه که جبلت نفوس
ایشان منقبض است که هرچه متوجه شوند داشته توجه نمی توانند کرد بخلاف انسان
که سبکی منالی توانند بر داشت ضعف ان نمی توانند دیگری فرقه کل که همت ایشان نیز
تعدی نداردکه بیشتر از ان متصور ایشان نباشد و فرق عظیم است میان این دو
فرقه از انجهت که فی نفس الامر در کل قوی مثبت بمد توده شخص اگر است که بنزد
اجتماع اسباب و اظهار مصلحت کلیه الوقت درین صورت در فوارد این کامل
ظهور میفرماید و قوه این طاغوت و دخیت است در نفوس ایشان و نیز الهام فرمودند
که چون عبدی را از عبادی خواهند که از دست تعدی این قوم خلاص دهند نظر این قوم
از انجانب مصروف میسازند و همچنین تواندن قرآن و استعصام نیز از این جهت
تاثیر میکنند نه از جهت مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقه سحر توجه این قوی است
سوی ایذاء شخصی بوجهی از وجوه تبدل و نسب انفاظ باشد یا بطلسم یا بهمت یا بوضعی
دیگر و این فقیر از لفظ سحر توجه این قسم قوی اراده می کند افاده نمودی حضرت
ایشان با این فقیر بزبان غیب بیان فرمودند که چنان معلوم می شود که در نظام منزل
مانی البیه خللی پیدا خواهد شد پس از این واقعه بمدت یکسال کسری زیاده

انجمع صورت گرفت افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بجلی ودران
بر ما محقق گشت که کسی سحر کرده است وان سحر بشیر شده است وانکه علاج آن شیراست
پس زود ان را اختیار کرده شد چون بقصبه بریلی رسیده آمد روز تیره ساخت وجوه
حالتی عجیب روی آورد وحواس همه یک جهت ویکرو شدند وخطابی صریح
نزول فرمود که بازگردانیده ازین شیر مقصود بود بحصول پیوست صبح آن از انقطاع محاوره
واقع شد وازان وقت که خطاب نزول نمود اثر تعبانی که تعب وحزن بود در دل
بجانب تدلیات الهیه بانوار مغضوبه در عالم مثال یا ارواح ساحت توجه نموده مشتبه
فی الجمله مضمحل میگشتند وباز ظاهر میشد در نقصان روی نهاد ورفته رفته بالکلیه
مرتفع گردید واثر ماجستن تمام زایل گردید والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بتقریبی چیزی اندک خورده بودم شب هنگام بخاطر حافظ عبد النبی
ناگهان افتاد که برای من شیر بیارد پس آورد قدری ازان بخوردم وقدری بشیخ
دیگر دادم وی ازان بخورد وبر تخت همان ساعت بر وضو بخواب رفتم پس
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت روحیه در واقعه دیدم که بدستش کلام
روحانی میفرمایند که آن شیر را ما فرستاده بودیم پس شیخ که آن عطیه عظمی را قبول نکرد
ازان سعادت کبری محروم ماند افاده حضرت ایشان فرمودند که حق سبحانه
حقیقت محبت را از من منکشف ساخت در صورت نقطه نورانیه در نفس
ناطقه که شعشعان او احاطه می کند بدرگه با اهل آن متوجه میشود وبهمین نسبت او را مفخم
ومعظم میدارند وبوی احسانهای نامتناهی دفع منت ولطفت وی در منامات
وواقعات می بینند افاده حضرت ایشان فرمودند که روزی بتقریبی از زمانه

خود برخاستم و بجای قصد کردم پس در اثنا راه یکی از ذکور و اناث مواجه واقع شد
که ظلمت عصیان در روی مشاهده نافتاد الا ما شاء الله افاده تشخیص ارشاد ما
حضرت ایشان در وطن خود که بمسافت سفر بعید از آستانه فیض آشیانه آنحضرت بود
بار بعین نشست در آن ایام تپ می بود که از هرچه سوال کردی قبل از طلوع عرق بصره وی جواب
آن از آنجناب رتبه صدوری یافت و آنچه که بتحصیل آن از احوال امر میفرمودند در ضمن
آن کلمات افاضه انکاه می نمودند که در عین مطالعه سر آوازنامه آن حال ظهور میکرد

مشاهده آنحضرت بدون خواب

حضرت ایشان فرمودند که در دوازدهم ربیع الاول بحسب دستور قدیم قرآن خواندم و ختم
نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کردم و زیارت موی شریف نمودم در اثنای
تلاوت ملا اعلی حاضر شدند و روح پرفتوح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب این
فقیر ورود ساخته این فقیر بغایت التفات فرمود و در آن ساعت دیدم که ملا اعلی
و جماعه مسلمین دوری است که نیاز و نیایش ایشان صعود می کنند و برکات
و نفحات از آنجا نزول میفرمایند تم و تم افاده حضرت ایشان باری فرمودند که
در بارانش منظر می آید که در عالم ناسوت مداخلت کرده است و حوادث عظام
ظاهر خواهند شد اگرچه در غیب داعیه نصرت ملت محمدیه هست که ساعة فساعة مشتعل
فواره جوشش میزند والحق همچنین فتن در امور ملت و دولت پیدا شدند که علاج
انها بجز از تائید غیبی منظور نمی آید افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که
حضرت قبله گاهی قدس سره بخانه این فقیر نشسته اند و مجلس توجه است و مقابل
ایشان میان فرا ایستاده اند حیثیان خود را کشاده که رشته هست و در آن یک سر
که بر روی کار متو حرکت می کند و سری خنبانند چون مجلس توجه بروی قریب مرتفع شد

اینجا فقیر در آمد و بعد از فراغ آن سؤال کرد که چشم بستن و سر جنبانیدن بامر حضرت
بود فرمودند این را من نگفته بودم آنگاه با خوشی و ملال کردن گفتند این فقیر غفلت
که منتسب بحضرت است توجه بحال وی لازم است و توجه حضرت بحال این فقیر معلوم است
که زیاده از حد بیان است یقین است که بعد ساعتی مبدل برحمت خواهد شد آنگاه
التماس فاتحه کردم فاتحه خواندند باز فاتحه گفتم در حق عبد النبی نیز التجا گفتم بلکه عبدی
النبی گویا همراه وی دیگری نیز نشسته آنگاه عتاب نموده فرمودند هر شخصی که در مجلس با
توجه ذکر ربانی مشغول است و این فقیر هرچند او را منع نمود ممتنع نشد آنگاه گویا در خاطر
رفتند و چون باز بر آمدند جای که مبارک ایشان انجا بود نشستند بر نور الهدا باز
توجه فرمودند این بار چشم کوا باشند و سر فرو افکنند و مطمئن نشست گویا در عین مجلس
توجه این فقیر در آمد خواست که بتواضع برخیزد بادبی حرکتی کند بدست و سر اشارت
کردم که حرکت مکن افاده شیخ محمد عابد که مردی آگاه است و صوفی با معنی در اصل
از مریدان اوایل حضرت ایشان است بعد از رحلت ایشان در خدمت حضرت
ایشان مدتی فیض صحبتها اندوختند تا که ازین جناب شرف اجازت ارشاد
یافته وی نقل کرد که شبی در منام بشرف رؤیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف
گشتم دیدم که مجلسی است بس عالی و دران مقام بسیاری از صحابه کرام و اولیاء عظام
مجتمع اند و دران میان حضرت ایشان نیز حاضر اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بالکلیه بایشان متوجه اند گویا به دیگری التفات نمیفرمایند در آنوقت گویا حضرت
ایشان برای کاری برخاسته اند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه را بقیام
برای تعظیم ایشان امر میفرمایند و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دران مجلس

خواب متضمن کمال عظمت

خواب عظمت منزلت برادر شاه حبیب

برای ترغیب مردمان بر تعظیم و توقیر حضرت ایشان کاری دیگر نیست افاده
حضرت ایشان فرمودند که شبی والده خود را بخواب دیدم که بشارت می کنند
بچشمهٔ آب که از سنگ منفجر است و گویا از عیون بهشت است که اگر دران کس تشنه
است رست کردند میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان هستند واقع کنند
این چشمه را بر او دهند و بندند آن ده حضرت ایشان فرمودند که از مبدا فیاض ریخته
که نفس ناطقهٔ این فقیر را صورتی داده اند و علوم آن صورت علم تدبیر و علم خلق و علم
ابداع و علم تدلی است که کمالات ارجاعیه اند و علم تهذیب نفس است و این علوم
از آن بیشتر است که یک دو صفحه نوشتن راست آید بلکه هر یک علمی است برأسه افاده
شیخ عرب احمد رضا ماه بیمار شد تب زاید و مرض وی شدت گرفت وی شبی
بخواب دید که گویا بزیارت سید عبدالرحمن سقاف که یکی از کبار سادات آل باعلوی است
در حضرت موت رفته و حضرت ایشان نیز در آنجا حاضرند و سوره
یس ثواب آن بزرگ خوانده اند و شخصی سوره ملک خوانده پس بر وی فاتحه خواندند
و حضرت ایشان قدری حلوا بوی مناسبت نموده فرمودند خوردن زوال مرض تو در
خوردن این حلوا است چون از آن بیدار شد پس بخدمت فیض برکت حضرت
ایشان آمده واقعه تماما بیان کرد پس حضرت ایشان عند تلک الواقعه
سوره یس تلاوت فرمودند و آن مرد سوره ملک خوانده بنیة آن بزرگ
فاتحه خواندند و حلوا حاضر نموده بوی فرمودند که زوال مرض تو در این است پس
وی از آن خورده که تا خود رفت تندرستی یافت باز بخدمت ایشان رسیده التماس
نمود که ثلث ادعو در راست بود نموده شیخ عرب شیخ محمد قاسم در سرای

عرب که در شاه جهان آباد است سکونت میداشت ذکر کرد که بعضی عرب از
ساکنان سری مذکور در باب امرا و شئون سلطنت منکر بودند همان شب خواب
دید گویا در درگاه شیخ نظام الدین اولیا قدس سره حاضر است و گروهی جمعی کثیر
از حاضران در همان قضیه مذکوره متکلم اند و حضرت ایشان گویا صاحب اختیار اند
و امثال این امور بحضرت ایشان تعلق دارند پس آن جماعه بحضرت ایشان رجوع
کردند و سوال نمودند حضرت در رقعه مرا بحضرت شیخ قدس سره در آمده استدعا
درین باب مشوره کرده قدری با تبرک آن برگرفته بیرون آمدند و هم چنان گفتند

دیدن آنحضرت عالم رؤیا و بیعت بطور فقرا

کم یوم بکذا وی انقضائهم بجعل اللطیف انشاء الله تعالی افاده حضرت ایشان
فرمودند که در واقعه دیدم که بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیدم و مقابل
آنجناب علیه الصلوة والسلام نشستم نسبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بصورة مشابه افاضه فرمودند یک چیزی که جانب اعلی و اسفل او برده و بین آورد
و اعلا او ان عریض است از اسفل و در میان اعلی تا اسفل تدریج است چنانکه
در جسم مخروطی می باشد و آن تمثال نسبت خاصه آنحضرت است صلی الله علیه
وسلم دیگر چیزی مدور مثل طبق مستقر در زمین و در وسط آن عمودی مرکوز است
و آن تمثال نسبت سالکان است که از جذب چندان بهره نیافته اند سیم چیزی شبیه
الا آنکه آن عمود بر زمین قایم است و آن طبق بروی متمکن و آن تمثال نسبت مجذوبان
است که از مراتب سلوک چندان بهره ندارند و در ضمن نمودن این صورتها
سه گانه القا فرمودند که نسبت خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم انست که
لطیفات مجرده روحانیه و مراتب سفلانیه جسمانیه همه بکمالات مناسبه خود

متصف باشند ومراتب روحانیه قوی تر بود وهیچ چیز از مراتب روحانیه نباشد
الا که او را در عالم نسمه خلیفه و نموذجی هست مانند آنکه محبة ذاتیه را نمونه باشد
وان محبت افعال است وانقیاد روح را خلیفه باشد وان سجده ظاهره
ودانسته اینجا معیت را یافته اند دو قسم اند قسمی مجذوب باشند که تکمیل مراتب
روحانیه کرده اند دون المراتب النسمیه ووسعت ایشان در جانب فوق است
فقط وقسمی سالکانند که تکمیل مراتب سافله کرده اند دون المراتب الروحانیه
ووسعت کمال ایشان در جانب تحت است ولیس چون این معرفة جلیله کما لا زم
جا گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تبسم کنان سر از جیب مراقبه بیرون آوردند
ودو دست مبارک خویش بر داشتند واشارت فرمودند به بیعت
ومصافحه واین فقیر بر خاست وزانو بزانو متصل ساخته دو دست خود در میان
دو دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاد وبیعت کرد بعد فراغ از بیعت
چشم فرو بستند واین فقیر در حضور مبارک چشم بسته متوجه شد الحاد همان نسبت
خاصه که سابقا علم آن داده بودند عطا فرمودند فاختصت بها علما وحالا والحمد لله فاختصت
ودرین واقعه هیچ کلمه وکلام در میان نبود افاضه روحانیه بود باشارت وفعل باید
دانست که اول کسی که بعد این واقعه شرف بیعت بآن جناب حاصل نمود این
فقیر بود واین بیعت ثالثه بود فالحمد لله علی ذلک وایضا بدوام الله افاده شیخ صدر العالم
ابن شیخ فخر العالم ابن الشیخ الکبیر العارف بالله الشیخ ابی الرضا محمد قدس الله سره
النور در واقعه دیدند که گویا مجلسی است مترک دران حالت بدل ایشان از جانب
حق سبحانه امری القا شده که بشیخ ولی الله مصافحه کن وحدیث مصافحه بشنو از لسان

میفرمودند که مرا بیشتر ازین واقعه علم بود که حدیث مصافحه با تسلسل مصافحه از
مرویات حضرت ایشان است پس دران واقعه آن حدیث از حضرت
ایشان شنیدند و مصافحه کردند و صباح آن شب بخدمت حضرت ایشان
آمدند و واقعه را ذکر کردند حسب الامر در شب آینده نیز آن حدیث شنیدند و مصافحه
نمودند افاده شیخ کمال الدین نام از اهل سنده بحضرت ایشان اعتقاد میداشت
روزی بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان رسید در آنوقت انجذاب بر دل
وی رنگی غیر ملایم که از جنس نجوم باشد یا معقول ملاحظه فرمودند بعد از آن چون
تحقیق این معنی نمودند معلوم گشت که دران ایام بعضی کتب کلام می خواند بشغف تمام
ولذات آن بروی غالب آمده افاده شیخی از اهل سنده مدتی در تلاش
خدمت افتای بلده تته بسر برد و از مراد بوی بمشامش نرسید بجناب حضرت
ایشان آمده نیاز پیش و التجا کرد توجهی بحال او مبذول داشته بشارت حصول
مقصودش دادند پس از چند روز خدمت افتای وی را بدست آمد و بطرف
بلده مذکوره مرخص گشت و از آنجا دو جلد سنن کبری بیهقی بجناب حضرت ایشان
نیاز فرستاد افاده فضل الله خان که مردی عالم خوش طبع است و در اکثر فنون
مهارتی تمام میدارد و یکی از استادان سلطان وقت بود بجناب حضرت ایشان
آمده التماس نمود که برای مطلبی عرضی نوشته بخدمت پادشاه گذرانیده ام
و امید قوی است که زود این کار سرانجام یابد زیرا که پادشاه چند بار پادشاه
از خود فرموده که عرضی بکنید و خود محرک این امر شده اند لیکن تردد داشت
که بر تمام مقصد دستخط خواهد شد یا نه حضرت ایشان فرمود که چنان معلوم میشود

که دستخط بر تمام خوانده شد اما دیر بسیار میخواهد و بعد از این معنی استغراب روی نمود
از بسکه قرب حصول آن متیقن بود از چنین تقریبات واقع شد که بعد زمان
طویل حصول این مبدا از آن وقت اعتقاد وی بجانب حضرت ایشان دوبالا گردید
افاده یکروز مردمان گفتند که آفتاب در شرف است و این معنی را از اهل نجوم
نقل میکردند حضرت ایشان فرمودند که از روی وجدان این امر صدق ندارد
چون روز وقت دوپهر آمد فرمودند که اکنون این معنی متحقق گشته بعد از آن چون از
اهل نجوم که کامل النفس بودند تحقیق کرده شد همچنان واضح گردید که وقت شرف
از همان ساعت بود که بخبر کرامت اثر اطلاع بخشیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که روزی بطریق وجدان و کشف چنان معلوم شد که افاضه صور انواع و ظهور
احکام آنها بر وجه اتم که درین عالم است خزانه آن کوکب مشتری است و افاضه امور
که تابع احکام انواع باشند بوجود عرضی لوذعی او مثل ذلک مبلغ و خزانه آن زهره
است و کمال نفس ازین قبیل است پس منکشف گشت که افراد را بحصه تخلیص
و خصوصیتی با زهره می باشد بعد ازین چون از طالع خود بطریق قواعد نجوم حساب جویی
واقع شد معلوم گشت که زهره را مداخلتی تمام است و استفاضه ده فرد از زهره
با قول بعض صوفیه که می گویند همه اشیا مستفیض از ایشان کامل می باشند
منافات نمی دارد زیرا که استفاضه جمیع اشیا از وی بحسب آن وجود است
که فوق مرتبه روحیه است و استفاده وی از بعض اشیا من حیث الوجود الروحی و
الجسمی افاده حضرت ایشان فرمودند که در ایام عاشورا از جانب ائمه اهل بیت
رضوان الله علیهم اجمعین مکرر اشارت معلوم شد که چیزی برای فاتحه ایشان

تحقیق

ذکر ایام عاشورا و فاتحه

بایدکرد بنا بران روزی چیزی از حلاوه حاضر کرده شد و قرآن ختم نموده فاتحه خوانده شد
پس سروری وابتهاج در ارواح طیبه ایشان مشاهده افتاد و نیز ارشاد فرمودند
که چون در ارواح طیبه ائمه اهل بیت رضی الله عنهم باصحاب نظر تامل واقع شد بحضرت امام
جعفر صادق رضی الله عنه امتیازی وتمکینی وعظمتی مشاهده افتاد که بیان ذلک در دیگر ائمه
معلوم نشد وچنان واضح گشت نسبتی که مخصوص اهل بیت است گویا از ملاقی افکار
در آنحضرت تام وکامل گشته بعد ازان اتباع ایشان نسبت وتلون باقی ماند پس دور
اولیاء الله سلوکی وانتهائی که در غوث الاعظم قدس الله سره العزیز معلوم میگردد در دیگری
یافته نمی شود افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در واقعه دیدم که مجلسی است حاصل
از ملائکه سفلیه وارواح بعضی مشایخ گویا در باب شخصی که سوای کلمه زبانی از احکام اسلام
بهره ندارد اختلافی دارند که این را مسلمان توان گفت یا نه ما گفتیم که معنی ایمان تصدیق
قلبی است ودل او را ازین معنی هرگز خبر نیست بزبان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
چه سود دارد دیدم که ازین حرف من جمیع اهل المجلس تنگدل ومنقبض خاطر شدند
وگفتند آخر کلمه توحید بر زبان می راند چرا مسلمان نباشد که در اسلام اینقدر هم کفایت
می کند ومعلوم شد که سر درین معنی آن بود که ملائکه سفلیه را بصور اعمال واشکال آنها
میل وتوجه تام است وهمین صور واشکال را منظور میدارند وبارواح اعمال چندان علم
واطلاع ندارند مگر آنکه از ملائکه علویه برایشان این علم ترشح شود که ملائکه علویه را اکثر
توجه بارواح اعمال است افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار در باب حاجتی همی
در دل آمد دیدم که اکثر ارواح از ملائکه وغیره برنگ آن همی متلون شدند و در آنها
این معنی سرایت بلیغ کرد پس بعضی ازان ارواح صحیح گفتند که این معنی بکسی اظهار

مشاهده ملائکه وارواح

نمایند بر وی وقوع این صورت شد و معلوم شد که گویا ارواح از انظار آنچه دران
عالم منعقد گشته منبسط و منقبض می شوند و همچنین روزی بتقریبی از شیخی فی الجمله تکسر
خاطر روی نمود و بار دیگر کدورتی بهم رسید دیدم که قریب ده هزار ارواح نیز باین رنگ
برآمدند و به نسبت آن شخص ناخوش و ملول خاطر گشتند افاده حضرت ایشان

تاثیر صدقه

فرمودند که یکباری وام بر ذمه کالبسیار شده بود درباب قضای آن دعا کرده آمده بود آن
شب اتفاق افتاد که مبلغی زر یک ثلث آن صدقه داده شد صبحی از وقت مراقبه دیدم
که از جانب تجلی الهی که در حظیرة القدس است یک رغیف بدست مبارک
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین فقیر عنایت گردید دران حال مشاهده
میکردم که آن رغیف از فوق نازل می شود و آمده در من غایب شده و مقارن این حال
الهام فرمودند که یک کیسه بیار تا پر گردد و برکت این فیضان مستمر و باقی خواهد ماند بعد از
فراغ مراقبه امتثالا للامر کیسه ساختم پس هر روز فتوحی رسید که قرض هم تمام ادا شد
و دیگر نفقات و اخراجات را نیز کفایت کرد و امید است که ظهور برکت آن مستمر باشد

خرق عادت

افاده یکبار شیخی از اهل هرات بخدمت حضرت ایشان آمد و بیان فرمودند که با میان
ابوالقاسم ملاقات کرده وی عرض نمود که ملاقات کرده ام آن عزیز دران نواحی
به بزرگی و شیخی مشهور است حضرت بادشاهان در اینجا ملاقات نمودند با ایشان نسبت
برده بودند حضرت ایشان فرمودند که از نام و نشان ایشان واقف نبودم تا ملاقات
چه رسد همین دم در دلم انداختند که از احوال اوشان استفسار کنم افاده حافظ عبدالنبی
نقل کردند که شبی وقت عشا چون وقت مراقبه شد حضرت ایشان فرمودند
که هرکه مراقبه می کند دراین مجلس نشسته ماند باقی همه برخیزند که الوان مختلفه قلوب

حاضرین خاطر را مشوش میسازند پس مردمان از انجا برخاستند راوی گوید که شیخ سعداده
نوجی آصم دران مجلس حاضر بود وی را نیز گفتم که توهم برخیز حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که این را تکلیف نکنید که از طرف وی هیچ خلل نیست از تشنیع که این گرد برخاسته معلوم است
اما نقصی لاحق نیست نشستن مناسب است افاده تشنیع به اثبت الله دم از اهل سنه از
وطن خود بطرف شاه جهان اباد می آمد چون قریب بعد احمد رسید شبی در واقعه دید که جای
است و در ان جا مسندی رفیع و دست گسترده اند و مردمان استاده پرسید که این مسند
کیست گفتند که این مسند قطب زمانه است و تو نیز بخدمت او خواهی رسید باید که از جد
وی مستفید شوی پس الشخص در شاهجهان اباد رسید و کیف ما اتفق بخدمت
حضرت ایشان آمد و مشرف به بیعت شد و موافق استعداد خود فیضیاب گشت سبب
خروج وی از وطن آن بوده که وی را با یکی از برادران خود که تمولی و ثروتی داشت ناخوشی
بمیان آمده بود خواست که از وی جدا شده سرمایه حاصل نماید چون بشاهجهان اباد رسید
در ابتدای اول یکسی که در حضور دوبیرا رعایت خاطران مراد وی واجب بود بلکه گویا از اتباع
وی بوده و درین ضمن از انجانب تحریک عدم سبی در حق ابن مریم بوجود آمده پس از جا
جهت توقع خیر از وی برخاسته بود این واقعه را بجناب حضرت ایشان معروض داشت
فرمودند که کار تو البته سرانجام خواهد یافت بیشتر از آنچه که متوقع بود حاجت او صورت
گرفت و در وقت مراجعت بسوی وطن در اثنا راه بعضی از اهل دول ملاقات اتفاق
افتاد از وی یکصد اسپ و مبلغی از نقد و غیر نقد به بیعت آمد پس سالما دعائی
بوطن خود رسید افاده حضرت ایشان فرمودند که در عالم مثال یکی از فرزندان خود حاجی
ذوقی تام و عظمتی و نورانیتی عظیم مشاهده نمودم امید است که این معنی ظهور نماید

اصم

اثر تصرف

و در بعضی از فرزندان علمی وسیع معلوم میشود و از بعضی دیگر تقی نسلی ادراک نموده بی آید
افاده اهل خانه حضرت ایشان را بیماری صعب عارض شد بعضی از خدام در باب
رفع آن التماس دعا کردند حضرت ایشان فرمودند که حصول شفا مقدر نیست
دعا فایده ندارد صاحب مرض هم مکرر مستدعی این معنی شدند حضرت ایشان
همیشه در جواب تعلل میفرمودند تا دل شکسته نشوند اما خواص اصحاب ازین سر آگاه
بودند تا آنکه در چند روز جان بصورتی سپرد که فرموده بودند و دو سه سال قبل از
بیماری هم روزی بتقریبی فرمودند که اعتماد بر حیات نباید کرد که این را مدت دراز نیست
ازین کلمه مخاطبه سخت منقبض و رنجیده خاطر گردیده فرمودند جای رنجش و ناخوشی نیست
که این امر بدست ما نیست این کلام محض اظهار از جای دیگر است افاده مصطفی خان
که یکی از امرای وقت بود بیمار شد پسرانش پیش عزیزان اهل دل رفته استدعا
دعا و همت در باب شفا او میکردند پس بجناب حضرت ایشان آمده ملتجی دعا
شدند حضرت ایشان فرمودند که موت وی ازین مرض محتوم شده نجات ازو
ممکن نیست فرزندانش مکرر التجا نمودند باز همین جواب فرمودند اخرها عرض نمودند
که بر تقدیر این امر چگونه اظهار نمایم که درین صورت کسر قلب آدمی شود فرمودند تبلیغ
میداده باشند اما تلبیس نباید کرد پس در ایام معدود موعود موافق ارشاد ازین
عالم رحلت نمود افاده شخصی پیش حضرت ایشان آمده عرض نمود که فلانی میگوید
که در ماه کذا و کذا انقلاب سلطنت خواهد شد درین باب حضرت چه میفرمایند
فرمودند بالفعل خبری معلوم نیست که اگر اطلاع خواهند بخشید گفته خواهد شد پس
بعد روزی دیگر فرمودند که در دو قبر دیدیم که گویا در دروازه نسبت عظیم ایشان و بالای آن

ایوانی رفیع در آنجا محمد شاه و دو کس دیگر از اهل قبله او نشسته اند و با او شخصی که
چیزی از دل وی میداند نیز نشسته و آن شخص قصد ایذای محمد شاه میدارد با وی گفتم که
در ازاله این فایده نیست که درین هر دو هم خبر معلوم نمی شود پس محمد شاه را گفتم که این
شخص عهد شکست این را بزن و در آن وقت گویا محمد شاه سلاح هم در کمر خود میدارد
اما حمله نمی تواند و از وی می ترسد و آن شخص نیز می خواهد که بر وی حمله بکند نمی تواند بالجمله
محمد شاه در آن مجلس از صدمه وی محفوظ ماند پس چنان معلوم میشود که در این ایام
آنکس وعده کرده انقلاب سلطنت هرگز نخواهد شد پس هم چنان واقع شد
که فرموده بودند افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده با طائفه روحانیین
که در ایشان قوای علمیه غالب اند اجتماع واقع شد از مذاق ایشان ادراک نموده آمد
که بیان معارف و حقایق محض تشوق و چرب زبانی است هیچ فایده ندارد کار عمل است
باز قومی دیگر که در انها قوای عملیه غلبه میدارند منظور آمدند که میدانند آنچه مقصود لب
کمال است همین تحقیق حقایق و معارف است و ورای این همه قشر و پوست است
بالجمله لکل وجهة هو مولیها افاده حضرت ایشان فرمودند که در بعض مشاهده یکی را از
روحانیین دیده آمد که صورت روحیه بغایت نیکو با نضارت و طراوت میدارد
باز بمرور زمان اجزای نسمیه آوردی با خلال آورد و آن رونق صورتش بقدری را نقصان
پذیرفت تا که رقیق و باریک بماند چنانکه شکل کاغذی است که ضخامت حجم کمی
خود بیش ندارد یا مشابه آن است که از او شان چیزی بر آب باشند پس اجزا
صغیره او بر روی آب متصل یکدیگر التیام باهم واقع شوند از وی شکل متراءی
گردد معلوم شد که سبب بقای الصورت تحصیل وی است در خیال وتش

مشاهده روحانیات

مشاهده روحانیات

وبس که پیش از ظهور او در ناسوت شده بود واکنون هم خیابان در انجا متمثل است
وهمان را قوت شبانه‌روز تمام پس از لحظه تعلق وی از انجا منقطع گردید الحال شیرازه دودش
از هم پاشیده وعقد جمعیتش منفک گردد لفاده روز دیگر عبدالله نامی که عزیزی قاری وطالب
علم از ساکنان انجا را بود بحضور حضرت ایشان آمده عرض کرد که در واقعه دیدم گویا شخصی
بر ما دعوی کرده گریبان ما گرفته بمسجدی برد که در گوشه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته‌اند
وگویا ما را از ان دعوی که کرده ما را هیچ گونه چیزی واطلاعی نیست پس بپیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دادخواه شده انجناب از ما باشارت استکشاف را منعقد فرمودند
وچون در خیال ما کذب ان دعوی متمکن بود پس بسبب اینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
می‌بودند بحضور شریف‌شان این افتراء چه معنی میداشت مرا تردد شده پس عرض کردم
که شما پیغمبر هستید فرمودند که آری پیغمبر هستم پس عرض داشتم که یا رسول الله اگر این
مدعی می‌گوید ما نمیدانیم وما را از این مقدمه اطلاعی نیست فرمودند که والده رافیکن پس تسلیم
نمودم واز مواجهه شریفه مرجع قهقری برگشتم دران حال دیدم که بر منبر ان مسجد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ناحیه ان نشسته‌اند حضرت ایشان ایستاده وعظ میفرمایند
وبا نفس ملکی که در خیمه ناموس واقع شده تکلم میکنند چون ایشان را دیدم دانستم یقین
که بی شبهه این مجلس آنحضرت است صلی الله علیه وسلم وان تردد بالکلیه زایل گشت
افاده نسبت چهارم شهر شعبان سنه خمسین بعد الالف والمایه حضرت ایشان در قریه
سیلهت تشریف آوردند ونسبت پنجم شهر مذکور شخصی غلام احمد نام از ساکنان
قصبه بدانه که بر مسافت ده کروه از قریه سیلهت است جانب غرب در خواب دید
که وی وچند کس دیگر نزدیک منبر بادشاه محمد زاهد که در قصبه مسطور ایستاده اند

وغمناکی از جهت امساک باران که دران سال بود میدارند واز بین حرف تا بشت
باهم نیز نشسته بودیم مردی طویل القامت خوش وجاهت از طرفی که چشمه بیدن جاری است
آمد و گفت که غم نباید خورد و اندوه نباید برد که دیروز ولی زمانه در قریه پهلت آمده ما
ملاقات کرده ایم انشاء الله تعالی درین ضلع بیمن مقدم شان باران خواهد بارید
و دیگر برکات نیز ظاهر خواهد شد داعی بعد بیداری این خواب را برفقای خود اظهار کرد
و بمقتضای حسن عقیدت این رویا را از مبشرات انگاشته منتظر برکات قدوم فیض
لزوم حضرت ایشان گشته پس حسب دعای فدویت کیشان اینجا نیز تشریف ارزانی
داشتند بعد دو سه روز رای مذکور ضیافت خادمان حضرت ایشان کرد همان شب باران
بقیاس بارید و دران ایام چندان امساک باران شده بود که مردمان مایوس شده
بودند و مزارعان توکلا علی الله تخم در زمین خشک انداخته بودند چون باران رحمت بارید
گویا بقالب مرده جانی تازه دمید از شادی این برکت عقیدت سرشتان سپاس ایزد
بجا آوردند و منتظر فیوض دیگر شدند افاده نمود مدرس ایام تحفه و جام خان کبیر حضرت ایشان
حضرت شیخ عبدالله سلمه الله تعالی که والد فقیر کاتب حروف اند فرمودند که در واقعه دیدم
که جماعتی از پیر و جوان در قریه پهلت آمدند از ان میان شیخی بزرگ از ما استفسار نمود
که درینجا کدام کس است آنکه هر که او را ببیند نبی را صلی الله علیه وسلم بیند در انوقت بحضرت
ایشان کسی را در دل خود نیافتم گفتم که سوای شیخ ولی الله که از ابتدای فطرت در عبادت
و علم معرفت نشو و نما یافته اند و علوم ظاهر و باطن را با عمل جمع نموده اند کسی دیگر را باین
منزلت نمی شناسم وی گفت که ما بآن بدیدن ایشان آمده ایم بعد ازین سوال و جواب
متنبه شدم افاده دران ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده لطیف باربه موجود

و در قریب قریه پهلت آمده ذیره زد پس از اندیشه نهب و غارت اضطراب
بر خواطر مستولی گشت حضرت ایشان فرمودند درین تفکر وقتی ظاهر شد که روح مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل بیت الجناب متوجه حال فقیر و جمیع اطراف فقیر است
و نیز روشن شد که نور الهی در عالم اجسام بر دو قسم ظهور می نماید ظهور تشریعی و ظهور
تکوینی ظهور تشریعی مبنی بر ضبط قواعد کلیه شرعیه است و ظهور تکوینی مبنی بر اقامت
مصلحت کلیه نفوذ ارادات قواعد کلیه و علمی که متعلق باول باشد علم ظاهر است
و علمی که متعلق بثانی است علم باطن است بالجمله بحسب نور تکوینی و علم باطن هیچ احدی
بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم قوی تر نیست گویا ملاء اعلی
که بنا راحکام عالم بر آنهاست ایشان از اعظم الفرق اند و بحسب نسبت او بدیشان
متوجه شدن تریاق مجرب است افاده حافظ عبد النبی نقل کردند که هم دران ایام که فوج
مغلیه نزدیک قریه پهلت رسید ازین خبر وحشت اثر همه مخلصان مضطرب خاطر
شدند چون شب شد بعد نماز عشا وقت خلوت بجناب حضرت ایشان عرض
داشتم که حال پهلت چه خواهد شد از زبان کرامت بیان فرمودند که پهلت را
هیچ وسواس نیست دوم چنین بخال کبیر خود این عبارت ارقام فرمودند که انشاء الله تعالی
همه احباب الجناب از جمیع آفات محفوظ و مصئون باشند پس هم چنان واقع شد
که با وجود آنکه جنگ قریب آبادی قریه مذکوره اتفاق افتاد و از اطراف و جوانب عالمی
بقتل رسانیده و بغارت رفت این قریه بهمه وجوه محفوظ ماند چنانکه هر که ازین معنی
آگاهی یافت تعجب نمود و بمحافظت حافظ حقیقی معترف گردید افاده حافظ عبد النبی
نقل کردند که دران ایام که سید محمد خان سندهی در خدمت حضرت ایشان آمده

تحصیل علم مشغول شما بشرف ملازمت مشرف نشده بودم روزی با سیدی ملاقات
اتفاق افتاد گفت که از فحوای بعضی کلمات حضرت ایشان چنین مفهوم میشود که
ایشان صاحب باطن اند دلم می خواهد که ارادت بیعت کنم گفتم که خبردار باشید
که این مقام شاه جهان آباد است و مشایخ اینجا چنین و چنان هستند نشود که بیعت
الله بدست کسی افتد که آخر کار موجب حسرت شود بعد چند روز چون باز ملاقات
سید گفت که دلم البته می خواهد که ارادت آرم همان جواب سابق دادم و آخرها
گفتم که اختیار شما است آخر سید ارادت پیدا کرده مشغول گردید چون آثار جمعیت
و شوق دریافت باز ملاقات نموده گفت که فلانی آنچه می جستم یافتم پس گفتم که
ما نیز در خدمت ایشان ببرید پس ما را همراه خود آوردند و عرض نمود که این شخص
نیز می خواهد که در سلک غلامان منسلک گردد حضرت ایشان همان لفظ بر زبان
غیب ترجمان راندند که ما در جواب سید اول بار گفته بودم که شاه جهان آباد است
بسیار مشایخ هستند اوشان را ببینید و این فقیر معلوم کرده متنبه گردید و قصد جای
نکرد و بعد چند روز در سلک خادمان انتظام یافت والحمد لله علی ذلک افاده
شخصی سلطان حسین خان نام که مرید حضرت ایشان بود پسر وی سخت بیمار شد
و مرض و با قی غایت رسید وی بکتاب کرامت ماب آمده در باب دفع
مرض او بتضرع تمام دریوزه توجه نمود میفرمودند که دران باب در واقعه دیدم که
پیرزنی پیش ما آمده برای مریض دستة عاو معالجه نمود برای او برادند چینی
بلوری چیزی از آیات قرآنیه و اسماء الهیه نوشتم و چینی که هیچ جای نماند
پس گفتم که پنج روپیه نقد نیاز بزرگان چنانچه پدید برای خواجه خشتند مع جمیع

اہل سلسلۂ ایشان و یکی دیگر برای حضرت غوث اعظم و ہمہ اولیاء سلسلۂ ایشان
و یکی برای خواجگان چشت و یکی برای اہل سلسلۂ سہروردیہ و دیگر دیگ یکی
برای ارباب سلسلۂ شاذلیہ و شطاریہ مقرر کن و بخانۂ خود نگاہدار و این طرف چیزی را
باب شستہ دیر ابو شان روز دیگر نیز نیاز مقرر کرد ہم چنین کن والضیاء یوم ثالث
ست ہکذا پس از شفا یافتہ دہ روپیہ بابت باز کردہ پیش ما بیار کہ شفای مریض بود از ان
پس این واقعہ حضرت ایشان بوی نقل فرمودند سلطان حسین خان ہم چنان عمل آورد
و طفل را رشتہ عنایت فرمودند ہمین کہ پسر او در روز دوشنبہ شفای کامل او را حاصل
گردید پس نیاز مذکور پیش حضرت ایشان آورد افادہ شیخ شمس الحق نقل کرد
کہ یکبار در شاہجہان آباد طالب علمی بوساطت والدین شیخ بدر الحق از خدمت
حضرت ایشان کتابی عاریت بردہ بود روزی حضرت ایشان را فرمودند کہ
ازان طالب علم کتابی را کہ بعاریت بردہ بیارید مبالغۂ تمام و تاکید تمام در اخذ
آن نمودند و فرمودند کہ اگر وی تعلل کند و عذری آرد ورا بگوئید کہ اگر حاجت
خواہد ماند بعد سہ روز ان شاء اللہ باز دادہ خواہد شد پس صاحب الارشاد پیش
آن شخص رفتیم و از وی تقاضای کتاب کردیم وی در انوقت از مدرسہ برآمدہ
قصد خانۂ خود کردہ بود گفت کہ الحال بکاری میروم و کتاب نیز ہنوز فارغ نشدہ
گفتم حضرت ایشان فرمودند کہ اگر باز خواہید خواست بعد سہ روز باز دادہ خواہد شد
اما الحال البتہ باید داد طالب علمان دیگر گفتند کہ این چہ پیچ دارد کہ بعد سہ روز
باز دادہ خواہد شد گفتم کہ ہم چنین فرمودند و سر آن نمیدانم بالجملہ تمام کتاب ازوی
گرفتہ آوردیم و وی چون بخانۂ خود رفت و شب ہنگام بمرض ہیضہ گرفتار گشت

وهمان وقت وفات یافت پس روز سیوم وارثان وی در مدرسه آمده
در حجره او بهر چه یافتند از کتب وغیره آنچه از ان وی بود و از ان دیگری که عاریت
آورده بود همه را از ملک وی انگاشته بردند و مالکان کتب عاریه هر چند داد و بیداد
کردند سود نکرد و نفع نبخشید پس ان هنگام همه طالب علم مدرسه گفتند که حضرت
ایشان محض کرامت فرمودند که کتاب خود طلبیده بودند افاده حضرت ایشان
فرمودند که شبی بعض احوال جن ظاهر شد از انجمله آنکه بعض جن را انحراف مزاج پیدا
می‌شود مثل جنون پس منجذب می‌شوند بالطبع بمخالطة بنی آدم عادا او محبة واستفادة
انقیادا للشجرة بنی آدم چنانکه انجذاب بنی آدم بسوی جن خالی از انحراف مزاج درین
حالات نمی‌باشد فشاهدت تلک اللیلة جماعة من الجن قد اعتراهم الجنون فاحمر
وجوههم وخرجت من الانتظام حرکاتهم وتنزکم عشائرهم کما یترک جواد من مخالطة التی بینا
والمجدورین فتعلقوا عند ذلک بناس بعض البشر و از انجمله آنکه در حاضرات انفس جن
حاضر نمی‌شوند ولیکن توجه ایشان به بنی آدم و غلبه ایشان بر ارواح بنی آدم متحقق می‌شود
افاده حضرت ایشان باری بزبان کرامت ترجمان فرمودند که بنظر می‌آید که در بار آتش
در عالم ناسوت حلول نموده و حوادث عظام پیدا خواهند شد تا بنیاد ارشاد نمودند که
در عالم تغیر کلی شدنی است بلدان معموره مثل دهات و قری ذلیل و خراب
خواهند شد و قری مانند وادی خربه بالجمله داهیه کبری روی خواهد نمود که علاج ان از
ارکان سلطنت نخواهد شد مگر رفع ان همت صاحبدلان باشد و چنان بنظر
می‌آید که در شهر دهلی که قاعده سلطنت و مستقر خلافت است آفت زیاده تر
از همه جا است و در ان وقت وقوع این معنی پیش عامة الناس بسیار مستبعد

نسخه

ذکر بشارت داهیه و آفت دیگر

می نمایند نمود اگرچه عقیده‌مندان رسوخ عقیدت نهاد این خبر صدق اثر را کالوحی میدانستند
بالجمله چون سنه ثمان واربعین بعد الالف والمائة رسید فرمودند که شروع ان حوادث
روی نمود پس بلایی عظیم بشدت تمام بارید که قصور مشیده منهدم گشتند و عالمی
تلف گردید بعد ازان روز بروز دواهی نزول میکردند و غنیم دکهنی آمده یورشی عظیم کرد
و خلقی را تاراج ساخت باوجود انکه جنود الهیبت امود سلطان وقت بمقابله اش
برآمده بودند همه را کمبو گذاشته قریب شاه جهان اباد رسیده قصد غارت ان کرد
ازین هیبت بر اهل شهر تنگی هرچه تمام تر شده و حربی شدید بر کنار بلد روی نمود و مردم مالی
بسیار مقتول گشتند اخرها برد و بسیار ازان آفت نجات حاصل شد بعد وقوع
این واقعه بعض عقیده‌مندان بجناب کرامت مآب حضرت ایشان عرض نمودند که ان
آفت موعود بر این شهر همین بود که روی نمود یا دیگر خواهد بود پس بزبان الهام بیان فرمودند
که این نبود بلکه ان دیگر است بعد ازان حقایق آگاه دستگاه ولی الله روزی در شاه جهان
آباد بتقریبی در شوق سلطانی رفته بودند چون ازانجا مراجعت نموده بخدمت حضرت
ایشان مشرف شدند حضرت ایشان فرمودند که حال اهل بازار چگونه دیدید ایشان
عرض داشتند که بالفعل خود مامون هستند اما فی الجمله وحشتی بنظر می آید حضرت ایشان
بلسان غیب ترجمان فرمودند که این بازارها بلسان حال می گویند که درینجا جوهای خون
روان شوند ازین خبر وحشت اثر سامعان را البته اضطراب روی نمود زیرا که شوق
سلطانی بهمه وجوه مامون بود و هرگز مشتمه این چنین خوف و خطر نبود پس بعد یک سال
ازان مقدمه فتنه نادر خراسانی بر پا شد مجمل قصه اش آنست که وی اولا با هزاران
هزار سفاک هجوم نموده کابل را که سرحد ولایت هند و ستان بود تاخت و تاراج کرده

الوف الوف مردمان را جان گشت و تعداد حسب حساب نرسید. با مردمان آن دیار حیلها
ست هقد و کتبهای ضیقه بدست آورده برهنه دستان زیر پشش کرد و بهره و نبود بهر
که رسید از آثار آبادی که کرده خراب مطلق ساخت که قریب ششماه با محمد شاه سلطان
هندوستان مقابله اتفاق افتاد و جاهای اتفاقی حصین واقع شد. در آن ایام شیخ
معتقدان فقد و سیف بها و چون بجناب حضرت ایشان استغفار حال کار این فتنه
دهها عرضداشت نمودند بزبان قدر کرامت ترجمان عبارت ارشاد فرمودند که
شورش عظیم پیش خواهد آمد از زوال امر سلطنت محمد شاه بجا خواهد ماند و سید
نگما خان نیز درین باب عرضداشت نموده و بیرا این نقطه جواب عنایت فرمودند
که سلطنت تیموریه راست پس مقابله عظیم واقع شد تا که از فوج سلطان هند پیاده و
فیل سوار شربت شهادت چشیدند تا بدیگر سپاه چه رسد که از حد حساب بیرون
بودند پس ازین دست برد سفاکان اولی البأس شدید بظهور رسید و بقیة السیف
از شکست رهیبی تمام مستولی گشت اکثری فرار نمودند باطراف و جوانب غارت
شده ند و کشته گشتند و باقی ماندگان را عساکر قزلباش محصور ساختند درین
میان عالمی از گرسنگی جان بداد و دو سلطان و دو وزیر مرد و اسیر شدند پس از آن
معرکه گاه کوچیده شاه جهان آباد رسیده داخل قلعه و قصر پادشاهی گردید و در شهر
انواع تعدی بسبب بلاد معموره غارت شدند شهری بنوعیت که مردمی و خوبی تماشا
گاه خلق بود مورد قتل عام شد و مردمان بیشمار کشته شدند و خراب مطلق گردید
حتی که چندگاه در آن دیار دیاری سوای گرگ و شغال نبود پس مصداق این کلمه
که بلدان مثل دیبانت و قری مانند وادی حربه خوانند شد وقوع یافت

ولهذا نزد خول شاه جهان آباد روز سیوم حکم قتل عام نمود پس از وقت صبح تا وقت
سه پاس سی هزار سوار خونریزی پیش گرفته در هر خانه و داری که یافتند از انسان
و حیوان همه را به تیغ کشیدند تا که سگ و گربه را هم در آن میان نگذاشتند و شهر را آتش
داده بازارها و کوچها را پاک بوختند تا که از کشتگان پشته ها بر پا شدند
و در بازارها خصوصا در شوق سلطانی که بچاندنی چوک مشهور است جوهای خون روان
گردید و قیامت موعود روی نمود و آن آنکه به نظر خلق محفوظ تر از آن مکانی نبود چنان
خرابه و حشت گشتند که مردمان را در روز از غایت خوف عبور در آن جاها مشکل افتاد
بستر تمام شهر را محصور ساخت چنانکه متنفسی را امکان آمد و رفت و خروج و دخول
شهر نماند و در این ضمن عالمی از عفونت جویها مرد و از شدت تعفن وبا افتاد و در آن
میان خلقی جان بداد و جهانی رو به آخرت نهاد و این همه اخبار غیبیه که بزبان الهام ترجمان
جاری شده بودند بظهور رسیدند و چون کار به نیز به انجامید تحقق بشارت
ثبات سلطنت تیموریه از عقول خلق بس بعید گشت و در آن اوقات چون ذکر
این معنی بمیان می آمد هیچکس از عوام تصدیق آن نمیکرد بلکه از محالات عقلیه می انگاشت
واز قبیل اجتماع نقیضین میدانست و اکثر مردمان مورد وظنوا انهم قد کذبوا گردیدند
تا که قدرت قادر مطلق جلوه گر شد و آن متغلب سفاک تمام خزاین و دفاین جدیده
و قدیمه چندین سلطنتها از جواهر و زر و نقره و عروض همه را از یاد شده و امرا گرفته و سلطنت
بر محمد شاه مسلم داشته خود راه خراسان پیش گرفت و آن امر موعود بوجود آمد
والحمد لله علی ذلک و در ایام فتنه که جهانی در اضطراب و تزلزل بود اکثر عقیده مندان
در باب امن و حفظ خویش از آنجانب دریوزه دعا و توجه و همت کردند همه را تمامه

عنایت فرمودند چنانچه بجانب خال کبیر خویش ارقام نمودند که انشاء الله تعالی ما عاجزان
وان مهربان محفوظ خواهیم ماند و شیخ بخت الدین بدایونی را ارشاد فرمودند باید
که بخاطر جمع و اطمینان تام باشند اگرچه تمام عالم آتش شود امیدواری از کرم حضرت
باری انست که سلامت مانند وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین پس از فضل الهی
همین توجه نفس نفیس جمیع وابستهای آنجناب ظاهرا و باطنا محفوظ و مامون ماندند
و محله کشنک نزدر که مسکن و مقام حضرت ایشان است بهمه وجوه محفوظ ماند و
در تمام شهر جائی که از صدمه ان مفسدین فی الارض مامون ماند همین مقام بابرکت نظام بود
بسبب ظهور این آیات بینات عقیدت فدویت کیشان و رسوخ ارادت
اندیشان بذروه حق الیقین ارتقا پذیرفت والحمد لله رب العالمین افاده حضرت
ایشان فرمودند از حوادث عظام این عصر یکی انست که در اواسط شوال والله اعلم
قضای نازل شده عظیم و اموات و احیا ملهم شدند بدعا عافیت در حق محمد شاه
و شیخ محمد زبیر شهید یکی وفات یافتند و هذا اول اشراط الحادثة المستطرة
التی تاتی علی کل شیخ و صوفی فی هذا الزمان افاده حضرت ایشان فرمودند قد
کوشفت مرارا انّ فی عبادة سرّا عجیبا یدخل فی تسلیم الی یوم القیامة او الی ماشاء
الله تعالی کما امضی فی ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه حکما قدریا فی ذریته فلم یزل
فیهم الکتاب والحکمة والنبوة الی یوم القیمة وکما امضی فی افریدون حکمه فلم یزل
فی ذریته الملک والسلطنت الی ما شاء الله وکما امضی فی جد چنگیز خان و تیمور
سرا فلم یزل فیهم الملک والسلطنة الی ما شاء الله وکذلک کوشفت ان فی
و فی کتبی و فی ذریتی سرا امضاه الله تعالی فهو یمضیه الی یوم القیمة انشاء الله الحمد لله

که این معنی روز بروز ظهور می یابد و امید قوی است که عن الیوم اکمل عروج و ترقی
فرماید افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی در منام دیدم که نسخهٔ توریة حاضر است
بمقامی که ذکر در آنحضرت است صلی الله علیه وسلم مرقوم است که از ایشان
در یک وقت جهاد و مخالطهٔ ارواح وقوع خواهد یافت پس ما فهمیدیم که معنی این کلام
آن است که این هر دو صفت در ذات ایشان بکمال خواهند بود نه آنکه در یک
ساعت صدور این هر دو فعل خواهد شد و مثل همین تاویل تطبیق کلماتی که بظاهر
مخالف قرآن مجید می شد سند می توانند شد افاده حضرت ایشان فرمودند که
در رمضان یکبار تلاوت قرآن کردم باز می خواستند که بکار تلاوت چیزی از قرآن
حفظ کنم درین اثنا از حقیقت قرآن فایض شد که همه قرآن بعینه حفظا در دل تو مرتب است
اما خروج و ظهور او بفعل مشروط بیک شرط است که یکبار قرأت کرده شود بر کسی
که سلسله قرائه او متصل باشد تا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و چون این شرط
متحقق گردد در حفظ حاجت بمحنت و مشقت نخواهد شد افاده حافظ عبدالنبی نقل
کردند که روزی یوم التعطیل بود و درس مشکوة پیش مردم بحضور حضرت ایشان
حاضر بودند سخن در ذبیحه شیعه افتاد فرمودند که اهل قبله اند ذبیحه ایشان درست است
باز فرمودند که در باب شیعه چیزی ما را معلوم شده است که بجناب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوال کرده شد از آنجناب ارشاد که از تامل در نفس امام کیفیت آن
واضح میشود تامل کردیم که من در وقت تکلم باین کلمات بچشم سر دیدم نوری از سینه
مبارک ایشان ظاهر شد چنانچه آفتاب از ابر برآید و شعاع آن تمام در و دیوار را روشن
میساخت چنین آن نور منتشر گردید و تمام اهل مجلس در گرفت و همه را منور گردانید

ذکر شیعه و امام

و باہم محبت بخشد و تمام قلق و کدورتی در دل ما بود ہمہ را زایل ساخت و این از قبیلہ ادراک
قلبی بود ملک مشاہدہ بود برای العین والحمد للہ علی ذلک افادہ حضرت ایشان نقل
کردند کہ شبی در واقعہ دیدم کہ در کوچہ و بازار انبوہی عظیم ہست و سوارہای بسیار میگردند
چنانچہ پادشاہ برای شکار وغیرہ برمی آید و ازدحامی میشود پس یکی را از آن
سواران پرسیدم کہ این ازدحام چیست وی گفت کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
برای دیدن شاہ ولی اللہ تشریف آوردہ اند پس از استماع این سخن ما را نہایت
سرور و ابتہاج حاصل شد کہ سبحان اللہ ما را دولت دیدار پر انوار شب در فضل حاصل
است و ما قدر آن نمی شناسیم بعد از آن لشوق آنکہ بدیدار فایض الانوار آنحضرت صلی
اللہ علیہ وسلم مشرف شوم برخاستم پس در ہمان حال بیدار شدم افادہ حضرت
ایشان فرمودند کہ در عالم مثال توجہ واقع شد بمقابر خواجگان چشت کہ در قریہ
چشت مدفون اند آن قدر شعشعان و نورانیت دیدہ شد کہ در بیان نیاید گویا جسدہای
شان عین صورت ذات است تعجب بسیار روی نمود کہ این طہارات و عبادات
اثری ہست در نورانیت اما تا این مشابہ نیست لیکن گویا این شعشعان از نور نفس بر آمدہ است
بشرط طہارات وکل میسر لما خلق لہ افادہ حضرت ایشان فرمودند شبی در واقعہ دیدم
کہ برای زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیاء رفتم گویا ایشان کفن خود را دور کردہ
روی برآوردند اسمر اللون سفید محاسن فرمودند کہ غزلی بخوانید در آنوقت بخاطرم
آمد کہ غزل خوانی بصوتی کہ لایق تو باشد خوش آید از ما خود صورت نمی بندد اما امتثالا
للامر الا یا ایہا الساقی ادر کاسا وناولہا تا دو بیت برخواندم بسیار
محظوظ و خوشوقت شدند و مسرت تمام در روی مبارک ایشان مشہود

گشت درانوقت فهمیده شد که غرض ایشان انست که گاه گاه اشعار با صوت
حسن باید شنید افاده حضرت ایشان فرمودند که عزم مصمم بران شد که کدخدای صبیه
باید کرد و دران میان طعام وغیره آنچه لوازمه شادی است بوفور بر وجه تمامتر بایست
سرانجام باید داد اما از اسباب ان سوای اطمینان قلبی بوعده الهی که به تیسیر آن فرموده
بودند دیگر چیزی نبود چنانچه نظر بر اینصورت انداخته بعضی از اخوان استبعاد این کار
مینمودند پس حق سبحانه و تعالی بتفضل خود چنانکه دل می خواست هم چنان اتمام آن
وعده ها فرمود و هر وقتی که حاجتی مهمی پیش آمد قبل ان قدری که آن مهم را کفایت
کنند بی ترددی رسید گویا محاسبی آن ضروریات را شمرده و تعیین کفایت
آنرا فهمیده میفرستند تا آنکه در روز فراغ کار خیر بعضی حاجات پیش آمدند و سرانجام
آنها دران وقت بصورت تیسیر نداشت پس حاضر وقت یکصد روپیه فتوح شد وان
حاجات بکفایت رسیدند و پیش ازین دراین باب دو رویا دیده بودم
یکی آنکه گویا من بخانه برادر عزیز میان اهل الله بر فیل سوار شده متوجه شدم ناگاه
چیزی بر من افتاد و از مردم منع کردم بقوت یکدست ان چیز را بر گرفتم
و دور تر بر تافتم و دیگر آنکه گویا دراین امر متامل و متفکر ناگاه دفینه از اموال حضرت
والد قدس سره ظاهر شده است و از انجا اسباب خیر مانند فرش و زیور پیدا
آمده و از ان سبب ابتهاج تمام حاصل گشته افاده حضرت ایشان فرمودند که بعد ازان
ایام روزی در واقعه دیدم گویا برای ملاقات مردی عطاء الله نام که سابقه آشنائی
بوی بود سوار رفتم چون با وی ملاقات دست داد اسم اللون قریب بصورت
موکل اسم یا و اب که از سابق او را دیده بودم دریافتم پس بعد حصول ملاقات

وی از پیش من برخاسته جای برفت و مرا داعیه آمدن خانه خود پیدا شد و مرا
چند کرت بنام عطاء الله ندا کردم تا که حاضر شد و دو روپیه نقد نیاز ما آورد پس اولا
از وی یک روپیه قبول کردم او مبالغه نموده دیگر را نیز نیاز کرد پس هم آن وقت بخاطر رسید
که چیزی یا فتوح خواهد شد اما بدو دفعه و در تحصیل آن ملاقات اسم وهاب را دخلی هست
پس در چند مجلس بعد وی که در آن حال ندا کرده بودم برخواندم دفتوح هم بدو دفعه رسید
افاده حضرت ایشان فرمودند که خواجه حبیب الله کشمیری بخواب دید که گویا وی
در صحرایی است که در آنجا اشجار زرد آلو بسیار اند و در تهیه وضو و نماز ایستاده
ناگاه آوازی از غیب بشنید که جهت نماز توقف کنید و انتظار کشید که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تشریف می آرند پس دو سه ساعت توقف کرد از بنا بر تعجیل
بعضی حضار نماز گذارد بعد از آن شنید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف ارزانی
داشتند و تنها نماز عصر خواندند در آن وقت ندامت تمام بر تعجیل ادای صلوة دست
لا کلام بر فوت شرف اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم روی آورد بعد از آن
چند دانه زرد آلو بگرفت و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آنجمله چهار زرد آلو
برداشته اشارت فرمودند که باندرون نور سیده و مرا ددات خانه خود داشته
و در آن ضمن فهمیده شد که میوه ما نیز برای دختر دوست محمد باید فرستاد حضرت
ایشان فرمودند که راقم مذکور این واقعه را با ذکر نموده و حسب فهمیده خود نیز آن
هفت روپیه و چهار عدد ناشپاتی نیاز آورد و ما تعبیر آن مجمل گفتیم و دلالت با اجمال
خبر کردیم و غرض از این اشارت من بعد بظهور پیوست که ایما با اعانت بود در کار
خیر چه چهار اشرفی پس او نیز بی آنکه این تعبیر فهمد ترتیب نیاز اشرفی فرستاد

وکان ذلک تعبیر رویاه قد جعلها ربی حقا افاده جوآه محمد امین که از اخص الخواص اصحاب
حضرت ایشانند نقل کردند که روزی حضرت ایشان از قیلوله نصف النهار بیدار
شدند و اثر سرور و بهجت بر بشره مبارک درخشان بود فرمودند خواب دیدیم که
بجهاد کفار رفتیم و مقابله کردیم و لیکن تو در این شهید شدی و از ان سبب بسیار تألم و
تکدر بخاطر راه یافت و گویا لاشه ترا بر چارپایی گذاشته و برادر عزیز میان اهل الله را
نزدیک تو برای محافظت مقرر نموده خود در تکفین و تجهیز تو مشغول شدیم درین اثنا گویا
اشخاصی نظام الدین نام در رسید و مبارکباد تهنیت فتح و نصرت داد که شما کاری
بزرگ کردید که کشته کفار متوجه کشتید گفتیم آری اما فلانی از یاران ما شهید شد ازین جهت
حزن قوی لاحق گردیده و در این حالت می بینم که حق تعالی ترا زنده ساخت پس فرحت
و فوری عود حیات تو موجب استیقاظ شد از منام بعد از ان مجملی از تعبیر این خواب
ارشاد فرمودند که موت و حیات عبارت از فنا و بقاست و حضور نظام الدین
کنایت از بقیه علمی است که موجب رواج دین باشد والله اعلم افاده حضرت ایشان

ذکر جناب امیرؑ

فرمودند که باری در بلده شاهجهان اباد مرض جیچک بمرتبه کمال رسید در لان ایام شبی
در واقعه دیدم که گویا در خانه عزیزی از سادات وارد شدم وی گفت که شما را بزیارت
مزار پر انوار امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه میبرم گفتم نیکو باشد پس وی
مرا بسوی مقبره برده در ان ایستاده شده گفت که درون این مکان بر دیده مرا اشارت
کرد و خود داخل نشد پس چون در ان مقبره در آمدم تفحص نمودم که مزار شریف حضرت
امیر کدام است پس گویا شخصی جانب صدر ان مقبره اشارت کرد چون متوجه آنطرف
گردیدیم در انجا قبری ندیدیم لیکن روح مبارک ایشان نمودار شد فرمود که ما شمارا

ز قبري

چیزی تعلیم یابم که چون جای جبین ظاهر شود گویا از ان اشتعال چیچک مراد میدارند پس در
دفع ان باین وضع توجه باید نمود وان یک حرز نسبتی است بوده تعلیم فرمودند و در وقت
گویا جیبی است که از ان طور توجه متدرج میگردد بعد از ان ازین واقعه اتفاق روی نمود
پس دران ایام هرکه درین باب استمداد نمود بفضل الهی از ان آفت نجات یافت
قریب صد کس رجوع نمودند و شفا یافتند افاده قطب حبیب النبی نقل کردند که بعد از ان ایام
پسر من بعلت چیچک مبتلا شد و مرض بروی بشدت تمام غلبه نمود پس مضطرب
شده بجانب حضرت ایشان التماس کردم حسب اقتراح ما تعویذی عنایت فرمودند
پس شفا یافت باز بار دیگر بان مرض مبتلا گردید تا آنکه روزی دیدم که در وی جانی
نمانده و گمان من روح از وی مفارقت نموده ازین جهت اضطراب سخت گلوگیر
می شد تا که گریان و اشک ریزان بحضور کرامت ظهور حضرت ایشان آمدم و طاقت
اظهار آن نداشتم چون حالت ما ملاحظه فرمودند تأمل نمودند بخاطر مبارک راه یافت
باز تعویذ نوشته عنایت فرمودند پس ببرکت ان بعد دو سه ساعت حس و حرکت
در وی ظاهر شد پس شفای کامل یافت افاده حضرت ایشان فرمودند که شب
عرس حضرت شیخ ابو الرضا محمد قدس سره که در مقبره شان هنگامه و سرودی و
بر مردمان شوقی و وجدی بود در مسجد خویش بعد عشا نشسته بودم که یک پاره نور از دل
و گفتند که آنچه درانجا ذوق و شوق و برکات توجه روح مبارک ایشان بوده همه
شده این صورت گرفته که ارسال یافته و در میان اشتغال ختم یاسین در
تمام عالم ظاهر شد و واضح ساختند که این نور تابع از آن منبع است از دیده ازانجا برون
هم هست افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار چیزی بی کیف از غیب ظاهر شد

ودر دو صورت متمثل گردید یکی بصورت نور سیاه وان درمن حلول کرد چنانچه در تمام
اعضا واجزا تا بناخن انگشتان دست وپا سرایت کرد وتمام بدن ازان متملی
گشت وازوی جمعیتی وطمانینتی تمام روی آورد دوم بصورت قطرهای وان بر زمین
درمد افتاده بدستخط مبارک حضرت ایشان این عبارت مرقوم یافته شد که
وقتی این فقیر در بعضی خلوات ضعیف شد وحواس پراگنده شدند دران عشت
این دو بیت درخیال متمثل شدند بعربی ونقل بعد ازان نسبت اویسیه جوشش زد
وغلبه آورد وضعف زایل گشت ؎ تری یا رسول الله عجزی وحاجتی ⁂ وضعفی و
ذلتی فی بؤسک دعاء بتی ⁂ اما ان ترثی لمن قد اصابه ⁂ علیل الهوی بیکم ونار الصبابة ⁂ افاده
حضرت ایشان فرمودند که خادم اسم الله الوهاب را مشاهده نمودم جوانی اسود اللون
بلباس صلحا وصوفیه که بروی ازاری است وردائی برکا؛ که یا وهاب ندای
نمودم بمن ملتفت نمی گردید وگویا غیر این لفظ هیچ نمی شنید ودر آن ساعت معلوم
کردم که هر اسم را با قمر ارتباطی خاص است وواضح شد که ایشان حاضر نمی شوند
مگر در ساعتی که سیر قمر در موضعی مسعود از فلک اتفاق افتد وبا است که کدام
اسم ها آیتی آدم را استماع می کنند اما انجابی در ایشان پیدا نمی شود الا بعد رسیدن
قمر در موضع مسعود از فلک ومعلوم گشت که در دعوة اسما حاجت بنسبت بمعرفة اوضاع
فلک سوای اوضاع قمر که آن کافی است افاده خواجه محمد امین که از خواص اصحاب
حضرت ایشان هستند در فوایدی که ایشان جمع کردند آورده اند که روزی بعد مراقبه
صبحی حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز در مراقبه برکات کثیره شامل حال
ظاهر وباطن مشاهده افتاد ودر علوم وارد ان ونشر علوم وتصانیف خود سعی

عظیم معاینه کردید الحمد لله علی ذلک افاده بیستم در فواید آورده اند که روز دیگر همان وقت بعد فراغ

فرمودند که امروز محبت الهی را جل شانه مشاهده کردیم که محیط جمیع اطراف ظاهر

و باطن است و استغراق این مشاهده موجب فرط اطمینان و وفور راحت گردید الحمد لله

علی نعمائه افاده حضرت ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که در مقامی حضرت والد

قدس الله سره العزیز تشریف میدارند بخدمت ایشان رفتم و کاتب الحروف را

فرمودند که گویا توهم دران وقت حاضری پس حضرت والد بطریق قصه و حکایت

میفرمایند که صورتی از نقره ساختند و در وی صورت قلب بغایت براق ظاهر گردید

و دران قلب هیچی است موزون نهایت خوشنما پس هر که بوی متوجه شود از وی صفا

و ضیا استفاده نماید پس ما گفتیم که باین قیاس هر شخصی که لطیفه انا در وی منقبض نشده باشد

چنانچه انانیه کبری دران ظاهر شود هر که بوی توجه می نموده باشد وی هم برنگ آن

رنگین گردد و گویا از آن قصه مراد همین بوده پس دران ساعت از غایت شوق

بکا بر من غالب آمد و حضرت والد قدس سره نیز اشکها از چشم مبارک ریختند

پس بهمدران حال بیدار گردیدم افاده شصت و ششم بعد الالف والمایه حضرت

ایشان اعتکاف اربعین قصد فرمودند دران ایام فیض انتظام معارف پس عظیمه

و حقایق نهایت رفیعه از تحقیق اجسام و نفوس املاک و ملاء اعلی و عقول و عوالم

جنان و ابدان مثالیه و از تعیین حقایق لطایف بارزه و کامنه انسانیه و بیان کمالات

فنا و بقای هر یک و تفصیل کمالات انسانیه بحسب آن لطایف و از توضیح احکام

توحید ذاتی و حقیقه توحید وجودی و تفصیل حقایق قطب ارشاد و قطب مدار

و رجال الغیب و از حکایت مقالات ملاء اعلی و از تفصیل مزارات حضرت

تجلی اعظم که از اغمض معارف است دران اوقات فیض سمات که افاضه فرموده
واظهارا در سلک تحریر انتظام بخشیده داخل تفهیمات الهیه نموده چه بیان نموده آید
که زبان را لیاقت تبیان آن نیست و همدران ایام برکات التیام روزی این خاکسار
که کاتب حروف است شرف اندوزی حضور میداشت بزبان کرامت ترجمان
خطاب فرمودند که این علوم ما از علم حدیث وغیره چنان معلوم میشود که در اولاد ما الی
الله باقی خواهد ماند و هم چنین در اولاد تو وایضا روزی خطاب فرمودند که در بعضی اوراد
الهیه لفظ از اقصای نقاط تحت جهت در رعایت شعشعانیه محاذی برزه اولی
از برزات تجلی اعظم بلکه انموذج آن برزه می باشد و در حقیقت تو آن نقطه موجود
است و نقطی میدارد و باین بشارت فخیمه که شکران از حوصله استعداد بیرون
و از شمار فرمودند و نیز شبی مابین الف بین که این عقیدت کیش سعادت حضور
مستسعد بود بخطاب شرف ساخته فرمودند که در روز یوم جمعه که ثالث عشر
رمضان بود بعد نماز عصر قبیل مغرب ساعت مرجوه منکشف شد میخواستم که دران
وقت باین مبنی اطلاع بخشم اما سعی لطیف رو دگر نشد که این امر او سعت
خواهد کرد پس این را موقوف داشته در باب ظهور تاثیر و حصول ثمرات دعای
کتاب که مصنف شده و باعتصام الامتین بحبل الله بذریعه توسل ولی الله موسوم
گشته در حق مصنفان سوال نمودم و در باب احباب خصوصا وعموما در حق اولاد
خویش و بعضی اصحاب دعا کردم و از انجمله خواجه محمد امین و این خاکسار را مخصوص
فرمودند پس ازین بشارت عظمی ارادتمندان فدویت نهاد را امیدهای قویه
روی نمود و همدران ایام خجسته فرجام شب اولی از اوتار لیالی عشرهٔ اخیرهٔ رمضان

مصنف

قریب نصف لیل حضرت ایشان در استراحت بودند فرمودند که در منام ذات خود را
انجذابی تمام یافتم و در همان حال معلوم شد که ساعت برکات و وقت قبول
و اجابت است و همین معنی سبب بیداری از خواب گردید پس در آن وقت دیدم
که ساعت خفیف است اطلاع دیگر از او سعت ندارد و در وقت این امر ابرکی
تا به بعد از آن امر اعراض نمودم به دعا مشغول شدم صباح آن از جانب مستعدان
حضور را شرف اطلاع بخشیدند سبحان الله سه کار محبوبان جدا از کارهای عالم است
اگر در خواب هم باشند خود بیدار فرموده از ایشان دعا طلب اند و سوال کنانند پس ابرار
اجابت فرمایند لیلة لذیذة من الدهر قائم بدر و وقت ارشاد این معنی فرمودند که در لیالی
اینه هم برکات معلوم می شوند پس لیلة ثالثة من اولاد مار حافظ عبد الغنی که از جناب
حضرت ایشان ملقب به حافظ عبد الرحمن اند و از خواص اصحاب آنحضرت اند از
ابتدای شب نشان ظهور برکات دادند خواجه محمد امین را در ساعتی که بخواب رفته
بودند برکات و جذبات آن شب در گرفت و حالتی عجیب روی نمود بیدار شده
خطها گفته باز استراحت نموده در عین خواب فیوض و جذبها نه وختنه نوشش بود
خوابهای بیداران؛ خوش بود کارهای بیکاران ؛ و نقل کردند که دیدم در عین خواب
گویا حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم حاضر اند و من کیفیت برکات شب قدر
بیان می کنم و حضرت ایشان تصدیق میفرمایند پس چون این ماجرا را جناب حضرت
ایشان عرض داشتند فرمودند که حالت شما صادق است و حافظ عبد الرحمن
از کیفیات آن شب نقل کردند که هیبت و جلالی مسعود شده بود و آثار ارواح افلاک
و نجوم ظهور نموده و توجه حضرت تجلی اعظم در ضمن افلاک وقوع یافته و تولد امور

خیرا به واضح شد و وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شده بود حضرت تجلي اعظم
روحانیت را با سعادت منعم فرمودند و گفتند که بدعا در حق اصحاب حضرت مشغول
شدم و خواجه محمد امین را دیدم که فیض ایشان را احاطه کرده است گویا مستقي اندازه
دعاء ما و خبر دادند که چنان معلوم شده که شبی عظیم دیگر هم باقی است پس تاریخ
بست و ششم رمضان بعد عصر حضرت ایشان مراقب نشسته بودند و استغراقی عظیم
داشتند و این خاکسار و خواجه محمد امین بسعادت مواجهه مستسعد بودند و دیگر یاران در
حلقه جلوس میداشتند پس قریب بمغرب سر مبارک از مراقبه برداشته بزبان
فیض ترجمان فرمودند که این شب آینده نیز مورد برکات است و این خاکسار را به
بشارتی که فوق از قابلیت و لیاقت وی است نواختند پس آن شب که
بست و هفتم بود چون در آمد از ابتدا تا انتها انوار و برکات ظاهر و باهر بودند و بذات
مبارک خود اختیار آن فرمودند و از فیض توجه آنحضرت هر یک از اصحاب بمقدار
استعداد و نصیبش از انوار و برکات آن شب حظی حاصل نمود و حافظ عبدالرحمن که
بحسب استدعای این فقیر در آن شب دعا در باب اولاد و احباب این نیازمند
می نمودند در آنوقت معاینه کردند که گویا نوری از این فقیر ظاهر شد و بصورت درخت
که دو شاخ دارد متمثل گردید و همچنین آن نور در هر دو شاخ ظهور نمود باز یکی شده
امتداد گرفت و در همان اثنای صورت دیگر ظاهر گردید که یک سلسله است ممتد الی
انقطاع الزمان و قیام قیامت و حلقه های آن سلسله با هم پیوسته اند و در هر حلقه [فیلها]
متشعشع و در ضمن آن فهمانیدند که این سلسله اولاد و عتره است و این فتیلها اعیان
تابنده آنها هستند و این ضیا نور تجلی اعظم است و در تعریف شان مبلغ ذات بحت

مستسعد

بوجه اتم

وجه اتم موجود است و دران وقت نیز معلوم کردند که در اتصال این سلسله نسبت به
وجه ایشان باین بشارت این فقیر را مغفرت بخشیده‌اند و چون این قصه بحضور حضرت
ایشان معروض شد فرمودند که این حق است انشاء الله تعالی همدران ایام فیوض لازم
خواجه محمد امین در مراقبه صبح بمواجه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که باین عبارت
ملهم شدند که بر هر کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود بهتر بنده که صورت ما
در وی ظاهر شود و بجناب حضرت ایشان معروض داشتند و تصدیق آن از آنجا
مباهی گشتند و همدران لیالی متبرکه شبی بعد تهجد خواجه محمد امین قصیدهٔ اطیب النغم فی
مدح سید العرب والعجم که تصنیف حضرت ایشان است بصوتی ملیح چنانکه نامش
مقتضی است می خواندند از استماع آن وقت حضرت ایشان بسیار خوش شدند
و تمامی حاضران بلکه جمیع مجاوران آستانه چون دیدند محظوظ گشتند که همه جمعیت حضور یافتند
علی الصباح آن خواجه موصوف مورد عنایات بیکران شد و در لیله دیگر بعد تهجد خواجه
محمد امین بحکم آنکه خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران در
ابیات مثنوی مولوی معنوی اشواق تبه خود بجناب حضرت ایشان بصوتی بس حزین
معروض داشتند و آن وقت حضرت ایشان نهایت خوش شدند و وجد تمام روی نمود
دران حال برکت اشتمال خواجه مذکور را انوار شهودی بس عظیمه فرمودند و دران ایام
کرامت التیام آنچه برین ضعیف از علوم و معارف ظاهرا و باطنا افاضه فرمودند
شمردن از حد و عد بیرون و افزون است فلله الحمد علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه
بالجمله ازین اربعین فیض آگین هر روز دل افروز بود و هر شب شمع رامجانه طرب
خلاصه اعمار و زبده روزگار چه بسا یاران آستانه معتکف منبع الشرف آمده

به نغمگی خوانند

الحمد لله علی الآئه والشکر علی نعمائه افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که روزی مثنوی
مولوی روم برای مطالعه حضرت ایشان باندرون محل سرای برده بودند وقت
شام ان مرا داعیه مطالعه آن پیدا شد اما طلبیدن ان مناسب ندیدم پس همان وقت
نسخه مذکوره عنایت فرمودند و این مرحمت نمودن محض از راه اشراف بر شوق
ما بود افاده خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که در بعضی ایام چنان اتفاق افتاد که آسیبی
در محل سرای حضرت ایشان بعض نسوان را می رسانید حضرت ایشان فرمودند
که شبی بخاطر رسید که برخاسته وضو ساخته چیزی بجهت دفع ان خوانده دم کرده شود
پس چون باین نیت برخاستم هنوز وضو نکرده بودیم که چیزی تیره و سیاه ظاهر شده و در دی
یکبار نهاد کلوخی بدست آورده دنبال او کرفته دی پیش پیش میرفت تا که بدر دالان
رسید و آواز واکرده در بکوشش آمد و او بدر رفت چون دروازه را تفحص کرده شد
بسته بود بازار انوقت ان آسیب هیچکس را تشویش نداد افاده حضرت ایشان
فرمودند که مربا بابی فتح نموده اند و یکبارکی اسما حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه را در
کنار من نهادند که این عطیه ماست در تصریف اما هر آیتی و اسمی و دعای مشروط است
بشروطی که در قاعده می کنجد بلکه قاعده آن انتظار عالم غیب است چنانچه در حالت
استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام آیه و اسم اشاره میرود همان آیه و اسم بطوری
از اطوار مقرره نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد افاده حضرت ایشان فرمودند
که چنان واضح ساخته اند که برکات عظیمه باولاد ما و اصحاب ما شامل شده اند
و معلوم میشود که این معنی مثمر بقای سلسله ای ما شاء الله تعالی باشد و حضرت
والد قدس سره بارها فرموده اند که سلسله ما تا بقیام قیامت خواهد ماند غالب که

ادعیه

ادعای بقای نسل

اثر نفس شریف ایشان بهمین وضع ظهور یابد افاده حافظ عبد الرحمن نقل کردند که وقتی
در واقعه دیدم که گویا حضرت ایشان متصل محراب مسجد نشسته اند و ما بشرف حضور
مشرف هستیم پس بسوی ما متوجه شده فرمودند ادخلت طریقتنا فقلت نعم
دخلت و بهر دو دست مبارک باشارة بیعت گشادند پس فی الحال دستهای
خود را میان دستهای مبارک ایشان در آوردم و دران حال میدانستم که ازین
بیعت خصوص خاصه اراده فرموده اند زیرا که از سابق بشرف بیعت مشرفم
پس دران وقت دیدم که صورت خواجه نقشبند قدس سره بر سر حضرت ایشان
حاضر است و گویا حضرت ایشان درین داعیه مغلوب اند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثر بلیغ کرده پس دران حال دهن مبارک خود را بر دهن بنده
نهاده مکرر فرمودند اشرب اشرب و دران وقت معنی ازین لفظ چنان مفهوم میشود
که خود را بصورت او پس باین تصرف دیدم که انصورت درجه بدرجه پایین می آید
و من اثر از ایشان کشیده فرو می برم و ایشان القا میفرمایند تا که از راه فم داخل شده
تا بسینه رسید پس از ان سکر هم مدتها است که تا بزمان تا حال در خود می یابم والحمد لله رب
العالمین افاده حافظ عبد الرحمن نیز نقل کردند که روزی وقت نماز فجر که حضرت ایشان
از صلوة فارغ شده بمراقبه نشسته بودند در مسجد رسیدم دیدم که حضرت ایشان
خلاف معهود چشمهای مبارک واکرده نشسته اند و تسبیح بدست گرفته و انوار نبوت
درخشان از جبین مبین و سایر اعضاء حضرت ایشان می جوشند چه گویم که انوار ذاتی
الهی بود که در نهایت عظمت و فخامت که بهیچ وجه تعریف و توصیف ان
ممکن نیست با وجود انکه بسی اقسام انوار را دیده شده ام و باصناف انها آشنایی

میدانستم اما گاهی انقسم نور مشاهده نکرده بودم از غایت لمعان چنین که یک بار نظر
من بر ایشان افتاد باز طاقت نظر مکرر نماند دران ساعت اندیشه گلوگیر شد
که اگر همین صورت خواهد ماند مارا امکان حضوری نخواهد شد و چنان ظاهر گشت که
دعای حضرت ایشان در حق هر که منبه دل شود برکات کثیره میدارد اگر مصادفه وقت
باشد یک دعا کافی است که مدعوله را برکات محوسه محیط میگردد و اگر شخصی را
سعادت ازلی رهبری کرده توجهی در دل ایشان جا داد چنانکه استحسان وی بخاطر مبارک
صد بار گذشت و مطلوب و مقصود او محفوظ خاطر شریف گشت لا محالة این معنی
دران عالم سببی قوی جهت انجاح مطالب وی میگردد و هر که منظور نظر کیمیا اثر ایشان
باشد اگر مس باشد زر گردد اما بشرطی که اولاد در گوشه دل فیض منزل راه یافته
باشد و باشغال طریقه مشغول و بمحبت احباب مشغوف و منتظر افاضه و منهاج خیری
که بسبب آن شرف قبول و اطلاع طالب گرفته باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت
ایشان فرمودند که باری در شرف زمره دو نفر ساختن دو انگشتری اتفاق افتاد
و بعد کسب از نسوان حواله نموده آمد بعد چندان هر دو بمرضی شدید مبتلا شده هر چند معالجه بمداوا کرده
سود مند نمیشد بلکه روز بروز آزار اشتداد می پذیرفت و سبب این معنی معلوم نمیشد
آخرها روزی آن هر دو انگشتری پیش ما آورده شکایت آغاز نهادند و گله از حد
گذرانیدند که مارا بی شرط طهارت استعمال میکنند و حرمت ما بجا نمی آرند ما ازین
معنی نوبت تمادی هستیم و سبب مرض شان نیز همین است پس آن نسوان را
بخلع آنها امر کردیم و از او شان گرفته باحتیاط و پاکیزگی داشتیم بعد از آن آن هر دو شفا
یافتند پس تأکید اکید نمودیم و شرط کردیم که بدون طهارت هرگز در انگشت

نهادند چون شرط بجا آوردند یکی ازان هر دو خانم که بابیت شرف قرب بود مصالحه کرد
و مسالمه پیش گرفت اما آنکه بابت بهره نبود و شکایت وی از دیگر زیاده
مزاج وی بمصالحه میل نکرد چنانچه چیزی از خانه کم شده و بعد ایام معدود در سبب
بوقع اصحاب بر آمده و گویا راضی بماندن پیش متعلقان اندرون حرم نبود بالضرور
با خود داشته شده و شخصی دیگر هم مثل این خانمی ساخته و در استدلال آن احتیاط
بجا نیاورده ان خانم نیز بما شکایت وی کرد و چنان معلوم گشت که روحانیت
گوئی که در شرف آن خانم ساخته می شود دران موضوع میگردد واضح شد که در حقیقت
این میل الطهارت است افاده شخصی میر افضل نام نقل کرد که بزیارت حضرت سلطان
المشایخ بسیار میرسیدم و نزدیک مزار شریف شان می نشستیم یکبار مارا درمنام
خرقه عنایت فرمودند و تبرکی دیگر مرحمت نمودند پس ما عرض داشتیم که در طریقه
چشتیه بکدام بزرگ بیعت کنم فرمودند که شاه ولی الله پس از مردمان ازان
وقت ان مصاحب این نام استفسار نمودم مردمان مارا نشان حضرت ایشان دادند
و نیز خبر عزیزی از مخدوم زادهای سهرند که بهمین نام موسوم بود دادند پس مارا تردد
واقع شد که بکدام کس مارا اشاره شده درین اثنا ان عزیز سهرندی ازین
جهان درگذشت و باز از جانب سلطان المشایخ اشاره بطرف حضرت
ایشان شد پس ناقل بجناب حضرت ایشان شرف بیعت حاصل نمود
و بمقصود بحسب استعداد خود واصل گشت افاده سنه الف و مائة و سبع و خمسین
حضرت ایشان قصد اعتکاف اربعین فرمودند و حقایق آگاه عرفان پناه شاه
نور الله از قصبه بدهانه که اقامت گاه شان بود و این عبودیت قرین را که کاتب

حروف است از موضع پیلت که وطن وی است بجا زنه کرم و لطف کشیده
باستانه عرش نشانه معتکف منبع الشرف جا بخشیدند و خازن نور مبین خواجه
محمد امین ولی اللهی خود ملازم این بیت اشرف بودند و خواجه ابوالخیر کشمیری نیز
مشرف بشرف این اعتکاف گشتند و عزیزی دیگر الضیا مستعد باین سعادت شد
پس چون وقت جلوس اعتکاف حضرت ایشان برای رخصت بزیارت
مزار پر اسرار از والد ماجد حضرت شیخ بزرگ قدس الله سره العزیز تشریف
بردند و ساعتی بمواجهه قبر منور شده ایستادند این عقیدت نهادیم دران مقام
شرف حضوری میداشت دران ساعت در متخیله صورت کریمه حضرت شیخ
بزرگ مترائی شد که گویا بحری است بی کیف و دران بحر حباب وار آن صور
نمودار است و خیال است که محض صورتی است جو بعینی نمودی است بی بود
هر چه هست آن بحر بی کیف است و لیس لوله اعلم بحقیقة الحال پس در شب
اول یا ثانی از اعتکاف شاه نور الله در مبشره دیدند که گویا حضرت شیخ بزرگ
قدس سره قدحی کلان پر شیر برای ضیافت معتکفین فرستادند پس حضرت
ایشان اول از ان شیر بیاشامیدند بعد از ان دیگران را عنایت فرمودند
پس هر یک آشامیده سیر شد و بقیه در قدح ماند پس حضرت ایشان
خواجه ابوالخیر را مرحمت نمودند که سیر شده بنوشند پس خواجه مذکور نوشیدند
و سیر شدند و قدری باقی ماند باز تاکید فرمودند که تمام بنوشید اولا مشار الیه
عذر سیری آورده بار ما اتفق تمام را در کشیدند پس تعبیرش چنان ظهور یافت
که خواجه موصوف در اول اعتکاف شریک گشتند چون دو سه روز بر آمد مرض

متخیله

با وشان عارض گشت لاچار مضطر شده برخاسته بخانه خود رفتند وبعد چند روز
بفضل الهی شفا یافته بازآمده از منتصف رمضان فیض اندوز اعتکاف شدند و در
بعض بشارات به تنفیض تشریف یافتند و در مبادی اعتکاف شاه نور الله
فرمود که در عین ادای صلوة المغرب عالمی از عوالم مثال که لون آن ابیض مختلط بحمرة است
مشاهده کردم که دران عالم حقایق اشیا و ماهیة نفسها وحقایق عقاید حقه وحقایق
احکامی که به تبدل ملل وادیان متبدل نمی شوند بغیر اعتبار صور خارجیه مشاهده افتاد و معلوم شد
که در انجا تکلیف متعلق به هیچ چیز نیست وگویا از مشاهده همان عالم بعضی برفع تکلیف
قایل می شوند و در رابع رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند که شاه نور الله
مشاهده نمودند که یک نور است که بخواجه مذکور احاطه کرده و بقوت همان نور جمیع
حرکات ایشان بجا بجی وتغیری ظهور می نماید و ظن کاتب حروف آنست که آن نور
رحمت الهی است که بسبب سعی ایشان در تبییض مسودات حضرت ایشان
وسرانجام اکثر خدمات آنجناب مشمول آن شده اند چنانچه کاتب حضرت ایشان که در بعضی
اوقات خواجه موصوف بآن شرف خطاب یافتند که شما را بی شبه جوارح خود میدانم
بشارت ازین معنی میدهد والله اعلم بالصواب ونیز دران ایام سعادت فرجام شاه
عرفان بنیاد گفتند که در یکی از صلوات مغرب بعض اخلاق جمیله وشمایل حمیده حضرت
ایشان منظور شدند وازین جهت اطمینان وسرور در قلب ودر متخیله دار یافت
معنی بعد در تخیل آمد که حضرت مقدس مرتبه جامعیت میدارند شاید که استمداد
از جناب ایشان در هر امر جزئی چندان مفید نباشد باز در دل القا شد که استمداد
از جناب معظم ایشان در هر امر فایده میدارد و در انجاح هر مقصد که باشد اثری

می‌بخشد که توجه عالی بدان سو مصروف باشد یا نباشد باز عقب این معامله عالم
ملائکه که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند که فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان صدای
می‌آید مانند صدای هنگامه که از بعید مسموع میشود لیکن کلمات آن مفهوم نشوند پس
گوش خود را فرا داشتم که بشنوم آیا از انتظام عالم هم چیزی ذکر می‌کنند یا نه پس
لفظ اصلح در گوش افتاد و بس و پیشی حضرت ایشان [illegible] موصوف متوجه
شده فرمودند که در شما نظری بجانب تجلی اعظم یافته می‌شود و این نظر دائم و مستقر
می‌نماید و اگر تحقق توجه بحال طالبان سلوک طریق میگردد باشد طرفین را فایده بخشد
و در بعضی ان ایام فیض التیام این فدویت کیش که کاتب حروف است از خرابی
حال و فی بیتی قلب خود بحضور کرامت گنجور معروض داشت جناب عالی گوشه
خاطر بان آوردند پس از همان وقت آثار جمعیت روی آوردند تا انچه بود انم
حاصل شد و بعضی اسرار مبداء و حقایق معاد و ظهور حقیقة الحقایق ببعض صور بحسب
خصوصیت این زمان واضح شد و از جناب مقدس به بشارت احیاء و حقیقت
انها مبشر گشت والحمد لله علی ذلک و بتاریخ بیستم رمضان بعد نماز عصر خواجه محمد امین
بمواجه حضرت ایشان مراقب نشسته بودند که برخواجه غیبتی واقع شد در ان میان
مشاهده نمودند که گویا طعام تناول نمودند پس شخصی ابریق بدست گرفته آورد
تا دست بشویند پس حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم ان شخص را بگو فرموده
ابریق را بدست مبارک گرفته خود متصدی اغسال شدند بعد ازین معامله خواجه
موصوف بافاقت آمدند باز غیبت روی آورد تا باز مشاهده نمودند که حضرت
ایشان یاران صفه را بذکر جهر امر فرمودند شخصی در ان وقت بانکار جهر پیش آمد

حضرت ایشان فرمودند که در کتب معتبره حدیث منع نیامده است پس یاران

بذکر فوق الحقیقة دون الجهر مشغول شدند و خود بنفس نفیس خویش بذکر جهر بدو

تمامتر بنهایت ارتفاع صوت مشغول شدند بمرتبه که کسی را طاقت ذکر نماند و جبینهای

سرخ گشته و از شدت ضربات محاسن شریف تا برکبه میرسید و همه حیران این حال

شدند و گویا دران اثنا شغل نماز در پیش آمده پس فرمودند که شما میدانید

که این نماز چرا در پیش آمده برای انکه در مرتبه که مائیم کسی نمی تواند که برسد بعد ازان

افاقت واقع شد پس چون از نماز مغرب فارغ شدند حضرت ولی نعمت

بمبالغه تقریب خواجه موصوف را بتکلف طلبیده گاه گاه سر مبارک عنایت

فرمودند و باین کرامت سرشان بذروه اعلی رسانیدند و بعد ازان فرمودند که

انوار و برکات درین وقت ظاهر شد معلوم نیست که انوار طهارت اند یا از برکات

این نیل هستند پس این شب را که از لیالی اوتار شب اول بود احیا نمودند پس بعضی

از مستفیضان حضور حظی از جمعیت قلبیه فراخور حوصله خود یافتند و حضرت صاحب ارشاد

فرمودند که درین شب انوار تجلی اعظم روح را احاطه کرده بود و از راه لطیفه روحیه بقالب

نیز ریزش نموده چنان که قالب هم بان رنگ رنگین گشته و این چنین حال سابق

ازین کم ظهور یافته بود و حافظ عبد الرحمن از حال این شب نشان دادند که ابواب

مفتوح گشته بودند و دیده شد که طبقهای نور ریزش می نماید و بهرکه ادنی توجهی

هم می نمایند مبادا رحمت کثیره احاطه کرده و در ثالث و عشرین رمضان ختم

کتاب مشکوة که از مدتی در یوم جمعه و سه شنبه مدارست میشد و عالمی از انوار ان

منتشر میگشت اتفاق افتد و مردمان هجوی عجیب کردند دران ساعت که حضرت

الخفیه

ایشان دعای میفرمودند عجیب کیفیت طاری شده بود تا در برکات نزول
فرموده که زبان از بیان آن قاصر است و در آن روز مدارسه فتح الرحمن فی ترجمة
القرآن که از تصانیف حضرت ایشان است شروع گردید و در اثنای درس
تتمه مشکوة ارشاد فرمودند که مردمان معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین
قدر میدانند که محدثین و مورخین در اوراق معدوده نوشتند و ما میگوئیم که اگر کسی
امعان نظر کند در هر حدیث فی کل باب که فرمودند در حق هر کسی که چیزی بر زبان
اعجاز بیان رانده معجزه علیحده باید زیرا که از مبدأ و معاد خبر دادند پیش شخصی که از علوم
نشآت و مواطن شرفی یافته محقق می شود که اینقدر تحرز اسرار و احکام نشآت
از مقدور بشر خارج است بجز در مظهر اتم علام الغیوب نمی توان یافت و هم چنین
از حکمت ملی و منزلی و سیاسة امت که ارشاد فرموده اند اگر همه عقول جمیع عقلای
فحول جمع شوند از ابتدای تعقل آن عاجز آیند و یقین دارند که اظهار این مراتب حکمت
سوای از مجلای اکمل علیم حکیم که برای تهذیب جمهور انام از خواص و عوام مبعوث باشد
ممکن نیست و هر کلمه که در حق احدی از آنحضرت صادر شده در حقیقت که از اصل
خلق و خلق تا انجام کار وی احاطه فرموده خبر دادند که بی کم و کاست آثار آن از وی بظهور
آمده گویا آن کلمه حلیتی است که بر قامت آن شخص دوخته اند و اینقدر احاطه کمالات
استعدادات نفوس انسانیه بغیر از خلیفه اعظم لطیف خبیر از کسی نیاید و هر که ازین قسم
اگر ذوق صادق داشته باشد در هر امر ادراک اعجاز میکند و وقتی حضرت ایشان
فرمودند که در قوای علیه خود مناسبتی تمام بقوای علیه جناب ختمیه علی صاحبها
الصلوات والتسلیمات می یابم ازین جهت هیچ کلمه و نکته از آنحضرت صلی الله علیه

علیه وسلم نمی‌یابم که از من بموقع تبلیغ نمی‌افتد و سرّ آنرا کما ینبغی نمی‌بینم و فرمودند که
بعضی مردمان دعوای نص چیزی خلاف ازآنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق حضرت
امیر المؤمنین کرم الله وجهه و جمیع ائمه اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین میکنند و ما را عجب
می‌آید که ازآنحضرت علیه الصلوة والسلام درین باب نصی صادر شود و هرگز آن صورت
در خارج متحقق نشود و حال آنکه چیزی نیست که در حق کسی فرموده باشند که همچنان
بلا خلاف صورت وقوع نیافت و شب بیست و نهم رمضان که لیل وسطی از لیالی
قدر میبود حضرت ایشان بسبب کبر سن که فی الجمله مزاج شریف و عنصر لطیف عارض
شده بود بعد نماز تراویح برای رفع ماندگی بر بستر قدری دراز کشیده بودند و اصحاب هر
احیای این لیل کمر بسته خواجه محمد امین بقرائة قران در صلوة مشغول بودند تا که نصف
آخر رسید پس جناب مقدس باوجود کبر مزاج برخاستند و وضو ساختند و در آن
اثنا بزبان عنایت ترجمان بخواجه محمد امین ارشاد فرمودند که شما هم برکات این
لیل احراز نمودید پس خود بنفس نفیس در صلوة خاص بصلوة قاعدة مشغول شدند
و دیگر معتکفین آن آستانه در مسجد بیرون معتکف شریف هر یک بکار خود شغلی داشتند
که یکبار با تهوّری عظیم و بشاشتی تمام از معتکف بیرون تشریف آورده در مسجد نشستند
و بطرف ما زمان که در آنوقت بشرف حضوری مشرف بودند بکمال التفات توجه
نموده بزبان غیب بیان خطاب فرمودند که درینوقت حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم
خویش در حق یاران حاضر بشارت داد خصوصا خواجه ابو الخیر درین بشارت
شریک اند که معاد این یاران آن باشد که بعد خلع جلباب بدن در تجلی اعظم
مضمحل شوند بوضعی که انانیات خاصه ایشان معدوم مطلق شوند و جان انانیت

تجلی اعظم جای ازانها بذات ایشان کرده اما اضمحلال دو نوع است یکی آنکه ظهور آن نسبت
تجلی دران بتوسط باشد دیگر آنکه بواسطه فردی که حامل آن بالاصالة شده و منزلة
نمونه آن تجلی گشته بر مثال ظهور قمر بواسطه مرآة وآنچه موعود است از همین قسم
اخیر است و بعد اضمحلال تعینات و تشخصات ایشان چنان شوند که گویا چیزی
نبود که رفت و امید است از خدای تعالی خواهد در حق بعضی درجات دنیا نیز این
معنی متحقق گردد اما در معاد البته البته متحقق شدنی است بلاتخلف طلب و جستجوی
این امر کنند یا نکنند که درین بشارت یاران بمنزله اهل بدر اند که چنانچه حصول
موعود در حق شان موقوف بر چیزی نمانده بود همچنین حصول این مامول نیز موقوف
بر چیزی نیست و در حق این همه یاران حاضر وقوع این معنی متحتم است اگرچه بعضی را
دل بعد چنین باشد اگرچه همه اتقیان و غیران متفاوت برسند و فرمودند که معاد نفوس
بر انواع خواهد بود چنانچه معاد سابقین نوعی باشد و معاد اصحاب الیمین نوع
علیحده و هر یک ازین انواع اصناف لاتعد ولاتحصی دارد و این معاد که بآن مبشر شده
اعظم معاد آوراد انسانی است که فوق آن معادی نیست در آنوقت این خاکسار
موضع بشست که از سر شام خطره در دل این مستهام چند بار خطور کرده بود که جناب
کرامت مآب استدعا و دعا نماید که قرب و اتصال و اتحاد باین نور اتم میسر آید
و خود هم تضرع درین باب دعا میکرد ارشاد فرمودند که آن خاطر از الهامات
همین بشارت بوده بعد ازان دستهای کرامت پیمای برداشته دعا فرمودند
که حق سبحانه آثار این معنی را در حق یاران مبشر درین عالم هم ظاهر فرماید و دران
جهان بوجه اتم جلوه ظهور بخشد و دران حال نام حافظ عبدالرحمن بزبان مبارک

رانند که اولاد ایشان اگرچه درین وقت درین مکان نیستند اما معنی حاضر اند و شریک
این امر و این بنده عرض نموده فرزندم عبد الرحمن را مشمول آن دعا گردانید
و بعد ازان در حق بعضی دوستان صمیمی دعا و شرکت دران بشارت استدعا
نمود پس این التماس نیز شرف اجابت یافت و دعا مبذول شد والحمد لله
علی ذلک و در حق بعضی ارادتمندان که دران ساعت حاضر نبودند هم دعا فرمودند
که درین بشارت نیز داخل باشند و بعد ازان بلسان فیض فشان فرمودند
که در حق اولاد خویش بشارتی و لطفی می یابیم از فضل وی تعالی امید قوی است
که آن لطف البته جلوه گر خواهد شد در ظاهر صورت ترتیب در حق بعضی متحقق شود
یا نه آن لطف کار خود خواهد کرد و مربی خواهد شد دران وقت عزیزی عرض کرد
که درین بشارت همه یاران حاضر و غائب داخل شوند فرمودند امانت الست
که چنانچه ظاهر شود هم چنان اظهار باید کرد اگر بالاجمال اجمالا و اگر بالتفصیل تفصیلا و خدا
هم ضنین نساد که همه مخلصان را چه بلا واسطه و چه بواسطه باین کرامت مکرم فرماید بالجمله از غایت
فرح این بشارت کیف بمزاج شریف لاحق بود بالکلیه زایل گشت و دران حین سعادت
آگین بهجت و مسرت گویا از سراپای حضرت ایشان جوش می زد و بر عهود
کز بنیان حالتی که روی آورده بود در تقریر و تحریر نمی گنجد القصه شب معراج ایشان بود
گویا چنین بشارتی که از غایت عظمت و فخامت بین الارض و سما نگنجد محض
از کمال رحمت الٰهیه بی شرط استعداد نوازش یافتند و چنانچه صحابه کرام
رضوان الله علیهم اجمعین بلسان افضل الانبیا صلوات الله وسلامه علیه در وقعه
بدر مبشر شده بودند بی فضل بی علت او تعالی شانه بعد یک هزار و یکصد

وچند سال این فدویت کیشان بزبان اکمل الاولیا بشرف تشبیه باهل بدر
مشرف شدند باین منقبت کلاه فخر اگر بعرشش برین سایند بجاست و بامن
کرامت اگر بر ملایک مقربین بنازند سزاست کنون چون شه مرا بر داشت از خاک
سزد گر بکنگره دانم سر ز افلاک ٭ و از ابتدای ربیل که وقت عشا بود دل این کمترین خود
بخود در تجسس انوار و برکات افتاده بود حتی که در اثنای نماز تراویح بجناب
حضرت ایشان بنوعی از بی اختیاری عرض نمود که خاطر مبارک را بسوی این اسرار
این شب متوجه باید نمود و قبل ازین معنی این فدویت گزین را به بشارت و نصیب
معلومات وی مکرر افتخار و مباهات بخشیده بودند و تحریر انها تاکید اکید مامور
ساخته فرموده که تحریر نمودن گویا انها را وجود دادن است و هم دران شب
مبارک یکی از خادمان سعادتمند در مبشره دید که گویا حجره السبیت شرقی مسجد
شریف حضرت ایشان که رو بقبله دارد دارای قبه نوری گردیده و دران قبه
انحضرت صلی الله علیه وسلم و در حجره مسجد که همان خلوة اعتکاف بود گویا
حضرت ایشان هستند و صحن مسجد وسعتی تمام می دارد و مردمان درانجا بسیار مجتمع اند
چنانچه وقت درس حدیث اجتماع میشد پس انحضرت صلی الله علیه وسلم
ازان قبه حضرت ایشان را ندا فرمودند باین کلمه که چون از وضو فارغ شده آید
بیرون ایند پس گویا حضرت ایشان از اندرون حجره بیرون تشریف آورده
در باب اوسط مسجد ایستاده اند و بر لب ار حضرت ایشان حقایق آگاه شاه
نور الله السیاده شدند و این عبودیت کیش را نام برد که بر یمین حضرت
ایشان است پس انحضرت صلی الله علیه وسلم ازان قبه انور بیرون

تشریف آورده پیش محراب مسجد جلوس فرمودند ودران وقت مردمان هجوم نموده
شرف پای بوس حاصل می نمایند راقم گوید که ما هم دست یمین خود بر قدم مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانده برروی خود مالیدیم ودران شب از وقت
بشارت کیفیتی روی نموده بود که به بیان نمی آید وصبح آن حافظ عبدالرحمن را از استماع
این مژده حالتی دست داد که حرکات مستانه میکردند ونظر هر که برایشان می افتاد حال
رنگ متلون میشد وحضرت ایشان راهم از غایت ذوق اشکها از چشم مبارک
میریخت ونتایج نسبت وشمیم صبحی وقت ارشاد فرمودند که چنان واضح شده که
در لیل آتیه که نسبت ونهم است درمیان نصف اللیل وقت استجابت دعا که از آن تعبیر
ابواب السماء تعبیر می شود ظهور خواهد یافت ودر وقت عصر امروز نیز همان کلمه بر زبان غیب
بیان راندند پس اختیار آن شب اتفاق افتاد وچون نصف اللیل رسید حضرت ایشان
از خلوة برآمده در مسجد نشستند وبعد یکساعت دستهای کرامت بیمای برداشته
در حق جمیع وابستگان جناب چه بی واسطه وچه بواسطه فیض مآب حاضرین وغائبین
برای مقاصد ظاهریه وباطنیه ومطالب صوریه ومعنویه دعا فرمودند وجمیع خدام که نیز
اندرون حضور بودند آمین میکردند وتا زمان دراز باین امر جلیل القدر مشغول بودند وبعد
فراغ ارشاد فرمودند ونفحات الهیه حسب الاوقات اطوار مختلفه دارند در وقتی
مناسب یک لطیفه می آید ودر وقت دیگر موافق لطیفه اخری که هر لطیفه رنگی میدارد
که از آثار مختصه آن انس والفت است موافق ادراک آن نفحه میسر می آید ودرین
وقت نفحه وارده مناسبت اولاً آن نفحه را بر آنچه دیگر جست وجو کرده میشد آخراً
معلوم گشت که موافق روح است پس بآن لطیفه ادراکش واقع گردید

وتماماً به تعمیم دعا فرمودند و در حق بعضی بتخصیص و بتخصیص نام و تعیین مطالب و هر یک
زر شرف اندوز آن حضور مقاصد خاصه خویش و دوستان و متعلقان خود عرض
میداشت و بدعا و توجه سرافرازی می‌یافت و این خاکسار اجمالاً و تفصیلاً برای
احباب و اولاد خویش دریوزه همت و دعا نمود و بتذلل آن سر افتخار باسمان
عزت شود و از جناب ولی نعمت و اصحاب اهل قربت در حق فرزند عبدالرحمن و
عبدالرحیم فایق لب رشا یافت جناب حضرت بزبان کرامت بیان فرمودند که در
فایق چیزی یافته می‌شود که ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد و در باب عبدالرحمن بشارت
برکت لطیفه روحی صادر شد و دران وقت خواجه محمد امین ولی اللهی در حق خود کمال
حصول شرف استجابت دعا نمودند تا به عمار خیریت ذات منبع کرامات و ترقی
درجات حضرت ذو البرکات جناب عالمیان مآب خدمت کرده باشند
پس دست مبارک برداشته دعا فرمودند بعد ازان ارشاد نمودند که در لطیفه
روحی خواجه برکت تامه است و استجابت دعا هم از سبب برکات لطیفه روحیه است
ان شاء الله تعالی آثار آن برکات ظهور خواهند یافت پس ارشاد فرمودند که در
افراد انسان به هر لطیفه از لطائف موجود است اما در بعضی افراد یکی از انها غالب
و ذو السبع و ذو البرکت می‌باشد و در بعضی دیگر لطیفه اخری و یکی از علامات
شناخت این معنی آنست که چون اثری از آثار لطیفه غالب در شخصی ظاهر شود
راحت تمام و لذت مالاکلام و بی‌ارادی نماید از ظهور آثار لطائف اخری اینقدر
آرام نیابد اگرچه اشرف و اعلی ازان آثار باشند بالجمله تا زمان دراز همین مجلس
دعا بود پس خود جناب حضرت هم بنفس نفیس خویش احباب و مطالب

اینها را بار فرموده دعایی نمودند و حاضران را هیچ مطلب در دل نماند که دران باب
دریوزه دعا نکرد و بنابر التماس وی کرم نمودند ازان ساعت کیفیتی عجیب
و حالتی غریب وارد شده بود که هر یک از حضاران مجلس بیقین میدانست
که در تمام عمر گاهی این چنین وقت میسر نیامده و اتفاق چنان افتاده بود که قبل ازان
شب وقت خواجه محمد امین و خواجه ابو الخیر مطبخ دوای برای جناب مشغول شده بودند و در ان
باب اهتمام تمام بکار برده وقت شب جناب حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که سابق ازین مدتی دراز شده که یکبار در خانه با چیزی از طعام بدر میسر آمده بود
و میان نور الله منصفی سرانجام بعضی اسباب ان شده بودند بنابران نماز مغرب
پیش از جماعت ادا کرده از ان سرانجام دادند پس نمازشان بجناب الهی بمحل
قبول رسیده بود هم چنین امروز عمل این هر دو عزیز قبول گشته بعد ازان فرمودند که گاهی
عمل قلیل بوجود می آید که در عرف ازان چندان حسابی نگیرند اما بدرجه اجابت و محل
قبول مرتقی میشود و از ابتدای عشره اخیره حقایق آگاه شاه نور الله یقین نموده لیلة القدر
که در سوره انا القدر خبرانرا آمده همین شب سابع عشرین ان رمضان را میدانستند و چون
ثلث لیل کثری کم باقی ماند شاه موصوف فرمودند که ان ساعت بسر آمد و حافظ
عبد الرحمن را در مبادی ان شب القا شد که لیلة الابتهال است و اثر این کلمه دران
وقت ظاهر و باهر بود و حافظ مذکور در اکثر اوقات ان نماز مشغول بودند و قراءت
آیات ابتهال و تضرع تکراری نمودند و حالتی و کیفیتی عظیم میداشتند و گفتند که در ضمن
قراءت آیات تضرع دعایی که میکردم از زبان همه یاران بود و چنان معلوم شد که
شرف اجابت مشرف گشت والحمد لله علی ذلک و نیز حافظ موصوف جدا

که جان بوضوح پیوسته که برکات این ساعت تا مدت مدید بقائی دارند اگرچه آن ساعت منقضی شد اما از اثر دعای حضرت ولی نعمت در ظروف قلوب واستعدادات حضار المجلس باقی ماندند و شب بست و نهم نادر کیفیتی داشت که بحر شوق و وجد و انجذاب چیز دیگر را گنجایش نبود و بتقریب فیض نفحهای طیبه که در جوار آن مکان اتفاق افتاده بود نیز منبع آن کیفیت شده بودند بالجمله تمام شب همین رنگ گذشت در ثلث آخر وقت حضرت ایشان بغایت خوش بود از شوق و ذوق سرتاپا امتلای عظیم داشت و مستی و جوشش از بن موی مبارک می تراوید و اثری عجیب در شرف اند ازان حضور درگرفته بود دران وقت نغمه سرا بیت حافظ شیراز که نشانه میخانه دگی نام و نشان خواهد بود * سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود * آغاز بدازان اولذ بیرگوند و گداز دل و جگر برکی می باشید و هرکس از خود بیان بی اختیار می خواست که خود را پروانه وار بران شمع الهی فدا سازد و هر کدام بنهجی جدا در سر خود مستی فدا میداشت و درانحال معارفی بلند و اسراری بنهایت ارجمند که ازان مطلع اعظم سر میزند فهم سامعان بعلو ادراک انها بر عرش اعتیامی تازید و جوشش و خروش جذبه که ازان بحر متلاطم موج میزد نقل و هوش حضوریان را غرق سیه مستی میکرد ابیته بالجمله بیت ازان افیون که ساقی در می افکند * حریفان را نه سر ماند و نه دستار * ارشاد فرمودند که درین اربعین یک حال چنان درگرفته بود که حال دیگر را گنجایش نگذاشت وان حال تلون لطیفه انا بود و تلون خاص تجلی اعظم بلکه جمیع قوای حتی که قالب هم بهمان رنگ رنگین گشته وان لون در جمیع اجزا سرایتی تام نموده وازان تیغی زیاده ازین بیان نمی توان کرد بعدازان وقت خوشی فرمودند

که برای یاران دعای کنید که در ایشان این کیفیات دائم باشند و باطن شان از حوادث
زمان تفرقه نپذیرد پس دستهای کرامت بنیاد برداشته دعا فرمودند القصه بر لیل
ازین انوار رنگی جدا داشت و کیفیتی علاحده که گویا کیفیت یکی را با دیگری امتیاز نیست
در آن اعتکاف بجهت بعضی اسباب چیزی از تحریر معارف اتفاق نیفتاد اگرچه
قصد آنچه از ابتدا فرموده بودند و دوات تحریر مهیا نموده از انجمله آنکه میفرمودند که از
نقطه همه لطائف میگذرند نسبت طهارت و انوار آن جهان احاطه می کنند
وسعتی می بخشند که هرچند عزم کرده می شود عبارتی که باید میسر نمی آید و در مبادی اعتکاف
شبی فرمودند که انتشار جن در عالم معلوم میشود و با خواهد افتاد پس وبا همچنان وقوع
یافت که عالمی بیمار گردید و بسیاری ازین عالم انتقال نمودند اما از مخلصان و معتقدان
حضرت ایشان هر که دران مرض بآن جناب التجا آورده و استمداد کرد سلامت ماند
و عزیزی از مریدان حضرت ایشان دران ایام بیماری صعب کشید حتی که از حیات
امید منقطع کرده بود حضرت ایشان بلطف دلی خاطر گماشتند و همتی مبذول داشتند
از همین توجهات شفا یافت و هم دران ایام خجسته فرجام حافظ عبد الرحمن پسر این فقیر
که کاتب حروف است بشارتی دادند که فیض تجلی اعظم که از تقاسیم رحمت
شامله بجهت اعزاز این بنده نزول فرموده تا به ولایت شان گشته بود باین خاکسار
در گرفته و محیط شده و تنزلات آن تجلی که بوساطت حضرت ایشان ممتاز شده
نازل گشته این فقیر را مع الاولاد احاطه فرموده و فتح این سر در حق اولاد و مستفیدین
ان شاء الله تعالی خواهد شد و گفتند که شبی وقت سحر بخواب دیدم که مرا امر میفرمایند که
همراه بشارت خان باشی این بشارت خان که بادشاه آن به پیشین ادراک است

دادند بر دیدش ناچار بی اختیار دو دیده می بودم و نمیدانم کردی کدام است چون بیدار
شدم تعبیر این واقعه اشارت بهمان بشارت یافتم و تسکین حاصل شد پس
این خاکسار این بشارت بجناب حضرت ایشان عرض نمود فرمودند که راست
درست است و مطابق واقع پس این تصدیق را بشارت دیگر انگاشت
والحمد لله علی نعمائه والشکر علی آلائه والصلوات والسلام علی افضل الانبیاء وآله
افاده در قصبه رهتک که بر مسافت دو منزل از دار الخلافه شاهجهان آباد جانب
غرب واقع است یک مستوره از مدت دراز بیماری صعب میداشت و اطباء از
از علاج وی عاجز آمده بودند مریضه مذکوره جناب ایشان را در رقعه بحضور خود مشاهده
نمود که دست برداشته در حق وی دعا حصول شفا فرمودند و حضرت ایشان در
شاهجهان آباد تشریف میداشتند پس از چهار روز رو بصحت آورد و شکر
گذار بهای لطف خداوندانه حضرت ایشان می نمود الحمد لله علی فضله افاده [illegible]
حضرت ایشان بزبان معارف بیان ارشاد فرمودند که آنچه کمالات نفس کلیه اند
تمام آن در نفس جزئیه متنزل می گشته در اکثر نفوس بالاجمال می باشند و در بعضی
انبیاء وسعت آن نفس کلیه نیز یافته می شود پس هر چه در خارج وجود گرفته است
همه را آن نفس در خود می یابد اقل آنست که بوجود بعضی موجودات که او را نسبت
هست این نفس را ابتهاج حاصل می شود گویا آن موجود کمال وی است پس از
تمهید این مقدمه ارشاد نمودند که وقتی کتبی صنعت تعبیر نظر افتاد و دقائق
این فن لا تعد و لا تحصی که در دو صد و عصور بروی آمدند بملاحظه رسیدند که در
مقدورت کسی نیست که احصای آن تواند کرد بعد از آن ابتهاج و سرور بوجود آن فن

همین حیثیت که از قوه بفعل آمده و ارغنون استعدادی پرورده عشق در نظر رفته روی آورد
و چنان غالب شد که حیثیت مغلوب آن گشت بعد از ان بطرف سرور و حضور رفت
انرا نیز بمنتهی الارجا یافت و منظر آمد که آنچه در مدد مستفاد نه تلاحق افکار صورت
گرفته اگر یک کس از اهل این فن یک مدرس بهم تواند بر روی کار آورد و سر این
معنی همان بود که مذکور شد افاده در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش حضرت ولی نعمت
ادام الله برکاتهم اعتکاف اربعین فرمودند و بنده کاتب الحروف و عرفان پناه
شاه نور الله بنبیره فضل بی علت و باده عنایت جناب ولایت از اول تا
رسید و مشمول فیوض و برکات آن اربعین کرامت آگین گشتند و خواجه محمد امین ولی
اللهی خود بجهت ملازمت شب و روزی از مخصوصان این کرامت بودند پس
بعد از ان ایام فیض التیام حضرت ایشان ارشاد فرمودند که در ساعتی که داخل معتکف
شدم حالتی عجیب روی نمود که حقیقت خود را دریافتم که در تجلی اعظم اضمحلالی قوی
پیدا کرده و آن حقیقت را باز او هر نسبتی و کمالی صورتی و شبحی جداگانه ادراک نمودم
و آنکه این صور و اشباح را که باعتبار آن نسب و کمالات بحسب اوقات تکمیل داده
با عکس آن حال متفاوت شود بان حقیقت هیچگونه مزاحمتی نیست وی هم چنان
بر اضمحلال و استغراق خود است بعد از ان فرمودند که انوار عبادات و فیوض ارشاد
و برکات اسما برای خود کمالی جدیده اند در ار کمالات نفسیه و شبحی از ینها لی اکتساب
بزبان حقایق بیان ارشاد فرمودند که شخص را کامل می گویند تا که در وی سه چیز
جمع شوند اول آنکه مدد فی البخت باشد یعنی در کثرت وی مقدر هر ناس و ریاست
مردم و تسخیر و تدبیر نظام و اصلاح معاد و معاش عالم مودع باشد تمهید کرد ان

بشیمی

گفت که صورت مدنیه که باطل نفس اوست دوم آنکه احوال و مقامات الهیه از تجلی
اعظم بر نفس او وارد و فائض باشند سیم آنکه منظاهی که عند الله و در ملأ اعلی انعقاد
یافته رسد لطائف کامنه وی را اطمینانی و تسلی و بردی بخشند یعنی از راه لطائف کامنه
در لطیفه عقلیه علم آن لطائف مترشح گردد و بوی تسلی حاصل شود و حصول تسلی از خواص
لطائف کامنه است حتی که اگر کسی را بحسب لطائف بارزه حصول الهی حاصل باشد
و لطائف کامنه او آگاه نباشند قلق باقی ماند و تسلی و اطمینان روی نماید پس این چنین
کامل اگر من عند الله مبعوث بخلق شود و بدعوت مامور گردد نبی باشد والا کامل فقط و هیچ
کاملی ازین عالم نمیرود مگر آنکه اثری که طریقه یا مذهبی یا چیزی دیگر باشد باقی می ماند و در
حقیقت محل بقای آن موطنی باشد از مواطن نفس کلیه که بحسب آن معانی جمیع صور
موجودات قبول می کند پس از آن موطن اثر مذکور درین عالم همیشه ظهور می کند الی ماشاء
الله تعالی وقتی دیگر ارشاد فرمودند که نفس ناطقه کامل چون بنور قبول و محبوبیت
ملأ اعلی متنور گردد آن نور را در عالم می گذارد و آنرا انبساط میفرماید پس بعضی اشخاص
بلون آن متلون می شوند و بدان جهت رنگ قبول و محبوبیت ملأ اعلی حاصل می نمایند
و لون این قسم نور سفید است مایل بزردی یعنی چون در عالم مثال آن نور متمثل شود
باین رنگ صورت گیرد و لون نور یادداشت سفید محض است بهمان معنی دیگر ارشاد
فرمودند که اگر از نفس کامل لون تجلی اعظم غالب آمده بغلبه تمام و نفس مذکور آن لون را
درین عالم گذارد چه عجب که سبب مغفرة ذنوب عصاة گردد و روزی ارشاد کردند
وقتی ارواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم ظاهر شدند و فرمودند که بود درین عالم
نمونه تا یان هستی پس باید که فتوح و نذور از طرف تا یان میگرفته باشی دیگر ارشاد

فرمودند

فرمودند که وقتی ما برگشت که حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه سری
عظیم از ان شده بود و در هر قرنی در شخصی مودوع میشد و همچنان محفوظ فی شخص [بشخص]
بعد شخص منتقل ونقل می نمود تا که در اینجا قرار یافته ظهور کرد و اشاره بنفس نفیس
خویش فرمودند و ارشاد نمودند که ازین مقدمه تاویل حدیث شریف که ان الله
اصطفی من ذریة ابراهیم علیه السلام اسمعیل علیه السلام واصطفی من ذریة اسمعیل
بنی کنانة واصطفی من بنی کنانة قریش واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من
بنی هاشم فانا خیرهم نفسا وخیرهم دارا اه قال معلوم گشت که مراد از اینجا اصطفاء
خاص سر حقیقت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات بود که ان در شخص ازین
راه تغلب وتنقل میفرمود پس ندانسته در این حدیث ازرهگذر انکه اصطفاءات
ذریة اسمعیل علیه السلام چگونه متحقق شود حال انکه در هر قرن انبیا در ذریة حضرت
اسحق علیه السلام پیدا شدند ساقط گشت و روزی ازان ایام برکات
التیام بجناب حضرت ایشان این بنده کاتب حروف سوال کرد از حال بعضی اشخاص
که فی الجمله معرفتی ونسبتی با خدا میدارند و وقتی از اوایل ذهولی وغفلتی روی می نماید باز
یک ناگاه ازان نسبت اگاه می شوند وان قبض به بسط مبدل میگردد و عقب
ان خطای وجرمی ازانها بوقوع می آید باز همین ماجرا روی میدهد واز تکرار این چنین
حال دل شان ظهور ان نسبت را از مقدمات ظهور خطای فهمد و بمجرد ظهور بسط
یقین بوقوع خطا روی می نماید ومطابق ان واقع شود ستر در این امر چیست و این
خبر مقدمه شر چگونه می شود پس ارشاد فرمودند که گاهی نفس شهوی برکورش
خود می آید واولا از روح انبساطی مقدس که دریا از جهت معرفت حاصل است

استغراق می نماید و از آن انبساط مستغرق باکیدگی یافته باستیفای مقتضی خودی آید
پس در حقیقت انبساط روحی مقدمه ذنب و جرم نمی باشد بلکه آن انبساط
مستغرق نفسی است که مقدمه ارتکاب خطا میگردد و شبی از آن شبهای
فیض انتمای حضرت ایشان در تاویل آیه کریمه ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیه ارشاد فرمودند که مراد از عرش عرش تکوین است یعنی حقیقی که مصدر
و مظهر صفت تکوین است و حاملانش حقایق اربعه انواع انسان و بهایم و سباع
و طیور اند که در حدیث نبوی بحسب تمثیل شان در عالم مثال بوجه من الوجوه بوعل
مصور شدند پس تاویل آیه آنست که چون از نفس کلیه افراد ظهور نمودند او را ازین
منبع انشراحی و انبساطی روی نمود و این انشراح بحسب کثرة آن ظهور اتمام و اکمال
پذیرفت و چون این کثرت بسبب قرب انقضای دوره ازین عالم مرتفع گشت
ان حقایق اربعه را که حاملان عرش تکوین بودند باز از انشراح نفس کلیه که منشأ تکوین
است هیئتی بحصول انجامید که بتضاعف از آن تعبیر کرده شود دیگر شبی ارشاد فرمودند
که صدور و ظهور جمیع موجودات از نقطه ذاتیه از راه تجلی اعظم واقع شده پس
ازین جهت همه موجودات را توجهی و انقیادی و انجذابی بسوی تجلی اعظم در اصل
جبلت ودیعت است و سر تکلیف و مواخذه همین معنی است مثلا شجری
که همه اغصان و اوراق و ازهار و ثمار وی از راه یک قوة فیاضه ظهور یافته پس
در جبلت همه این اشیا انقیادی و انجذابی بسوی آن قوه هست چنانچه اگر علمی ونطقی
یابند به شنوای زبان کشایند و اظهار سنت او نمایند و اگر در حق او باشتراک
بالتشبیه قایل گردند مستوجب نکال و عقوبت شوند همچنین تمام موجودات بمنزله

نطقی

در قوه ست

درخت است که افاده جمیع افرادان ازراه تجلی اعظم است، وچون در نوع انسان
برای افاضه وجود افاضه علم واختیار واراده ودیگر صفات کمال هم فرموده اند از
جهت تکمیل این اجابت موضوع مکلف گشتند واز اشراک وتشبیه مستوجب عذاب
وعقاب اند ودر شب اولی از اوتار عشره اخیره رمضان قریب نصف اللیل حضرت
ایشان باین خاکسار ارشاد فرمودند که درین شب ظهور برکات معلوم میشود
دفی الواقع که دران لیل بعضی اقسام نور وانس ونشاط در طاعات ظهور بود ونور
داشت ودر لیل ثانی از اوتار وقت شروع نصف اخیر حضرت ایشان برخاستند
ووضو ساختند دران اثنا بزبان غیب بیان فرمودند که امتیاز این شب بظهور حکمت
معلوم میشود نه بظهور انوار بخلاف شب اول وتری که دران ظهور انوار وتوجه بسوی تجلی
اعظم بود پس مدت دراز مراقب نشسته سر برآوردند ولبان کرامت ترجمان
فرمودند که اوقات را خصوصیات است واین شب مخصوص است به میل بسوی نقطه
وحدانیه ذات صرف که جامع است مر وجوب وامکان را وان حقیقت در عالم مثال
بنقطه سیاه متمثل میشود نه میل بسوی تجلی اعظم پس این داعیه ومیل مذکور منشرح
ومنفسر بهمان نقطه میگردد واضمحلال جمیع حقایق در وی رو می نماید پس ارشاد فرمودند
واین بنده خطاب فرمودند که شما درین وقت چه ادراک می نمائید ایشان التماس
نمودند که شبیه این معنی از نیم روز گذشته بمن روی نموده وحافظ عبد النبی از وقت
عصر شان ازین چنین ارمیده اند باز حضرت ایشان مراقبه فرمودند تا که سحر رسید
واز حال برکات شب بیست دوم ارشاد فرمودند که بظهور ملکوت وتوجه ارواح
خصوصیت دارد ودران وقت همه منتسبان آستان فیض آشیان واولاد این

عبودیت شان را بدعاها نواختند الحمد لله علی ذلک و در لیل رابع وتریه در
نصف ارشاد فرمودند که این شب را امتیازی بجهت توجه در ربط تجلی اعظم معلوم
می شود پس از آن احیا فرمودند خود بذات مبارک در معتکف منبع الشرف بودند
و همه ما درین عبد علیه در حوالی آستان فیض آشیان چون مقدار ثلثین برآمد از صومعت
مسجد تشریف آورده با کفان آستان ارشاد فرمودند که این شب بمشهد و هوای نظام
فوق عبادت خصوصیت میدارد و نه بظهور انوار و ملکوت و قدر عبارت از آنست
که هر موجودی را از موجودات که از مبدأ صادر شده لابد تمیز است بجهت صدور در خود
از جایی که شئون بیه آرند و از راه همان جهت حفظ حقیقة وجود او مفاض می شود
و حفظ وی از جهت مذکور همان قدر است که در پس علیکم حفظه تسبیح و تمیل وی است
پس از آن باین فاک ر خطاب فرمودند که تو هم چیزی ازین قبیل ادراک می نمایی
این بنده عرض داشت که زیاده از نوعی انقیاد معلوم نشد فرمودند که این انقیاد
از ظلال همان مشهد است که انجا دو صورت میدارد یکی ظهور عظمت و دیگر
انقیاد و ارشاد فرمودند که فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا اشاره بهمین قسم
لیل است و آن در تمام سال یکی باشد متعین چنانچه تنزل الملائکة والروح بیان
این لیل است که ظهور انوار و ظهور ملکوت ممتاز باشد و گاهی هر دو جمع می شوند
چنانچه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در آن شب نزول قرآن واقع شده
و ارشاد فرمودند که هر دوره از ادوار فلکی نوعی از حفظ تقاضا می کند و تشخیص
کلی می نماید پس آن حفظ که قدر همان است بصورة افراد همان نوع ظهور می کند
تا که آن دوره منقضی میگردد چون دوره دیگر گردد و تقاضای نوع دیگر کند آن حفظ

بصورة انوار همان نوع جلوه گر گردد واین بنده عرض نمود که پس لیل را بلیلة القدر
توان گفت وهمان است که بیان ان فیها یفرق کل امر حکیم است فرمودند که از بی
لیلة القدر توان گفت وامر ثانی خوب واضح نیست که خالص همان است یا امیزش
ان دارد وچون قریب سحر شد دستها بکرامت بیمار بر داشته در حق جمیع منتسبان
جناب ولایت دعاهای خیر دنیا واخرة فرمودند وهر یک را از حاضرین بدعا مطالب
خاصه شان نوازش ها فرمودند وشب بست ونهم را نیز احیا فرمودند واز قبل ارشاد
نمودند که درین شب زیاده از حلاوت مناجات معلوم می شود ودیگر عاکفان آستان
نیز سکونی وراحتی ادراک نمودند وخواجه محمد امین گفتند که بعد وتر در ان شب
رو بقبله نشسته بودم بگوشم اوازی امد که مردم بهشت هیچ محنت نمی کنند در
اثنا حضرت ایشان فرمودند که قلوب مردم بهشت بر شرق افتاب است
الحمد لله علی ذلک کلمه افتاده بجانب شقایق آگاه شاه نور الله فرزندی متولد شده
بودند فقیر کاتب حروف از ایشان پرسید که مولود مسعود را چه نام مقرر فرمودند گفتند
که برای تسمیه بجناب حضرت ایشان عریضه نوشته نموده ایم هرچه ارشاد شد نام
اما یقین است که هبة الله مقرر خواهند فرمود این فقیر پرسید که این یقین از کجا معلوم گردید
نقل کردند که روزی بخدمت حضرت ایشان نشسته بودم که با متوجه شده بزبان
کرامت ترجمان فرمودند که عطاء الله وهبة الله چه خوب نامها هستند در ان وقت یقین
دانستم که این بشارت بما می دهند که ما را دو فرزند متولد خواهند شد واین مقدمه
قبل از ان بسالها بود که تزوج کنم بعد از ان بعد فی تزوج صورت بست وبعد چند سال
از ان پسری متولد شد ووی را حضرت ایشان بعطاء الله موسوم فرمودند واین مولود

ان فرزند ثانی است یقین است که بهیة الله مسمی خواهند فرمود پس بعد چند روز

ازین ما جرا چون از انجناب سراوار نامه عنایت شد نام مولود همان بهیة الله ارتمام

فرمودند افاده در ایامی که حضرت ایشان در قریه پهلت بتقریب فاتحه اجداد

خویش شیخ حبیب الله قدس سره تشریف آورده بودند روزی بعد نماز عصر در مقبره

تشریف بردند و بر مزار منبع اسرار جد بزرگوار حضرت شیخ محمد قدس سره جلوس

فرموده متوجه ماندند پس ازانجا برخاسته بمقام برکت نظام خویش تشریف

آوردند و از نماز مغرب فارغ شدند بنده را که بمجرد وقت مرور خطور داشت که امروز

تشریف بردن بمقبره بنابر تقریبی بود یا اتفاقی ارشاد فرمودند که اولا هیچ تقریب

منظور نبود اما چون انجا رسیده شد تقریبی مخطور گشت یعنی درباب بعضی مطالب

که متعلقان شیخ مرحوم میداشتند توجه بقبر ایشان نموده شد تا از طرف ایشان

دران باب چه واضح شود پس ایشان چنان وانمودند که مقتضای حال احمول تمام

بنابران اتمام ان مطالب بنظر نمی آید پس این فقیر عرض نمود که در میان نسبت

این هر دو بزرگوار چیست ارشاد فرمودند که نسبت حضرت جدی بمنزله

است بر حقیقت جامعه و در نسبت شیخ مرحوم انوار فیض اعمال مداخلت میدارند

افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که نسبت اهل الله که در روح ایشان

بعد از موت مستقر می ماند کیفیتی است که بحسب اصل جبلة از لطایف ایشان

فواره صفت جوشش میزند حکم لطیفه غالبه غالب می باشد و حکم لطیفه مغلوبه مغلوب

و نسبت حضرت جد من الوالد من نسبت سریان حقیقة الحقایق است در همه

موجودات و در یک گوشه از نفس ناطقه ایشان حیرت است در تجلی اعظم دائمی

بحث

حکم جهت است و در گرشته دیگر حقی تبرزان میل بسوی ذات بجهت ارشاد
فرمودند که دل بی اختیار بزیارت تبر ایشان منجذب می شود و سرّ آن می تواند
بود که این بنده کاتب حروف بیاد می دارد که روزی حضرت شیخ بزرگ والد
ماجد حضرت ایشان نزدیک قبر اولاد ایشان نشسته بودند در آن وقت ذکر بیان
علوم و معارف فرمودند و بعد فراغ ارشاد نمودند بحضرت ایشان خطاب
کردند که این همه ذکر بنابر آن بود که اولاد شما یا گفتند که بشما خطاب نموده ذکر علوم
و معارف باید کرد که از جواب و سوال ایشان نهایت ابتهاج حاصل می شود و نیز
این بنده بیاد می دارد که چون حضرت شیخ بزرگ قدس سره العزیز بعد وفات جد اولاد
حضرت ایشان بجهت فاتحه و دفع ماتم زدگان در پهلت تشریف آوردند
وقتی که قدوم کرامت لزوم فرمودند اول بمقبره رسیدند و این بیت خواندند

ای گل بی خار ما در خاک پنهان گشته :: دیگر از آشوبی خود در جهان آلوده‌ای

در آن وقت
بر حاضرین عجب وجدی و نگاه غالب آمد پس در آن ساعت همه را بذکر جهر امر
فرمودند و خود مراقب نشستند و بعد فراغ بزبان کرامت ترجمان فرمودند که روح
ایشان ظاهر شد و گفت که از نهایت شوق می خواستم که با من از قبر برآمده استقبال
نمایم و این قدرت و قوت خدای تعالی بما کرامت فرموده و لیکن چون این امر مصلحت
سنة الله بود زین جهت اختیار نکردم والله اعلم افاده حضرت ایشان در قریه پهلت
که بجهت فاتحه خال خود تشریف آورده بودند چون از آنجا قصد وطن فرمودند در اثنای
راه ارشاد نمودند که مردمان در حق بعضی اولیا که می گویند فلانی صاحب ولایت
فلان جا است شرط صاحب این مقام آنست که بعد فنا و بقا حصول نسبتی

از منتهای قوم نسبت این شخص را در استنزال برکات و دفع بلیات تاثیری
عظیم باشد و دیگر آنکه نسبت وی در عالم مثال متمثل گردد بهیئت شجر و نسبت
بنسبت اهل آن دیار و از آثار آن این است که نسبت وی مبذول باشد
و ناصحوی مقصود والحمدلله که آن همه شروط در این زمان در این دیار در ذات
گرامی صفات قاضی الکبیر شیخ عبدالله سلمه الله تعالی موجود اند افاده در شهر شعبان
از شهور سنه پنجاه و نه بعد هزار و صد از هجرت شاه جهان آباد حضرت ایشان
تشریف بردند و این فقیر برکات کرامت انتساب آنحضرت بود و از عشره
اخیره شهر مذکور قصد اعتکاف اربعین فرمودند در شب اول از اربعین ارشاد
نمودند که یک داعیه برمیخیزد که کیفیت تحقق باسماء الله الحسنی بطوری که در نود باقی
می شود تحریر نموده آید پس از آن رسالهٔ تحریر بخشیده در سلک تفهیمات الهیه منتظم
فرمودند و تاریخ بست و نهم شهر مذکور بعد العصر حلقه مراقبه بود که خواجه محمد امین در معامله
دیدند که گویا شاه نور الله یک رشته با خود دارند و از سینه مبارک حضرت
ایشان یک رابطه بسان رشته منور گشته با آن رشته پیوسته و شب بست هشتم
شهر مذکور شاه نور الله واقعه دیدند در آن میان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بصورت
حضرت ایشان مشاهده نمودند بعد از آن واقف گشتند که درین چه سر است که آنحضرت را
علیه الصلوة والسلام بصورت حضرت ایشان می بینم گویا شخصی با ایشان گفت
که این صورت را جواب آن آرزوی تست که میکردی و آن چنان بود که وقت
بهار در دل ایشان آرزوی گذشته بود که درین اعتکاف درود بسیار باید خواند
تا باشد که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب دیده شود پس اشارت است

به همه برکات حضرت ایشان را هر روز دیده می‌شود مگر این از وجرا باید کرد که رویت
حضرت ایشان گویا عین رویت آنجناب است همدران لیالی شاه محمد غوث
در واقعه دیدند که گویا مجلسی است عام و درانجا شیرینی آوردند پس شیرینی از ان میان
شخصی قسمت انداخت و تقسیم نمود بوضعی که بعضی را بداد
و بسیاری را محروم گذاشت پس ایشان گفتند که قسمت نیک نکردی این
معجزه آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که برکت ظاهر شود همه آنرا جمع کرده پیش
ما بیارید که ما قسمت کنیم که آن معجزه نبی در ماست پس جمع کرده پیش ایشان
آوردند و ایشان قسمت کردند بهمان مقدار که وی داده بود ایشان هم بمردمان
بدادند چنانکه همه اهل مجلس را حصه رسید و چیزی باقی هم ماند باز گویا طعامی آوردند
و اول همان شخص قسمت کرد بهمان وضع که بعضی را رسید و بعضی محروم ماندند باز
ایشان همان سخن گفتند و آنرا جمع کرده خود بمردمان دادند که بهمگنان رسید و باقی
ماند و ایشان گفتند که این معجزه از آن حضرت علیه الصلوة والسلام چند بار
ظاهر شده و همان درمن موجود است و همانا که همه این برکات و کرامات از یمن
صحبت و توجه حضرت ایشان ظاهر شده همدران ایام شاه محمد غوث بخواب دیدند
که گویا خواجه بزرگ حضرت خواجه محمد باقی و حضرت خواجه قطب الدین و حضرت
شیخ نظام الدین اولیا قدس الله اسرارهم بر سه بزرگ یکجا مجتمع اند و مجلس طعام
ورای و با عثمان که یکی از بزرگ زادهای کشمیر است و شیخ دیگر از اهل سهم
نیز حاضر بر آن طعام شده اند پس صاحبزادگان و مولانا کتاب حضرت ایشان
التماس نمودند که درین بزرگ چیزی فرق هم است

حضرت ایشان ارشاد فرمودند که این نسبت حضرت خواجه محمد الباقی آن است
که از راه لطیفهٔ خفی در لطیفهٔ روح ایشان را وصول بنقطهٔ ذات است و حضرت خواجه
قطب الدین را از لطیفهٔ روح است دانش تمام دارند و در لطیفهٔ روح حضرت
سلطان المشایخ نمود تسخیر تجلی اعظم مر عالم را یافته می شود بادشاه نور الله عرض
داشتند که به تجرد نسبت کدام بزرگ از ایشان اقرب است فرمودند که در نسبت
حضرت خواجه بزرگ و خواجه قطب الدین این معنی زیاده تر معلوم میشود ایشان التماس
نمودند که ما نیز هم چنین ادراک نمودیم که در نسبت هر دو خواجه تجرد تمام است و در نسبت
حضرت خواجه بزرگ یک سو شدن ازین عالم نیز مفهوم می شود و در نسبت حضرت
سلطان المشایخ گویا این عالم هم ملحوظ است و ما را نسبت این هر دو خواجه انجذاب
تمام روی نمود بلکه ایشان گویا ما را بخود کشیدند والله اعلم بالصواب و درین اعتکاف
چون این خاکسار بین العشائین در خلوت خاص باری یافت و بشرف حضور مشرف
میگشت بارشادی چند از اسرار عظیمه می نواختند و باین نوازش از جملهٔ فدویان
جناب کرامت مآب ممتاز میساختند چنانچه بیست پنجم از رمضان بین العشائین
این بنده مشرف از در حضور بود در آنحال تحدیثاً بنعمة الله از مقام خاص خویش مشرف
اطلاع بخشیدند و بزبان حقائق بیان چنین ارشاد فرمودند که گاهی فردی از افراد
متاخره متنازله مرتفع میگردد در شان الهی که عبارة از اقتضای ذاتی وی بار است
جمیع اجناس و انواع عالم را که در مرتبه ثبوت است وقایم است بذات صرف وی
تعالی وتقدس فانی شود و همان شان باقی گردد چنانچه حرف آن اقتضا و محض آن
شان گردد که قیام آن بذات بحت است و شئونات متنازله همه معطل شوند چنانکه

بیکبار

هیچ تکرار در وی دخلی نماند پس التشخص بعینه ابدی باشد و تمثیل آن فرمودند بخشت
که بر نگین خاتم کنده اند پس قیام آن خشت بجز نگین است اگرچه بحسب قوابل مستعد
البته کثیره است اما این البته در قیام آن نگین خللی نکند و دوران تقریب سزد بند
وار در این امر تحقیق بوضع انجامید و این چیزی است که بجز در اشخاص متعدده از اسلاف
بیخ اللذره معلوم می‌شود فالحمد لله علی ما انعم و نیز ارشاد فرمودند که در بروز و تجلی اعظم که
بحسب اجتماع نسبه افلاک بروز فرموده فاصل در وجود و تجلی از زمان تا آن روی
جوشش میزند و همین معنی است که بتقدم معبر می‌شود و وقتی از لسان حقیقت بیان ارشاد
فرمودند که چون قومی به نسبت منزلی از انبیا و اولیا محبتی و اعتقادی بهم رسانند
بمرتبه که وی را از فرط محبت بدرجه معبودیت انگارند یا ولی خواص رسالت اعتقاد
نمایند غیرت الهی جوشش میزند و بمحق و ابطال آن متوجه می‌شود اگرچه بآن مقرب ازین
معنی تشویش نرسد و بمقام وی خللی راه نیابد لیکن صورة آن عقاید باطله که هستی پیدا کرده
و چون بلعنت آن ممثل گشته باشد آن غیرت الهی در ابراهیم محو میفرماید کما کان تقاید
النصاری فی حق عیسی علیه السلام و الکون هم فی حق اصحاب التفضیل ز محبت را بمرتبه
عبادت رسانده اند و معتقد مانند رسول اکرم انگاشتند غیرت الهی جوشش زده
و کیفیت نفی تشان در ملکوت متحقق گشته انا ضد او اند که در ناسوت کی ظهور نماید
و همچنین است که اول قضا در ملکوت منعقد میگردد و بعد زمانی در ناسوت بروز
می‌نماید و در این ضمن فرمودند که مفسرین را در تفسیر و اذا تاذن ربک تردد افتاده
زیرا که تاذن در لغت بمعنی مشوره فی القلب و مقرر ساختن چیزی در دل قبل
از اظهار آن آمده و این معنی در حق حق سبحانه و تعالی چگونه صورت بندد پس لابد ارشده

تا ذن را یعنی اذن یعنی اعلم تاویل نموده اند وظاهر پیش ما انست که اشارت بسوی
جان تحقق و تقرر است که اولا در ملکوت می شود قبل از انکه در ناسوت ظهور یابد واین
کنایه ازهمین تقدیر وتقرر ملکوتی است پس بدون تاویل وحرف از ظاهر معنی درست
گشت و وقتی بزبان اسرار ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از افراد تعیین عمر خود
معلوم نمود که پنجاه وپنج خواهد بود پس یکبار ویرا مرضی صعب روی نمود دران میان
مشاهده کرد که یک قالبی است کهنه و بوسیده و از یک رشته از دم واکرده
و ذره ذره ویرا تجسس وتفحص نموده از ان یک جزو صغیر نهایت براق که در وی
برات زهره بود بر آورده بر بالای گوشش آن شخص نهاد و بدین وجه قدری از عمر
بران عمر مقرر افزود که تا قریب شصت رسید و این زیادتی از جهت زهره روی نمود
بعد از ان بران قدر هم چیزی از جهت برکات بعضی ارواح باین وضع که ارواح مدد کرده
نفس این شخص را که با ذکر خود قرار دادند زیاده کردانید که دو سه سال از شصت
افزون کردید و یکبار ارشاد فرمودند که دایک الفتی خاص نسبت بجناب
انحضرت صلی الله علیه وسلم در خود یافته می شود و متعلق آن حب والفت جهت
نوازنیت انحضرت است جمیع ملا اعلی را پس بدین طریق گویا همه ملا اعلی متوجه است
دیگر ارشاد فرمودند که علی الوجه الیقین چنان معلوم می شود که مخلصانی که درین عالم
الفتی وانبساطی تمام است دران مقام که بعد انتقال ازین جهان مقری خواهد بود
هم چنین اجتماع روی خواهد نمود وهر وضعی که خواهد انشاء الله تعالی دران مقعد صدق
باهم فراهم پیوست دشاید که درین عالم صورتی از انشاع این معنی ظاهر شود و دیگر
ارشاد فرمودند که وقتی بر اهل کمال می آید که خیال واحادیث نفس وی حکم رؤیا

پیدا میکند

پیدا میشند که هر یک را تعبیری و مصداقی می باشد زیرا که همه انها قصه‌های تقدیس
می باشند که در مراة این کامل بصور احادیث نفس نمودار می شوند بیت ان خیالات
که دام اولیاست * عکس مه رویان بستان خداست . و در روزی ارشاد
فرمودند که یکی مولوی روم را در واقعه دیدم کوتاه قد سفید رنگ خفیف اللحیه و
وقتی شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی را دیدم مردی از عرب اما طویل القامه
تندرست برهنه مانند مردمان پنجاب و روزی بوعلی سینا را دیدم مردی سیمین دراز
قد فربه مذهب اسلام ادراک نموده میشد و برا شنیدم که قران خوب می خواند
و بتاریخ نوزدهم رمضان حضرت ایشان ارشاد فرمودند که امروز اسم الله العزیز چند بار
تلاوت کردم این معنی بحرکت یکنوع نور در قلب بود که محاذی ان عزت بود
که در مرتبه وجوب است و از راه تعین اسم العزیز متلون بلون ان نزول نموده
بار ارشاد فرمودند که کسی را با صور متقابله اسمای اشنائی شود و ادراک محافظت
نمود و تسخیر الجن را اصحاب فن دعوت وارد ادند حاجت نیست لیکن ملائکه سفلیه را
که موکل اسمااند با امور اختیار کلی است چنانچه روزی اسم الله الوهاب را ورد
نمودم در ان وقت ملائکه سفلیه موکله را دیدم در صورت بازهای چراغ مغیه که گویا هوا ایشان
گذشته بحس مشترک مشاهده نمودم بعد از ان حال طعامی حاضر شد که در ان میان
گوشت هم بود دیدم که ان ملائکه از ان گوشت نفرتی در دلم انداختند تا قریب
دو نیم ماه از ان متنفر میبود اشتم و از باعث خارجی چیزی نبود و در شب اول از
ادهار که همان شب ختم قران بود ارشاد فرمودند که در وقت ختم برکات از قسیم
که از اعمال ظاهره نابت می شوند بی ریب و شک محسوس میشدند و جمع بهاحرزا

ذکر اسماء الله

مشغول الله بودند و شب بیست سیوم ارشاد نمودند که درین شب نزول برکات
از همان قسم معلوم میشود اما بآن وفور و کثرت نیست که لیلة القدر توان گفت و شب
بیست و هفتم را احیا فرمودند و چندی از اصحاب حضرت ایشان معتکفین و غیره در همان
مسجد بصلوات و اذکار قیام نمودند و دران اثنا شاه نور الله را خواب در ربود
در انحال ایشان را کیفیتی و وجدی روی نمود که حاضران آثار آن را مشاهده نمودند
بعد افاقت چون از ایشان استفسار مانع اتفاق افتاد گفتند که حقیقت توبه
و استغفار واضح شد و صورت قبول آنرا معاینه کردم و خود را بآن متحقق یافتم
در انحال بذوق تمام مناجات میکردم و از حلاوت آن جوشش میزدم و نیز دیدم که
گویا از حجره شریفه که خلوة خاص است چیزی از قسم فاکهه بصورت نبات سر بریده
و در مسجد تود میبارند و جمع حاضرین ازان می خورند و می گویند که این فیوض حضرت
ایشان هستند که بدست خادمی خوشحال نام فرستاده اند بعده حضرت ایشان
وقت تهجد از خلوة بمسجد تشریف آورده نشستند و دستهای کرامت بجای برداشته
در حق حاضرین خصوصا در باب غایبین نموده دعا فرمودند و باز بمعتکف تشریف بردند
پس هر یک از عاکفان آستانه فیض آشیانه بر در خلوة ایستاده شده التماس
دعاء خاص درباره خویشتن و دوستان میکردند پس وی از انجناب مبشدل
بستر صباح آن شب این بنده از کیفیت آن لیل استفسار نمود ارشاد نمودند که
برکات ملکیه نزول میداشتند و ازان طاعات مددی نموده بودند و قریب فجر
شاه نور الله در واقعه دیدند که شخصی می گوید که اکثر مردمان که بر صورت صلحی دا
اند و حفاظ هستند از مقدار هفتصد و شصت پانزده کس ناجی اند و باقی مشوشنا

وحضور ده کس را از فدویان جناب حضرت ایشان که مولوی محمد اعظم کشمیری
وحافظ محمد مقیم کشمیری بودند دیدند که قایل می گوید که اینها هم از جمله پانزده کس ناجی
هستند وثامن عشرین رمضان وقت ضحی این خاکسار بر در خلوة خاص رسیده
منتظر اذن نشسته بودند که بمقتضای رحمت الٰهیه در حجره را وا فرموده باندرون
خلوة خاص طلبیدند وچون این فدویت نه دداخل شد باز دروازه مضبوط ساختند
وقتی که عقیدت گزین شرف مواجهه دریافت وبحضور فیض گنجور نشست حضرت
ایشان خود مراقب شدند ودر اثنای حال استغراق عظیم روی نمود وبه پرتوه انجذاب
براین ضعیف کیفیتی طاری گشت که دران حالت سوای نقطهٔ ذاتیه جامع کمالات
اسمایه وصفاتیه هیچ نماند واز غیر وغیریت وعین وعینیت نامی ونشانی نیافت دران
اثنا حافظ عبدالرحمن در مسجد تلاوه احسن القصص بصوتی حزین مشغول شدند این
تحریک الفاظ قدم زخار را تلاطم آورد که ساعت بساعت موج بر موج میزد تا که حافظ
مذکور باین آیت رسیدند ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین رسیدند وان را بارها
تکرار می نمودند پس این مضمون آن بحر مواج را بشورش آورد که بیان راست نیاید
واین مسکین را بطرزی خاص کیفیتی عجیبه بخشید وبوجدی رسانید که تا بان حال
فایز نشوند ادراکش نتوانند ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی * واین همه
حال واستغراق برین منوال تا قریب یکپاس ماند وچون ازان جوشش پاره افاقت
روی نمود دستهای کرامت بجای برداشته دعای فرمودند خدا داند کلمات چه بود
وبعد از فراغ این فقیر در باب شاه نور الله وخواجه محمد امین دعا التماس نمود وباجابت
آن مشرف گردید بالجمله آن فدویت گزین آن ساعت را حاصل تمام اربعین دریافته

بعد خلاصه عمر خود انشهمه شکر وحمد الهی بجا آورد وچون شب سه شنبه وفتوده صبح روز
یافتند باستشفاف ایشان حرکت نمود مقتضی کرمی که پرورش نموده است
رمزی ازان بیان فرمودند که لوء ورعزت آمد سمت بده انداد و بمقابله آن
ضعف خویش بملاحظه درآمد بیشتر ازان نوز همه منتج گشت کما یکون فی المراة پس حلاوت
آن کیفیت سستی کشید چه زان ساء این محرک خارجی پیدا گردید و شد انچه شد
از اعظم نعمای الهی برین عبد ضعیف یکی آنست که درین اعتکاف تحصیل شرف
اتصال سلسله قراءة تمام قرآن عظیم بقراءة حفص تا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم از
جناب حضرت ایشان دامت برکاتهم قراءة و سماعا موفق شد و در اثنای آن
بعض از اسرار جلیله تفسیر آیات کریمات از زبان حقایق ترجمان استفاده نمود
و از مقدار حوصله فهم خود بقید کتابت آورده تذکرة الاوقات فلک النفحات

تذکرة الاوقات فلک النفحات

بهدر این افاده ثبت گردانیده و از یمن صحبت منبع برکت بر غوامض اخوار فاتحة الکتاب
بجای جمیع علوم القرآن شرف اطلاع حاصل کرده اثرا تحدیثا بنعمة ربه الولی الرحیم علی سبیل الاجمال
والایجاز در دو ورقت پاره مسودات خود که بامر حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم
جمع ساخته و بهدر ایات الاسرار موسوم گردانیده تحریر نموده و از جمله اسرار قرآنیه موعوده
این است که حضرت ایشان در تفسیر آیه کریمه ولولا سبقت من ربک یقضی بینهم الا به
ارشاد فرمودند که تدبیر تشریعی مقتضی اهلاک عصاة میشود لیکن مصلحت کلیه که فوق
آن نیست برعایت بعض جهات که دران مصلحت مضمر گشته مقتضی ابقاء و امهال است
پس این قضیه شبیه بآن است که پادشاهی می خواهد که بر شخصی امضای غضب خود
نماید اما او را وعده که سابق بآن شخص کرده مانع ازان امضائی آید پس پادشاه

می فرماید اگر سابقا وعده نمی کردیم فی الحال ترا عتاب می نمودیم در تحقیق آیه من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا وآیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت
بصیرا وآیه لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
که بظاهر در میان آنها تناقض می نماید چنین ارشاد فرمودند که استفاده انسان
سبب است که ملکیه او را بهیمیه او احاطه کرده باشد بمنزله ظاهری که او را در قبضه از جلید که منفذ
مثل سوراخ سوزن هم ندارد کرده باشند و همان هست دهری یعنی قواعد علویه که بسبب
اصل جبلت در وی منطور بند بمقتضای میل که بسوی مبدا در اصل فطرة نهادند از
میل بسوی تعظیم او است تعظیم دیگر مبغ ناشی میگردد از اعتقاد و تصوف باری الصور بار فسار
وارده و از اعتقاد مجازاة مرا عمال پس کسی که منکر رب مجازات باشد یا با وجود اعتقاد
وجود او وی را معطل داند دهری باشد پس این چنین کس چون بمرد حجاب ممتنع
بسبب ضعفی که در آن نشاه او را روی نماید شکافت میگردد و آن ملکیه وی فی الجمله برون
می نماید و این میل منطور متحرک میشود اما آن موانع غلبه وعلیه که بنسبت باری داشت
او را از وصول مانع آیند دو حسرتی عظیم در نفس او هیجان می کند و با نوع عقوبات دفعتا
متمثل و متشبح میشوند پس فبصرک الیوم حدید اشاره بآن اطلاع اجمالی است که من
ورای الحجاب او را روی نموده پس آن وقت اینقدر می داند که چیزی هست که مارا
بدان وصول ممکن نیست ومن کان فی هذه اعمی الآیه اشاره بعدم علم تفصیلی است
حقه دو آیه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها
وکذلک الیوم تنسی اشاره بسوی آنست که وی آن هنگام بحیرت درمانده و در دنیا
بعقلی که موروث بنیانیست همه چیز را بعید انستم الی ال دیده است که بآن ادراک

تفصیلی روی نمی نماید و نمی دانند که آن عقل معاش بود که بدان بصیرت در امور دنیا
روی نمود نه عقل معاد که درین نشاه ثمر بصیرت باشد والله اعلم بالصواب و در
تفسیر و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی
حمید چنین ارشاد فرمودند که چون ایتای حکمت متضمن قول بود بیان آن ان اشکر واقع شد
یعنی ایتای حکمت همین قول ان اشکر الله بود و معنی شکر آنست که حقایق و کمالات
نفس الامر هر یک از قوای علمیه و عملیه که در انسان ودیعت هستند دانسته تصرف
آنها بانحا مناسبه نماید و تهذیبات خاصه هر یک را مهذب سازد تا که بکمالات خودها
فایز شوند و همین فوز اشارة است در قوله تعالی و من یشکر فانما یشکر لنفسه و اگر این
امر بجا نیارد خود از کمالات محروم مانند نه آنکه نقصانی بمبدا فیاض عاید گردد زیرا که کمالات
عالم امکان همه بالقوه اند و حصول آنها مشروط بشرائط و کمالات واجبی همه بالفعل هستند
و همین معنی است اشاره در قول تعالی شانه و من کفر فان الله غنی حمید پس ازین تحقیق
معلوم گشت که حکمت مرکب است از علم مقدار کمال هر یک از قوای و از عمل که تصرف
آنهاست تا مهذب شوند و بکمالات واصل گردند و در باقی سوره لقمن هر جا که ذکر
وصیت لقمن آمده همه بیان جزئیات همین حکمت است یا به نسبت مبدا و یا به نسبت
نفس خویش و یا به نسبت آفاق و در تفسیر آیه یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک
اللاتی الی قوله و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک چنین ارشاد فرمودند که در تقیید
بنات اعم و عمات و بنات خال و خالات بهجرة نکته آنست که زنان اجنبیه چون در
نکاح رجلی شریف در می آیند آنها را هیچ گونه خیال همسری آن رجل نمی باشد بخلاف
نسائی که از قبیله وی باشند و قرابتی با وی دارند که آن خیال حسب وی می باشد پس حق سبحانه

تعالی

تعالی نکاح انها مشروط بسجود فرمود تا بتقدیم عمل صالح از ایها بوجود نیاید ان امر حبیا بنسبت
سید عالم از نهاد انها سر نزند و در تفسیر آیه سبحان الذی خلق الازواج کلها چنین ارشاد
فرمودند که در تقدیم تسبیح بر خلق جمیع مخلوقات اشاره بآن است که خالق مخلوقات
متنوعه لازم است که از جمیع تقیدات مطلق باشد و از همه الوان منزه که نسبت او با جمیع
تقیدات والوان مساوی بود زیرا که اگر بتقیدی خاص مقید باشد از وی همان صادر گردد
که بآن قید خصوصیتی و مناسبتی ممتاز داشته و صدور جمیع اشیا با تباین و اختلافی که در انها ثابت
و کاین است از همان مبدأ تواند بود که نسبت او با همه یکسان باشد و این معنی بدون
تنزه وی از جمیع کیفیات صورت نبندد و در تفسیر آیه کریمه فسبحان الذی بیده ملکوت
کل شیء والیه ترجعون چنین ارشاد فرمودند که شریعت هر نوع در تربیت و افاضه لوازم دوام احکام
وجود آن و ایصال وی بکمال طبیعی و کسبی او و انتظام جمیع احوال و اطوار وی علیحده است بلکه
شریعت بر فرد فرد او خاص است پس ایصال هر شیء از انواع و اشخاص بمنافع کلامی و
و انتظام جمیع احوال وی از ابتدا افاضه وجود تا بلوغ بکمال همین است ملک یعنی پادشاهی
آن شیء و ملکوت مبالغه ملک است و این معنی مخصوص بمتصرف علی الاطلاق است
که بذات خود مطلق و بصفات خویش منزه از جمیع کیفیات بود و نسبت او با همه ذرات
کائنات برابر باشد و در تاویل آیه کریمه تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
وقلوبهم الی ذکر الله چنین ارشاد فرمودند که درین آیه اشاره است بآنکه وجد از احوال ابتدا است
والجیان و سکون از مقامات انتها که از خواص لطیفه روحیه است و ان از خواص لطیفه قلبیه و در
تفسیر آیه کریمه لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون چنین ارشاد فرمودند
که چون در حقیقت هر انسان نقطه قدسیه مودع است که همان نقطه مقتضی حصال فطره گشته

از توحید و عبادت اما از راه انهماک شهوات و اتباع شیطان عصیان آن می ورزند و بسوی
مخالفات وی می گریزند و همین است صفت الظالم لنفسه خود پس چون وقت
کشف غطا خواهد شد همین معنی را در مرآت حق خواهند دید پس همان صفت ایشان است
که صفت حق خواهد بود در آن حال زیرا که همان گریز است بسوی نامرضیات نقطه قدسیه
که بصورت جز سلسل بسوی تارکه اشباع نامرضیات حق است برآمده و چون این عالم
دار الشیوع است از آنجهت اگر خواهد بود و در تاویل آیه کریمه ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین
که در باب سابقین وارد گشته چنین ارشاد فرمودند که این تقسیم مومنین بین السابقین واصحاب
الیمین که ورود یافته و در مقام دیگر که فرموده منهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات
باعتبار کمال لطائف ثلثه بارزه است یعنی عقل و قلب و روح که در نبوة افاضه تهذیب
همین لطائف بالاصالة مقصود افتاده نه باعتبار کمالات لطائف کامنه که از کمالات
ولایت است پس سابقین آن طائفه هستند که اخذ باشند از مقامی که قضا الٰهی منعقد
میگردد وجهی از وجوه سبعه نبوة از امامت و خلافت و حکمت و غیرها که در جبلة بالقوه مندرجا
بفعل برآمده فهذا الاخذ ان کان بالاصالة فهو النبي والمحدث والملهم والا فان اخذ بشهادة
قلبه فهو من تامل هوا ولکن من زمرة اصحاب الیمین جملة السابقین وان اخذ بادنی مناسبة علی
ولیعرف تعلیمه فهو ایضا من تامل هوا پس چون بظهور آن حضرت صلی الله علیه وسلم
تدلی الٰهی تعالی بر وفق مودیه مستعدین اخذ ازین تدلی گشته الا انه زمن کمال وراثته صلی الله
علیه وسلم فانهم یاخذون بوراثته علیه الصلوة والسلام من منبع الفضل الذي هو من احکام الفد
الذي هو تعین کسب الاجتبائیة للملا الاعلی وهو فوق التدلی المثالی پس بنابرین سر طائفه
سابقین ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین گشته لیکن بعد ظهور تدلی مثالی تهذیب لطائف

کامنه بوجه اتم بر روی کار آمده وباب ولایت مفتوح شد وباب نبوت معلق گردید کامرد گردیست
پس هرگاه جمیع لطائف بارزه وکامنه وی لا سیما خیبت وانانیة کبری بکمالات منجلی
وی بالفعل قابل شد کبجار صاحبی کرده در ظهور او فخر جمیع کمالات ومناصب الا آنکه
دبیرا بالفعل نمی دهند مگر آنچه مناسب مزاج و وقت او باشد پس گاهی در شنوف سابقین
نشیند وگاهی در اصحاب الیمین وفی الحقیقة او از همه یگانه است ودر همه هست الا آنکه دور
بگردد مثل اصبت ان عروف اقتضه ذاتی جوش زند پس امثال این اجازبنه را دوری
مبنیه دخلی باشد والله اعلم بالصواب افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شبی در واقعه
دیدم که درمن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شدند باز چون تامل کردم خود را عین آنجناب یافتم
پس در این حالت نظر افتاد بر اهلیه خود رحمها الله تعالی که در گوشه نماز می گذارد و حیاة صالحه
بر وی هویداست وتعلق ازدواج او با آنهمه فنای کلی در ذات وی صلی الله علیه وسلم وبقای
اکمل بوی علیه الصلوة والسلام در خود می یابم واز این معنی تعجب می آید که با وجود اینهمه اتحاد کتاب
خیمه بازچونه این تعلق چیست بعد از آن القا بخاطر آمد که این تعلق مثل تعلق آنحضرت است
صلی الله علیه با زینب رضی الله عنها که بلسان ملأ اعلی حکم زوجها گیها بران مترتب شده ودر معنی
این بیت در این حال واضح شد که در حق کمل مخالطت در امور شهویه دنیویه بمقتضای سنة حقیقة
وجامعیة او بر جمیع حقایق وجوبیه وکونیه رامی باشد بخلاف سایر ناس که التذاذ شان
بمقتضای قوای بدنیه است و واسع الحقیقة و در دار دنیا اسیتعاب لذائذ بوده اول
مذکور می کنند چون در عالم قبر رفت بسبب عدم مطاوعت ماده که مطیه نفس جامعه
او بود و در آنجا تعطل روی می دهد باز چون در موطنی انتقال نماید که مختلط از مثال و جسد است
مطاوعت آن ماده بسبب قابلیت موطن عود کند بلکه بر وجه اتم باشد زیرا که نفس ناطقه

نقطه وحدانیه است که منبع جمیع احکام صورت انسانیه می تواند شد و این ماده که جامع است
در قوه شائیه وجهیه امتناع ندارد از هیچ حکمی که صورت تقاضای آن کند پس در آن وقت
آن استیفای علی الوجه الاکمل رجوع نماید بلکه در آن آن سریان تمام حقیقت وی را حاصل شود
اگر جانب شیون ربوبیه نظر کند با جمیع آنها خود را یابد و هم چنان و باقیها را مظاهر خویش ادراک
نماید و اگر در حقایق آن امکانیه ببیند نفس خودش را در جمیع جزئیات ساری یابد و هم
قوای و حواس التذاذ مناسب آنها حاصل نماید بالجمله آن الطاف مرحومه بوجه اختصاص وامتیاز
کلی با وجود در آن عالم ظاهر گشت و بعد نقل این رو بارث ذو مودند که وی رحمها الله تعالی بارها
بصورت صالحات و البته فاخرات مستغرقا بعبادات بنظر آمده و وی را بصفت طهارة بسیار
ستودند تا آنکه فرمودند که اکثر احیان در خاطر طلبان می نمود که نزول در آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در حق حضرت عائشه رضی الله عنها که جبرئیل در لحاف وی رضی الله عنها نزول می فرماید و در فراش
عائشه تبلیغ وحی می نماید دون غیرها من امثالها چه وجه دارد موجب خصوصیت چیست تا آنکه
تزوج مرحومه بر دوره مذکوره صورت کشف الشبهه مرتفع گشت که بقیه طهارة وی لهذا در وجود او با
در هیچ حال هرچند که چنین کلی با طهارة داشته باشد فتوری ندیدم و وجه آن ظاهر شد که عکس طهارت
جبلی آن عفیفه می بود که در آن مبین هم که وزه حال از منافی طهارة را از مداخله باز میداشت
و سر آن واضح گردید که هرچند کسی که طهارة منصف باشد چون احوال طاریه که ضد آن باشند
از طرف ثانی بر تواند از دجال آن علت را امور کیفیت خودش میگردانیده مگر درین صورتها
که جانب دیگر نیز موفور طهارت و منصف بصفة نظافت باشد هیأت خارجیه دنسیه
داخل نمیتواند شد پس سر اختصاص حضرت عائشه رضی الله عنها بنزول جبرئیل در فراش شان
همین معنی بوده است والله اعلم افاده سنه شصت نهم هزار و صد در ماه شعبان قرب رمضان المبارک

که میعاد

که میعاد اعتکاف بود قریب رسید دران ایام از بسکه شدت بارش بود بسبب طغیان دریای
جمن وغیره که در نواحی بارهٔ دشاه جهان اباد واقع اند سبیل سفر بها متعذر می نمود این بنده را که
کاتب حروف است بملاحظهٔ این امور نهایت اضطراب گلوگیر شد که اما درینوقت چگونه سعادت
حضور وشرف مجاورهٔ آستانهٔ منبع النور حاصل خواهد شد پس قصهٔ این صعوبت واضطراب
بجناب قدسی حضرت ایشان معروض داشت ازانجناب سرافرازنامه باین عبارت عنایت شد
که تمام سال درهمین خیال می گذرد که در چلهٔ رمضان با دوستان خالی گذرانیم دریا سایم بهر کیفیت
خود را معاف نباید داشت خداتعالی راه را سهل خواهد گردانید امیدواری از فضل بی علت او
همین داریم انتهی پس وقتی که این کرامت نامه که هر سطرش کشنده جذب قلوب بود شرف نزول
ارزانی نمود دل صد بیت منزل را چنان بیقرار ساخت وچندان در قلق انداخت که از غایت
شوق وولوله سر از پا نمی شناخت واندیشهٔ صعوبت راه بخاطر هرگز راه نیافت پس از جان ساخت
که احرام طوف کعبهٔ مقصود الیست نفس مبارک جلوه گری کرد وموافق ارقام قلم کرامت توام
بی کو کاشت ظهور نمود باران که هر روز بلا ناغه می بارید از برکتش بایستاد که محفوظ ومامون
از رشحات ابر راه درانمقام فیض نظام رسیده جبین را از خاک آستان عتبات ایشان نوراگین ساخت
وچون شرف تقبیل اقدام مبارک حاصل نموده بجمعیت خاطر در مواجههٔ شریفه نشست همانوقت
مطلب شده هرچه تمام تر یافت گویا انتظار وصول بمنزل مامول میکرد پس یوم ثانی ان شرف
اعتکاف ومجاورهٔ عتبهٔ علیه تشریف یافت ودران ایام آنچه از فیوض حضور کرامت صدور
نصیب این بنده میشد بیان آن واداء شکر آن از حد وعد بیرون وافزون است شکر
فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار • که اگر خار وگر گل همه پروردهٔ تست اکثر اوقات که در خلوت
خاص باریابی یافت بارشاد اسرار بلند ومعارف ارجمند سرافراز میفرمودند روزی که طلب

فرموده کلمه بر زبان فیض ترجمان کلمه جاری نمودند که این فردیت کیش امرا حاصل تمام اعتکاف
انکاشت که ملاقاتی از بودن تو بنابیت انس می یابیم و راحت تمام حاصل می‌شود سه گون
چون شده مرا بر داشت از خاک ، سبزه کر بکذرانم سر زافلاک .. روزی این خاکسار بسعادت
حضور مستسعد بود ارشاد فرمودند که بعضی اوقات ملایکه سفلیه بنظر می آیند مانند قطرات نورانیه
اما نه بوضعی که نه محسوس بحاسه بصر فقط باشد و نه بوهم و خیال بلکه بین بین هردو توان گفت و بمسامحه
توان قایل شد که بچشم دیده میشود و حقایق انها معلوم می گردد که چنانچه حشرات هوایی باشند
که هوا را تعفن مناسب بهم میرسد که استعداد افاضه نفوس ضعیفه می یابد پس همان وقت نفوس
مناسبه ان ماده مفاض بران میشوند بس ان و بدان ارض هم چنین در عنصری که انجا هوا غالب باشد
و دیگر عناصر مغلوب تیزی لطیف و تعفن شریف در اوقات محموده و قرانات مبارکه
مسعوده اتفاق می افتد پس برای ماده نفوس نوریه مفاض می شوند و ان ماده اگرچه تعفنی و نور
که جسد و مطیه ان نفوس نمی تواند شد و متلاشی نگردد لیکن شکل نوع خاص را قبول می کند
بلکه اشکال نامشخصه بر میدارد و مدور یا مثلث باشد خواه مسدس یا مسطح و در وقت افاضه
ان نفوس هم ستاره را که حکم می باشد این ملایکه از جنود همان خواهند بود پس بعضی بحروف و الفاظ
خصوصیتی دارند و موکل انها باشند و بعضی بچیزهای دیگر و بحسب امتزاج احکام کواکب حقایق انها نیز
اختلافی بهم میرسانند و اقسام لاتعد و لاتحصی بظهور می آیند که و ما یعلم جنود ربک الا هو اشاره
بهمان تواند بود و این قسم ملایکه را جز بی از علمی و تجلی معلوم نمیشود بلکه همین یک نورانیتی می باشد
از قسم نور طهارت که از انوار معنوی است و ان ملایکه که قسم جن اند قسم علیحده اند و ایجاد انها
بمنزله ایجاد انسانی و جنی است و انها که در امکنه متبرکه و ذکر طواف می کنند همان قسم اول اند
و قسم دیگر در مرتبه نبوت از تجرد حروف تعینات ظهور می یابند که نور محض اند و همان را عقول

می نمند و این قسم از لوازمات عالم ایجاد دانند مانند آنکه کسی کره سازد پس لاجرم است که این
آن تنصیرای د منقطع و محو خواهد بود و خلایق کل افراد انسانی همه را مرتبه متنور و متنور نمند و مجلس
ازین افراد می باشد که بوی نسبت نشاء از نشأت مربوط نبود و بوجه من الوجوه زیرا که از حق
ذیق از وسائط وجود ایجادی باشند دیگر ارشاد فرمودند که قسمی از تجلیات الهیه آن
می باشد که چون در حق شیخی داعیه مقدره در ضمن ملا اعلیٰ منعقد شود که وی را بصورت الهی خطاب
کرده آید پس آن هنگام از بعضی اجزاء کثیفه هوائیه ماده شفاف انعقاد پذیرفته هیولای صورت
الهیه گسترده گویا آن حیثیت د تجلی الهی نفس ناطقه وی یافتی که چون کسی را دران تجدید نظر نماید بید
د نظر وی دران خوض کند از راه هم ملا اعلیٰ نافذ میگردد تا بذات بحت و سبب این قسم
تجلی بر ماده هوائی آنست که ماده هوا تا بغایت رازو در قبول می کند و ارشاد فرمودند که خطاب
محض حضرت موسیٰ علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که قصه آن در توریه مذکور است گویا تکلیم بود
که حق سبحانه تعلیم فرموده بود و برای استنزال و استظهار همین قسم تجلیات و این از اعظم مناقب
حضرت موسیٰ بوده والله اعلم بشیٔ بین الف بین بنده کاتب الحروف شرف حضور داشت که
ارشاد فرمودند که نقطه تجلی ذات که بر لسان قوم جاری است اگر ازان شهود نقطه ذات
صرف که فوق اعتبار ثبوت و وجود است مراد داشته شود اکثر دوام ندارد و کالبرق الخاطف
می باشد و اگر شهود تجلی اعظم فی ملاحظه اسماء و صفات مراد داشته آید دوام این می تواند
الا آنکه گاهی ازان ذهول روی دهد و ارشاد فرمودند که در باطن فقیر از راه جرحت بان آشنائی
هست اما لطیفه سریه در وقت شهود وبرا مقید بقیدی میسازد لیکن این تقید از جانب این
لطیفه منجر و سبب نیست که حقیقت در نهایت نازکی و باریکی است زیرا که همان نقطه صرفی
است که در نفس کلمه تدلی نموده و ارشاد فرمودند که آن تجلی اعظم این اجاز هست را که نمودها

تجلی اعظم

آن تجلی لذا موضوع در حقایق کمال عدا از خود میبازد یعنی این اجزا زاید بعض تعلقات بمنزلهٔ شمع
و انشوند گوشت و لباس و دیگر زنند پس این معنی بسبب بر وفقان تجلی ابرازات مختلفی شود و ارشاد
فرمودند که چون فردی از افراد بحقیقت محمدیت بود این معنی را مقام خویش یابد همه علوم و معارف را
پس پشت می اندازد خبر و طلقت الهام العلوم بجزئه تنوع کما جاحت للشار تو اول ما ینبی استحق کرد
مگر آنکه همان تجلی اعظم علمی را از راه ایک شخص الهام فرماید پس در آن وقت لسان وی بدان
جاری گردد روزی ارشاد فرمودند که وجدان تجلی اعظم که اگر انسا بروی تنزل کرده آید بعینه هست
چنان استیلا یافته که بسبب آن اکثر احکام و کیفیت قلبیه ضعیف گشته زیرا که آن احکام رنگ
و کیفیت را انقطاعی می کند وی کیفی و بیرنگی را معنی نفی انتهامی نماید و همین حال است در مقامات
و واقعات که غلبهٔ آن حال انبیا را متلاشی میسازد للسر المذکور فی الکتاب ان الغلبة الصادقی
ارشاد فرمودند که در نظم ظهور کمالات تجلی اعظم که بحسب جامعیت افراد کامل می باشند ترتیبی
منظور افتاده است و این معنی از لوازم وجود بین الناس داشت چنانچه بکون کره مستلزم است مرکز
و منطقه و محور و نقاط را با نسبت انی واقع لها مع للمرکز پس ارشادی و کلانی از کمالات تجلی اعظم
بواسطه محمدیت فردی کامل از قسم احوال یا علوم وقتی ظهور نمود پس اگر بعد از آن کاملی دیگر وجود
آید لازم است که علم و معرفت یا مرو غیر آن از قسم کمالات باشد که از حقیقت این کامل ثانی
جوش زند متنوع و مترتب بر حقیقهٔ کمالیه کامل اول خواهد بود مثلا حکمی که تجلی اعظم را باقتضای محمدیت
حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام ظهور فرمودن بود که حضرت تجلی اعظم در کسوت ناسوتیه
بر فردی نمود و احکام خود را اظهار میفرمود باز چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
بوجود آمدند آن حقیقت مقدسه نفس ناطقه ایشان را منصه خود فرموده اظهار احکام تنزیه
نمود چون ایشان ازین عالم مرتفع شدند تناهی غالب آمد فکان ما کان و بعد از آن چون ذات

جامع کمالات خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام بظهور آمد ان حقیقة کمالیه الهیه با وجود ظهور ان بر مقصد
نفس ناطقه کامله نقاب عجیبه بر روی خود کرفت مهذا ذات مبارک ایشان مصدر آثار برزخ واحد
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و چون دوره نبوة منقضی کشت دباب ولایت
مفتوح شد هم چنین طبقه بعد طبقه حقیقت کمالیه بصور متنوعه بظهور آمد و این حکایة افراد
کمل است اما وجود مجدد همان کمال اول رونق ونضارة می کردنه کمال علیحده بظهور آید دیگر در
بیان اسرار آیه کریمه فبهداهم اقتده چنین ارشاد فرمودند که هر یکی از انبیا سابق صلوة الله
وسلامه علی نبینا وعلیهم بیک کمالی مخصوص بودند و دران کمال رسوخی و تاصلی داشتند
پس زمان فیض توامان وجود اکمل الرسل خاتم النبین صلی الله علیه وسلم رسید و نفس کلیه که حاوی
ان جمیع نفوس موصوفه بکمالات خاصه بود با کمال سنوح و اشتمال خویش بصورت نفس ناطقه
مقدسه آنحضرت متنزل بود پس ان جمیع نفوس متضمنه رتابلی این نفس کامله مقدسه کشتند
و همه کمالات انها بهیئة اجتماعیه در این نفس مودوع شدند پس بالضرور تحلی ارادی و انصاف
قصدی و عمل بموجب همه انها مامور شدند و چون هر یک از ان اشخاص کمل دران کمالات در
سابق زمان ناصیه پیدا کرده بود در این نفس مقدسه بعد از ان ظهور نمود این معنی را بلفظ
اقتده ار تعبیر فرموده شد دیگر ارشاد فرمودند که در وقت اشراق روز چهارشنبه چهاردهم
رمضان المبارک در حجره اعتکاف غنودکی حاصل شد حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام در خواب دیده شد بر فیل سواری اند اما عماری که بران سوارانه بر طور عماری بلاد
ما نیست مثل زین چیزی است که نزدیک کردن او بستند و جمعی همراه ایشانند و بریان
فیل نشسته است کوشت را در روغن بریان می کنند چون این صورت مشاهده کردم
بخاطر من می کذرد که هر قوم را رسمی جدای است و دشوار سیادت بسبب رسم قوم ایشانان

بس بود که طعام همراه ایشان پخته میبرند بعد از ان از نیل فرا امدند و بساحلی فرش نمودند و سفره درمیان
آوردند دران اثنا هر وقتی که چیزی گوشت بریان کنند و تیار نمایند پیش ایشان می گذارند و عادت
حضور ایشان نان و هم گوشت بریان بمردمان میدهند من هم بخدمت ایشان رسیدم التفات
فرمودند و در صحنکی که خود از ان می خوردند مرا اشاره کردند که بخورم خوردن شروع کردم بعد مجلس
طعام مرا خطره پیدا شد که من زبان عربی میدانم نه عبرانی اگر حضرت موسی زبان عربی میدانسته باشند
طریق افاده و استفاده مفتوح می تواند شد والا جواب فرمودند من زبان عربی کم میدانم بعد از ان آمدم
که چیزی از توریت شریف بگذرانم لیکن در تامل شدم که توریت عبرانی است و من زبان عبرانی را نمیدانم
باز بدل خود گفتم توریت دو سه کلمه از جانب زبان ما باید خواند تیمنا و تبرکا بعد از ان نسخه توریت حاضر شد که
عربی بود از ان نسخه از قصه تولد شدن حضرت اسماعیل و اسحاق برای حضرت ابراهیم علیه السلام چیزی
خواندم بعد از ان شیخ ابراهیم آمد و شکایت مسلمانان که اهالی بلاد هندوستان متسلط اند در میان نهاد
بایشان تعقیب فرمودند چون در ین شهر رسیدم طرفه مردم دیدند و بعضی بی باکیهای ایشان ذکر کردند چیزی
که در ملت مصطفوی فرق نوابت که ضال مضل اند بسیار پیدا شده اند این همه بی باکیهای از بی مردم است
از انجمله سه فرقه در هندوستان بسیار اند یکی فرقه زنادقه و ملاحده که قران را بر معنی باطنیه حمل می کنند خیال
در قران عظیم قصه حضرت موسی علیه السلام و غرق شدن فرعون بر ذات ایشان مذکور است این فرقه گفته
که معنی این آیه اینست که قوت علیه نفس ظاهر شد و قوت بهیمه را هلاک ساخت چون اینجا رسیدم حضرت موسی
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تبسم کردند و فرقه دوم اثنا عشریه که می گویند بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خلیفه امام اعظم آنحضرت علی مرتضی بود و بعد از ان یازده کس دیگر با ثبات می کنند و درین تحریف دارند بعد از ان
بیان مذهب در دل داشتم که بگویم فرقه ثالثه قومی که در مذهب خود غلو دارند و مجتهد را بجای صاحب شرع دانسته اند
اما این فرقه سیوم را مذکور نکرده بودم در سینه داشتم دیگر چون نیل ثانی از راه آمد حضرت ثالث

رد مذهب اثنا عشریه ... مسلک اهل سنت

داشت و مقتضای این کیفیت قبول طاعات بوده است بعد ازان وقت تعزّی
بر زبان اسرار بیان بابجی جاری شد که کل چون ازین دار انتقال می نماید قصد ذمه
عادت ازایشان مسلوب می شود پس همان تجلی اعظم بهر رنگی که بر می آید در ایشان
سریان نموده و تصرف می نماید و پس دیگر در لیل اوسط از اوتار این خاکسار زمین
العتابین شرف اندوزی حضور داشت که یکایک ارشاد نمودند که فتح ابواب
السماء و نزول ملایکه که در باب شب قدر وارد شده عبارة از ظهور قوة قابلیه
درین عالم و از تمثل عبادات و طاعات عالم در محل قبول است و این معنی اثبت
تحقیق دارد پس در آن وقت این بنده انوار معنویه را محسوس یافت تا که چهره مبارک را
مشاهده میکرد که گویا آن انوار نقاب حاجب از ابصار میشوند و عجب سکونی
واطمینان می یافت و چون از نماز تراویح فارغ شدند خواجه محمد امین که امام جماعت
بودند نقل کردند که سه دوگانه از تراویح باقی مانده بودند که مرا حال عجیب در گرفت
چنانکه گاهی مثل آن کم روی داده بود و در آن ساعت چون بسوی حضور نگاه کردم انوار
از انوار مشحون یافتم و حافظ نقل کردند که از آن ساعت قوت غلبه را در خود معاینه
می یابم و موقت دوبالا گشته پس جمیع اصحاب مهیای احیای شب شده بنماز مشغول
نمودند و خود حضرت ایشان نفس نفیس ساعتی دراز کشیده برخاستند
و وضو ساخته اندرون معتکف مشغول شدند و این بنده حافظ جیو بر در حجره اعتکاف
بنماز مشغول شدند در آن حال حافظ جیو گفتند که این حجره را از انوار و فیوض مملو مالا مال
می یابم و ازین معنی استغراب و استعجاب می نمودند و در خاطر این بنده خطور کرد
که اگر حضرت ایشان مرا اذن فرمایند هم در نماز احباب بیایم ناگاه چون علیم بنام این

بنده ندا فرمودند که فلانی پس زودتر بر در حجره رسیدم و حضرت ایشان بذات
مبارک در را وا فرموده درون خلوة خاص در مواجهه بجلوس اشاره نمودند
و این قدر ارشاد فرمودند که یک نحو تجلی ظهوری یادآرد چون ان حال استکشاف
تفصیل را بریافت جرأت نه نمود و خاموش در مواجهه نشست و زمانی دراز
بشرف حضور مشرف ماند تا که وقت سحر رسید چون روز شد و در خلوة خاص
باریافت شرح ان کلمه را از جناب مقدس دریوزه کرد ارشاد فرمودند که یک
نقاب برزه شمایه تجلی اعظم بروجه اتم و اجمع ظهور میداشت و شیخ محمد مراد بدخشی
که از مستفیضان جناب ولایت بود و در محراب مسجد خاص معتکف بود در ان شب
بعض علامات لیلة القدر در واقعه مشاهده نمود و تحقیق ان متعین گشت و چون شب
بست و هفتم رسید و لیل ختم القران نیز همان بود مردمان کثیر از طلبا و علما و فقرا و امرا
جمع آمده و هجوم آورده از دعاء جناب مقدس تبرک جستند و حضرت ایشان
ان شب را احیا فرمودند و اکثر ارادتمندان نیز از مجاورین آستان فیض نشان و غیرهم
بشرف احیاء ان لیل مشرف شدند و آنحضرت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند
که درین شب انس و راحت بسیار از بسیار یافته می شود پس وقت تهجد دستهای
کرامت پیمای برداشته بدعاء خیریت هر دو جهان و حصول مطالب ظاهری و باطنی
همه را نواختند و چون شب بست و نهم رسید فرمودند که این لیل اخر اوتار است
احیا ان باید کرد پس خود بنفس نفیس اندرون حجره خاص مشغول شدند و جمیع
مجاورین حوالی خلوة خاص بطاعات و عبادات قیام نمودند و قریب سحر چون این
بنده اندرون خلوة باریافت ارشاد فرمودند که امشب قوای روحانی ظهور نموده

بودند نه قوای مثالی و این دلیل بزرگی تمام داشت اما آثار ظهور قوای مثالی را هر کس ادراک کند
بخلاف آثار قوای روحانی که دریافت آن مخصوص به بعضی می باشد و چون روزی
ارشاد فرمودند که قبیل طلوع صبح غنودگی روی آورد دران میان مشاهده افتاد که مجلسی
بس عالی که درانجا احباب هم حاضرند و دیگر مردمان اجنبی نیز گویا احوال آن مجلس برایا
عرض می نمایند پس اکثر یاران خود را متادب در خضوع یافتم و بعضی که چندان خضوع
ندارند نیز از صورت آن نیز بهره میدارند دیدم که دو مار هستند یکی ازانهم شبیه دیگر
برنگ سبز و سفید اما هر دو خفیف اللون پس آن خواجه ابوالخیر بآن هر دو مار اشارت
کرده می گوید که این هر دو مار فلان شخص است و یکی را از اهل دنیا نام برده گفت که چون
بیرون خانه بر می آید این رنگ دارد یعنی ارقم و هرگاه اندرون خانه خود میرود سفید
و سبز میشود و گویا از اهل آن مجلس شخصی است که گاه گاه پیش می آید چون نوبت
عرض آن رسید عزیزی از یاران مادی را میگوید که این هم شخصی است که چون ذکر اصحاب
رسول در میان می آید سینه خود را می کوبد و می گوید که چرا این چنین کردند و ایشان کردند
و هم ازان میان شخصی است که از آن مجلس برخاسته بجهت دیگر مشغول شده چنانکه
آوازان بگوشش میرسد پس این خاک را فرمودند که گویا تو کلمات او را نوشته
درخواست میکنی که این چه بدکار است و چه بد وضعی است که این شخص اختیار کرده
بعد ازان بیدار گردیدم و ارشاد فرمودند از ذکر شنبه یوم جمعه است وقت دوپهر
در خواب دیده شد که شخصی سوال می کند یعنی که موجب قیام قیامت و بعثت
رسل باشد چیست حق تعالی دران ساعت علمی عظیم در دل انداخته است
و به وازیند تقریر میکنم میگویم که وجود و عدم متنافیین اند چنانچه ذات الهی یک اقتضا کرد

که تفصیل آن وجود عالم است هم چنان او را اقتضای خواهد بود که تفضیل آن عدم محض
است پس وقتی بود بی است که عدم محض روی دهد و چنانکه چون آفتاب نزدیک
بطلوع رسد واجب است ظهور تباشیر صبح هم چنان چون عدم نزدیک رسیده است
وجود قیامات یعنی حوادثی بظهور رسند که قریب گردانند عالم را بعدم محض واین است
سبب قیامت و واجب است که برای مردمان داری باشد که هم با جمیع خلع جلباب
بدن نموده آنجا روند یعنی عالم برزخ و بعد از آن داری باشد که قوای مثالیه در اجسام
حلول کنند یعنی حشر و چون مردمان را در برزخ و حشر سعادتها و شقاوتها روی خواهد
داد که منشا آنها افعال اختیاریه ایشان باشد واجب شد در حکمت حکیم حقیقی
مترشح شدن این علم بر خلق تا حصه عظیمی از ایشان سعدا شوند بسبب قهر قوة
عاقله ایشان بر قوای سبعیه و بهیمیه و انقیاد قوه عاقله ایشان بان علم حق و چون هر فرد
قابلیة ظهور این علم ندارد واجب شد اختیار شخصی که در اصل فطرة رفیقه ازوی مناسبت
دارد بتجلی اعظم و رفیقه ازوی مناسبت دارد بملا اعلی تا این علم بکمال در وی
مترشح شود و قوه عاقله او قاهر باشد بر قوه سبعیه و سبعیه بر بهیمیه او برای ترجیح
یکی آنکه ممانعی ازین قوای در ترشح این علم بظهور رسد دیگر آنکه صورة سعادت
نوعیه بکمال در وی ظاهر شود و باید که در طالع او غلبه بر اقران و قهر عالم و دولت
نهاده باشند برای آنکه تا علم را مقهور این علم بگردانند پس عنایت الهی این شخص را
ذکر لطف خود ساخت و بر ایشان او علمی که مخبر از عالم برزخ و حشر باشد القا
فرموده تا علومی و اعمالی که سعادت بران موقوف است تعلیم فرماید این است
سبب رسل افاده خواجه محمد امین ولی اللهی در فواید آورده اند که حافظ محمد فضل

امام مسجد اکبرآبادی که از محبان نسبتی حضرت ایشان است روزی مثنوی مولوی روم
قدس سره می‌خواند قصه بلال مؤذن رضی الله عنه و مشاجرات او با زده اکشش عنه
الاختصار که مستغنی است از بیان آغاز نمود و در اثنای آن آثار وجد و بکا بر حضرت ایشان
نمودار شد این فقیر نظر بر کمال رتبه تمکین نسبتی حضرت موجب استغراب حاضرین و عاصی
گردیده گستاخی نموده کشف این سر التماس نمودم فرمودند هر لطیفه استیفای حظ بمقتضای
مقام خویش می‌نماید و حالت وجد و شوق که مخصوص لطیفه قلب است در حال سماع
داستان مذکور بر دل غالب آمد و باستماع قصه بلال رضی الله عنه خاصه شوق در غیبی از
قدیم داریم و هم در بعضی احیان تشتت خاطر رجوع بلطیفه قلبیه واقع می‌شود و آثار مقتضیه
آن ظهور می‌نماید افاده در هنگامه احمد خان افغان که بر اهل بلده شاهجهان آباد بغایت
اضطراب بود و همه کس بر انفس و اموال خود خائف بعضی مخلصان حضرت ایشان
چنانچه خواجه حبیب الله کشمیری و عمر خان قصوری از کمال اندیشه بجناب کرامت مآب
عرض نمودند که درین فتنه و فساد اسباب خود کجا بریم حضرت ایشان تبسم کنان فرمودند
که ما و همه مخلصان ما بلکه تمام اهل شهر درین شور فتنه ان شاء الله تعالی محفوظ خواهیم ماند
و خدا تعالی لطیفه پیدا خواهد کرد که امن از جمیع وجوه بظهور خواهد آمد پس همچنان واقع شد
که افغان از لشکر سلطان شکست خورده از راهی که آمده بود برفت و شهر از صدمه
آن محفوظ ماند افاده در ایامی که محمد شاه بر سریر سلطنت قائم بود جمیع ارکان دولت
بکارهای خود مشغول اما صورت فتنه نمودار می‌داشت حضرت ایشان بعبد المجید خان
کشمیری گفتند که صورت این دولت برهم خواهد خورد درین هیات مجموعه تغیر کلی
خواهد شد و در جمعیت شما هم خللی راه خواهد یافت اما از فضل خدا تعالی امید است

که آبروی محفوظ ماند ما هم داعی بالخیر در حق شما هستیم پس عنقریب ازین ماجرا وزیر ازین
عالم انتقال نمود و پسر او را در جنگ افغان کشته شدند و بعد ازان پادشاه قضا کرد
و نجیب هم وفات یافت تا که هیچکس از ارکان قدیم قایم نماند و خدماتی که بعبد المجید خان
تعلق میداشتند در اول جلوس احمد شاه بدیگران مفوض گشتند و شیرازهٔ جمعیتی
که وی میداشت از هم پاشید اما بمین توجهات عالیه جناب کرامت مآب با وجود
عزل معزز ماند افاده روزی خواجه محمد صالح سمرقندی ده بیدی که با میر جمله فرخ سیری
قرابتی دارد بجناب حضرت ایشان آمده آداب نیازمندی بجا آورده عرض داشت
که فرزندی دارم که ویرا نذر حضرت کرده‌ام و غلام این جناب ساخته‌ام و قصه‌اش
آنست که روزی بشرف ملازمت حضرت حاصل کرده بودم و دران ایام مرا پسری
متولد شده بود و قریب بیست و پنج روزه چون از خدمت رخصت یافته بخانه خود رفتم
دیدم که همه مردمان خانه در گریه و زاری اند چون از احوال استفسار کردم گفت که طفل
شیر را گذاشته است نمی‌نوشد و حالتی صعب دارد چون لحاف از روی وی برداشتم
دیدم که چشم های وی برگشته است و نظر بر شفقت دوخته و صورت مرگ بروی
نمودار است دران ساعت حال وی را بجناب حضرت عرض داشتم حضرت
قدری آب دم کرده عنایت فرمودند چون آنرا در حلق وی چکانیدم همین که قطره
بگلویش فرو رفت گویا بقالبش جان در آمد و هوشیاری یافت و شیر نوشید
پس از انوقت ویرا نذر حضرت کرده‌ام اکنون چهارده ساله شده ان شاء الله تعالی
بخدمت رسیده بشرف ملازمت حاصل خواهد نمود افاده سنه شصت و یک
بعد الالف والمائة که حضرت ایشان در ماه رمضان قصد اعتکاف اربعین فرمودند

بر افاده در تحقیق و فنا
آمده است

بنده کاتب حروف نیز از عادت عنایات جناب کرامت مآب که ظاهرا از راه مکاتبات
و باطنا از روی توجهات شامل حال وی بوده بودند بمدد رفیق فضل الهی در اوایل نصف آخر شهر
شعبان از وطن رسیده بشرف زمین بوس عتبه نشینان انجمن ولایت مسکن
مشرف گردید و در سلک متکفان حوالی معتکف منبع الشرف که مصداق هم قوم
لا یشقی جلیسهم بودند سعادت انسلاک یافت و گرانی که درین ایام سعادت
التیام نصیب خاک رشد این بود که هر وقت از لیل و نهار که می خواست بخلوت خاص
بار می یافت و بافاضه وارث دو معارف خاصه و اسرار غامضه مختص از انجناب
مشرف میگشت و اظهار آنند که ملک الاوقات البرکات بقید کتابت در آورده
سرمایه سعادت خود انگاشت جمیع خدام ذوی الاقتدار که بشرف مجاورت در یافته بودند
هر یک بحسب استعداد خود از فیض ظاهر و باطن بهره اندوز گشتند خواجه محمد امین نقل
کردند که وقت جلوس اعتکاف ارشاد فرمودند که درین ایام در توجه شغل باطنی زیاده
تر تقید باید نمود که ان شاء الله تعالی درانکه سعی کثیر بیش بسیار خواهد شد پس لتمثالا
للامر وقتی متوجه شده نشستم مجرد توجه حالتی روی آورد که ما ثار از ما ربود و تا مقدار یکپاس
و کسری خوبی غلبه داشت که طاقت چشم واکردن نمانده است و بعضی اسرار که دران
ایام بر خواجه موصوف واضح شد در قسم ثالث در بیان احوال ایشان مثبت گشتند
و حقایق آگاه شاه نور احمد دران ایام در واقعه حضرت شیخ محمد قدس الله سرهم العزیز را
دیدند که میفرمایند که بابا عارف آنست که هر که ذره از وجود او عارف باشد
و مبتلا از محبت الهی و در هر قول و فعل وی تاثیری بود روزی از ان ایام برکت
التیام وقتی صبحی بنده کاتب حروف در خلوت خاص باریافت در اثنای جناب حضرت

المبارکات

شرح تحریر بیعت

ایشان را دیده که استغراقی عظیم دارند ساعتی در مواجهه شریف نشست و بمقدار
وصله استعداد خود از فیض خاص ممتلی گردیده بمقام خویش باز آمد چون بین العشائین
شرف حضور حاصل شد ارشاد فرمودند که چون داخل خلوة شدم خواستم که متوجه
شوم نه قلب را یافتم و نه روح را که بان توجهی نمایم مگر کیفیت اجمالی حجر بحت حاضر بود
همان متوجه گشتم اضمحلالی قوی حجر بحت را در تجلی اعظم روی نمود باز ارشاد فرمودند
که در نفس کلیه که تجلی اعظم ظهور فرموده نمونه آن تجلی در هر نفس جزئیه که تنزلات
آن نفس کلیه اند مودوع شده و همان است حجر بحت و چنانچه در ظهور نفس جزئیه
تحلیلات طبعیه واقع شدند که از معدنیه به نباتیه و از نباتیه بحیوانیه و از آن بانسانیه
رسیده هم چنین تحلیلات کسبیه در یافتنیه واقع میشوند تا که حجر بحت باز بتجلی اعظم
پیوندد و در آن مضمحل شود و آن تجلی اعظم را غذای خود سازد یعنی این نوع تعین
خود را که درین نفس جزئیه را عارض شده بود از خود افشاند و مطلق مستغرق
آن تجلی گردد اما مع هذا و برای این نفس که مثل رقیق وی گشته بود رابطه نفس الامری
باقی می ماند و همین علاقه راه مناسبت تجلی اعظم با افراد امکانی است و از همین
راه نزول شرایع و نوامیس و علوم الهیه میشود بر انبیا و اکمل اولیا و همین رابطه است
که بقرب الهی تعبیر کرده می شود و مثال این معنی آنست که شمع چون موجود شده است
در وی لطیفه دهنیه هست که ماده شعله می شود که صنوبر در ان مودوع است و همان ا
مثال حجر بحت که نمونه نور انوار است شعله مثال نفس ناطقه و فتیله در چراغ و لطیفه
دهنیه بمنزله استعداد ارضیه و جسدیه نسمیه است که مستوجب افاضه نفس ناطقه
شده پس تا که شب است و آفتاب در پرده اختفا است چند ر سراج جیبی

کوکبی است بآب وتاب خود داشت وامتیازی تمام بیآرد وچون روز روشن شد انوار شیخ
برآمد وظهور نمود ضوء بران سراج در ان متلاشی گشت وازاشعه وی گردید چنانچه اورا
هیچگونه امتیازی نماند اما با وجود این ضوء متلاشی را بان سراج که منشأ تعین وی شده
بود رابطی فی نفس الامر باقی است وارشاد فرمودند که این چنین کامل را اگرچه بنفس
ناطقه وجمیع قوای بسبب اضمحلال بحیثیت متلاشی میگردند اما این حیثیت که قابل
فیض جانبین نمانده بلکه افاضه ان فیض برانها بروجه اتم واکمل خواهد بود زیراکه الحال احاطه وسیع
دیگر یافته اند که قبل از تلاشی نبود ودیگر ارشاد فرمودند که حضرت شیخ اعظم را با اجازه
بهیئه کل بحسب اقتضای ظهورات مصلحت کامله نسب مختلفه می باشند مانند
نسبت ای شمس با کواکب که گاهی بر مثال مقابله است ووقتی محاق وزمانی
تثلیث وبالتسدیس وسائر نظر مودت ومقتضای هریک ازین نسبت
وجهات ونظرات علیحده است پس در بعضی اجازتهای بحسب ان نسبت
که بادی است ظهور صورت تمریع لاهوت در ناسوت است ودر بعضی محبت
محضه ودر بعضی مودت والفت ودر بعضی ازین اجازتهای اعظم النسبتی است
بی کیف ورای این نسبت مذکوره وسوای این جهات ونظرات مشهوره که با
نژاد از غیب صرف ذیلی جیبی محض می روید ودر تبیینی وبه بیرنگی خالص می جوشد
ونور او چنان است که گویا چیزی نبود ناگهان احکام او ظهور می یابند ودانسته
نمی شود که از کدام جهت آمدند ومقتضای ان منع صرف تقطط است وادراک
سر هرچیز ونکته فهمی در هر کلام وهمین است اصل حکمت وبهمین جهت التشخص
بنفسی خاص متعین نمیشود ودیگر ارشاد که چون در حقیقه کامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم

خوضي واقع مي شود عجب عمومي ادراک کرده مي آيد که از کمال عموم وسعت جميع
حقايق را احاطه نموده گويا عنوان تمام حظيرة القدس شده‌اند و انا فتحنا لک فتحا مبينا
اشارة بهمين است بعد از ان در تدقيق حقيقة جبرئيليه معرفتي بيان فرمودند که افهام
از ادراک ان قاصرند و بنده کاتب الحروف از انچه که از پرتو فيض خاص
بروي روشن شده بود عرض نمود که چنانچه هر فرد از افراد موجودات از راه اسما
و صفات بر جميع مراتب تنزلات مرور نموده در نشأه تشخص و تعين
گرديد پس اين راه وسائط است در وصول سالک را تا بذات ديگر انکه
انا کبري که در اني انا الله اشاره بدان است و ان چيزي که فوق از ثبوت
و وجود است و اين انانيات جزئيه ظهور و انصار همان نقطه فوق الوجود است
همان حيثيت صرافة و همين است وجه خاص که توجه بدان موصل بذات حرف ا
بي اميزش اسماء و صفات چنانچه سلوک براه اول ثمره وصول باسما و صفات
پس توجه بوجه خاص که مصطلح قوم است همين است يا چيزي ديگر است ارشاد
فرمودند که اين معرفت صحيح است اما انچه مصطلح قوم است عبارة از محافظت
صورتي است مقدس که بر لطيفه سر نازل مي شود و اين معرفت که ذکر نمودي غامض
است و از شعب ان معرفت است که سابقا مذکور شد و هر کس بدان پي نمي برد
و مدار طريقت بر چنين معارف غامضه نمي باشد بعد از ان در تحقيق توجه بوجه خاص
که مصطلح اکابر نقشبنديه است قدس الله اسرارهم ارشاد فرمودند که چون نفس
ناطقه از شهود حقيقه مجرد بي کيف متمتع مي شود صورتي مقدس در بي رنگ ازاني
در وهم اين شخص فايز ميگردد چنانچه اين صورت حکايتي ان مجرد بي کيف مي باشد

صحيح

پس في فطرت

[illegible] نقشبندیه

پس محافظت این صورة و همه توجه است بوجه خاص و همین صورة است مورث
توجه و تاثیر و منشا و نسبت که کیفی است از کیفیات مقدسه و الا نه مجرد محض
ذی کیف صرف این معنی را برنمی تابد بلکه انچه وی بالخاصیه می بخشد شغلی است
بسیط و از کلام بعض مشایخ معلوم می شود که این توجه بنفس ناطقه نبوی ذات بیرنگ
و بی کیف صرف است و این صورت از تعمل وهم ناشی شده لهذا از محافظت
ان و در پی ان افتادن منع می فرمایند و نزد ما ان است که این توجه بذات بحت نیست
بلکه نبوی بتجلی اعظم است که عبارت از ظهور ذات است در نفس کلیه و ان
صورة نیز از تعمل وهم نیست بلکه فایض است از انجا در وهم زیرا که ان تجلی را بروزات
است یکی در ادراج آرهیه افلاک و صورة انکه بدرکه با وهم می افتد شبیه بنور قمر است
و دوی مدرکه را با عالی سما میکشد و دیگر در ادراج آرهیه طلاعی است و صورة ان
در مدارک شبیه بصورة هوائی است مایل بنوعی از حرکة و دوی وهم را بوسط سما
وارض می برد و دیگر در مثالی است و صورة ان در وهم شبیه بدرخشندگی است
و مراد ان نیست که این کیفیات و صفات ان بر ذات را ثابت است که انها مقدس اند
بلکه مراد انست که صور انها چون در مدرکه متمثل شوند تعبیر بامین معنی احکی باشد از انها
گویا همین اطوار موضوع اند برای تمثل وی درین مواطن پس تعمل وهم را درین امر دخلی
نیست روزی وقت ضحی این بنده بشرف حضوری مشرف بود که عزیزی بحضور
معارف گنجور آمده عرض کرد که ما بوجدان خود می یابیم که بعد موت و بعد فنائی که در
دران عالم پیش خواهد آمد فنا کلی خارجی در حقیقة الحقائق خواهد شد و باطل
تمام روی خواهد آورد در انوقت بارقه از شمس وجدان انجاب برین ذره افتاد

که سر قول وی را دریافت نموده معروض داشت که چون شیخ عالم اجل ابن عربی اکملها
حقیقت خود را در حقیقة الحقایق که نفس الامری است در می یابد و بمقتضای عوایق
تعینات حصول آن بالفعل در نمی یابد آن معنی را در ذهن خیال متمثل میشود که بعد مرگ
این صورت ظهور خواهد یافت جناب حضرت این ملتمس را بسیار تقویت فرموده
خود تفصیل ارشاد فرمودند که قول بعضی از صوفیان زمان را شنیدم که وی می گفت
که بعد مرگ هم چنان خواهد بود که از دریا در کوزه آب آورده بودند چون کوزه بشکست
باز آن آب بدریا پیوست و در حقیقت تحقیق آن قول نیز همین است که چون تابعی
و بردی بآن اضمحلال می آرد و آنرا بالقوه می یابند نه بالفعل و مانع از فعلیه همین جسد را
می دانند لاجرم گمان می کنند که بعد خراب این بدن این صورت ظاهر خواهد شد و حال
آنکه تا تحقق الحقایق تعینات دیگر هم هستند که اتم واوسع اند که مانع و حایل اند همه آن
وقت دیگر ارشاد فرمودند که الحال بعضی می گویند که نفس ناطقه با وجود حدوث بعد تجرد
ابدی خواهد شد نفس ناطقه را الحال حقیقة نفهمیده اند گمان کرده اند که آن جوهری است مستقل
که تجرد او را ندانسته اند که نفس ناطقه نیست مگر بطور نفس کلیه و مبانی خاص از مبادیات
وی که باعتبار تعلق و تنزل بهیکلی خاص این نام یافته پس اگر باعتبار حقیقت وی که نفس
کلیه است این حرف می گویند راست است لیکن وی از حدوث برتر است پس
نتوان گفت که حادث بود بعد از آن ابدی شد و اگر این تطور را اراده می کنند
این خود کذب محض است زیرا که طبیعت تطور چنانچه حدوث را اقتضا می کند
زوال را هم مقتضی است بعد از آن معارفی بیان فرمودند که از عداد ادراک اکثر ناس
بیرون اند روزی بحضور عارف کبیر ذکر بعضی از اولیاء سلف آمد که عمده مقامات

پیش ایشان حصول علم لدنی بود ارشاد فرمودند که از علم لدنی چندین مراتب دارد
عمده آنها آنست که اطلاع بر رابطه حادث با قدیم حاصل شود یعنی معرفت کیفیت
ظهور ابداع و خلق و تدبیر و تدلی است که کمالات اربعه انبیا اند و علم احکام این
کمالات دیگر اطلاع بر کلام نفسی است و آن عبارت از آنست که چون احکام
نوع انسانیه بحسب قوای طبعیه و عقلیه در حظیرة القدس تحقق گرفت حضرت
تجلی اعظم از آنجا احکامی که بدان اعتدال باشند یعنی بحسب مدارس ملا اعلی از اوامر
و نواهی در تشبهات که دران تهذیب قوای علمیه و عملیه ایشان می شود تا بحسب
آن مناسبت با حضرت مبدأ اقتضای صورة نوعیه پیدا کنند دران موطن
علی الوجه الکلی تعین فرمود چنانچه بجهت تهذیب قوای علمیه تشبیه کرده نفی انحا
کمالاتی که مدرک عقول باشند مع التنزیه بانه لیس کمثله شیء و مناسب همین را
تهذیب قوای عملیه معین فرمود و این منبع نحوی از انحاء در حظیرة القدس تمثل گرفت
و همان است کلام نفسی دیگر اطلاع بر احکام شرائع خاصه و ادراک سر آنها است
از موطن تشریع و انتباه من لدنا علما تشبیه است از قسم اول و این صور دره جاریه
الهیه است بحسب تدبیر جزئیه روزی ارشاد فرمودند که حضرت نوح علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام قریب موت خود بر دمان فرمودند که ما شما را بدو چیز
امر می کنیم و از دو چیز نهی یکی از شرک و دیگر از حسد با ظالم و امر میکنیم بکلمه لا اله الا
الله وحده لا شریک له فهذه کلمه لا حجاب منها و من الله یعنی این کلمه لحون
کثیره می دارد مثلا نفی معبودیه از غیر الله و هم چنین نفی مقصودیه و محبوبیه بلکه فاعلیة
تا که موجودیه نیز پس این کلمه ثمره رفع این حجبات می شود و دیگری کم سبحان الله

[النسمه]

وبحمده فانها کلمة تنزلون بها یعنی اثبات حامد و کمالاتی که فیما بین خود بآن تمدح می کنند
ویرا سبحانه اما نوعی که مباین شود از جنس مخلوقات و تنزیه باشد از مشابهة اینها
و همین معرفت است که مقتضای نسبت مخلوق است با خالق پس این کلمه بحسب
دلالة خود برین معنی و تسبیح و تمثال الحال است که مستوجب ترتیب که تنزلی
نوعی است از آن گشته و همین سر رزق حیوان دون رزق انسان است زیرا که رزق
چارپایه علف است و رزق آدمی که در تسبیح بحمده بجهت ترقی وی در عقل و ادراک
و اثبات حامد و تنزیه از حیوان ابلغ و افضل است از وی حبوب و ثمار شد که افضل از
علف است بار افضل انسان در آن معنی پس آن کلمه سبب تنزلی ایشان گشت
والله اعلم روزی ارشاد فرمودند که شیخ ابو علی سینا در بیان نفس ناطقه قصیده
گفته و نزول وی از محل ارفع یعنی از مقام تجرد در حضیض ناسوت و پای بندی
آن درین مجلس ذکر کرده و در حکمت این معنی حیرت نموده و این از قصور معرفت وی است
زیرا که در ظهور نشات مصالح کلیه منظور اند نه مصالح جزئیه که به نسبت هر فرد فرد باشد
پس حکمت درین تنزل و تعلق حصول نشأت کمالیه انسانیه است که تنزل سادس است
و عبارة از ظهور جهت است که نمونه تجلی اعظم است در نفس انسانیه و اتساع
آن و لحوق وی بملاء اعلی و انعکاس نظام عالم در آن نفس تا در این معنی جارحه
الیه شده آن نظم از وی ظهور یابد و این معانی بدون آن تعلق نمیگرانند و از مقتضای
ظهور صورة نوعیه کلیه همین است که بعضی افراد باین کمال فائز شوند و بها شوند مقصود بالذات
از آن ظهور و دیگر افراد ناقص هم از ضروریات ظهور اند تا آن انتظام در اینها متحقق میگردد
پس این حیرت محض از عدم معرفت اسرار تنزلات ناشی گشته دیگر ارشاد

فرمودند که ابوعلی بر عبادتی که برغبت جنت کنند بسیار انکار نموده وگفته که این از
قسم تجارت است نه معدود در کمالات واین نیز از عدم ادراک حقیقت
جنت است وعدم دریافت سر دعوة انبیا علیهم الصلوة والسلام بسوی رغبت
بجنت ورهبت از نار زیرا که جنت در حقیقت تشبحات وتمثلات وکمالات
وتهذیبات نفسیه مومن است چنانچه چشمهای بهشت تسنیم وکافور وزنجبیل که برای
مقربان وابرار در قرآن مجید ازان خبر آمده تمثلات کمالات نفسیه ایشان بحسب
اختلاف نفوس وتهذیب انها وبهمین معنی اشاره در حدیث که الجنة قیعان غراسها
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس این ترغیبات انبیا علیه السلام
بسوی جنت در حقیقت ترغیب بسوی کمالات نفسیه است ورغبت دران
فی نفس الامر رغبت در ظهور ان کمالات است علی الوجه الاتم والاکمل ودیگر ارشاد
فرمودند که ابوعلی واتباع وی گمان کردند که در بیان مبدا ومعاد انچه اخبار شارع وارد
شدند محض مجاز وکنایات اند از معانی از بس که مخاطبین عرب امی بودند وفهم
المعانی دقیقه بر ایشان متعذر داشت بنا بران شارع ان معانی را بطریق تمثیل
وتصویر بایشان بیان کرد واین گمان وی خطا است بلکه تحقیق انست که معانی دقیقه
که در صور مشابه متمثل شده بود در کلام نبی ان معانی بهمان صور واشکال بیان فر
مثلا در مبدا که بیان مواثیق وارد شده تحقیق انست که در حظیرة القدس نوع
انسانی بجمیع استعدادات وقوی واحکام خود تحقق پذیرفته وکسب انها فیوض رب
الارباب را قبول نموده بکمال واستعداد خویش بحقوق ربوبیت اقرار آورده واجمع..
در مثال بصورة مواثیق متشبح گشته در کلام نبی که افاضه تربیت کمالیه نوع انسان

بحسب اقتضا استعدادات وی متعین دران موطن است بیان همان تشخصات
واقع شده و مثلا در معاد که بیان حوض کوثر واقع شده در حقیقت لطفی و فیضی
صعبه ایست از حضرت ربوبیت که در ضمن بعثت انبیا علیه السلام بر روی کار آمد
همان فیض در مثال بصورت حوض کوثر متمثل گردیده پس باعتبار همان تشبیه و تمثیل در کلام
نفسی بیان آن واقع شده اینجا شارع علیه الصلوة والسلام هیچ تصرف بمجاز و کنایه
از طرف خود نکرده همان حکایت نفس الامری است که بخلق آورده روزی ارشاد
فرمودند که مسئله تجدد امثال که پیش صوفیه محقق گشته از دو تقریر است و هر دو قریب

مسئله تجدد امثال

معقول است یکی آنکه افاضه وجود بر شیء که باشد از مفیض مجرد از زمان و متعالی از آن
است که باعتبار آن ایجاد و ابقا در یک رتبه است یعنی در آنجا امتداد زمانی نیست
که آن ایجاد و ابقا از هم ممتاز باشند و این موجود متعاقب زمانی است که در وی تعاقب
آنات ملحوظ می شود پس آن افاضه ایجادی را که در ان انقضا نیست با این شیء زمانی
که در آن تقضی دارد اختلاط متحقق است پس ازین اختلاط مجرد با زمانی تجدد امثال
صورت می بندد یعنی همان ایجاد در ظرف زمان با آنات متعاقبه صورت گرفته تجدد
امثال را داده دیگر آنکه در مقولاتی که حرکت دران واقع می شود تجدد امثال باعتبار
حرکت جوهر در آنها اثبات نموده‌اند اما در جوهر ثابت نمی کنند زیرا که در ذات
جوهر حرکت نیست بجهت آنکه حرکت را متحرکی و محرکی باید و اینجا جز نفس جوهر
چیزی دیگر نیست لیکن تحقیق آنست که در مقوله جوهر نیز حرکت ثابت است و متحرک
دران وجود است زیرا که گاهی بصورت انسانی که جوهر است متلبس می شود
و وقتی بصورت فرسی و علی هذا القیاس و همین است حرکت پس چون در حرکت

شخصی اکبر که بنیه مجموعه عالم است وشامل زمان ومقتضیات وی است توضیح
نمای دیرا منزله سوی آفتاب که تموجی دارد دریابی بسبب آنکه حضرت وجود باهمه شئون
وکمالات مقتضیه لآثارها یکدفعه که فوق زمان است بآن صورة جلوه نموده پس طلوع
وغروب دروی متحقق گشته لهذا دران صورة کلیه جامعه من حیث هی هی تجدد امثال پیدا کرده
وچون آن وجود منقلب بهمان حکم در هر ذره از موجودات متجلی است بالضرورة آن
تجدد وتحقق تحققی دارد وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب شب اول از ماه
این خاکسار وقت تهجد بخلوة خاص باز داشتند بعد ساعتی از مراقبه ارشاد فرمودند
که دراین شب معانی مناسبه بعبادت ونورانیت یافته می شوند نه مناسب تجلیات
شب ثانی از آن لیالی قریب سحر این خاکسار که شرف مواجهه داشت از حال وکیفیت
لیل استفسار نمود ارشاد فرمودند که انوار عبادة فقط ادراک نموده می آید دو شب
گذشته که نسبت ودویم بود میل بسوی تجرد زیاده تر محسوس میگشت اما عجب است که دراین
ادوار از برکات وترویج یافته نمی شود ودر عالم مثال برای اضافه ناس خیری مثل
برقی می درخشد معلوم نیست که هرکدام کس اند ودیده صورت گیرد شبی ارشاد
فرمودند که ذو دلشیری از جهت وسائط تنزلات درنهایت بعد است از مرتبه
ذات مجرد صرف لیکن از راه وجه بیت که طلسم ذات الهی است درحقیقت آن نیز
درغایت قرب است دررنگ قطره آنکه درخاک مجازی آفتاب افتاده باشد
که هرچند آفتاب درمحل ارفع است ودور نهایت بلندی است اما دراین قطره خود
راتی بخاک افتاده بهمان شعشعان خود درخشان وتابان گشته وارشاد فرمودند که سبب
مفاخرات اولیا قدمت اسرار هم آن می باشد که چون از راه بجان طلسم الهی

الهی یک السببی نازل می شود و با نفس ناطقه می امیزد ازان جهت ان کلمات مجربه
از ایشان جوشیدن می زنند و از همان مفاخرات نفوس ضعیفه مقهور و مغلوب
می شوند و اعتقاد کمالات ایشان پیدا می کنند اگر این نمی بود هیچکس این بزرگان را
نمی شناخت مگر جناب خمیه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که در وی عدیده
محقق است مع هذا از انقیاد آن عالم متبع است و این یکی از خصائص انذات علیها
علیه الصلوة والسلام شبی ازان لیالی متبرکه وقت تهجد این بنده در خلوة خاص
بازیافت ارشاد فرمودند که عالم تجلی اعظم و اضمحلال جهت هست دران بنحوی عجیب
ظهور می یابد که تعبیر ازان علم بهمین کلمه توان کرد که تحقق و تقرر هست فقط و اضمحلال
جهت انکه نمی توان گفت که این چیز هست یا چیز دیگر هست باجزا او هست
بالجمله از اعتبارات انانیه فردیه جزئیه برآمده حکم عموم و کلیه گرفته توان گفت که مستوجب
تمام جهات عالم تقرر هست بحیث لا یشذ منه شیء شبی دیگر نیز این خاکسار
وقت تهجد بشرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که بعد انتقال ازین دار جان
لطیفه که بحسب فطرت بر شخص غلبه میدارد بر روی کار می آید و احکام همان لطیفه
بر وجه استقلال ظهور می کنند و دیگر احوال که بتابعیت لطائف دیگر بودند مستور
میکردند و دران موطن از راه همان لطیفه کیفیت اضمحلال در حقیقة الحقائق صورت
می گردد و درین نشاء کسی که جهت وی با تجلی اعظم اتصال پیدا کرده نایب
این جهت در مدارک نورانی مقدسه می باشد دیگر ارشاد فرمودند که انچه
در بعض احادیث وارد شده که مطربه بود که زهره شده و عشاری بود که سهیل
گشته معنیش چنان واضح می شود که روح شان را بحسب اقتضای مناسبتی که بوجه

محض

من الوجود دارند وران کواکب محبوس ساختند پس این سبب از کمال انسانی
که سیر تا بحظیرة القدس ولحوق بوی است از راه نقطه نور القدس که در حقیقت انسانی
ودیعت نهاده‌اند واحکام جان نقطه را بحق الله تغییر کرده شد محروم مانده زیراکه ان
کواکب را بحظیرة القدس راه نیست اگر هست نیز ره دیگر است از ثمرات تجلی
اعظم وانکه ارواح شهدا در جوف طیور سبز می باشد العفو اعمال منجیه ایشان است
که ازان راه تمتعی وتلذذی حاصل می نمایند روزی ارشاد فرمودند که امروز وقت
صبح انشراحی تمام روی آورد مراقبه صبح بهان انشراح اتفاق افتاد چون از حلقه برخاسته
درخلوة درآمدیم دران جا بعد ساعتی غنودگی واقع شد دران میان صالحه را یعنی صبیه
حضرت ایشان که قضا کرده بودند در منام دیدم که گویا در جای است بسیار خوب
ولباسی دارد بغایت فاخر چنانچه در ایام عروسی می باشد وگویا دران مکان مخدومی
شیخ صالح الدین وزوجه قدیم شان نیز هستند وپیش ایشان کودکی است بسیار
خوبصورت ودران وقت چنان معلوم شده که این طفل فرزندی بی صالحه است که
حق سبحانه دران عالم بوی عطا فرموده عوض انکه درین جهان نبود وچون از حال ان مغفورت
شان استفسار نموده شد گفت دران ایام که در انجا قضا کرده بودند در انجا بسیار سردی
بود شب وروز از جهت برد ایذا میکشیدیم وازان هنگام که در انجا رسیدیم ان ایذا بر
طرف شده وبسیار ارام است همین دو سه کلمه گفت وپس دو سه کس دیگر را
نیز در انجا دیده شد یکی از کنیزکان را که رنگ رویش خوب گشته ولباس سفید
دارد وگویا والده حقیقی مخدومی نیز دران مکان هستند اما رویت شان اتفاق
نافتاد وازان وجود طفل معلوم گشت که چون خواهش ولد در دل ان مغفوره بود دیا شد

دران عالم عطا فرمودند بمقتضای حدیثی که چون بعضی از اهل جنت را خواهش زراعت
پیدا خواهد شد همان ساعت تمنای خویش فایز خواهد گردید و سرور ظهور تمنای فرزند اینجا
است که از مقتضیات صورت نوعیه انسانیه ظهور اولاد است و چون درین جهان
گاهی عصیان ماده عائق می افتد آن اقتضا صورت نمی بندد و آن موطن مقام عصیان
ماده نیست پس آنچه مقتضی وی است علی الوجه الاکمل ظهور می یابد و بهمین مبنی اشاره
است آنچه در حدیث وارد شده که همه اهل جنت بر صورت رجل واحد خواهند بود
یعنی اختلافی که بسبب عصیان ماده بود از میان خواهد برخاست و آنکه درباب سیدنا
ابراهیم رضی الله عنه که در اوان رضاعت قضا کردند وارد شده که برای شان دو مرضعه
در جنت باشند تا مدت رضاعت را بکمال رسانند نیز ایمای است بهمان سر که
وصول آن صورت نوعیه است بکمال خود علی سبیل التدریج والله اعلم بالصواب شبی
ارشاد فرمودند که معتزله منکر رؤیت اند در آخرت و وجدان و ذوق بر طبق احادیث
نبویه بر صحت رؤیت شاهد اند زیرا که یکی از عکوس حضرت تجلی اعظم آن است
که بار از صورت نوعیه انسانیه و بحسب استعداد آن ظهور یافته و آن بمنزله حجر بهت آن
صورت کلیه است و چون در آخرت محل کمال ظهور احکام صورت نوعیه است و درین
ماده نیز مطاوع هیات نفسانیه بدرجه تمامتر خواهد بود چنانچه در بعضی احادیث وارد شده
که در سوق جنت بهر صورتی که کسی باستحسان توجه خواهد نمود بهمان صورت خواهد برآید
و نفس ناطقه را انجا بهت نظری است خاص و درین دار بسبب تمانع ماده افراد در
هر فرد ظهور نیست و در آن نشاه این تمانع نیست پس انکشاف تام آن ذات
مقدس که رؤیت است بنسبت جمیع افراد نوع انسان از راه همان برزخ که بمنزله

جهت صورهٔ کلیه است وقوع خواهد یافت بجهت انسحاب حکم نوع بجمیع افراد
وعدم تمنع ماده از تلون بهیئه نفسیه والله اعلم و در شب بست و هفتم که لیلهٔ ختم قرآن بود
اکثر مخلصان با اختصاص حاضر شده و الی خلوت خاص اجابت دلیل نمودند وقت تهجد
جناب حضرت ایشان از خلوة بیرون تشریف آورده بدعای خیریت دارین جمیع
فدویان را نواختند حافظ محمد افضل کشمیری که از مریدان خاص اند دران ساعت
ابیات قصیده اطیب النغم وغیره بصوت لبس حزین خوانده وقت حاضرین را بغایت
خوش ساختند و بدین وسیله بدعای خاص سرافرازی یافتند و شب اخیر از رمضان
بین الشاهین که این خاک را شرف حضور مشرف بود ارشاد فرمودند که در آنچه در
حدیث اسلام آوردن وحشی که قاتل امیر حمزه بود وارد شده که اگر توانی خود را
از حضور دور داری واز نظر ما غایب باشی نکته خوبی فهمیده شده یعنی که این معنی
بجهت ادراک عدم مناسبت فطری وی بود بذات مقدس خویش نه محض کراهت
طبیعی ناشی از قتل حضرت حمزه رضی الله عنه زیرا که اگر خالص همین سبب بودی البته از جناب
الهی منعی وارد میشد چنانچه در حدیث وتولی ولیس لک من الامر شیء واشال آن واقع شده
که الاسلام یجب ما قبله ونسبت کره طبعی با آنجناب بسیار بعید است ومصداق این نکته
آنست که در زمان حضرت عمر رضی الله عنه ارتکاب شرب خمر ازوی متقرر واقع شد
و چندبار دیر احد زدند و چون باز نیامد جلا نمودند و وقت تهجد که در حجره خاص باز یافت
بسی معارف و اسرار تکوین و تشریع ارشاد فرمودند که هر دو این امر اولاد در غیب الغیب
متعین می شوند بعد از ان ظهور به بر بند وعلی سبیل التدریج این همه کمالاتی که بالقوة بودند
بالفعل میگردند برنگ غنچه که اولا همه آنچه در گل ظاهر شده بهیئت در صورهٔ غنچگی مندرج

ومندمج باشد پس از ان درجه بدرجه در کل ظاهر و باطن میشود تا مثل قفص مصفی
طاوس شود : در شبستان عدم نیز چراغانی هست : وارشاد فرمودند که انچه از اخبار
شفاعت در قیامت وارد شده همه تعبیر از ظهور فیض است از میان حجب
انحضرت صلی الله علیه وسلم واز هر که شفاعت ظهور خواهد یافت در حقیقت از انجناب
است که انحضرت علیه الصلوة والسلام عنوان جمیع ملا اعلی اند دیگر از معرفت
محجوبست خبر نیست از شفاعت نمودن هم نصیب نیست دیگر وی قائم باین منصب
است البته وی از ان سر باخبر است و در اخر ان مجلس میرزا محمد مراد بدخشی که یکی از
معتکفان مقام برکات ایتام بود بحضور آمده عرض کرد که شب بست ونهم از راه غفلت
از دعاء خاص محروم ماندم امیدوارم که یک فاتحه در حق این بنده خوانده آید پس
حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ان ارشاد فرمودند که سعادت ادمی در دو چیز
است یکی انکه ظاهر وی موافق شرع باشد دوم باطن باخدا واین را تفصیل بسیار است
هر یک از ان بقدر استعداد خود فرا میگیرد و هر مقدار که کسی را میسر آید غنیمت است
بالجمله ان عجب وقتی خوش بود که خوبی ان بیرون از شرح وافزون از بیان است
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ۞ حافظ جیو نقل فرمودند که
شاه غلام حسین که عزیزی است صوفی صادق القول پیش ما ذکر کرد که ما در رویا دیدیم
که گویا شخصی بزرگ که سراپای او نور است می گوید که در این زمان در امة محمدیه مثل
شاه ولی الله هیچکس نیست افاده در سنه ثانی وستین از قرن ثانی عشر حضرت
ایشان چون بحسب قصه عادة باربعین رمضان فرمودند این خاکسار را بنابر حکم
از راه وجدان غیب دان بران مطلع بودند وان ارتحال حضرت قبله گاهی بود که از

شفاعت

معتکفان

بسیر متعال که او اخر رمضان کسلمند شدند و دوازدهم شوال برفیق اعلی پیوستند
وازین معنی اضطرابی و پریشانی که بحال جمیع متعلقان راه یافت بیانش نیست
صورة دوری ازان آستان فیض آشیان تجویز فرموده رخصت اعتکاف در وطن
بخشیدند که بدین سبب درین ایام استیعاب اوقات حضورشان واکتساب
بعض فیوض خدمت ایشان دست داد و الا حسرت و تاسف بر فوت آن
از دل هرگز نمیرفت اگرچه دران ایام فیض التیام توجهات بحسب باطن شب و روز
مبذول بودند مع هذا از معارف خاصه اعتکافیه این بنده را عموم کرده در شمول انعم محروم
نپسندیده واززبان قلم فیض رقم بنوخطاب مستطاب کرامت بخشیده هرچند تحریر آن
معارف غامضه بنابر بشریت در صدد رساله از تسطیر معارف قریب التناول رفته
درین مقام مناسب نمی نمود لیکن بحکم آنکه سوزهای عاشقی والکاه چه در این معانی با
ای جان لبس سطره در حکایات اعتکافات ان شرط از دست رفته و شده بر قام
ازان قید برآمده در بحر مسایل غوامض مطلق العنان گشته بنابران بعضی ازان معارف
بحسب مناسبت در ملفوظات که قسم ثانی است تحریر نمود و پاره ازان درین جا می
نویسد تحدیثاً بالنعمة و شکراً لها و هر مسدرا معنون بلفظ موهبت کرده شد افاده
قال الله تعالی الذین یحملون العرش و من حوله الآیة بدان اسعدک الله تعالی ادراک حقایق
الاشیاء کماهی چون نفس کلیه پیداشد حقیقت محمدیه علیه السلام متوجه تربیت نفس کلیه گشت
وان طریقت رقیقه است از رقایق ذات بحت و در اصطلاح ما مسمی می شود تجلی اعظم
تربیت تجلی اعظم نفس کلیه را بوجه من الوجوه شبیه است تربیت نفس ناطقه بدن

حقیقت

فرد واحد را از افراد انسان ولله المثل الاعلی پس اول اعتماد تجلی اعظم بر فواد نفس
کلیه واقع شد مثل اعتماد نفس ناطقه بر روح هوائی که در قلب فرد واحد است
از افراد انسان پس این فواد نفس کلیه مسمی بعرش است در کتاب الهی و اعتماد
تجلی اعظم بر دل معبر است باستواء الرحمن علی العرش استوی یکی از نعم الهی آنست
که مثل بدن عرش مسمی گردانید و در اعالی آن اجرام ربانیه افلاک است و حاملان آن
نفوس ناطقه افلاک در رنگ این موطن مثل رنگ آفتاب است و فرود تر از آن
اجرام ربانیه ملائکه واکابر بنی آدم است و حاملان ارواح ملائکه و انبیا و لون آن شبیه بلون هوای
لطیف که بسبب نور آفتاب نورانی شده باشد و فرود تر از آن اجرام بهیته که منتشی
است باغشیه احکام نفوس در رنگ این موطن شبیه هوائی است کیفی الحله السرخی
منیر و فرود تر آن نفوس دیگر که لا یعلم جنود ربک الا هو چنانکه سراب را دیده باشی که
هوا متحرک می نماید پس اجرام ربانیه افلاک و اجرام ربانیه ملائکه و انبیا و حاملین عرش است
و اجرام منتشیه بخار نفوس و اجرام دیگر که احکام حجب هست در آن بغایت تحقیق است
و احکام ملکیه بر ظاهر این دو قسم را بمن حوله تعبیر رفته است اول اراده متجدده و اول
اخبار در میان اعتماد در جهان بر عرش پیدا می شود و مفصل میگردد در میان عرش
و حمله عرش خدا تعالی در شرایع از تعریف اسما و صفات خود احکام و آثار این تجلی اعظم
بیان فرموده است و امهات الصفات دو صفت است یکی صفت قهر بر کلیه
ما فی الکون و هو قوله تعالی و هو القاهر فوق عباده قدرة و سمع و بصر و اراده از این باب
است دیگر حصول حقایق ناشی از ذات بحث بحسب تجلی و قدر از این باب است

والله اعلم این حظیرة القدس طلسمی است ضبط و ربط عالم مطلقا و بنی آدم خصوصاً
و بدون این طلسم ممکن نیست اول نفس کلیه را بمنزلهٔ لوح گردانید که در وی ظهور کند هرچه در
مرتبهٔ عقل متحقق است پس اول ظهور آنجا صورت ذات بحت شد و بواسطهٔ آن جمیع
صورتها و استعدادها که در مرتبهٔ عقل کامن بودند بر روی کار آمده اند و این صورت الهیه
که معبر است نزدیک ما بتجلی اعظم ظهور کرده است جمیع اجزای نفس کلیه را برقی بی‌تحاشیانه
که مثال رشته‌های نورانی از وی بیرون می آیند و تا هر جزو هر نقطه رسید و قهر کرد او را
از جهت باطن او و ظاهر او با قهر باطن پس شبیه اوست در ظهور و وجود این نقطه و آنه
نابود بوجود آمدن و از عدم بوجود رسیدن و هرچه ازین جا جست گوئی همه یکی است اما فهم
ظاهر الیس اقتصار اسباب است بمسببات و تسلیط اسباب انها و اجرای احکام
انهاست در مسببات و مقارن ساختن اعراض با اضداد و ازرا املک تعبیر رفته است
بضم المیم چنانکه از نکته اولی بملک تعبیر رفته است بکسر المیم اشاره شکر الله تعالی
مساعیهم الحقیقة ام منتهی شده اند جائی که گفته که حدوث هیچ حادث بدون تاثیر
قدرة واجبه بی واسطه نمی تواند شد اعراض باشند با افعال عباد یا غیران ما احسنها
من کلمة باز هرچه در هرچه عالم در میان نفس کلیه میکون و این چیزی است شد منبع آن
او نیست الا نفس جزئیه شدن همان نفس که در غیر نفس کلیه نمی توان یافت همان
نفس کلیه خود شش نفس جزئیه می شود چون نفس جزئیه شد صورت الهیه در وی
مندرج گشت و اندراج هیات عالم همان است اصل لی لغنا مما الا الکمه منجان الکفا کردند
بر تولد و آن تحققات از نمودارات جالبه نفخ نفس است و مدار کار و محل اعتبار
فی الحقیقة نیست الا حالة نفخ روح پس جمیع احوال نفس شبیه خواهند بود با احوال

علوي و امهات سفليه موافق شكلها كه در وقت نفخ روح مرده است و نفخ روح سلطان
ماكنابت است از نفس جزئيه شدن نفس كليه ابتدا از طلسم الهي از همين جا است
كه منجذب شدن جزو كه صورت الهيه است فدين نفس جزئيه بجهت اشتمال او بر جميع
صورتها كه در نفس كليه است اجمالا بسوي صورت الهيه پس اين انجذاب اصل
طلسم الهي است اولا اجزاء بهيئه افلاك همه برنگ آفتاب مجتمع شده اند مثل گوئيم
براي توجه صورت الهيه بسوي اين اجزاء بهيئه صورت شجره و حقيقت مجرد است متعلق
بهيولي تعلقا ما و صورت و شبح آن اوراق است و اغصان است و از بار و ثمار است
كه بديدن همان اوراق وغيره مي توان گفت كه شجره را ديديم پس اين نسبت كه ميان
حقيقت مجرده شجره و الاغصان و اوراق واقع است همان نسبت بعينها در ميان
صورت الهيه مجرده كه در صلب نفس كليه پيدا شده است و در ميان اجزاء بهيئه
افلاك و ملائكه و انوار ايشان پس اينها بمنزله اغصان و اوراق اند و صورة مجرده
بمنزله نفس شجري ولله المثل الاعلى مثلي ديگر گوئيم براي نسبت اجزاء بهيئت ما صورت
الهيه مجرده صورت علميه كه از معلوم بخاطر ما مي آيد و مبدا انكشاف معلوم ميگردد و دو جهت
دارد بيك جهت عرض است از باب كيفيات كه بنفس ناطقه متعلق شده است
و مثل او مثل تصوير است كه براي منكشف بودن حال زيد و عمرو با مصور بر صفحه كاغذ
از الوان چندي مي سازد بحقيقت اين صورت از مقوله الوان است او را باز بديد چه بنسبت
بجهت ديگر عين معلوم است و آن جهت كدام است النست كه با قطع النظر از صورت
باين نفس نظر نمائيم بلكه التفات ما مقصور باشد بآن معلوم و باين اعتبار اين
صورت علميه عين معلوم است همچنين اجزاء بهيئه را دو جهت است بلكه جهت عين

[illegible]

صورت

صورت مجرده است وبجهت دیدن غیر او پس این احجار بهیّه مختلف شدند بحسب اصل
جبلت احجار بهیّه افلاک نزدیکتر بن احجار آنند بحقیقت ورنگ آن نزدیک بنور
آفتاب است بعد از آن احجار بهیّه جمعی از ملایکه و آن فضل بنی آدم که کمّل اند و معنی تحمل نزول بنات
الست که وقتی که خدا تعالی اراده ایجاد عالم کرد همان اراده بعینها منشرح شده بتعیّن چند
که بنا بر عالم بر آن موقوف بود مانند الکمه ارحکم خواند کره را متحرک کردند اراده تحریک
او همان بعینه تعیین منطقه وقطبین او شده بلکه ادور دیگر نیز بتدریج از منطقه تا قطبین تنگ تر
شده اند نیز و همان بعینه نقطه مدار کره که حرکت کره بر آن جاریست و همچنین اراده عالم
اراده جمعی از افراد که واسطه انتظام ایشان است فی اصل الوجود و فی تکمیل الافراد
الی محل کمال صورتهم و این احجار کمّل بمنزله هوایی که ذنی شده است در نور دیگر یا نمین هکر
نور شده و همچنین فرو تر از این احجار کمّل احجار بسیار جمع شده است و افراد سبحه رنگ
با ملی بروشنی و افر تر هوای مثل شراب بالجمله این موجودی قایم شد بین یدی رب
الارباب اول او مثل آفتاب و افراد او مثل سراب و این را در کتب الهیه علیین گویند

و بازاء او موجود دیگر است که او را سجین گویند اعاذنا الله تعالی منها که در جانب
مخالف اعمالی نفس کلیه متحقق شده است باز همین علیین ظهوری دارد در عوالم سفلی
و ظهور او را جنت گویند که آنجا ظهور می کند در بقعه از ارض که اعلام افلاک بآن متوجه
می شوند و در آنجا انعقاد پیدا میکنند مثل جابرصا و جابلقا که فلاسفه قدما می گفتند و چون
حظیرة القدس منطبع شود در بقعه از ارض نفوس این احجار بهیه همین متعلق شدند
بابدان مناسبه خود و جمیع قویهای آن ده نفوس ظاهر شوند والقه الله بر قوت جداگانه
این نفس را حاصل آید و اقتصار بر لذت بجمیع خود لقصور کند افاده حقیقت آن

چنانکه در وقت استیلاء سبق همان استیلا سبب افاده صورت جمیله در حس
مشترک میگردد و در وقت استیلاء جوع صورت طعام و در وقت استیلاء عطش
صورت آب در حس مشترک مخلوق می شود لیکن این عالم و آن عالم مختلف اند درین
معنی که علم حضرت هیولی آن متأثر است از همت نفوس بحیثیت ظهور قوة مثال و اعلام
افلاک در عالم مشهود و ازین حاجت نیست وگاهی بالاثر از ارض منطبع شود در موطنی
از مواطن عالم مثال و این نیز بهشت است زیراکه بهشت عبارت است از انطباع حظیرة
القدس در موطنی که کار آئینه کند در تشکل و تشبح این است شرح طلسم الهی والله اعلم
بحقیقة الحال نسبت حجیت بتجلی اعظم بچه می ماند آفتاب در گنبد سماء شعاع عظیم
ظهور نمود آئینه را در مقابل او گذاشتند شعاع او را می گاه نمود چنان متبادر می شود
که اگر اصل حجیت در عالم نمی بودند همه عالم دهری می بود زیراکه اراده و اختیار از همین
تجلی اعظم می جوشد و بس متوجه باو غیر حجیت نیست و همه عالم از احکام الهی بیخبر
در باب معرفة اسماء و صفات و تذکیر بآلاء الله و ایام الله و بما بعد الموت و در باب
مخاصمه کفار و در باب حقوق الله علی عباده و حقوق العباد علی الله غافل می بودند
زیراکه محل ظهور این اشیا شعاعی است که گرد تجلی اعظم قائم است در حکمت مبرهن
شده که اگر چراغ را در مقامی که میان رائی و میان او بعد متوسط واقع باشد و ظلمتی
در میان چراغ و رائی متحقق باشد لاچار شعله چراغ ضعف آنچه هست بنظر می آید
علتش آنکه شعاعی که محیط شعله چراغ است درین حالت بصورت شعله ظهور میکند
همین مثال شعاع تجلی اعظم در نظر افتادگان باسفل السافلین در صورت عین
تجلی اعظم ظهور می کند بیان کنم که اصل حجیت چرا مهتدی نشد به تجلی اعظم در علوم

تشریح

متوجه

و وجدانیه مناسبت در میان علم و معلوم شرط است بقدر مناسبت ادراک
ادراک می کند لهذا قدما حکما گفته اند که مدرَک عین مدرِک است بالجمله چون در
نفوس ناطقهٔ ایشان جهت متشبع بود مصفوف شده بسوی وجه تجلی اعظم ازا
در اول حرکت علمی داشته بودند یا مانند شیئی که از خاک از بذر شده بسوی
نخل بمقتضی اصل فطرت کوبیده اند که هر چیز در اصل جبلت او حاصل بر حرکت است
و کدام چیز را قبله حرکت ساخته چون این حرکت ظاهر شد علوم مناسبه تجلی اعظم
در روح و سر فواره زدن گرفت درین محل الوان مختلف ظهور می کند چندین از الوان
طیبه که گویا مقتضی اصل این موطن است بیان کنیم صورت نور صرف صورت سریان
شیء واحد در اشیاء متعدده صورت قهر بر جمیع اکوان در همه این الوان صورت سر
تا صورت تجلی اعظم برپا خورد اما از جبلت جهت اطلاع می جوشد که این همه
صورت با صورت است می آید و می برد بی با بی آمری است مستمر که تیز را در ساحه
او کند بود گاهی در عین کشاکش بی با بی الوان همه نا چیز شوند و حقیقت مجرده
می ماند و عند ذلک انکشف الغطاء و تم العطاء رفت باید دانست که ملک بنی آدم حاصل
بی او اختصاص است بتصرف در شیء مالک اسب آنست که اگر خواهد سوار شود و اگر خواهد
عاریت دهد و اگر خواهد بفروشد و علی هذا القیاس مالک زمین و مالک بنده همین
است که تصرف کند و اینجا ملک اختصاص دیگر است که بحسب اصل جبلت و مقتضی
صور انواع واقع می شود و بجهت ارتباط بعضی عالم ببعض چنانکه شیر در پستان بعقب
بولد ورزند جبلت نوع است و مقتضی تدبیر الهی در ارتباط بعضی عالم ببعضی در مزاج
این رطوبتی گذاشته بودند که اولا بصورت حیض بر آید و ثانیا غذا جنین شد و ثالثا شیر

حرکت

خاص برای غذای متولد پس ارتباط خاص را کای بلفظ ملک در قرآن عظیم تعبیر فرمود
وقال تعالی خلق لکم من ازواجکم پس خدا تعالی در اصل فطرت نوع را منقسم ساخت
بذکر وانثی والله نسل ذکر ظاهر گردانید والا تناسل شی منقلب بامر دون خصیتین
ودعا خصیتین در ذکر ظاهر گردانید ودر انثی مختفی تا این همه مقتضی شود تناسل
وتولد اولاد وبار یکی را به دیگری رغبت داد وحاجت یکی را به دیگری بسته گردانید
بیقضی الله امرا کان مفعولا این معنی را هم چنین در کتب الهیه آمده است که خدا تعالی
دواب را برای آدمی آفرید ومضمون این خطاب آن عاید است آدم را عاقل
دبرادرنده صناعات آفرید بوجهی که رسن سازد وانرا کمند کند ودر گردن گاو وخر
اندازند وشیر است از حیوانات این حیوانات را بلطف وعنف علاج کند تا آنکه
مسخر گردانند برای حاجات خود وهم چنین معنی وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون
همین است که صورت ایشان را بوجهی آفرید که عبادت مقتضی نوع او باشد پس
هرگاه افراد نوع بر سلامت مزاج خود باشند از قهر قوت عاقله قوت سبعیه وبهیمیه
والتفات باو باشند وطالب برای خالق انها وتذلل پیش او وعبادات البته کنند
وازعبادت نکنند این معنی بلفظ لام تعبیر فرمود الا لیعبدون ودر اینجا این نکته باید دانست
که شریعت همه بیان همین اختصاصات است که صدره نوعیه ان اختصاصات را اقتضا
کرده است ودر مرتبه کلام نفس خدا تبارک وتعالی بصورت انسانیه تحقیق فرمود
واختصاصات او را همه دانست وبرحسب اختصاصات او چه باعتبار تدبیر منزل
وچه باعتبار تدبیر مدنی وچه تدبیر ملی وچه تهذیب نفس علما وعملا همه احکام وجوب
وحرمت وغیران ومخاطبات تعریف ذات خود بچی از استعارات جلیه وتبیانا

فرو

ظاهر متمثل شد و این همه حکم نوع انسان است باز ظهور فردی از میان افراد انسان
که جمعیت او مراق باشد و غشاوه حکم نشات مراقبه او را مستور نکرده باشند
هم یکی از مقتضیات صورة نوعیه و حکم الهی از راه این جمعیت جاری شدن دور
عقل و قلب این شخص فواره صفت جوشش زدن باز از زبان و فعل او ریختن در
مردمان رسیدن و از میان قوی فلکیه و تایید ملااعلی والهام ایشان تالف دادن
در میان قوم و شریعتی و ملتی تاثیری باقی ثابت گردانیدن همه این کل انشعابهای صورت
نوعیه است بالجمله اگر نظر تحقیق درنگری تشریع داخل تقدیر است و تتمه اوست
و حکم افراد داخل در حکم انواع است و تتمه اوست آنچه کسی گفته است دریا محیط
خویش موجی دارد خس پندارد که این کشاکش با اوست مذهب دهریان است
و مذهب محمدیان آنست که بر سطر همین تقدیر و تشریع و همین کل و جزئی از جانب عظمت
اختیار کیا برجوشیده است و قصدی و تاثیری فواره زده است و این همه عنایات
و تعلیلات محقق است و این همه ربط و ضبط ثابت ولله الحجة البالغة و حضرت
ایشان فرمودند که شبی علوم لاتعد ولاتحصی از باب آنکه در هر موجودی از موجودات
سواء کان جوهرا او عرضا قولا کان او فعلا مشارکت قوی متعدده الهیه و امکانیه دخیل
می‌شود تا آن موجود صورت میگیرد افاضه فرمودند و این معنی متمثل شد بصورت بازار
که خلقی کثیر از دو جانب دارند و هر یک بکاری مشغول است پس دیدم که شئی فعلی
گردد در صدور آن فعل مثلا ثلث قوه شهوی در آن قوه غضبی و همین قدر قوه
عقلی ترکیب یافت و همچنین همچنین لطائف از قلب و روح و غیره بمقادیر مختلفه
مداخلت نمود و همین قسم قوای کواکب و افلاک باندازه های متفاوته ممزوج شد

تا آن فعل صورت گرفت چنانچه مثنوی با عاشقی مزاجی کرد و سخن گفت پس در آن
سخن چه قدر قوه شهویه دخیل شد و قوت عقلیه چه مقدار صرف گشت
و تاثیر قلب بکدام اندازه و اثر لطیفه روح بچه شابه واقع شد بر همین قیاس
جمیع حرکات و سکنات ترکیب و امتزاج قوی و لطایف و میزان و مقدار
هر یک مشاهده و معاینه میکردم و افاضه این علوم بشابه بود که گویا بارانی عظیم می
بارد و در حقیقت این اجسام متمثله همان علوم اجتماع قوی بودند که صرف برای مشاهدات
و معاینه اینچنین صورت گرفته بودند و چنان معلوم شد که افاضه این قسم علوم بجز در اوقا
قران بعض کواکب علویه نمی‌شود اما یکی از مخلصان حضرت ایشان دختری بود
و استطاعت آن نداشت که برسم قبیله خود سر او را سروا کند هر چند حضرت
ایشان ترغیب و تحریص وی درین امر مبالغه می‌فرمودند که موافق وقت حالی
خود دختر خود را با کسی تزویج نمایید وی بخوف عار از عهده امتثال امر گرامی برنیامدی
و در آن کار چندان توقف نمود که خود ازین عالم انتقال کرد پس از وی مادر صبیه
بیشتر بی سامان شد تا آنکه دختر از حد مراهقت بر آمد لیکن عفیفه و صالحه بود و گاه
بگاه بزیارت حضرت ایشان می‌آمد بعادت قدیمه روزی در دولتخانه ایشان بود
از جناب الهی بحضرت ایشان الهام شد که فلانه دعایی کرد ما شنیدیم و پسندیدیم
بلکه الفاظ آن دعا نیز در قلب ایشان القا شدند که می‌گفت من یتیم و کسی دستگیری
ندارم اینچنین ملک در حضرت ربوبیت درگرفت اما وی صلاحیت آن ندارد که بی
واسطه بر قلب وی الهام فرمائیم شما وی را برسانید که کارسازی او بوجهی که بهتر
از عادت باشد خواهیم کرد لیکن او را باید که قرآن بیاموزد و در آموختن قرآن تقصیر نکند

پس حضرت ایشان باین بشارت ویرا مبشر ساختند و چون تحقیق فرمودند بهمان
کلمات وی مناجات کرده بود افاده در شهر شعبان از شهور سنه ثلث وستین
بعد الالف والمائة که میعاد اعتکاف اربعین برکات آگین جناب حضرت مولائی
وملجائی قریب رسید دل عقیدت منزل بحسب عادة مالوفه بجهت ادراک شرف
مجاورة معتکف منبع الشرف مضطرب گردید و چون وصول بان منبعه استی از رهگذر
امتثال امر جلیل القدر انجناب بالتزام تمام ابا را این مستهام دشوار افتاد حرقت وداعیت
این بنده بجناب کرامت مآب نوشته رسانید در جواب ان آوازنامه بدین عنوان جناب
هو حقایق و معارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام عزیز القدر میان محمد عاشق سلمه
الله تعالی وابقاه از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی الموافقة
والمسئول من جنابه الکریم ان یوافیکم بمکاتیب بهجت اسالیب ایشان رسید چون
مشغول بودند جا انکه درین اعتکاف نمی توانند رسید حالتی عجیبی بهم آمد نظر بانیکه سبب
ملاقات ایشان حاصل میشد انقباض روی آورد ونظر بانکه منسوب اند برای کاری
اقامة ایشان دران محل از مستحسنات شمرده شده آمد در که مرشدی بند انشراح
کالنقش نمای عالمی جوای شدند بالجمله تلافی این مفارقت صوریه ضروریه بخاطر بست
که درین اعتکاف در اوقاتی که با ایشان بالمشافه سخن از دقایق معرفت میرفت
مخاطبه با صورة مثالیه ایشان کرده میشود بقدر میسور در اوراق چند آنچه بخاطر افتد نوشته
شود تا بر تلک المکاتبة نوع المخاطبة پدید آید خصوصیات دیگر که انجا حضور وغیبت یکسان
است در گفت نمی آید از احواله بضمیر منیر ایشان کردیم والسلام پس بدان
این عاجز هم در وطن رجا را تلک المخاطبات و توضا لهذه المقامات اعتکاف

والمسئول

از همین اختیار نمود پس دران میان آنچه از برکات و فیوض معنویه افاده فرمودند چه
بیان نماید که شکران از احاطه تحریر و تقریر بیرون و افزون است ع اگر بر تن من زبان شود
هر موئی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ اما آنچه از معاملات موجوده بقید قلم انجام رقم
آمده بودند تحریر آنها این رساله را زیب و زینت می بخشد و هر مقدمه را ملفوظ محاطه
ممنون می سازد افاده در بعض اوقات چنان صورت بست که در ملک عمان که بندر
منضبط ساحل اوست عزیزی صالح متصف بصفات اهل الله بسن کلان سال
هست که در اصل از قبیله حمیر و از ملک یمن است و بالفعل در عمان افتاده خدا تعالی
نظر رحمتی خاص بحال اوست و تبع او بجانب سایر علمای حدیث ادراک کرده
می شود که این عزیز شافعی سوریت زانی دیده است لیکن خامل و عزلت گزین و
مجرد افاده فرمودند وقتی از آن اوقات افاده فرمودند که ازین افت در توبهی دیگر ظهور کردیم
و این ظهور تا صد سال خواهد ماند پس چنان معلوم می شود که این معنی از قبیل انوار و کمالات
نسبیه و لطایف بارزه است که متعدیة النفع باشند نه از قسم معارف و اسرار لطایف
کامنه محاطه متأخرین طریقه احراریه که در زمین ماوراء النهر بودند وقت تهجد هزار و یکبار می خواندند
یا خفی الالطاف ادرکنی بلطفک الخفی پیر ترم برای موافقت ایشان در اعتکاف چند شب
خواندم شبی در اثنای خواندن دریا دریا معانی الطاف خفیه ظاهر شدند از انجمله شخصی که
زراعت می کند یا تجارت و از ان ممر گذران خود را بسر می برد لطف خفی در حق این
شخص آنست که سعی این شخص ناجح باشد و بمقصد خود رساند و در ضمن آن زراعت و تجارت
آفات و مصیبتها است که بغیر علم این شخص از وی دفع می کنند قال الله تعالی معقبات
من بین یدیه یحفظونه من امر الله بدان الهام می کنند طریق حق در اتفاق و حفظ و غیر ان

و از انجمله جماعه چون ملاقات کنند لطف خفی از میان دل این جماعه می جوشد پس ملاحظه
می کنند و مبادله می نمایند و اگر در میل زن ایشان مبتی بود از هم میباشند و از انجمله کسی
که دوست این شخص باشد نافع باو میرسد و در خاطر او مسئول میگردد که بجهت دوستی
این شخص رسیده است و کسی که دشمن این شخص باشد مضار باو میرسد و در خاطر او
مسئول میگردد که بجهت دشمنی این شخص رسیده است توبه میکند و از دشمنی باز
میگردد باز بنظر آمد که چون این شخص می تواند با خفی الالطاف ادرکنی ملتفت کالخفی
حقیقته این اسم کردن خود را از گرده باو می نگرد و سبب تحدیق نظر او از صلب نفس
ناطقه این بنده چشمه جاری میگردد از لطف خفی و در وسعت تمام منتشر میشود و هر جا
قلبی می یابد در آن قلب داخل می شود بغیر آنکه در نظام این قلب خللی واقع شود خاطر
هر جا فیضی هست بر نفس سالک شخص آن فیض استعداد جبلی و کسبی سالک است
و الا فیض مبدا بر عام است و این کلمه را در نظر فیض که بر لطیفه از لطائف بر نفس باشد
منسحب باید ساخت مثل فیض مبدا مثل شعاع شمس است و مثلا تفاوت استعداد
مستفیضان در قبول اثر مثل تفاوت اجسام در قبول شعاع پس جسد قبول حرارت می کنند
از شعاع شمس و آب می کند و ارض بیشتر از آب می پذیرد و جسد زیاده تر از همه و در اعلی
مرتبه آئینه آتشین است که جسم محاذی خود را می سوزد بشرط تعاکس صور و وضع خاص
پس تحت خاص که صفت بنده است مستلزم حب مبدا حقیقت آن مناسب خفیه
است در میان این بنده و مبدا که بسبب یعنی اکتساب بزرگی کار آمده و حب
مبدا ظهور آن اثر است در بنده بوجهی که آن عبد مشهور گردد تحت کون خالق و همین ما
هر چه که متوجه شود بجوئی ملاحظه چون این کلمه معلوم شد حالا باید دانست که مذاهب اعظم

در نفس اوی نقطه ایست و محل تجلی اعظم و حصهٔ نبوی همان نقطه است بمعنی که گفته شد
پس اگر این نقطه براق و متشعشع باشد غباری و کدورتی عارض او نشده برکه شیشه
آتشین است از تجلی اعظم محاکات شعاع تجلی اعظم میکند و قبول آثار ازوی می نماید تا آنکه
آثار خارقه در بعض مناسبات خود بظهور میرساند کمالی میخواهیم که شرح آن محاکات کنیم
پس اثر اول از آثار تجلی اعظم در وی شناخت تجلی اعظم است و در وی همت بآن
جهت آوردن و خود را باو سپردن و در وی تلاشی ساختن چنانکه بعض نفوس
که قوی کواکب سیاره در آن قوی نیز از بدیه اند خود اندر میکردند و در بعض فرض خود
مطلع شوند و بوجه من الوجوه نظر ایشان بخود می افتد در ضمن آن نقطه بعض علوم کواکب
سیاره بر آن نفس نازل میشود و از آن و آسیائی در عالم می نماید همچنین این نفس خود
اندر میکردد و بسر خود مطلع میگردد و نوعی از تیقظ بخودی افتد پس و بعض علوم تجلی اعظم
در آن میریزد بعض اعلی این علوم که ملک السموات والارض و هو القاهر فوق عباده علم
ما بین ایدیهم و ما خلفهم و نیز از اجل این علوم معرفهٔ اشیائی که استعمال آن در بدن باعث
تلاشی این نقطه در تجلی اعظم واضح تر و بارونق تر میکردند یا از تلاشی دورتر می اندازند
و عائق از آن میکردد لهذا این اسرار در قرآن عظیم در هر سورهٔ مکرر گفته شده که طبیعت
محوی این نقطه تجلی اعظم این علوم را به بدیهة خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته اند
در حدیث دیگران :: آفتاب را آنچه می بایست از صفات کمال همه حاصل بود
مگر یک جزئی از جزئیات کمال که آفتاب را بغیر حجاب در وی پوشش حاصل میشود
و آن احراق بنیه و فحم است پس تمام بلکه فوق التمام بودن آفتاب حامل آن شد
که آن کمال جزئی نیز حاصل باشد الهام فرستاد و حکمای بنی آدم از حدید و بلور و غیر آن

فرضی تجربه

آینه ها سازند و در مقابله شمس آن را بدارند مخروط شعاع جائی که بیک نقطه غایه میگردد
سبب احراق پیدا شد یا قوت را در عهد ذات خود آنچه می بایست ازوی شعشعان
حاصل بود المال را کمالی دیگر هست که بدون اجتماع اضواء مختلفه ظاهر نمیشود آن نیز زرق
و تنکیس و تموج ضو است پس از طلب یاقوت از آن بجنبش شد که اضواء مختلفه
پیدا کند و آن اضواء را جاده خود سازد و در این کمال شئی جایز نباید پس نقطه جنبیه اولاً
منتقل شد بجانب فلاح تا تخم بکارد در پی کاشتن آن افتاد در زوج گاو و آلات
قلبه را فی بهم ساخته و زمین را مهیا ساخت و تخم گندم آنجا انداخت و برکات ارض
و سما ممد مقصود او گشت تا آنکه درجه بعد درجه نشو و نبات کامل شد فلاح آن را بدرود
و در هم شکست و خلاصه آن که گندم است برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت
و این ولادة ثانیه است بعد از آن نقطه جنبیه منتقل شد بجانب دکان آن گندم را خرید
کرد و از حس و خاشاک پاک ساخت و بانواع ترتیب مزلی نمود و صورت تخم را
درهم شکست و دهن برداشت و باقی را از نظر اعتبار انداخت و این ولادة ثالثه
است و بعد از آن مشتعلی ساخت آن را خرید و مشعلها مختلفه المقادیر ساخت و در قالب
آن مشعلها روغن ریخت و بسلسله آتش بروی فتیله فحم و لبس بر روی کار
آورد و بهنگامه افروز روشنی گشت شاد آن مشعلها را در یکجا جمع ساخت
و اضواء آن همه متصادق گشت و بسبب اختلاف مقادیر زرق و تموج در ضوء
ظاهر گشت و این ولادة رابعه است الحاصل یاقوت را جلوه دادند ضوء سرخ او با ضوء
سفید جمع گشت و قلت و کثرت من الالوان و الاضواء جنبه آن تجلیات و شعشعها ظاهر شد
که در حساب نیاید یاقوت را مقصود از همین ظهور تجلیات خود بود و اضواء مظهر خود

ساخت باقی همه امور معده است وبه قوت تقدس آن شهبار خطاب فرمود
لولاک لما خلقت الافلاک ولولاک لما اظهرت ربوبیتی ودر حدیث معراج
طرت بجالی السدرة الی ان لا ادری ما بی فتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها
الا العالمون فی خاطر دربعض اوقات دیده شده که ارواح کمل از افراد بشر وسیم علما
وانوار شخوص اسمائی که در عالم مثال قائم است وانوار شعائر دین که بحکم تجلی اعظم
است از تخلیط قوی نسمیه افراد بنی آدم بر چهار صنف مثل کواکب متشبح شده‌اند واز
هر کوکبی خط شعاع منبعث این نقطه نموده شده و در عمق عمق این نفس در رفت و خود را
محبوب هر کوکبی یافت و در غایت هر کوکبی دیدم خاطر در بعض اوقات نموداری از حال
که بعد موت خواهد بود بظهور رسید پس علم حصولی که از جهت نوازه صفت بر می آید
بداخل این چهید دوران منطاشی شده مانند الا جهت وعلم حضوری او نمود از حیثیت
مراة بودن او تجلی اعظم را بلکه التفات بنور تجلی اعظم نمود زانکه چیزی هست که مراة تجلی
اعظم است درین حالت طرفه اضمحلالی توجه داید که بعبارت نیاید مخاطر اگر گویم مثال عالی
که زید عامل این صنم است باز دقیق نظر را کار فرماییم و گوییم که این صنم حجر باخشت مستند است
بذات زید من حیث هی بلکه نفس ناطقه زید کتب شده بقوی نسمه و درین قوی نسمه
حیله وکسبا حاصل شده قوه تصویر برباد و خشت وجود این صورت که در ماده ظاهر شده
بلاواسطه مستند باین استعداد خاص است که از قوة تصویر نامیه دائم و آن متعین است
در قوی نسمیه و آن قوی همه فیض نفس ناطقه فرق درین دو مقاله بر اجمال وتفصیل نباشد
همچنین اگر در لسان زبان بالغیب هر آثار وجودیه را مستند کنیم بمسیح الله باز در مقام
تدقیق نظر آمده گوییم که مسیح الله را دو کمال است یکی کمال از جهت ایجاد هر موجود نسبی

است

که هست اینجا ترجیح هیچ چیز بر چیز دیگر نیست دیگر محرم و محلل و محسن حسن و مقبح قبیح
از جهت تمیز اشیاء موجوده بعض را از بعض و از صفات واجب بر تجلی را مستندی
تعین نمائیم مراد من از قول اجمالی نخواهد بود چون این مقدمه منقح شد باید دانست که ذات
الهی در حقیقت مصداق هر حکم است اما هر حکمی را از جهتی چون اشیاء متکثره بظهور آمدند ظهور
و وجود از حیثیت تدبیر و ضبط و ربط قال الله تعالی ثم استوی علی العرش پس احکام
چند محقق شدند بازین ظهور بمثل آنکه گفتیم در تمثل نفس ناطقه و استعداد کسبی و جبلی که
در قوای نسمه ظاهر شدند و همین مقصد را تعبیر میکنیم بتجلی اعظم شعر عباراتنا شتی وحسنک
واحد و کل الی ذاک الجمال یشیر از احکام تجلی اعظم که بواسطه احجار بهیه بر افاضل
افراد بشری رسید دانست که استعانت و عبادت مخصوص باشد بر تجلی اعظم را در عرف
معبود و مستعان نسازند و تعظیمی که لایق مرتبه تجلی اعظم است بدیگری متوجه نسازند
لهذا جمیع انبیاء علیهم الصلوة والسلام برین مقدمه اتفاق نمودند ناطقه در تشریح علمین چنانکه
نفس ناطقه مبراست از الوان و اشکال لیکن تقاضا میکند که در جسم تعلق این نفس
اوراق و اغصان کذا و کذا ظاهر شوند همچنین تجلی اعظم در حد ذات خود بر صرافت نزاهت خود است
لیکن تقاضا کرده است که برای او خلیفه باشد در عالم پس در اعالی بعد موهوم اصوار
احجار بهیه افلاک ظهور نمود و فرود تر از آن احجار بهیه ملائکه علیا که وجود ایشان موقوف
علیه انتظام عالم افتاده است بعد از آن احجار بهیه افاضل بنی آدم از انبیا و کبار اولیا پس
از آن احجار بهیه ضعیفه که در غشاوه از نفس ناطقه و نسمه ملفوف اند و درین قسم
گرانی هست که بیان در راست نیاید ولیکن از آن نفوس بسیار که با کثر وجوه یا بعض
وجوه قوی ملکیه در آن ظاهر شده منجذب شدند بآن حضرت مثل انجذاب آهن

باره ای بسوی مقناطیس پس درین مقام اجمال بزرگی از ارواح اهل ذی قائم است
یعنی احجار بهتیه و صور اجابیه انبیا و تمام این مقام در شرح علمین است ملخص معارف چون
باین مقام میرسد موضع خود ازین کتاب مرقوم می شناسد مثلا چون دید حجر بهیت
الشخص که خود عالم است بعلم حضوری همه از وی منتشر شده است و در بین این علم
حضوری علم حضوری نیز تجلی اعظم نیز دارد باز مرة اخری در تجلی اعظم غایب شده
و علم حصولی که پس منه داشت فقلا شی شده همان علم حضوری یافت که خودش
نیز در وی حاضر شده ازین نیز یک نخست در شگفت ماند بعد ازان دریا دریا معرفت
نازل ساختند و پرده از روی کار برداشتند دانست چنانکه شمس که در گنبد اسما
رفعت و صورت شمس که در آئینه منطبع است چون هر دو از خصوصیة فرو دامی
باز گشتند فقد وحدانیة ماند که هر دو دران متحد باشند چون این ایں دانسته شد لیکن
الله ازین جا مقام خودش واضح گشت خاطر در شرح اتبع بر عابد معبود خود را ورد نیه
خدا تعالی باید دانست که در هر نفس آدمی انجذابی نهاده اند بسوی تجلی اعظم بمقتضی
صورة نوعیه انسان پس از ان حاسه مفتوح شود بقدر انجذاب آنرا دریابد لیکن دل
قوی همیه مانع آمدند از آنکه آن انجذاب دریابد و آن فاسد کرده شود چون بمعاد
انتقال نماید قوی همیه او فرو نشینند و مقتضی صورة نوعیه غالب آید و مقتضی صورة
مغلوب شود آنگاه نظر رفته باین انجذاب و همین انجذاب توجه بصری را اعداد کند
در عالم مثال پس اگر این شخص تجلی اعظم را بسبب وجه شد جنت است یعنی تبری
از الوان و اشکال و تصرف او در جمیع عالم و سر قدر و مانند آن اعتقاد کرده است
این عقد و انجذاب متوجه شود بتحقیقت تجلی اعظم در روئیه بصری در بازار صدق برود

کار آید

کار ایدوا آرا از او مصور دانسته ست در شیخ ازانکه آثار خارقه از ایشان دیده میشد
تمثل عیسی و نیز ازان علاقه یا انجذاب توجه را ممثل گردانند لیکن همان صورت که پیدا شدست
و الهامی از جانب فوق بعبور رسد از جهت لعنت و نفرت ملا اعلی و برهمین مبنی
قیاس باید کرد که از جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نفس کلام چشمه جاری
شده است از علم و نفوس بنی آدم بقدر استعدادات خود ازان چشمه خورده اند و علم
در منامات ممثل می شود بماد لبن پس اگر این صورت ممثل شود حوض کوثر پدید آید و همچنین
شریعت او روز هم صراطی هست ممتد بر بار شهوات احد از سیف و ادق از شعر اگر قوة
شابیه بران فائض شود برای صورت انسانیه ممثل گردد و جسم صراط همین توجیه
و صلوة و صوم نوری هست معنوی در بعضی منامات ممثل بنور چراغ و مانند آن میگردد
اگر روز حشر ممثل شود بصورة ثابیه برای استعدادات صورة نوعیه که قدر مشترک است
در افراد صورة از پدید آید و از منافقان منطفی گردد و مغالطه در شرح قوله تعالی الرحمن علی
العرش استوی قوله تعالی و تری الملائکة حافین من حول العرش آنچه در نظر کشفی صریحه
می نماید آنست که مراد از عرش درین آیات عرش تکوینی مثالی است تفصیل
این اجمال آنکه عرش جسمانی و افلاک همه ارواح دارند و در ارواح ایشان نقطه هست
که محاذی تجلی اعظم افتاده است و آن اجزاء بهیئت عرش و افلاک همان مستوی
رحمان است و ملائکه مقربین هم ملهم اند بآنکه گرد این عرش مثالی طواف کنند
و حامل آن باشند از جهت ضرورة انجذاب حقائق ایشان بجانب تجلی اعظم
و بسبب اعتماد تجلی اعظم بر عرش مثالی آنست که بر جهت افلاک راهی
کشاده و بسوی ارواح آن افلاک پس چون حکم اجمالی از تجلی اعظم مریزد همین

عرش تکوینی تشخص علم اجمالی ادبی کند بصورت خاصه وسبب حل جمع و تشتت آن
این عرش را النست که ایشان واجب الصدور اند در نظام خیر بانسته اند چون
گره حرکت آید منطقه ومحور وقطبین واجب است که بظهور اید محاطه حقیقت
بهشت مثل عرض عام است خلایق مختلفه در مبنی عرضی اتفاق پیدا کرده اند و ازاینجهة
یک نام برین همه جاری شده که بهشت است پس علیین را در جابلقه و جابرسا
یعنی بقعه از ارض که قوی مثالیه دران ظاهر باشد وعالم مثال صرف وعالم مثال ممتزج
با اعراض مثل امنواهر وشفافیة ظهور است پس بهشت در هریک ازین می تواند شد
وانچه انحضرت صلی الله علیه وسلم گفته اند که بهشت در دیوار قبله مسجد ظاهر شد مجاز
واستعاره نیست افاده در سنه هزار وصد وچهار وشصت چون شنبه شعبان المعظم رسید
داوان خلوة اربعینه حضرت ایشان نزدیک گردید این خاکسار بنابر اضطراری که
دیرا پیش آمده چون شرف بحضور معتکف منبع الشرف حاصل نمی توانست
نمود خواست که بجهت استفاضه فیوض هم در وطن بگوشه نشیند درین باب
عرضداشت بالجناب نمود از انحضرت سرافرازنامه عنایت نشان بدین عنوان
صادر شد حقایق ومعارف آگاه سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه
الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیة
نامه مشکین شمامه رسید معنی بود بنقض اعتکاف واستدعا دعا در تیسیر فواید الهی درین
خلوة اصلح الله تعالی جمیع احوالکم وفتح علیکم ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب احد والسلم بذاته وجعل لکم نصیباً مما خص به کل حبا من الملهمین المخلصین
المخلصین هرچند طلب همت درباب فقط امتثال سنت فریق است والا ایشان...

که تحقیقت دران فرموده اند که بلسان نبوت فرموده اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی الخ
پس دعا رکارکشا و همت علیا تاثیری کرد و توجهات عالیات دستگیری فرمود
که رشتهٔ نتیجه انها از مقدور بنده خارج است بیت گر بر تن من زبان شود هر موی یک
شکر تو از هزار نتوانم کرد و بعد از فراغ نموده تشریف اطلاع اسرار اربعین کرامت
انگیز این کمترین را مشرف فرمودند تحریر بر داز انها که متضمن یکی از مکاتیب متعلق
رسائل بودند این رساله را فرین میسازد عنایت فرمودند که حقایق و معارف
آگاه عزیز القدر سجاده نشین اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام محبت التیام مطالعه نماید الحمد لله تعالی علی الوفیه الطاهره داینه
والمسئول من الله تعالی کذلک لکم ولاولادکم واحفادکم و جمیع من یلوذ بکم که ام زبان منت حضرت
احدیت بیان کرده شود که خلوت اربعینه بجمعیت صوری و معنوی بگذشت الکشف
حظیرة القدس باالوان مختلفه و هیات متعدده چندین نوبت متحقق شد و بشارت
بعض مواعید منه جمیله چندین دفعه صورت بست چون این همه سابقا بیان کرده شده است دا
کرة ثانیه مفید کتابت آن نگشت مصرع مثنوی در شش مجلد بیک نواست بتقید کلمه
چند که سابقا نوشته مشغول میشود شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف میفرماید
که امام جعفر صادق بار دیگری از اکابر بکیفیت که من تلاوت میکنم ایتی را تا آنکه بشنوم
آنرا از قایل ان حل من قایل و توجه میکند این کلمه را بانکه خود مثل شجره موسی میشود و این
کلمات متلفظ خود را بطریق فواره ادا می کند این است آنچه شیخ الشیوخ فرمود لیکن
آنچه از ذوقا و حالا بر این بنده ضعیف گذشت الست که منکشف شده محل کلام
نفسی که نزول قرآن از آنحضرت بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی

در ضمن خوبترین اسلوب تمایل بر اهل ارض می ریزد زیرا که مخاطب بان نوع انسانست
و این انکشاف از مرتبهٔ عقلیهٔ صرفه تنزل فرموده و خیال و وهم را رنگین برنگ خود ساخت
و حالتی غریب دست داد قبل اتصال در قوم تصرف داشت ساخته باین صفت
گردیده اغلب ظن آنست که این بزرگ همین حالت را اراده فرموده باشد چنانکه
مشهود راه بی صوفی رویه و نظری گویند این حالت را السمع نامیده است والله اعلم بحقیقة
الحال افاده حضرت ایشان فرمودند سر عظیم که حق سبحانه او را جلوه ظهور می بخشد حفظ
آن تا بقیام قیامت مقصود او تعالی می باشد پس شخصیه را منکشف ساختند که او را حفظ
کتب الهیه و جمیع معارف نبویه سائر انبیا علیهم السلام گردانیدند و وی بالفعل در نواحی
عمان قیام می دارد و بعد از وی انتقام این مقام بشخص که معلوم است خواهد شد و نشر آن
کتب و معارف اگرچه درین زمان مطلوب نیست اما حفظ آنها خود مطلوب و مقصود است
افاده حضرت ایشان در کشف حقیقت این حدیث که بر صبحی فرشته ندا می کند الا سبحوا الملک
القدوس بعد ازین طالب را شبهه بخاطر رسید که فایده ندای ملک چه باشد اگر طلب تسبیح است
ایشان خود ندای ملک نمی شنوند و اگر اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشف این ندا
فرموده پس مجرد اخبار آنحضرت که تسبیح مطلوب است کفایت می کند چنین ارشاد
فرمودند حقیقة واجبیه جل مجده اسما و صفات کثیره دارد و بحسب هر اسمی و صفتی طلب
ذکر او بجانب افراد بشر متوجه شد و قلاده تکلیف بدان و انتهای آن در گردن صورة نوعیه
اولا و افراد آن ثانیا افتاد باز چون نشأه ملائکه پیدا شد حکمت الهیه آنها را متنوع و متعدد
ساخت و هر نوعی و صنفی را استعدادی خاص نهاد پس هر ملکی روی بجانب قبله
غیب کرده منتظر ایستاده است که از جانب غیب چه الهام فرماید تا بر حسب ارزد

هر ملکی را الهام نمی‌کنند الا آنچه مقتضی استعداد او باشد و طلب می‌نماید بلسان
استعداد آن را در فطرت او مناسبتی بان نهاده‌اند بالجمله فرشته که در فطرت او میل نهاده
بطلب ذکر این دو اسم وطلبی را که ملهم غیب است متوجه است بافراد انسان
این فرشته در دل خود جای گیرد پس اگر آینه را در می‌داشت وکی پندارند و همان
کوکب در آن آینه منطبع می‌شود و چه خصلت بروی متوفر گردد و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ازین سر عظیم که از قبیل آیات الهی است خبر داده‌اند و در ضمن این بیان فرمود
معنویه ذکر این دو اسم بر وجهی ابلغ و اهل الله را مددی تعالی تجلیات صوریه معنویه
بر ملک می‌نمود حقیقه تجلی صوری شبح یا داشت مجرد است در خزانه وهم بصورت دانسته دیگر
که حکمت الهی تخصیص آن کرده ودر هر دو صورت نفس مجرد این عارف که حقیقه مجرد
فعاله آشنا شود و رنگی مجرد از آن در وی منطبع گردد و قوای علمیه و عملیه او بالمعنی مجرد
مطاوعه کند و در لطیفه روح النبی والجذبی پیدا شود و لطیفه سر آن حقیقه مجرده ضمن آن
لباسها و پرده‌ها دیده ور گردد و اتصالی عجیب و هاتبی شگرف بر روی کار آید
بالجمله هر تجلی صوری و معنوی را شرطی است که این صورت خاص از وی برآید عارف
محقق را کالعیان مشاهد است زبان صورة پس بعد تمهید این مقدمه باید دانست
که حقیقه فعاله فی العالم متمثل بشمس فی نهایة السماء ظاهر شده دار کوه زهره شعاع او مخلوط
با صوره وهمیه که تعبیر از آن کمال نزاهت و کمال صولت بر افراد بشر و صدق مودة
ولطف واحسان باشد جلوه گر گشت ودر ضمن آن اکابر دیده‌اند که این است
اسم الملک القدوس پس هر فردی که در فطرة خود قوة زهره مسعود دارد این تجلی
معنوی می ریزند و اورا با این تجلی النبی و الجذبی میدهند و دیر با این تجلی التجائی

وفنائی وفدائی روزی میکنند وازمیان چشمان این شخص وازمیان زبان او نور الملک
القدوسی بیرون می آید مثل برآمدن آب از معدن خود برای فواره وارث رد کردند بانکه
فرشته موکل براین ندا از جوهر زهره است که در ساعت نموده که تجلی اعظم بر عالم تافت
زهره در آن ساعت در کمال سعادت خود بود پیدا شده این سر در جمیع قلب او
نهاده اند وی ندا صبحی می کند زیرا که صبح وقت طلوع زهره است از افق عالم خواه
پیش از طلوع باشد قبلی یا بعد طلوع ان قبلی یا بعد معلوم این ندا وقت صبح است
والحمد لله اولا واخرا ظاهرا وباطنا انتهی بدستخط خاص حضرت ایشان یافته شد که رأیت
في الواقعة حقيقة الروش بصورة نور ساطع منتشع جدا يسرع من كل ملك وملك مقرب
ونبي مرسل وولي منهم بقدر ستة ... ونفذ السدي ... هواها فيسطع في ذ
النور المتشعشع بمنزلة ما يوقد النار بالحطب او نعت فيه الطب عليها بنفسها علما
بالحقيقة الجامعة المدبرة بكيفية ما في الكون ولا تميز بذلك بين ملك النقاط فيصير هذا النور
المتشعشع كلها من كلمات الله تعالى ويكون هذا التجلي مصدر الاثار بجملتها في العالم ولو هذا
التجلي لم يعلم احد بالله تعالى انتهى خواجه محمد امین نقل کردند که روزی حضرت ایشان ارشاد
فرمودند که از میان سعد الدین که فرزند اکبر حضرت ایشانند امشب گریه بموقع شنیده شد
والده اش بر ضعف او حرف ملال انگیزی سر کرده که در بیماری وی غفلتی دیده بود ما نیز از
گریه فرزند متاثر شدیم در همین حال خواب گرفت و در واقعه دیده شد که حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بلباس عزیزان ما در آنجا جای نشسته اند و در پهلوی
ایشان سعد الدین هم نشسته است وایشان بسوی ما متوجه شده میفرمایند که تکفل
این پسر مائیم بتقریب این معنی فرمودند در حق شفای این پسر خصوصا در باب عافیه

اطفال دیگر عموماً دعاها میکردیم و از ارواح مشایخ نقشبندیه و چشتیه و قادریه استمداد
نمودیم معلوم شد که این اکابر نظر عنایتی باولاد ما دارند و این واقعه یکی از مصداق این
ماجراست افاده الفقیر خواجه مذکور نقل کردند که بعد وفات حافظ عبد النبی قدس سره
اکثر جلسات حضرت ایشان در حجره که حافظ جی می بودند اتفاق افتاد و گمان بود که بحسب
اتفاق جلوس درین حجره خواهد بود بعد چندی ارشاد فرمودند که ارواح ملائکه باین حجره
انسی دارند ازین جهت خاطر منجذب شد که باره درین نشستن چیزی از اوراد و وظایف
ادا کرده شود بلکه بدیگر زبانی بیشتر الفت دارند اگر درین باب اندک تغافلی واقع شود
انس ایشان بوحشت می انجامد پس ناچار دو سه ساعت آنجا مشغول بودن بوضعی
که میل ایشان مقتضی آنست ضرور است افاده در بیان منجمله اسرار ما اربعین سنه الف
ومائه و خمس و ستین حضرت ایشان ارشاد فرمودند که گاهی کشف حقیقی در صورت
تمنای آن معنی واقع می شود و وقتی در صورت حدیث نفس چنانچه روزی حدیث نفسی
روی نمود در آن حالت که فقط بود مثل واقعه منامیه ظاهر شد که گویا برب حل بحر زخار
نهاده ام وقت مغرب است ازین جهت بظاهر وحشتی دارم اما در دل سروری
وانسی می یابم دران اثنا شخصی ظاهر شد از مردمان دیار مغرب جوان و سیه لحیه
چنان معلوم گردید که گویا قطب وقت خود است پس با وی صحبت
طویل واقع شد و برکات عظیمه روی آورد اما از قسم برکات نسبت اسمائیه
واعمالیه و اشراق آن در خود یافته میشد و از چند گاه حزب البحر که دعائیست مشهور
از ملهمات شیخ ابو الحسن شاذلی اتفاق افتاد در آن وقت صورت شیخ ابو الحسن
شاذلی قدس سره کالبرق الخاطف مرئی گشت رنگ شان سفید بسرخی

بایل وجه نزدیک سبکی بود ازان اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
دتجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند و بمزاج
شیخ بر آوردند و مقتضای الاتجلی وان نسبت را مبسوط نمودند و حزب البحر را بمنزله
کوه ساختند برای مشاهده صنع اعیان شئون بلعقته بنی ومنی افندته ؛ ونفس کانت فی
عطایای ممدی ؛ پس یکدفعه علوم بسیاری ازین کوه مشهود گشت پس بعد ازین واقعه
حضرت ایشان شرحی عجیب متضمن معارف عمیقه وحقایق دقیقه بر حزب البحر تحریر
فرموده اند مسمی بهوامع دران میان اولا معرفه کمال الهی که تدبیر است از جمله کمالات
اربعه که ابداع وخلق وتدبیر وتدلی است ومعرفت لمیه استجابه دعا که این حزب ازانجمله
است بیان فرمودند ودر اثنای تحقیق شه اسم مبارک از اسمای الهیه یعنی الله وقاد
وعلیم ذکر فرمودند واسباب حدوث حقایق چهار قرار دادند قوی عنصریه وقوی فلکیه
وهیات مثالیه وهیات طلسم الهی که ذکر ان مستوفی درین رساله در ضمن مخاطبات
ارقام یافته وثانیا بیان تجلی که قبله همت شیخ ابوالحسن شاذلی بود تحریر نمودند
ودر تمهید ان تحقیق اسم الهی که اصل ان تجلی الهی است در مثال که مکاشف حقیقه
واجبه است واحجار بهیته افلاک واملاک افاضل افراد انسانیه را بخود کشیده
متلبس بلباس مثال ساخته در نور خود فانی گردانیده باقی بخود میسازد تا دواعی
غیبیه در انها ریش نمود مشخص کردند پس بعض ازانها جلوه عرش تکوین اند کما حقق
فی هذه الرساله ایضا بالجمله همین تجلی است که قبله همت شیخ است وثالثا
تحقیق تدلی کلی که بهمان تجلی ببعض اعتبارات وکمالات خود ذکر فرمودند بعد ازان
نسبت شیخ بان تجلی از جمله نسبتهای معتبره عند الصوفیه که نسبت التماست مبین ساخته

ازان فارغ

کران حالتی از حالتی است که شبیه بحالت شبنم چون آفتاب برآید و در مقابل او دایم
باشد و نقطه نقطه او مردن گیرد درین حالت اگر شبنم را علمی بود این متلاشی
شدن در علم او صورتی می‌فرستاد که از حول و قوت خود برآمدن است و از کمال
تعظیم شمس در خود که اضمحلال و تناسب دیدن ادب ورزدن چنانکه در حالت غشی می‌باشد
از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن بعد از ان هیاکل کلیه که این نسبت التجا
در نفوس کمال ورثه انبیا احداث می‌کنند شرح نمودند که عبارت از طلب عصمت و طلب
کرامت و طلب علوم الهیه و مقامات سنیه و طلب تیسیر در معاش و نفوذ از ظلمه
و بلاهای اسمانی و طلب تسخیر عالم و دعا بر مفسدان است و این هیاکل کلیه که ان را
کرامات جزئیات الهیه است هر یک را شرح فرمودند که لایق اقطاب ارشاد باشند
بعد از ان بعض مشخصات این هیاکل که از قوی کواکبی که در نفس عارف بارونق
باشد لاحق شوند بیان فرمودند و اینجا ذکر نمودند که شیخ از جنود زهره است بعد از ان
انواع فهم معانی کتاب الله و سنت رسول که باهل الله مخصوص باشند و تحقیق بطون
قران مذکور ساختند بعد از ان معانی مقطعات کلام الله تفسیر کردند بعد از ان حقیقت
دعوه بلکه بیان نموده بسوی شرایط ان اشاره فرمودند بعد از ان بعض خواص حزب البحر
بحضرت ایشان معلوم شده و طریق استعمال حزب مذکور ذکر نمودند بعد از ان اسناد
دعای مذکور را از خود تا شیخ ابو الحسن شاذلی بعد از ان شرح کلمات حزب الجواز
ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلقه بانها و تفصیل انچه این کلمات متضمن انست
و نکات متعلقه بان از علم اشارات و حقایق و تعیین معانی باعتبار احوال تصرفیه
تا بیین شود که کدام کلمه صلاحیت کدام مطلب دارد تفصیل دادند و در خاتمه بعض طرق

دعوة حزب البحر که بعض مشایخ در کتب دعوة نوشته‌اند تجویز فرموده‌اند اما در ایام
فتنه صفدر جنگ و محاربه او با سلطان که جمیع محلات کرد و پیش مسکن
کرامت نشیمن ویران شده بودند و حضرت ایشان بضرورت تکلیف بعض مخلصان
مع متعلقان در شهر تشریف برده بودند و اکثر از شهر کهنه بزیارت رفته بود در آن
روزها باین خاکسار چنین ارقام فرمودند که دو ملک در خواب بابا فضل کشمیری
که جوانی است صالح از دوستان فقیر متمثل شدند و گفتند که فلانی درین حویلی
چرا توقف می‌کند اینک ما برای محافظت حویلی آمدیم بعد از آنکه کوتله بدست مردمان
بادشاهی آمد آن دو ملک بعد نماز فجر در نظر فقیر متمثل شدند و گفتند ما رخصت
میشویم بجا نزد بعض خادمان فرمودیم که در حویلی باشند بدلی ایشان روزانه
می‌بودند و شبانه بعد تفحص معلوم شد که چیزی از اسباب خانه رفت از آن
قبیل بود که سال بسال تبدیل کرده می‌شود و آنچه در ایام محافظت خادمان و فتور
حفظ ایشان واقع شده و سخن آن دو ملک براست برآمد در آن ایام که
صفدر جنگ با سلطان محاربه داشت و این قضیه امتداد کشید و این معنی موجب
تشویش عالی شده بود و در وهم مردمان غلبه دی صورت بست حضرت
ایشان فرمودند که ملکی که برادر حرب موکل است روزی ظاهر شد و گفت که این
امرا اگر در حرب تقاعد نمایند ما ویران خواهیم کرد پس همچنین متحقق شد
که از بین حروب کار او نخرت شد پس در مدتی قلیل صفدر جنگ را علتی عجیب
پیش آمد که آبله در پای او افتاد هر چند گوشت پای او می‌بریدند فاسد میشد
و محتاج بریدن میشدند الی آن قفص باسور حال و قول آن ملک صورت

کرفت افاده در سنه هفت وشصت بعد یکهزار ویکصد جناب حضرت ایشان
در ماه رمضان بر عادة مالوفه اعتکاف اربعین فرمودند وچون این خاکسار بجهت
ماموری بالتزام مقام اباء کرام در تقصیر تحصیل شرف مجاورت معتکف منبع الشرف
معذور بود لاجرم خود را هم در وطن برای تعرض نفحات الهیة وفیوض توجهات سامیه
درگوشه انداخته عنایات اسرار اعتکاف فیه التماس نمود الجناب بمقتضاء کرمهای جسیمه
بر جهت بعضی از آن اسرار عظیمه خاکسار خود را نواختند وبان نوازش سرافتخار
ویرا باوج عرش عزت افراختند پس بارادان مکتوب فیض اسلوب بعینه آنچه
رساله رازین میسازد وهو هذا موحقائق ومعارف آگاه عزیز القدر سجاده نشین
اسلاف کرام شیخ محمد عاشق سلمه الله از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام
مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه والمسئول من الله تعالی ادامتها ان وکلم مکتوب بهجت
اسلوب مبنی بود از شوق طلبی که در ایام اعتکاف مفاض شود لهذا کلمه چند ازین باب
بتحریر می آید هرچند در اکثر اوقات وقت ظهور علوم خاطر بجهت ضبط آن بکتابت
نمی پردازد وبعد آن ساعت از لوح خاطر منمحی میگردد لهذا اکثری غیر مضبوط می ماند
وما لا یدرک کله لا یترک کله باید دانست که تجلی الهی غالبا وارد میشود بر لطیفه
سر بامرجی از روح واستعداد سر در روح را در تجلی مدخلی قوی هست که التجلی لا یکون
الا بقدر المتجلی له لیکن در بعض اوقات حلول آن در سر مستور میشود مثل دخول رای
از مرآة واشتغال او بعضو در مرتبه فقط پس بسیار است که متجلی له گمان کند که این
تجلی متعین نیست باستعداد قابل وغیر منقبض بسماکها متحقق نشده واین را بعرف
صوفیه باین عبارة تعبیر کنند متجلی بکسر اللام تبدیل کرد بسوی متجلی له وگاهی استعداد

سرور روح روشن ونمایان باشد وشوقی مروح بآن تجلی ولقین او با حکام
سر بر ظاهر شود در آنوقت گویند که تجلی مترقی گردد باز این تجلی گاهی بصورة باشد
وگاهی بی کیف وغالب در نفوس ذکیه خصوصًا در حالة یقظه همین است
که بی کیف باشد ودر بعضی احیان این تجلی از مشار خود بطریق تجلی ظاهر شود
واستعداد تجلی آن از فرط اشتعال الوهیة مستنیر گردد ودر جمیع قوی این شخص سمائی
ازان فرو ریزد وعلومی که در قوت متخیله وواهمه او مخزون بود با این قوی استعداد
قریب او داشتند بجهت سوال سائلی دیگران همه بنور تجلی منور گردد وحق از
باطل متمیز شود وان همه حکم الهامات ومکاشفات پیدا کند چون این مقدمه مبین
گشت نه تجلی که درین ایام مفاض شد بیان کنیم با نوعی از بسط وتعیین علومی
که قوی متخیله وواهمه از ان قبول نمود بین الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل تجلی اول وارد وی واقع شد آخر شب که عقل وسر وروح را جنبشی داد
وجری وی فرو گرفت بعد از کمال ظهور او دانسته شد که حقیقت آن جذب تدلی
کلی بود جزئیت را وانجذاب جزئیت بسوی او ومحو شدن جزئیت در شعاع
او چون ازین حالة فی الجمله افاقه واقع شد بر قوه از متخیله وواهمه حظ خود قبول نمود
از آنجمله آنکه حقیقت الهیه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم بآن نورانی شود
گردد وقابل آن نور نشد الا احدیة جمع در میان خیال ووهم از قوه منطبعه فلک اعظم
از آنجهت که نفس وی مدبر کلیه ما فی الکون بود واین نور اعظم عرش رحمان است
دراین سه قوه وهم آمده قوه مجرده مفاض از تجلی اعظم وقوه ملکیه مفاض از طبیعة
فلکیه واحدیة جمیع خیال ووهم وبسبب اجتماع این سه قوه طبیعت این نور اعظم

تقاضا کرد که رسم کند صورة خود را در سر این متجلی تا نفس ناطقه شبیه تجلی اعظم باشد
و قوای نسمیه شبیه قوه ملکیه و مدارک شبیه امده به الجمع بین الخیال والوهم همین مناسبت است
که راسم این تجلی شد در شان این متجلی و الله الاشارة فی قوله صلی الله علیه وسلم
ان الله خلق آدم علی صورته و از انجمله آنست که آگاهی آمد که در باب سلطان وقت
و اضطراب او از جهت غلبه ارکان دولت بروی باید گفت که اشارتی از ملکوت
رسید باین مضمون که در نجات تمسک بایه فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت و هو رب العرش العظیم نافع خواهد بود در او شب و بعد صلوة الزام تلاوت
آن باید کرد در ضمن این خاطر معلوم شد که جماعه از عباد الله مامورانند بانکه در باب
تسلط او دعا کنند و از انجمله آنست که در جواب شخصی که سوال کرده بود نسبت
تو از نسبتهای قوم بکدام نسبت مناسب است باید گفت انجا نسبتی هست
متبدای اعظم نمونه خود را درین نفس رسم کرده است و نقار او مطلوب است از
جهت ممونر بودن لاغیر و بالتبع فواید دیگر در عالم خواهد گذاشت در ضمن این خاطر
روشن گشت که این را نسبت گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم جستن طمع
خام است کسی که دانست دانست و کسی که ندانست ندانست و از انجمله است
که این نور اعظم را طرف کیفیتها نسبته شد به ذوقی از علوم ذوق الازل که در اکا لبث
یاد آمد و هم درین نور مرئی شد بمنزله مراة مخلوط اما نه با تنیخ که در طرف صورت باشد
بلکه این نور بهان حقیقه گردد و بهان رنگ برآید و در ضمن این نیز نکته دانسته شد
که جمهور اهل الصدر را علوم ذوق الازل از همین نور اعظم میخیزد و چون استعداد کامن ذوق
الازل دارند اگرچه این مراد از نظر ایشان غایب میشود میدانند که نظر ایشان

بلاواسطه مرآة بر حقایق ازلیه افتاد و تجلی دوم لطیفه قلب را تاثیری واقع شد
و جبری در گرفت بود از کمال تاثیر در نور تدلی کل متلاشی گشت و اضمحلال عجیب
پیدا کرد چون از آن حالت افاقه بهم رسید علوم چند مناسب مقام در قوه متخیله و واهمه
گل کرد از انجمله آنست که مفیض این تجلی تدلی کل است باعتبار خاص و آن اعتبار
قیام تدلی کل باشد در وسط قوه منطبعه فلک اعظم مشابه به قلب از قوی شخص
انسانی زیرا که نفس کل مبدأ کلیه باقی الکون است و نقطه هست از نقاط قوه
منطبعه او رئیس جمیع نقاط توانند بود و قوه مجرده که تجلی اعظمش می گویم همان نقطه را
عرش خود ساخته است و همین مناسبت حاصل شده بر آنکه این تجلی بر محاذات
قلب واقع شد و از انجمله آنست که بعض علوم در ادوار سابقه فائض شده بود از
در ادوار متاخره لباس دیگر پوشیدند بسبب استعداد مفاض مثلا نسبت اوّ
لبسته چه نسبت افاضل بشر و چه نسبت ملاء اعلی امری بود شایع در دورات
سابقه و آن بحقیقه از ولایت صغری است بعض مشایخ متاخره را در سینه حنیف
نقی
این نسبت بنوعی ارفع و نقاء متحقق شد ولابد چون بود این کمالات بود انجا رو
و جستی را بادراک نمودند مثل جاهل و حکیم که هر دو درختی را یافتند جاهل بر تفریح اورا
دار و رو ثماران درخت نظر را مقصور ساختند و حکیم از تماشاء قوه نامیه و غاذیه و مولده
ماده منجذبه بواسطه این هر دو از طرف درخت خطها بر داشت هر دو همان درخت را
دیدند اما بنوعی از تسامح توان گفت آن یک درختی و با دیگر را دیده و آن درخت دیگر بستان
منها باین اعتبار عزیزان گمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوت چیزی دیگر است بهم
نسبتی که یاران در ولایت صغری کسب می کنند شد چون فیضان علوم بر مسطور دوره واقع

راستا راست منقح شده که همان نسبت است نه غیر آن لیکن بسبب آنچه تقریر کردیم پیش
عزیزان باجبلة وطبیعة منقسم گشت و همچنان چون بعض مسایل ذوق الازل بر بعض عزیزان
مکشوف نمودند بسط مناسب دوره دانستند که این مسئله نیز مسایل تام الضبر من قبیل است
وهی فی الحقیقت نی وازانجمله آنست که در ملت انبیا و طریقه اولیا مراد فقط علوم الازل
مراد قرب بین تدلی کلی است و انحلال دران و تلاشی اندران و حقیقتش آنست
که نور تدلی کلی در بعض نفوس ادراک میسر نماید که قابل دخول در حظیرة القدس است
لاجرم باعمال و توجهات نسبیه مزاج میسازد و رفته رفته بآن محل رفیع برسانند و هم المقربون
و دیگر آنرا بدنبول اجماعی بنده و مقلد ایشان میگردانند تا بجا دلی که مناسب ایشان
باشد فائز شوند و هم اصحاب الیمین اعمال و اذکار و توجهات نسبیه همانست عمده ذوق
الازل و معارف ربط حادث با قدیم اگر باشد فبها و اگر نباشد فبها تجلی سیوم که در وقت
تلاوة قرآن عظیم واقع شد نصیبه عقل را جنبه پیش آمد و اضمحلالی متحقق گشت بعد از
افاقه علوم چند صورت بست ازانجمله آنست که نزول این تجلی از مقام خاص است
وان تحقیق نظر تجلی کلی در صورت انسانیه و استعداد جمیع افراد او که جمیع افراد دران
متفق باشند و حوادث طاریه که آن افراد را پیش می آید و علاج آن حوادث و بر
برضلع این و آن مسامحت با کثر مسامحت با نفع هر دو جامع اند در سه قوه چنانکه
در تجلی اول تقریر کردیم بنداشتالی عظیم پیش آمد و هر دو با هم در آمیختند و قله دگرره
ازین سرباده صورتهای عجیب ظاهر شد ابابات قرآن همه شرارهای این هم آمد است
تا زمان در زبانیان هستند حق متکلم است و ابابات قرآن بازیافتگین ترجمان لسان
الغیب حضرت خاتم الرسل است که این سه قوه در وی متکامل و متوافر بود و دیگران

ریزه خواران خوان نعمت او بوده‌اند از انجمله آنست که نبوة و نزول قرآن محض تعلیم علم نسبت
مدبر السموات والارض چنانکه صورتی را از صور جوهریه معدوم میسازد و صورتی دیگر را
کائن میگرداند همچنان در ملکوت اشباح شرایع تکلیفیه بصورة روحیه ثم او بعد ثم المثالیه
مصور میگردانند و طبقات ملایکه از اعلی مرتبه ملکیه تا اسفل مراتب ملکیه همه بان رنگ
رنگین می شوند و بمناسب آن الهام میکنند پس اگر جاهلی انکار شرایع کرد تا دل خود از آن تیر
آنچه حق رست هر چند قصد اصابة حق داشته باشد ماخوذ است مثل رطوب که موسم
باران رسید و از عنان سما تا ارض بنیا همه رطب شد و اوخود نادان میداند که موسم
قحط است در نهایت درانه و بیش این اعتقاد فاسد هیچ نفس ندید و تا دی
لو از سا عذاب غذی او آبه و امراض عفونة او دم بدم متضاعف میگردد و لیکن هذا
آخر الکلام والحمد لله اولاً واخراً وظاهراً وباطناً اتفق درسنه ثمان وستین بعد الالف والمائة
که حضرت ایشان بماه مبارک رمضان اعتکاف فرمودند شب این فدویت
گزین مهجور بنابر سبب عوایقی که پیش آمدند از تحصیل شرف مجاورة عاجز بود و کرم
عمیم آنجناب این خوکرده الطاف قدیم را از آن فیض عظیم محروم نپسندید پس واردات
خاصه اعتکافیه را که شرح و بیان هیچ کلمه تدبر کل بود در ضمن بساطو چند تحریر فرموده
بنابیت ان این خاک در را سرافرازی بخشید پس آنها را درین اوراق می نویسد
و این رساله را بدان تزیین میسازد سطر در حقیقة تجلی و اثبات آن بر قاعده حکمت
و بر قاعده کلام عقلاً و نقلاً اما بیان حقیقت آن پس بدانکه تجلی عبارة از موجودیست
که ممیز باشد از واجب و معبر فطکی باشد بعض کمال او را و شرط تجلی آنست
که فعل منسوب شود بحق بواسطه این تجلی خواه نسبت بمعنی فاعلیة باشد چنانکه گویند

خدا گفت کذا کذا یعنی بشرط ظهور او باین تجلی چنانکه در حدیث منام گفته‌اند که خداوند
دو دست خود بین الکتفین گذاشت بایخ مفقوده چنانکه رأیت ربی فی المنام
و اگر توسط تجلی باین اتصاف بصفت و بین واجب را نتیج خواهی ثبوت ضروریه
و دوام تحرک اصابع مزید را بشرط کتابت بفهم پس دوام تحرک اصابع ثابت است
زید را بشرط اتصاف او بکتابت همچنین امور حادثه مثل احیای زید امروز و اماته لا امروز
ثابت است حق را بواسطه تعلق قدرت قدیمه او الیوم و این واسطه در قیام وصف است
بموصوف نه واسطه در ثبوت مثل عروض حیا بواسطه فهم موجب حیا یا عروض رحم
بواسطه فهم موجب رحم تفصیل این اجمال آنکه در میان مجرد و متخیل مناسبتی هست که یکی
شارح و تفسیر آن دیگر تواند شد مثل شجاعت که انتزاع میکند حس مشترک از آن از جرو شیر و چون
حقیقت واجب را تصور کنیم تا بر وی حکمی اثبات نمائیم لابد او را در صورتی که ما صوریست
قائم می‌شود که بسبب آن صورت حکم ما راست می‌آید و مثل صورت جسمیه که ذو لبستان از
افراد شجر از اشکال و الوان و تخطیط اوراق و اغصان که حاکی و مفسر صورت نوعیه شجره خاصه
است همچنین واجب تعالی را در طبقه خیال مطلق که حامل آن فلک الافلاک است
نمونه هست و آن تجلی مطلق اوست که طبقه خیال مطلق از آن داده است بی شرط دیگر
و نمونه هست در خیالات بنی آدم که فائض شده است بشرط استعدادات خاصه
ایشان و نمونه هست در جسم اخروی که حکم عناصر آنجا مفقود است بحکم آن نشاه پس
آن تجلی خود مخلوق است و حاکی است از واجب تعالی و مفسر بعض کمال اوست این
است حقیقت تجلی اما اثبات او برای متکلمین پس بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند رب العزت را با این

رؤیة می توان گفت رأیت ربی را و محمد بن سیرین اثبات کرده است رؤیة حق را در مقام
منام پس صورت مرئیه در منام مخلوق است که منافی وجوب و تنزه و تجلی او ست
دوم آنکه خدای تعالی در موطن مثال بتجلی رب الجلیل و شک نیست که آن حادث شد بعد از آنکه نبود
و خدائی شد که با صاحب را و اسم تجلی برای آن مقرر گشت سیوم آنکه در احادیث صحیح ثابت
شده که خدای تعالی را در صورت با اشکال بسیار می بینند بقدر استعداد تجلی له بعض بمقدار
استعداد فاسد باشد و بعض بحسب استعداد صحیح او چهارم آنکه در مبحث کلام مقرر کرده اند
که این الفاظ با کلام قدیم نسبتی دارد که باضافة آن می توان گفت ثبوت و لسماع آن می
توان گفت سمعت و بکتابة صور آن می توان گفت کتبت و بنزول جبریل بآن الفاظ می
توان گفت نزلت آیة کذا و کذا و صعوت بآن وجه کلام قدیم را یافت پس در کلام قدیم
و این الفاظ مرتبت ترتیب خاص لا محاله رابطه هست که بآن راه حکم کلی منسحب شد
با دیگر پنجم آنکه در مبحث صفات فعلیه قرار داده اند که خدای تعالی متصف است بصفات
قدیم یکی از آنها قدرة است و قدرة چون متعلق شود بمجری ایجاد حادث تعلق قدرة باشد
نه قدرة و قدرة بحسب آن تعلقهای نامهای مختلف گیرد و هر جا مفهوم دیگر پیدا گردد احیا و اماته
و تصویر و رزق از همین ثابت است پس خدای تعالی متصف باشد باین صفات
حادثه یوما فیوما بواسطه تعلق قدرة از ینجا می توان برد بآنکه میان قدرة قدیمه و میان اماتة و
و غیر آن نسبتی است خاص که بآن نسبت اینها تجلی قدیم آمدند و نمونه از وی شدند اما
بر مذهب حکمت پس شک نیست که در میان نسمه و نفس مجرده مناسبتی هست
خاص که بسبب آن می توان گفت انا مریض و انا فی الدار و سایر آنچه از خواص نسمه است
بجسم اثبات کنند و گویند ضربتی و رأیتنی الی غیر ذلک و در میان جسم شجره و اشکال دا

وا در میان صورت نوعیه شجره نسبتی است که می توان گفت رایت النخل و قطعت النخل
النخل الی غیر ذلک پس در میان مجرد و غیر مجرد نسبتی هست که بآن مناسبت حکم یکی بر
دیگری منسحب شود و چون فلک الافلاک بل جمیع افلاک قوه متخیله دارند واجب آمد که
اول چیزیکه در متخیله ایشان فایض شود صورت الهیه واجب باشد و حامل این مناسبت از
امتداد خیالی افضل و اتم جمیع موجودات خیالیه باشد و بتبع نفوس بشریه تا آنکه
که شبیه باین امتداد خیالی باشد بمثابه حبله جذاب نفوس است باین حظیره طلسم تجلی
اعظم دو جهت هست یکی مظهریه ذات بحت مجرد دیگر آنکه خود نفس از ملکوت است بمنزله
عصب بین اللحم والعظم طلسم الهی اند پس ملکوت بواسطه این تجلی بجبروت مرتبط شد
و نفوس ذکیه با مطلب نسمه منجذب شد و بعالی جبروت راتحمل گشت مانند تحمل بادر طلب
که مرد دریا کند در رطوبت دریا پس تدبیر عالم بواسطه این نفوس ساری شد و جنت
و علیین بواسطه این تجلی منتظم گشت و نفسی که در غایت ذکا و صفا باشد آهسته آهسته
عین آن امتداد خیالی گشت و در آن غوطه خورد و بعد غوطه خوردن استعداد ظهور صورت
وجوب است در وی مثل آئینه که صورت آفتاب را قبول نماید بعد صیقل و تصفیه ساطعه
کمال عبارت است از غلبه کون الحق بر کون الحق و این غلبه بر دو قسم است غلبه صفات
و غلبه ذات مثال غلبه صفات آنست که در خانه مشعلها روشن کردند تا آنکه آن خانه
از نور ممتلی شد و آن خانه را گویا الستیادنه هر یکی را نصیبی از نور خانه رسید و بآن متنور شد
کسی را صرف نور و لیکن از ثقبه بقدر حلقه خاتم و کسی را از مخلوط بلون زجاجه که بر آن کوه
نصب ساخته اند و مثال غلبه ذات آنست که روح شخصی از بدن او منفک شود و آن
روح بمنزله نور چراغ عین مشعلها گردد و تشخص نفسی مضمحل در آن و شرط غلبه صفات نسبتی است

که در نفس عارف مشهور شود از قبیل نسبة عبادات یا ادعیه یا یادداشت یا توجه چون این
نشاء مرهم خورد از این نسبتهای جزوی قلیلی حاصل گردد که نور بیت شبیه بود خارج
از کوه خانه یا حادثه است که در این نفس خارجه گردد از جوارح بهیر السموات والارض و از وسط
آن افعال عجیبه از خزانه رحمت بر زمین منتشر شود و شروع علیه ذات سه چیز است جمع است
که صورت تجلی اعظم است در آن نفس و سنة الله جاری شده است با آنکه چون
شخصی را خواهند که بتجلیه ذات مشرف سازند از جمیعت او شوقی در لطیفه قلبیه
او برانگیزند و آن شوق حبس میگردد قوای علمیه و عملیه این شخص با آن همه بر سبیل مرضیات
الهی جاری شود دیگر نقطه حبیه که در اول استعداد هیولی عالم فیضان نفس متدلیه قدسیه را
از وسط حظیرة القدس نقطه حبیه بمنزله خط شعاع که از چراغ بر می آید و آن نقطه در جمیع حالات
قوای این شخص می یابد و آن قوای تقریب او بجز و بعبه او از نشر میفرماید و سنة بر آن جاری شده
که از این نقطه حبیه نوری محیط بشخص پیدا میگردد کما جاء فی الحدیث اللهم اجعل من عن یمینی
نوراً وعن یساری نوراً وتحتی نوراً اسیم اضمحلال جوهر نفس ناطقه در نور تدلی کل و این
معنی موقوف بر تمامه نسبتهای معتبره قوم خصوصاً نسبة الهی و یادداشت و نور عبادت و جاره
ساختن این نفس در مهمات بر چیزهای بسیار که تفصیل آن از نقد و نشر مشیت الهی
آدمی بقیه از بقایای جوهر نفس مانع وصول باین اضمحلال تواند شد معمر در وی دیده اکثر هست بر
بسیار است : چون تجابیت الهی از این سه جهت نور اعظم این نفس را احاطه کرد و برق تجلی
ذات مراة تجلی اخری و کرة تعد اولی جوهر نفس را درهم شکست قابلیه علیه ذات بهم رسید
بعد انفکاک بنیه عنصریه در سطح نور متلاشی شود بمنزله چراغی که در این خانه روشن کنند
و آن نور در ضمن انوار مشعلها کم شود عدماً لا وجود بعده سه خود از درون و بیرون جلوه کرده من

وفوقی نوراً

زمیان؛ چون سایه محو شدم کان دو سو جزء اتصال آن حضرت الٰهیه که جامع است میان ملکوت
وجبروت ودر جانب وسط این دو مقام واقع است جبروت بمنزله صورت اوست
وملکوت بمنزله ماده او شبیه است افراد نوع هم وخیال بنی آدم هر دو بلکه نفوذ مدرکه حاکم است
بر وهم وخیال وصدیقه جمع است در میان هر دو درین حضرت نظر لیست خاص بصورت نوعیه
انسان چون صورة نوعیه انسان اینجا متمثل شد عقل وخیال ووهم برسته برشدی کار آمدند
وامتزاجی عجیب میان این سه قوی افتاد پس ازان حضرت جامعه کلمه چند بجانب صورة
نوعیه انسان جدا شد هر کلمه مقدار فراجی از امتزاجات این سه قوی که اینجا بکون الا بقدر
المتیح له هر کلمه با آنچه مناسبت تر بود باستعداد او انضمام نمود وحق آن گرد اسماء اربعینه ادریسیه
ازین منبع برآمد ساطع هر اسمی از اسماء اربعین ادریسیه سری است از اسرار الٰهی که در قلب
کاملی ودیعت نهاده‌اند شرح این اجمال وکشف این مقال آنکه هر کاملی چون پروانه صفت
در جوهر نار خود را منلاشی ساخت قبیل منلاشی شدن حالی بر دیگا فرود آمد وعلی کرمان آن
حال گرفت وآنکال وآن علم اقرب اشیا بوده باآنکه متلاشی آن همه احوال وعلوم را جمع کردند
اسماء اربعین برآمد مانند آنکه یخ را در دیگ نهاده‌اند وزیران آتش افروختند تا آنکه
هوا گشت واز دیگ برینه رفت از احوال آب مثل جوش زدن ودر دیگ آواز
کردن وبر سنگ شدن ونقطهای آواز هم پاشیدن از فرث حالات است بهوا گشتن
ولهذا واجب شد که این اسما نسبتی باشد نزدیک تنزیه وتقییدی باشد حاکی اطلاق
وشانی باشد نمودار بی‌نشانی سطح ظهور بندی کل بوجهی واقع شده است بوهم وخیال
هر دو گویا در وسط این هر دو جای که جمع احدیه هر دو مقام باشد متجلی گشته لهذا بیاکل کلمه
تدلیا کل که معبر باسمایی باشد وآنچه متوارد آوازهای بشر است بحکم نوع متطابق است

در ساعت ششم شرح
جمل اسما چند

پس اول بیان کلیه قدرة تدلی کل است بر هر شیء و ملکوت هر شیء را بدست گرفتن
و در هر یکی تصرف مناسب او کردن و اصل درین مسئله آنست که تدبیر موافق کرد این
شیء است بحر مطلق بقبض اسباب و بسط آن و قبض و بسط نمی باشد الا بقدر طبیعت
شیء لهذا ملکوت هر شیء دیگر آمد یکی یا رب کل شیء و وارثه و رازقه و راحمه و این اشاره
برای این که برکت را با طبیعت شجریه واقع است اسم او باعتبار طبعیه ربوبیة است
و باعتبار برکت عبدیة دیگر بر نهج صراط مستقیم بودن این مرتبه که از مقتضی طبیعة نوعیه و شخصیه او
نمی گذرد در طریقی واقع می شود که در ان فرد مخصوف بان اسباب هیچ چیز اولی واقع نباشد
از انچه واقع شد یا الله المحمود فی کل فعاله و یا حمید الفعال و المن علی جمیع خلقه بلطفه ربوبیت
ازین معرفة شد دیگر آنکه تدلی کل مظهر مجرد متعلق بشخص کل شد یعنی آنکه این مجرد بشرط تشخص
در طبقی وی از مبدی المبادی ازلا و ابدا فایض است و این مجرد صورت مبدا المبادی نیست
فرق در میان عموم و بساطة مبدا المبادی و این مجرد مثل فرق در میان کلی طبعی با صورة ذهنیه
کلی طبعی که در ذهن ما متمثل شده پس باعتبار طبقه تدلی کل مجرد محض را در طبقه مجرد محض
مبدا المبادی را در تدلی کل شانی پیدا شد و ان شان عبدیت اوست بر همه و تعالی
او از همه یا اله الالهة ارفع جلاله و یا قریب المتعالی فوق کل شیء علوا ارتفاعه تعبیر نیست
ازان شان چهارم آنکه تدلی کل اطوار شتی دارد بحسب استعدادات جزئیه مثل نسبت
که در نشات سافله پیدا شده نسبت تدلی کل باعتبار اطوار خاصه و افعال جزئیه مثل
نسبت موم است با تماثیل متخذه ازوی وی در همه باقی است و تحول و تبدیل همه در وی
اثر نکرده یا واحد الباقی اول کل شیء و اخره یا دایم لا فنا و لا زوال لملکه و بقایه سرمدی است
ازین نکته پنجم آنکه چون اوهام بشر لولا انچه نزدیک خود است از حقایق خاصه ادراک

نمود الی القیدانست و پید و صمات حدوث و نشیین ضعف مرئی شد بعد از ان بالاثر
کردانی ان عیب و وصمه نمید و این منع متفق علیه جمیع اوهام بشر است باین اعتبار اسما
اشتقاق نمودند مثل یا صمد من غیر شبه فلا شیء کفوه و دانیه والا امکان بوصفه یا کبریائت الله
الذی لا تهتدی العقول بوصف عظمته و مثل لم یلد و لم یولد ثم افعال الهی باعتبار انحصار
تدبیر در ان حالت درین فعل بسیار است هر جنس را نامی معین کردند از انجمله کثرة امداد
و بر هم زدن ایشان و از انجمله استجابة سوال سایل و اعاده مستفید یا قهار و البطشة
الشدیدات انت الذی لا یطاق انتقامه یا مذل لکل جبار عنید بقهر عزیز سلطان یا رحیم کل
صریخ و مکروب و غیاثه و معاذه یا غیاثی عند کل کربة و معاذی عند کل شدة و مجیبی عند کل
دعوة در جایی که بین تنقطع حیلتی یا جواد انت الذی لا یخیب سائله و طالبه هم انکه صور
مشابه اشیا بالطبع پیش نیذ کل حاضر است و بعد انتفار صورة عنصریه روح بهمان صورة
مشابه تعلق شدید پیدا کند و باز خواست اعمالی که در جوهر روح منشج شده از همان صورة
واقع شود تعبیر این نکته بعید و بهان واقع بشود یا مبدی یا منشاه اذا برز الخلائق لدعوته من مخافته
یا دیان العباد کل یقوم خاضعا لرهبته و رغبته ثم حضور حقایق امکانیه پیش بدیع کل
از انجهت که مقتضی حقیقت الحقایق است بلا شرط یا با شرط و تعبیر ازین نکته بعلام الغیوب
است یا علام الغیوب فلا یفوت شیء من حفظه علی هذا القیاس جا کل بسیار برای
موقته نذلی کل کسب قوی اوهام و خیالات بشر در ملکوت منشج گشت و النوعی عن التجر
الکبیر سالها سنت الله جاری شده است بانکه چون جمعیت شخص منبسط شود از وی اشعه
ناشی گردد و در قوای علمیه و عملیه شخص افتد این اشعه بر منهاج بعض اسمار الهی خواهد
بود و ظهور این اشعه بر منهاج اسما تعلق شخص است بان اسماء الهی و عمده موقته او

به پروردگار عالم همان اسما خواهند بود اگرچه شناخت او بهمه بر سد طی شد در تاثیر اسما
عظام بنید وجه می باشد یکی آنکه در هر شخص دقیقه است از کواکب سیاره که عناصر
علوی اوست و حقیقت هر کوکبی منسوب است با بعضی ازین اسما چنانکه هر نوع از موالید
منسوب می باشد بکوکبی پس چون شخص یک اسم را تلاوه می کند دقیقه کوکبی یا دقیقه
نشانی که با آن اسم است بحرکت می آید اگر آن اسم باشد مذکر بمعنی تجرد از لوث بهیمیه تجرد نفس
ناطقه او باثر آن می آید و اگر این اسم مذکر معنی رفیقی باشد که در شمس و مشتری یافته اند آن
دقیقه بظهور می آید و همچنین معنی مقبول و محبوب بودن و هم چنین معنی حلم و معنی موافقت و مجانبت
و معنی حلاوة و دقت الی غیر ذلک و اگر برای شخصی می خواند و در وقت خواندن متلبس باشد
بوصف ملائکه که الهام ایشان در قلوب بنی آدم شایع میگردد و آن معنی مراد را در خاطر
مستحضر میسازد و همت می بندد که در شخص مطلوب تاثیر کند لابد بمنزله الهام بجانب
او سیلان می نماید و رفیقه را از رفقای آن شخص مطلوب می جنباند مثل سکوت آواز دقیقه
در شیح با باز ماندن آواز همه شراره و شوخی ولی یا گاهی این رفیقه در نهایت ضعف باشد
از شیح یا از شیخ که شیح برای اوست پس تلاوه اسم بآن رقیقه بار شود و آن رفیقه همراه
این تلاوه فایده مراد دهد و حکم این تلاوه و هنی که نفس را حاصل شود از تلاوه حکم طلسمات
است سالک درادی لطائف بسیار است و هر لطیفه مقامی دارد و هر مقامی علمی و معرفتی
متبع خود میگرداند و این اشتباع شبیه است با الهامات کلبیه که در ذوات الانفس
نهاده اند و حظیرة القدس جذاب نفوس زکیه است مانند مقناطیس اجزاء حدید را
بابی سبب واجب شد که در هر زمانی همی بجانب حظیرة القدس با قبض هم خویشان
میل نمایند و در اثنا این حرکت از شغل تفوق و این خروج از قوه بفعل علوقی در جمعیت ان

منقدح شود مثل انقداح آتش در میان آهن و سنگ و غالب در این علوم حکم شان
لطیفه است که از میان لطائف بظهور و قوة موصوف است و هر نکته که در خاطر ایشان
منقدح می شود مستی میدهد و ذوقی می نماید و از شدت مستی حرفهای پست و بلند
از ایشان سر میزند اگر مزاج شریع عنان دل و زبان ایشان باعتدال خواهد بود و اگر نه
مبالغها خواهد بود و تعبیرهای مستقبح بسی را جهت مزلی شد و شعشعان وی بر عقول
ایشان صولت نمود گفت که خدا را الٰهی در فلان موجود است و بحلول و اشتراک افتادند اگر
اعتدال شرع تهذیب ایشان می فرمود می گفتند صورة حق است در مرآة نفس و از این
تعبیرات بی ادبانه باز می ماندند و بعضی را نفس رحمانی مزلی شد که محل تعین صور است
و این جمع دو فرقه شده اند اول حکما باسم هیولی و صورة تعبیر نمودند و آخر که صوفیه اند
توحید و اتحاد قایل شدند اگر توفیق یار ایشان میشد نفس رحمانی صادر اول می گفتند
و الفاظ شنیعه بمیان نمی آوردند ع افاده عزیزی از اهل صلاح و علم از خدمت حضرت ایشان
مستفید و کمال انتفاع علم حدیث از جناب ایشان سند کرده و در اعمال و اوراد همی دارد
و لقد رحمت خلق از ترتیب آثار و ثمرات اینها منبت در نماز و ورد حزب البحر را از حضرت
ایشان تلقی کرده و اذن اشتغال آن با شروط و آداب گرفته نقل کرد که بعد حصول اجازه
از جناب حضرت قیوم دوازده روز بر خود التزام نمود و خلا و جایی را ترک کرده بخواندن
این حزب مشغول گشتم لیکن هیچ اثر ظاهر نشد و ثمره که از این عمل مترتب بود بظهور نیامد
بسیار محزون و اندوهگین شدم بلکه بمقتضای بشریة فتوری در حسن ظن نسبت حضرت
ایشان در دل احساس می نمودم و این معنی موجب زیاده تکدر گشته ناچار بخدمت
ایشان التجا بردم و عرض ناکامی مطلب پیش آوردم فرمودند علاج این ناکامی جز این نیست

که از سر نو این ورد را با حفظ همان شروط و آداب باید خواند تا بعد ازین چه ظاهر شود ناقل
می گوید که بموجب امر شریف باز تا سه روز خلوة التزام نمود و شبهای خلوة را برای
این وظیفه موقت ساختم تا سه شب مواظبت بتلاوة آن بشروط معهوده کردم چون شب
سیوم باتمام رسید چیزی از آثار رد و قبول نمودار نشد آغاز دل شکستگی و خاطر خستگی در
خود مشاهده می نمودم درین اثنا خوابم ربود در آن خواب می بینم که حضرت ایشان در
مکانی هستند من و عزیزی دیگر حاضریم حضرت ایشان بجانب من خطاب فرمودند
که ما شرح صدری داریم و سبب شرح صدر این است که روزی شاه ترکمان قدس سره
حضرت بزرگوار ما را دعوة کرده بودند و گفته فرستاده اند که پسر خود را نیز همراه بیارید حضرت
والد فقیر را با خود همراه گرفتند بدعوة حضرت شاه حاضر شدند درین اثنا شاه
ترکمان بجانب والد بزرگوار خطاب فرمودند که برای این پسر دعای کنند حضرت
والد دست برداشتند و بدعا مشغول گشتند حضرت شاه آمین میفرمودند و کلمات
دعا این بود اللهم اعطه الاولاد و الدا و شرح صدره فی الدنیا والاسلام عند الموت و صحوت
بعد الموت و فردوسا فی الجنة ناقل می گوید که این کلمات را محفوظ می داشتم و در دو
کلمه دیگر هم بود که حافظه مساعدت حفظ آن نه نموده و بعد ازین واقعه اطمینانی و سروری
بر دل وارد شده و انبساطی و بهجتی حاصل وقت گردید که در نهایت فتور حسن الظن
مرتفع گشت و مراتب عقیدت و اخلاص را ازدیاد گردانید افاده خواجه محمد امین از حضرت
ایشان روایت کردند که شانزدهم جمادی الثانی شب پنجشنبه در رویائی مشاهده نمودم
که گویا در مسجدی هستم مسجد جامع دهلی باشد یا مسجد حکیم اکبرآبادی ناگاه می گویند
که اینجا صورت کریمه حضرت خاتم النبیین ظاهر می شود جمعی مشتاق ظهور جلوه الصورت

ایستاده اند و ما نیز بآرزوی مشاهده جمال با کمال بطرفی که نمودند متوجه شدیم می بینیم که
در یک آئینه صورت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتدریج ظاهر شدن گرفت
تا آنکه تمام نمودار گردید و درین اثنا ایشان ان آئینه برآمده در خارج جلوه گر گشت و ما بالتجا و استدعا
از آنجناب مدد خواستیم که برای ترویج علم حدیث همت و توجه عالیه درکار است فرمودند
خواهد شد باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولاد ما و اخوان ما
باشد و درین باب نیز مددی درکار است قبول فرمایند فرمودند که هم چنین می شود که بعد ازان
الصورت کریمه آئینه باستتار آورده و ما بجانب مسجد برای نماز روان شدیم فی الحال اواز آمد
که صورت مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز جلوه میفرمایند باز متوجه آنطرف شدیم
دیدیم که این مرتبه همان صورت درون آئینه منجلی شدن گرفت تا آنکه تمام صورت
درهمان آئینه مشهود گشت درین اثنا جوانی را که عمرش شانزده ساله حاضر ساختند فرمان
جناب ارشادی می شود بجانب ما که این جوان را لباس خرقه می باید نمود حسب ارشاد
ردای خود را بالای ان جوان پوشانیدیم از آنجناب نیز لباس خرقه بر وی ظاهر
میکردید و ان جوان معلوم نشد که کیست مصرع "تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد"
افاده روزی این خاکسار بحضور پرنور در خلوت خاص شرف اندوزی می داشت و ازان
جناب بارشاد اسرار غامضه خاصه مستسعد بود دران اثنا فرمودند که استقرار بعض نفوس
در عالم برزخ مقتضی ان می باشد که بقیه از آنها می باید که درین عالم محفوظ ماند گو اسباب
خارجیه منافی ان می باشند پس چنان ادراک نموده می آید که کتاب سبحان نوبکی
رحمه الله پیش بعض از ابدالان اعنی نوبیب که قوی روحیه بر انها غالب آمده اند و بمحض
الهام فوقانیه در برامر منبعث می شوند کتاب مذکور محفوظ است و اخر انها بایه بعضی

منتسباً الى ما خواهد سيد افاده قد يكون الامر في الملكوت مطوياً على غرة نحو ما على سرة
قلبي صاحب الوقت فكيف استتاره عنه وقد يكون مطوياً على غرة ان تثليث الشيء
ويكون لوازم وامور مشتبهة بعد من لوازمه وجه ولا بعد منهما من وجه فيقع في الحكم وفصل
من اللوازم فقطعاً وبعد عن ثبوتها مع ثبوت الشيء وسر الكشف لن يكون رجل من عداد
الملاء الاعلى فيجيء الى اخر الملاء الاعلى ويكون انا انشاء الحكمة ليميز كل ملتبس عما التبس
به ويحمل كل وجه مستقلاً بنفسه فيحكم على احدهما انه حق وعلى الاخر انه باطل ولنلقي هذه المسألة
حكاية اجتمع اناس روحانيون في علية من علائي في الملكوت تمدح موطن الخليل فجاءهم السيد التجاج
للذين باولاده واحفاده وشيخ اليهم صاحب الوقت وقال هذا الرجل اسارني خفياً وسبي باخي جهراً
ثلثين فتراً آثر دري ثناء الحسن قال صاحب الوقت معاذ الله ان نفعل هذه معكم وانتم اهل سوابق
الاسلامية والآثار علوية والمكارم الجليلة ان احد سبي لكم كيف نبذ سيئة لكم وقد سبقت لكم الحسنى
في الاولى والاخرى فوصل الى السيد ملاء الروحانيين وقالوا ايها السيد السند بين فما حقيقة الحال فقد
استغيب الوقت في المقال فقال السيد كنا اهل كرم واهل فضل ولا مكرمي تثبت له الفضل له باولاده
ممن يفضل له باكرم ذوات وقال الامر في الملكوت مطوياً على غرة نحو ما على سره في هذا الرجل
فكشف المستور واستخرج المعمور وابرز السين من الشين وابان الخبيث من السمين فقام صاحب
الوقت وقال فهل كان هذا بتوبي وهل فعلت ذلك بقدري قال لا ولكنه كالي ره انتم بسر الالهي
وكل مسير لما خلق له قال فاذن اذن وما الغيب على فضحت السيد وقال القوم اما هذا فقد
صدق تمت الحكاية ولا حول ولا قوة الا بالله افاده حقائق آگاه میرابوسعید نبیره میر علم الله بریلوی
قدس سره که ایشان از اکابر مشایخ نقشبندیه بودند نقل کردند که باری در رمضان در شاه
جهان آباد بوده پیش یکی از مشایخ نوجبه الطهار تحف باد راک لیلة القدر کردم الخ

ذکر نقشبندیه

عزیز ازین معنی بغایت تنگ شده گفت ما را این زمان که پیر شده ام گاهی اثر این نیافتم تو کی خواهی
یافت پس از جواب آن عزیز نهایت تنگدل شدم بازپس گشته بخدمت حضرت ایشان
آمدم و از کیفیت لیلة القدر استفسار کردم حضرت ایشان فرمودند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم یکی از صحابه فرمودند که در لیلة القدر این دعا بسیار باید خواند که اللهم انی اسئلک العفو والعافیة

دعاء شب قدر

والمعافاة فی الدین والدنیا والآخرة و بوصی این را ادا نمودند که گویا بار ارشاد می نمایند و بشارت
می دهند باز عرض کردم که کدام وقت می باشد فرمودند که در اوتار عشره اخیره باید جست پس
شب بست و هفتم که لیلة الجمعه بود در مدرسه غازی الدین خان بقصد احیا بر بیل نشستم در اثنا
بر زمین نورانیتی یافتم چون سر بجانب آسمان بالا کردم مشاهده نمودم که بالای مسجد بقدر جریب
جایی وا شد و نوری عظیم ظهور کرد که همه اطراف و جوانب منور شد پس ازین مشاهده
در دل سروری بی نهایت یافتم و همتی قوی احساس نمودم پس برخاستم و بدعا مشغول
شدم و آن نور تا نیم ساعت مشهود بود بعد از آن آهسته آهسته روی باختفا می آورد
تا که همه مستور شد با وجود آن سروری و همتی که داشتم حاصل بود تا آنکه اذان صبح گفته شد
و از غایت ذوق که در مناجات و بقایی داشتم معلوم نشد که آن شب کی گذشت
پس صبح آن بخدمت حضرت ایشان آمده این ماجرا عرض کردم فرمودند که لیلة القدر بود
باز در رمضان دیگر آرزوی این معنی حضرت ایشان فرمودند که با ما باشید پس در مدت
عالی ایشان ماندم و ببرکت صحبت باز شب قدر را یافتم والحمد لله رب العالمین

افاده در هفته ابدالیه که در عهد عزیز الدین عالمگیر ثانی آورده بود هرچه از لسان غیب بیان
فرموده بودند بی تفاوت بتفرد بتحریر بظهور رسید اولاً آنکه چون احمد شاه ابدالی از سرحد
یکدو بار شکست خورده رفته بود بارها می فرمودند که وی را درین دیار غلبه شدنی است

هرچند بعض وقت آن گروه نمی شود باز چون در عهد سلطنت عزیز الدین عالمگیر بعد فتنه
صفدر جنگ مذکور قصد هندوستان نمود و بر دریای اٹک رسید و آوازه آمد آمد او
در امرای سلطانی افتاد بهادر خان بلوچ بجناب حضرت ایشان از مآل و حال خود در آن
هنگامه استکشاف نمود و به اشاره سلامتی مآل و جان وا بر وی بخشیدند در آن وقت
عرض کرد که حال ابدالی چیست صریح فرمودند که درین ملک غلبه کلی وی خواهد شد باز
عرض نمود که پس حال این ارکان سلطنت چه خواهد شد ارشاد فرمودند که از حال
اینها هیچ مپرسند لیکن شما را البته سلامت خواهد بود پس وقتی که ابدالی قریب رسید
ارکان سلطنت همه دست و پا گم کردند و هیچ تدبیر آن نتوانستند بجناب حضرت ایشان
پادشاه و وزیر رجوع کردند و چاره کار آن درخواست نمودند حضرت ایشان پادشاه
عالمگیر را فرمودند که شما را درین فتنه سلامت خواهد بود و بعماد الملک وزیر بزبانی ارشاد
نمودند که هرگز جنگ نباید کرد و جان شما را ما در ضمن خود گرفتیم اگرچه عهده مآل و متاع شما را
نمیگیریم اما بجان محفوظ خواهید ماند پس چون شاه درانی نزدیک دار الخلافه رسید
پادشاه و وزیر سوای آنکه با وی بسازند هیچ چاره ندیدند پس از شهر بر آمده ملازمت
شاه کردند شاه عالمگیر را تعظیم و توقیر بجا آورده بر تخت نشانده سلطنت را با وی مسلم
داشت و نفس مبارک حضرت ایشان بظهور آمد و عماد الملک را با وجود آنکه همه اسباب
هلاک و جلای وی مهیا شده بودند از جهت ادای که نسبت شاه کرده بودند و هیچ کس
در شکایت وی قصوری نکردند جمله مال و متاع او گرفته بجان بخشید او نموده وزارت هندوستان را
بوی بحال داشت آنچه حضرت ایشان در حق او بلسان غیب ترجمان فرموده بودند
بی تفاوت بتقرر و ظهور جلوه گر گشت و بهادر خان هم مرفه. وزیر شاه که شاه ولیخان

تمام داشت ملازمت نمود از جان و مال و آبروی خود سلامت ماند بلکه پیش شاه
از رفقای عماد الملک اعتباری که بهادر خان کیے را ببر نشد باقی هر قدر که بجاه و حشمت
بیشتر بودند در قید و ضرب شنیز شدند از مواد فاسده و اوهام و فنا بر که در مزاج شان
جمع شده بود همه را تنقیه کلی بهم رسید هم درآن هنگامه باین خاکسار سر از نامه ارشاد
فرموده بودند که افواه است که افواج درانیه بطرف باره میرود ازین جهت تشویش بسیار
خاطر شد هر چند ظن غالب آنست که بطرف پهلت دیده ها نه کاری نداشته باشند بالجمله
از فضل الهی امید قوی داریم که خدای تعالی شما را و ما را از جمیع آفات در امان دارد و اطمینه از
دلی جوشد هر چند بسبب ظاهر تشویش می آید انتهی پس همچنان که ارشاد شده بود
ظهور نمود که افواج درانیه بمسافت سه چهار کروه از قریه پهلت رسیده تاخت و تاراج
کرده بردند قریه مذکوره بهمه وجوه سلامت ماند و هم چنین قصبه بدهانه بهمه جهات محفوظ
ماند و در بلده شاه جهان آباد محله کشک نزدیک مسکن حضرت ایشانست هم از جهة
دست رد غارتیان و هم از جهت مصادره که بر سر خانهای شهر مقرر شده بود محفوظ
ماند و اذیتی نرسید فالحمد لله ذلک حمدا کثیرا دائما سرمدا افاده در ایامی که فوج دکهن افواج
ابدالی را از نواحی لاهور شکست داده از هندوستان بدر کرده و در تدارک ان از اطراف
تاخیر روی نمود ازین جهت مشهور شد که احمد ابدالی بر سر این خاکسار بجناب حضرت
ایشان عریضه نوشت کرد که خادمان حضور درین باب چه میفرمایند حضرت ایشان
ارشاد فرمودند که آنچه معلوم شده است که احمد شاه درانی باز درین ملک می آید تا
کفار را براندازد و دیرا با وجود این اوزار ظلم برای چنین کار گذاشته اند پس این خبر
از چه منظر ظاهر بیان ورانوقت پر مستبعدی نمود اما آخرها همچنان واقع شد باز چون

افواج دکهن ملک خود را حبث کردند مردمان این دیار را اطمینان حاصل گردید دران
ایام در مکتوبی که بنام این عقیدت گزین صدور یافته بود ارشاد فرمودند که بنظر می آید
که فتنه عظیم پیدا شود و عالمی زیر و زبر گردد دلم بی است کسی را که تسلیم و رضا را شعار خود
سازد پس در انوقت این امر هم بدیهی بود پس همدران ایام کفار دکهن الوف آلف
جمع شده بار هجوم آوردند و با نجیب الدوله افغان جنگ پیش کردند تا که مدت یکماه
کری یاد و در نواحی بارهه سادات هنگام حرب قایم ماند دران ایام عالمی کشته شدند
و تمام ملک بارهه و نواحی ان غارت گردید دران هنگام حضرت ایشان نجیب الدوله را
رقعه باین عبارت نوشتند که در حق این امیر المجاهدین دعا خیر کرده می آید و از سروش
غیبی نوید فتح شنیده می آید پس این کفار هر چند سعیها کردند بر مکانی که نجیب الدوله برای
جنگ مهیا کرده قایم شده بود بر گرد دست نیافتند و چون دریای گنگ عبور کرده در ملک
وی داخل شده غارت پیش گرفتند ناگهان شجاع الدوله از ملک پورب
رسیده لشکر افغانان کرد از ان جانب و ها سر بر گشتند و از غایت اضطراب در دریا
هزارها غرق شدند هزارها کشته گشتند و هر بار که نجیب خان یورش می نمود هزارها از
کفار کشته می شدند و هر چند وزیر دا امیر ملک نکوف را زان جمع شدند هیچ پیش رفت نشد
و دران ایام که این جنگ مسلمین و کفار در و بکار بود این خاکسار باستانه بوسی حضرت
ایشان مشرف شده بود روزی بر زبان عجب بیان ارشاد نمودند که اواسط
ذیحجه بود دیدم که این وزیر را از صحن من که از بیرتی نهاده بودند و همان سبب دعا در حق وی
ایشان کرده میشد بر آوردند از انوقت ان علاقه دعا منقطع گردید پس بو یی از
اختیاری این معنی را بیارانی که حاضر بودند اظهار نموده شد کفتم الحال هر که از عزیزان ملاقات

دارد

دارد ازا برگیرد ونگاهدارد و ما تا اکنون نگاهداشته بودیم الحال ازان بار برآمدیم و دران
ایام ارشاد فرمودند که ابدالی بطرف ما به متوجه خواهد شد و همه رهیلهها را با خود گرفته
از مرهٹها خواهد جنگانید درانرو آمدن وی محقق شده بود پس ناگهان ابدالی
عبور جمن کرده فوج مرهٹه را که بمقابله او رفته بودند بسیاری کشته و بقیه را شکست
فاحش داده داخل سهارنپور گردید پس وزیر و مرهٹه تاب مقاومت او نیاورده
بشاهجهان اباد رسیده استعداد جنگ نمودند پس شاه درانی همه رهیلهها را همراه گرفته
متوجه شاه جهان اباد گردید و دران ایام وزیر بشفاعت عزیزی از شیخ نقشبندیه
بحضور حضرت ایشان رسیده تضرع داعی نموده استکشاف مال و حال خویش و شاه
درانی کرد حضرت ایشان پی برده بوی فرمودند که شاه غالب خواهد آمد و فوج کفار
شکست خواهد خورد و شما هم پنهان شده بجائی که مابین غرب و جنوب است خواهید
افتاد و سابق ازین که شمارا در ضمن ما نهاده بودند بهمان علاقه دل بسوی شما متوجه بود
و در مواطن کثیره دعا در حق شما کرده میشد اکنون از ضمن ما برآوردند و بدان سبب
آن توجه نماند و دعا هم بوجهی که سابقا کرده میشد الحال نمی شود پس وزیر ازین جواب
مایوس شده بازگشت و بعد سه روز ازین ماجرا شاه ابدالی در نواح شهر رسید
و رهیلهها را پیش کرده با وزیر و فوج مرهٹه جنگ انداخت معرکه عظیمه افتاد دران
میان رای رئیس فوج کفار کشته شد و همه فوج هزیمت خورده روی بفرار نهاد دران
حیص و بیص هزاران هزار کفار بدار البوار شتافتند و وزیر ازینها جدا افتاده بجای
که حضرت ایشان بزبان غیب بیان خبر داده بودند روی بگریز نهاد بعد ازان سفاکان
درانیه در شهر آمده قتال و غارت پیش نهادند عالمی کشته شد و جهانی غارت

کرسید تا که صدمه بمحله حضرت ایشان هم رسید دامریکه سابقا در کلمه طولی کسی راست
که تسلیم و رضا را شعار خود سازد دشاریتی بدان فرموده بودند و بعضی از زمرستان
ازاد یافته محقق گردید اما دران دفعه تولی خاص الهی که وهو یتولی الصالحین لعیب
محبوبین می باشد در حق آنجناب بچندین صور جلوه گر گشت فالحمد لله رب العالمین
پس از آنجا انتقال فرمودند بشهد اندرون شهر پناه تشریف آوردند دران مکان
فرمودند که اکنون معاینه نموده می آید که بر شهر کهنه نظر مریخ تجدیدی می دارد و جنبه دران اطراف
انتشار می گسارند و هجوم آمد و رفت می نمایند تا که دران محله بودیم این معنی را شاید
بجهت مصلحی مستور داشته بودند افاده در سنه ثلث و سبعین بعد الالف
والمایة در فتنه گردانیه بحسب استدعاء فدویت کیشان این دیار حضرت ایشان
از وطن مالوف مع القبایل هجرت فرموده در قصبه بدهانه بمقتضی سعادت ازلیه اهل
آنجا بسبب رعایه بعضی اسباب و مصالح این نشاء که باقامت آنجا کمال رغبه ابنا مامورند
رحل اقامت انداختند و باین کرامت عقیدت گزینان آنجا را نواختند باحیا
امتیاز پایه تفاخر ایشان را بلند ساختند پس چون ماه مبارک رمضان در رسید
موافق معمول قدیم اعتکاف اربعین فرمودند و از سابق عادت آن بود که این
خاکسار دران ایام شریفه بشرف محاوره شریفه منیشه در خلوة خاص باریافته
بارشاد و اسرار دار ده و ان اوقات ممتاز خطا یا میگردید چون بحسب قسمت ازان
شرف محروم می گشت آنجناب بافاده آن واردات کما یا این فدوی خود را شرف
امتیاز می بخشیدند پس درین اربعین نیز ازین سعادت مستفید شد کرم عمیم
آنحضرت این خوگر قدیم را محروم نه پسندید و تجربه باره از فتوح اعتکاف فیه و غیبت

دآرند

ان سر او از کردانید پس الحال تا تسطیر انها این رساله را از ین مبارز د هر مسئله را
مضمون بلفظ وا آورده میکردانند افاده نسبت معتبره در میان صوفیه نسبت اتصال است
یعنی سر نشاهده محفوظ باشد و روح با نجذاب و النفس چون در هر دو جزو این نسبت
خوض واقع شد اکاهی آمد که هر یکی ازین دو جزو علقه بعالم کبری داسی دارد اما مشاهده
سر تکیه دارد بجبروت و النفس و روح تکیه بعالم ملایکه وا آرد و باز این دو عالم بابی عظیم
فتح کردند درین اوراق شمه ازان مرقوم میکردد افاده اکاهی آمد که بهشت دو نوع است
و اطلاق لفظ بهشت بر هر دو نوع بطریق تشکیک است برای او مشترکه درین دو
نوع یک نوع بهشتی که انرا باعمال توان یافت و تلک الجنة التی ورثتموها بما کنتم تعملون
سرور و حبور آن توجه نفس است بحسب تدبیر الهی بعد از مردن بعالم مثال پس
اعمال منبحه در نفس و ملکات متشبحه در ان بصور مناسبه ظهوری نماید و مبحث این
بهشت از جای دیگر از کتب ها باید خواست نوع دیگر در میان عناصر جای هست
در نهایت اعتدال هوا و مناسبت لطافه امزجه نباتات و حیوان جمعی را از افراد بشر
که در طالع تولد ایشان سعادت یا سعود و عدم کوشش غالب است مانند حال توحد
و حدبی و نور از بروج و نه سعود از کواکب پس بمجرد مردن کیفیات این عالم
که تابع حیات دنیا بود بر هم خورد در نفس او بعزیمه زندگی باقی بماند [نمیماند] در همین حالت
فیض الهی تسکین را در کار او کند و چندان از تسکین لب ریز سازد که مست
ان کیفیت شود از جمیع حرکات و کلمات باز ماند و تسکین کیفیتی است شبیه بانکه
شخصی در ایام تموز حرکت عنیفه کرده باشد و قلق شدید عارضش شده در حالت
حالت تشریبتی از یخ و کلاب و نباتات امیخته چندان نوشانند که همه قلق بر طرف

کردو دست کیفیت تسلی و تسکین شود و این کیفیت چیزی هست از کیفیات این عالم
مثل حرارت و برودت و ضوء و تاریکی که خالق صور آنرا باسباب باز بسته و در اصل آن
کیفیت ازوت و جذبی در زهره و مشتری سبیل سبیل می سازد همین کیفیت بر نفس
افاضه می فرماید و آنچه در حالت نزع از اجزاء نسیمیه متاثر شده است بنوعی از تخییل که نقش بندیده و تتمه
با شکل مثال می سازند و صورت بشریه که در نشئت تمام را برای او و در مثال مخلوق می سازند
چنانکه وی نمیداند که من روح صرفم از بدن جدا شده و بخوردن و آشامیدن احتیاج ندارم
بلکه خود را زنده خیال می کند و در همین جا که تعبیر از آن رفته در اول حال سلوک ارض در
بعض نواحی معتدله آن مواضع ساخته بودند برای التفاق نقش خیالی باری صور از آنجا
افراد جنسیه بشریه را ازاله فرموده مسکن این ارواح گردانیده غالباً در بلاد جنوبی از جزایر هندوستان
که هوای آن بلاد همیشه معتدل می باشد خواهد بود بجهت استیلای زهره و مشتری و بجهة
امور دیگر از احوال ارضیه روزی ایشان از طعام و شراب صباحی صبح و شام ایشان
می دهند و برای این معنی جمعی را موکل ساخته اند از قبیل ملائکه منفردین و از قبیل الذین
و بطریق ندرت جمعی از آدمیان که هنوز بموت طبیعی نه مرده اند با ایشان می رسند در جای کار
اقامت می نمایند چون درین بهشت گذار واقع شد دیده آمد که هزاران هزار روح آنجا هست
هیچکس متعرض دیگری نیست هیچکس دیگری را نمی پرسد که تو کیستی و از کجا آمده آنجا
هست و قصص گذشته یاد نیست و مرض نیست و ملاحظه و فراق و اشتغال نیست محض
تسکین است و تسکین است لاغیر آنجا مذکور نمی باشد که فردا چه خواهیم کرد و دیروز گذشته
چه کردیم و طعام و شراب برای ما از کجا می آرند و آرندگان متعلقات ما کدام مردم اند در عرض
ایشان در آوردن حیث اصلا این معنی در خیال ایشان نمی گذرد و اگر خواهند که حدیث

نفس کنند تسکین مانع التفات ایشان میگردد و سبب استحقاق این تنعمات اعمال ایشان است
ملکیه شکل فلکی وقت تولد ایشان که نوع معاملات و مناظرات را تقاضا کرده بود بهمان
معاملات صورت میگیرد چنانکه می خواهیم که صورت سرو و گل سوری منظور نظر باشد همان صورت
است لا غیر گو که از طین باشد یا موم یا خشت بهچنان همان معاملات و مناظرات متمثل
می شود از هر ماده که باشد و در بعضی افراد محنها که در دار المحن کشیده اند در تحصیل این تنعمات
موثر میباشد زیراکه این محنها صورت بهیمه راحت میگرداند همچنین طهارات را موثر
دیدیم عمل دیگر را دخل ندیدیم پس جمعی دران موطن پادشاه اند چتر و تاج دارند و فوج
همراه ایشانست و جمعی صاحب خانه اند زوجه و خادمه از جنس مزاج خویش دارند
درین مواضع متعدد اجتماعات دارند و طعام و شراب متخیل یا متحقق میخورند و می آشامند
افتاده آگاهی آمد که در جماعات بنی آدم طایفه هستند که مزاج ایشان قریب بهمین فریق
آفریده شده است و ملائکة الانس نام ایشانست در میان خلق کاهن و باین باشند
غالب برایشان تسکین همت از زن و فرزند و مال و همت ایشان در لطف معیشة و کسب
و غیر آن هیئتی معینه دارند که مقتضای طالع نامه ایشانست و این نقشی است که گاهی
براین ماده باشد و گاهی بر ماده دیگر در تفکر تفحص اسباب و تفکر اندیشند و ایشان
بحسب حیثه خواهان وضعی خاص هستند بار خدایا مگر آنکه تقدیر قاسر از ان باز دارد
از جمله آن اوضاع آنست که طلب زنی کنند که موافق مزاج ایشان باشد و پیش
از جماع غسل کنند و هنوز موی ایشان تر باشد که از جماع فارغ شوند و باز غسل کنند
این جماع را مخالف مزاج خود ندانند و اغذیه ایشان متصف باشند بچند صفت
تسکین آرنده مثل نفاخ سبک بر معده از غیر حیوان خوشبو و خوش شکل شیرین

یا شیرین تر شش باشند سواء از برنج سفید یا شکر سفید آمیخته و گلاب در وی ریخته
یا ملبنه نهایت نفیس شکر سفید در وی آمیخته و گلاب در وی ریخته و بار قسم فواکه
زمانی و تفاح و خربزه و حجبه و شرط ایشان آنست که خواب ایشان سه پس شبانه
روز باشد و طعام ایشان ربع معده خدای تعالی برای ایشان اسباب را مهیا میکرداند
از انجهت که نمی دانند و ایشان تابع خواهش خاطر باشند رسوم قوم را معتبر نمیدارند
و سخن ایشان موجز و مفید و فرح انگیز بود اصحاب منازل باشند یا ملوک زمین چندان آن
فکر در خاطر ایشان متمکن نمیشود همین را بحسب طالع مسخر میسازند در انجامعه موسته روزگار
ایشان می گشند و طایفه بحسب الهام جبلی یا بسبب از قوی فلکیه مسخر ایشان میگردند
با این اعتبار صورة ریاست ایشان قایم میگردد داند آگاهی آمد که موجب این قسم تسکین
در عالم خبر است از انجمله تحقیق نظر کردن بکواکب صبح صادق و از انجمله نسیم خوش
معتدل و از انجمله نوم غیر مستقل که بسبب بخار لطیف اغذیه لطیفه یا آب زلال پیش
آید و از انجمله تقرب ملایکه مقربین عنصریین و اثر پذیرفتن از ایشان و از انجمله کف از
حدیث نفس زبان دراز و کف از خصومتها و جدالها و مانند آن وارد آگاهی آمد
که ملایکة الانس در اکثر حرکات و خیالات خود و خواطر بمقتضای قوی فلک روند
مثلا خاطر نکاح افتد بسبب تشبح زنی که در طالع او باشد بهمان صورت خیال مشبح
سازد و اگر خاطر بنای عمارتی گذرد بهمان مکان که در طالع او مقرر است در خیال
او متشبح شود و اگر خاطر لباس افتد بهمان لباس که مقتضی طالع ایشان است در خاطر
ایشان متشبح گردد علی هذا القیاس چون تشبح چنین باشد خیال او معتبر بود و از آن
حضرة الخیال خوانند و آن خیال بمنزله منامی باشند قابل تعبیر و لایق اعتماد والله

شبقی

بقرب خدای

فقیر حکایتی عجیب آوردند که در صغر سن همراه دختران قبیله خود بلعبتها بازی میکردند
درانوقت همیشه دو بچه برای لعبت خود میساختند و در خارج همان صورت
واقع شد که در حالت کمال سن همان دو فرزند پیدا شدند و زنی را از قوم خود
نام بردند که پیوسته جفتی لعبت خود بر شکل بیوه ها کرده پوشیده و وی در اول سن
بیوه شد و تمام عمر بشکل بیوه ها زندگانی نمود و حکایتی دیگر نیز آوردند که چون یکی از
فرزندان من بیمار میشود در بدن من خارشت ناخوشش پیدا میشود و من میشناختم که
یکی از اولاد من بیمار خواهد شد و چون وقت می آید که زن یکی از فرزندان حامله شود
من خود را میبینم که پسر یا دختر زاده ام همان صفت زن فرزند من میزاید فقیر در سفر
بود در عین هوای تموز راه میرفتم چون باز آمدم اهل خانه نقل کردند که والده فقیر چند بار
قلق کردند و در آفتاب گرم نشستند تا آنکه مردمان بنا بر تعلق ایشان را بسایه بردند
چون حساب کردم همان روزها بود من در راه بودم و از گرمی آفتاب ضرر بسیاری
کشیده بودم سر حکایت اول انطباع منقشات فلکیه است در خاطر در ضمن ساختن
لعبت و سر حکایت ثانی ارهاص است در عالم هیچ چیزی باشد که قبل از وجود او
ارهاصی نباشد یعنی بعض اجزاء عالم که صورتی که ما به واقع است قبول می کند
چون تدبیر تولد مناسبت دارد که پرورش او از آنجا بوده است در مرتبه ارهاص
ناخوشی در آنجا متصور شد و سر دو حکایت دیگر خود ظاهر است نقل می کنند که کسی
استعلام حال خود از جانب غیب بصحرائی برآمد و دو کبک را دید که جنگ میکنند
یکی غالب آمد و آن دیگر را براند و بر شاخ درخت نشست عنقریب بازی آمد
و او را کشت دانست که بر اعدا مظفر خواهد شد و بعد از آن عنقریب از عالم

انتقال خواهد نمود و نیز نقل می کنند که پادشاه روم بجانب نوشیروان حقه سر
بمهر فرستاد از میان شما کسی هست که آنچه درین حقه است پیش از شکستن مهر بگوید
نوشیروان ببزرجمهر حواله کرد وی علی الصباح بقصد استعلام حقیقت حال طرف
بازار برآمد سه زن را دید یکی شوهر نادیده و دوم شوهر دیده لیکن فرزند ندارد سیوم شوهر
دیده و فرزندان آورده دانست که در حقه سه مروارید است یکی ناسفته دیگر
نیم سفته سیوم تمام سفته سر درین حکایت آنست که چون این شخص متوجه جانب
غیب می شود از غیب برای او الهام می کنند لیکن بعضی الهام بغیر تکیه بخارج می باشد
و بعض الهام تکیه بخارج دارد مثلاً نظر بر چیزی افتد و از آن چیز نوری است انتقال
کند همراه خود و لهذا گاهی آمد که یک موطن از مواطن ملکوت موطن ملائکه عنصریه است
کلام ایشان بطریقی عجیب است چنانکه در مجلس با کسی سخن گویند و شخص در میان
ساکت نشسته باشد روی بجانب دیگری کرده و بکاری دیگر مشغول شده ناگاه
یک کلمه گوید یا اشارتی حقیقت بدست و چشم نماید که مدعا بسبب قراین حالیه
و مقالیه از آن کلمه و از آن اشاره فهمیده شود و اگر این کلمه و این اشارة تنها باشد
هیچ فهمیده نشود همچنین این ملائکه اشاره بقلب شخص میریزند گاهی در خیال این
شخص فی الفور کلمه بجای آن القا یا اشارتی مجرد بحسب استعداد وقت متمثل
می شود و این تمثل آنقدر شتاب می باشد که خود این شخص نشناسد بلکه بی شک
بداند که ملک این کلمه بعینها گفته یا این اشارة بعینها نموده است و این تحقیق عجیبی
که نظر حکمی بآن راه داده است والا جماهیر متفطنین از جانب ملائکه این را نفهمیده اند
شبی گوشت خورده بودم ملکی از جنس ملائکه از پس پشت من بریده میرود و باشاره

می نماید که این شخص چه می کند یعنی اسمار اربعین را با وجود گوشت خوردن چرا می
خواند و بعد گفتن او وحشتی در خاطر افتاد شبی می خواستم که سر به بالین نهم و خواب
روم ملکی از جانب راست هتف کرد که در مسجد این قباحت شد ندانستم که اشاره
بچیست در آن منام احتلام واقع شد بعد از آن تحقیق پیوست که اشاره باحتلام کرده
بود و از آن آگاهی آمد که چنانکه ملائکة الانس یک قدم نزدیک تر اند بملائکه همچنان جمعی از بنی
آدم یک قدم نزدیکتر اند ببهائم و ایشان طائفه هستند که به پرورش بدن خود و بسیر خوردن
و شیرات آشامیدن مشغول اند مطمح همت ایشان غیر استیفار لذات جسمیه چیزی نیست
و جمعی یک قدم بسباع نزدیکتر اند و ایشان طائفه هستند که بحقد و غلبه بر اقران مشغول
اند مطمح همت ایشان غیر افکار خود بینی و خود پسندی چیزی نیست و جمعی یک قدم
نزدیکتر اند بحشرات الارض و ایشان طائفه هستند که در بادیه ها باشند و شکار حیوانات
وحشیه کنند و قد من وسیها اشارت باین جمع است و جمعی یک قدم بشیاطین
نزدیکتر اند و ایشان طائفه هستند که معاصی مکتسب اند نسبت به پشت کار ایشان

لطیفه

همین است مانند مردم خمر فروش و قمار باز از این طائفه بحمد بود بعد از مکاسب
رذیله خود باید که چند پشت بگذرد تا باعتدال صورت نوعیه انسان رجوع کند وارده
آگاهی آمد که چنانکه بهشت برزخ که لسعادت طالع سبب است واضح گشت که بهشت
مجازاة که باعمال حکمیت وابسته است مکشوف شد همچنان دوزخ برزخ که لطالع
سبب است و دوزخ مجازاة که باعمال و ملکات وابسته است در عالم واقع است
اما چون ترا کشف حقائق بطریق ذوق می باشد نه بطریق جز تدبیر غیب ان معارف را
از تو موقوف داشته وارده آگاهی آمد چنانکه انجماعه که حال ایشان واضح شد لسبب

فوت سعادت در بهشتی داخل می شوند و در مرافق بینه تمکن میکردند همچنان جمعی از
عباد که ذکر خدا تعالی علی الدوام گویند و ایشان را بملایکه موکله در تعظیم شعایر الله
کار و بار واقع شود در دل ایشان از ان ملایکه فی واسع کشاده است و در دل
ملایکه از ایشان راهی افتاده بعد انتقال از دنیا این جماعه را چشمی نورانی دهند
و در مسجد الحرام یا کعبه یا مدینه فرمایند بگذارند دارد آگاهی آمد که اصعب امراض نفسانیه
باعتبار بر رسوا دانها باعتبار جزا یوم القیامة حقد و شهوة خفیه است حقد عبارت
از انست که چون بمقتضای غضب پیدا شود و اجرای ان متعذر نباشد نفس انرا
نبود و درگذشته و باعتبار ظاهر کان لم یکن سازد با آن مغضوب علیه موانست کند
و مشاورش باشش زند کابی نماید تا آنکه انتهاز فرصت کند و انتقام خود درکشد
و شهوة خفیه عبارت از انست که مقتضای شهوتی پیدا شود و نفس در طلب
امضای ان افتد و ان متعذر نباشد نفس آنرا نبود کشد و کان لم یکن
سازد و در رنگ صالحین برآید و نماز و روزه کند در مسجد نشیند و تلاوت کتاب
الله پیش گیرد و در مجلس واعظ رود و بهر حیله ممکن از انچه بر طرف مقابل شهوة
باشد تمسک نماید تا آنکه فرصت یابد شهوة براند این هر دو در معاد انشد ضرر خواهند
رسانید و در دنیا علاج این هر دو اصعب معالجات است دارد در وقت جنبه
روح کریمه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که طریقه من است آگاهی آمد که افندیان شرایع
انبیا صلوات الله علیهم دو قسم اند جمعی بمجرد تقلید قرار گرفته اند و این جماعه عامة
المومنین اند و جمعی بشهادة عقل تلقی نموده اند بانحو که در هر حکم از احکام شرع و در هر
چیزی که از معاد و ملکوت در شرع وارد شده میشناسند که مطابق مصلحت است

وبوانق سنة الصبي العالم وبي دانند که شریعت مطابق صورة نوعیه انسان

وارد شده و کل مولود یولد علی الفطرة بهمان مقتضی صورة نوعیه است واین جماعه

خواص مومنین باشند ونادران از امت شریعت را قبول می کنند بشهادة طبع

وعقل هردو باین معنی که طبیعت بشری او قطع نظر از عقل وتقلید همان مامورات را

می خواهد واز منهیات متنفر می باشد وقول خدای تعالی افمن کان علی بینة من ربه

ویتلوه شاهد منه وکلمه اوحینا الیهم فعل الخیرات اشاره بهمین جماعه است واینشان

اخص الخواص اند خدای تعالی بر تو منت می نهد که ترا از قسم ثالث افریده است در بیست

اول از طالع من شمس و زهره وعطارد در حوت واقع است وقت خواندن حزب

البحر چون گفتم یا علی یا عظیم یا حلیم یا علیم زهره گفت علی برای من است وان تمجید منت

خدا را تبارک وتعالی وشمس گفت عظیم برای من است وتمجید منت خدای عز وجل را

وعطارد گفت علیم برای من است وتمجید منت خدای تبارک وتعالی را و حیث

گفت حلیم برای منت وتمجید منت برای خدای تعالی بعد ازان هر وقت که می خواندم هر یکی

ازین چهار یا سه یا دو یا یکی ازینها این می گفت بحسب مناسبت طبیعت خویش

وارد اگاهی امد که شمس از منسوبات ذات الهیه است در عالم ملکوت ونار از منسوبات

عقول است در عالم ارض ومجوس که می گفتند که این هر دو قبله توجه بجانب خدای

تعالی است بغیر منع بنی آدم راست می گفتند لیکن چون صورت عالم برگشت

ونوبت تدلی کلی بصورة منبجه ای رسید ملا اعلی داد او بنی آدم آمد آن قبله منسوخ

گشت الحال شمس کوکبی است از کواکب ونار عنصری است از عناصر وارد اگاهی آمد

این فرزندان که لطف الهی ایشان را عطا کرده است همه سعدا اند ووبی از طبیعت

[illegible]

و دولت ایشان خواهد ظهور کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که
در مکه و مدینه سالها احیاء علوم دین نمایند و بجای او وطن اختیار کنند از طرف ما
در نسب ایشان تمکن نباشد زیرا که آدمی زاده بوطن مادر میلان طبعی دارد انتقال
جا مه که والده ایشان متمکن باشد بسرزمینی بالطبع مستبعد است مگر بسبب قسر قاسر
وارد آگاهی آمد که جبروت عبارت است از صورة اله تبارک و تعالی در عالم مثال
باید مع که از عالم مثال صورتی سازند که محاکاة کند مجرد محض را و این محاکات گاهی
بعلاقات تعبیر خواب باشد و گاهی مانند علاقه منسوب کواکب بآن کواکب مثلاً
تاج و تخت و مرد اسمط بر تخت نشسته محاکاة شمس می کند همچنان در عالم مثال
کیفیتی پیدا شود که محاکاة مجرد محض کند و اصل در جبروت صورة ذهنیه حق است در نقطه
معینه از خیال عرش که بیک وجه از کمال عرش است و بیک وجه بحقیقت ذات الهیه است
بعد از ان در هر کاملی صورة الهیه نهاده اند در میان خیال و وهم او و در میان تعین نفس کلیه
بان نفس کلیه تقید شده و نفس جزئیه گشته صورة ذهنیه عرش بمنزله جوهر است تا همه
و صور منبثه در میان کمال خواه فلک باشد خواه ملک خواه آدمی بمنزله شعاع ان جوهره
در علم الهدان همه روشنی که عبارت از جوهر و شعاع محیط اوست شیء واحد شد
و بان وحدة بیش مبدا فیاض البتة و طبیعت کل و ماه باقی است و عین افراد بستیه
و غیره دور و نزدیک البتة در عین وجود افراد کاینه فاسده محقق می شود فردی مقدس
که تا دوماه می ماند و ان فرد از ملکوت محجوب میگردد و افراد کاینه فاسده از عالم شهادة
من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین فردی دیگر از ان هم مقدس تر که
ابدا و ازلا موجود است و این از جبروت محجوب است در یک وجود سه وجود پیدا شد

وجود شهادی و وجود ملکوتی و وجود جبروتی بمثل همین اعتبار یک شخص قایم شد که جبروت
عبارت از دست و در وسط عالم معلق الشباد و در بین شخص واحد جزئی هست متصل
بالفعل غیر ما منفصل بالفعل که نسبته بر کاملی است از جبروت و این همه اجزا متوجه را بازی
صور وصفی داده است چنانکه ده وحدة راجع کرده اند و آن همه را یک وجه دیگر نیز شنیده
است که آن عشرة است باین وحدة صورة حسنه داده که محاذی واجب تعالی است
مثل او به نسبت واجب تعالی مثل بدن است به نسبت روح فدای تعالی این جبروت را
هر چند فی الجمله تعلق بعالم شهادة و مثال داشت بری خود اصلا فرمود اینجا دو کانگی
در میان صورتها که بسبب تعدد مرآة متعدده شده بر انداخت انهمه کثیر را درین شخص
قدسیه مندرج از عالم متسع ساخت تعدد متحمل شد اری بالقوه باقی است همین صورة
جبروت را سه نمایش است نمایش اول مبادا ان احکام بهیة افلاک است و باین
اعتبار مسمی به یزدان است و نور اسفیدی و لون او ابیض مثال بیاض صبح صادق و نما
مبادا ان احکام بهیة ملا اعلی از ملائکه و لون او شفاف سبزرنگ مایل بسفیدی و نمایش ثالث
احکام بهیة بنی ادم که انوار ایشان منعکس شده مانند عکس نور شمس در اجزای
سحاب وقت غروب آفتاب و لون او مانند لون هوا که فی الجمله مایل بسرخی باشد
دارد و اکاهی آمد چنانکه آفتاب در حد ذات خود شعاع دارد و تعب موجود باشد
باز همچنین از ذات شعاعی برآمده است و تا آخر عوالم فرو رفته چون این شعاع در لفظ
معینه از خیال برش افتاد ان اصل تدبیل کل شد چون سموات و ارض و موالید و نفوس
فلکیه و ملا اعلی و افاضل ادمیین پیدا شدند همان شعاع رفیعة مستوی علی العرش شد
و چون تعدد من وجه داشت و توحد من وجه در علوم بنی ادم سه نمایش ظهور نمود

برنگ یزدان وان دو دیگر پیدا شد بیک اعتبار اینهمه دایم بدوام حق است وبیک
چیز است وبیک اعتبار متعدد است بدو خلق سموات وارض تمامی عالم پیدا شد
وارد آگاهی آمد که چه رحمت بیک اعتبار مشابهت دارد بجلی از بلور که بشکل کره ساخته باشند
هر شخصی که در وی می نگرد نظر او تا انطراف کره نفوذ می نماید و هر شخصی که در وی می نگرد
اول روی خود را می بیند و نفوذ نظر تا آخر که مخروطی باشد عکس روی خودش
وارد آگاهی آمد یک چه رحمت که در کاملی پیدا شود صفت او بر تمام عالم ثابت است
که حق را برای خلق نزدیک ساخته است وارد آگاهی آمد که معرفت طلسم الهی باین صفت
کاملیت وابسته او واضح شود و دقایق و رقایق و نمایشهای اولی هر گردد خصوصا این نمایش
که مثل کوه طور بیان کردیم موزون است ختم دوره معرفت طلسم الهی هنوز این معلوم نیست
که بعد از آن آثار قیامت می آید یا دوره دیگر شروع میگردد وارد آگاهی آمد چنانکه در مراتب
ترقیات تکوین معدن مقتضی شد بصورت نباتیه و نبات بصورة حیوانیه و حیوان بصورة
انسانیه همچنان در مراتب تشریع ملل پیش تدلی اعظم یکی قبل از دیگر استیاد و معد نزول
فیض شد بروضع خاص و این فیض مله متاخره گشت پس مله مجوسیه دعوة بود باصول
بر دایم و باخلاق و ملکات محمودة باز قلیلی از اعباد و حدود و مله یهودیه دعوة بود بحدود
واوضاع مقدره در تدبیر منزل و سیاسته مدنیه واعلاء مله حنفیه و مله نصرانیه دعوة بود بحکمت
وتهذیب نفس و دقایق الرسول چون این همه ملل در حظیرة القدس پیش تدلی اعظم استیاد
معد نزول شریعه محمدیه شد خلاصه بر دایم از مله مجوسیه اختیار نمودند و بسیار از اوضاع و حدود
مله یهودیه اخذ نمودند و دقایق الرسول را منضبط داده اند و باعتدال نزدیک ساخته
برگزیدند مجموعا آن همه مله محمدیه شد و بر افضل انبیا که اعدل افراد نوع است منزل گشت

ذلک تقدیر العزیز الحکیم افاده دران ایام کرشاه درانی و نجیب الدوله با افواج کفار دکهن
مقابله میداشتند و فوجی ازان ملعونان در شاهجهان اباد مسلط بود و عماد الملک وزیر
شخصی را که بعلم سلطنت بر تخت نشانده بود قیام میداشت و شاه را از تحصن این
ملعونان درمیان توپخانه و کثرهٔ شان تحیری روی داده بود دران روز حکیم ابو الکان
کشمیری که از فدویان جناب حضرت ایشانست در استکشاف مآل کار بجناب کرامت
مآب عرض نمود جناب حضرت در جواب ان چنان ارشاد فرمودند که آنچه بخاطر فقیر
ریخته اند الست که سرگشتگی شاه در مصالح ملک و متحیر افتادن نجیب و ریاست ذبید
کار کشاد و بخت تاثیر نمایافتن چندگاه بسبب وبال ظلمی است که بر مسلمانان شده کرده
من بعد تاثیر جدید از طرف ملایکه عالیه منصوب بر تخت دهلی و وزیر سابق دهلی عظیم بکشید
و کفار نیز ذلیل بشوند بعد ازان شاه متلاشی شود و کار سلطنت بشخص دیگر افتد
در تعیین الشخص ملا اعبل روزی مناظره داشتند بلفظ دیگر غیر متعارف یعنی فریدون را
باز بر تخت خواهم نشاند ازین کلمه مفهوم میشود که بعد اصلاح منظور نظر است و شخص
معهود از اولاد ملوک باشد خصوصا کسی که جد او را ایشان کشته اند انتهی پس همان ایام
روی نمود که کفار نکوهشار با وجود کثرت عدد و عددکه الوف بجمع بودند داستان
حرب بی شمار بهم آورده وقتی که غازیان دین و شیران شجاعت آیین متقابل شدند
در اندک قتال دست و پا گم کرده هزیمت خورده رو بگریز نهادند کانهم حمر مستنفرة
فرت من قسورة و درین فرار هزاران هزار مدار البوار شتافتند تا که همه سرداران
این کافران بهم پیوستند و بقیة السیف از جهت غارت و اسر ذلیل عظیم دیدند
و انرا که بر تخت نشانده بودند باز محبوس گردید و وزیر که رخنه در قلعجات حصن خزید

دشاه باوجود این فتح آنچه مرغوب خاطر او بود بران دست نیافته به ولایت خود باز گشت
بعد ازان شاه عالم علی گوهر پسر بادشاه عالمگیر شهید در نواحی ملک پورب
بر تخت سلطنت جلوس نموده بطرف شاهجهان آباد که تختگاه موروثی است
متوجه گردید و همدران ایام نواب زینة المحل والده شاه عالی گهر بجناب حضرت
ایشان درباب تظلم و استمداد همت عرضی نوشت در جواب آن ارقام فرمودند
که الحق ظلمی که بر دودمان رفعت نشان گذشته شرارهای آن از افق تا افق رسیده
امید قوی است که عمل الی وثب رب ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا متحقق گرداند فقیر بدعوات مشغول است و باستجابت
مترصد سررشته غیب مراد آن زود نموده است بلکه تدبیری که صاحب امر را در مدت
شش چهار سالی باید کرد و تدبیری که بعد هفت هشت سال مطلوب خواهد بود نیز در گوش
هوش رسیده انشاء الله بر وقت نوشته خواهد شد و همدران ایام که مقابله عساکر مسلمین
و فوج کفار ملعونین بود حضرت ایشان ارشاد فرمودند که شب شنبه ۲۲ ربیع الثانی
در واقعه دیده شد که گویا از جهت توقع فتح مسلمین بر مشرکین فکرمندی بخاطر هست
و ذکر میشود که مقدمه جنگ مدت کشید گفتم درین باب فالی ببینم ملفوظات حضرت
سلطان نظام الدین حاضر هست از برای فال کشادم سر صفحه این مضمون بر آمد که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بجانب بدر تشریف بردند کسی بگوش مبارک
رسانید که فلان کافر قصد کشتن حضرت می نماید جواب فرمودند که حق تعالی او را برین
مسلط نخواهد کرد و اگر او مواجه شود من او را خواهم کشت بعد ازان فرمودند که تعبیر این رویا
خود واضح است اما بر حسب وجدان وجاهت اعتبار او از آنست که او مکتب ملاحظه

دراعالی مواطن ملکوت تا حال معزز بود الحال بلا ارایب نزول فرمود و ارواح اهل علیین
قبول این داعیه نمودند انتهی حضرت ایشان همدران ایام باری باین خاکسار سراً از راه
عنایت نمودند و دران میان ارشاد فرمودند که سه سیف مشهور شده است سیف
اول برکفار لا سیما مرهته و جت اغلب که ایشان ذلی و نکبتی بینند که گاهی مانند آن
ندیده اند و بخاطر مردم هم نرسد سیف ثانی بر شیعه مرشبی در هندوستان است از
ذل و نکبت چیزی ببینند و جمعیت ایشان متشتت شود و کان لم یکن شوند سیف
ثالث بر متعصبین از اهل رای غالباً مذهبی ردانی بی غل و غش بی اصرار و اعلال برات ان
کشاده کرده اصلها ثابت و فرعها فی السماء فقیر را قایم بالامر اعمال این سیوف ثلثه
ساخته اند و در باطن داعیه و طلبی بجهت امضاء این عزیمة ساریه نهاده اند و الله اعلم
بالقول و کیل افاده در سنه اربع و سبعین بعد الالف و المایة در شهر مبارک رمضان که
جناب حضرت ایشان مدّ الله ظلهم در قصبه برهانه اعتکاف فرمودند دران میان انچه از
حقایق الهیه و کونیه و معارف اسرار شرعیه و تنزلات شده بودند پاره را از ان بسبب
اقتراح و التجاء این فدویت گزین شرف تسوید بخشیده باین عقیدت این عنایت
فرمودند پس تذکراً لتلک الحالات و انتعاداً بتلک الواردات تحریر آنها این رساله را
زیب و زینت می بخشد و هر مقصد را بلایحه معنون میگرداند و له و ولی التوفیق لایحه
نفس منطبعه شخص اکبر صورت مبدا قبول کرد پس شخص اکبر مثل حوض آب است
که صورت آفتاب بوقت نصف النهار در وسط وی منطبع شده و تا حول آن تا شعشعه
پرگشته همچنان اول ظهور شمس حقیقت در نفس شخص اکبر است و بمثابه او اشعه
شمس در جمیع نفوس افلاک و املاک و نفوس قدسیه انسانیه ظاهر شده است

وارده

لاکن در شریعت سماویه تکلم بر قدر فطرة انسان واقع شده و در فطرة انسان معرفت
مجرد محض نهاده اند چون آدمی را بر فطرة خود گذارند خارج فهم کند و از خارج باور از جهات
و جهات و ماده و مده تجاوز نماید پس دعوة شرع مقصور است بر همین تجلی که در خارج واقع
و ماورای این تجلی باسم ماوراء الماوراء و ابومن به دال مشتمل بکیفیة مخصوص گشت و همین تجلی حجاب
نور است حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه ترقی نفس
انسانی باعتبار گردش احوال جز باین تجلی متصور نیست اما ترقی نفس انسانی باعتبار فهم
و تعقل بمجرد محض برسد لیکن بواسطه همین تجلی نه بی واسطه آن چنانکه توحید که قرآن عظیم
بیان فرموده است توحید عبادت است الا غیر همچنان معرفة باری سبحانه که در قرآن عظیم
مبین شده معرفة همین تجلی است لا غیر اقوام خواستند که المعرفت را بمجرد محض منطبق بسازند
و آن توحید را بر توحید وجود یا توحید واجب الوجود یا توحید خلق منطبق سازند در جهل ابد
ماندند هر که دور افتاد ترا دور تر از چنین جدا است او مهجور تر لای چنانکه صورت انسان
[illegible] که در ذهن ما حاضر شود دو وجه دارد بیک وجه و جهد هذا الوجود الخارجی که عرض
نفس ناطقه ماست بمنزله لون اشیاء محسوسه و بوجه دیگر وجود ذهنی انسان و فرس است
حقیقت انسان و فرس قطع نظر از این مدرک و از آن مدرک بهمین صورة برآمده است
و آن دون صورة خارجیه است همچنان در این صورت جلیله قیمه که نفس منطبعه فلک
اعظم قبول کرده است دو وجه موجود است بیک وجه کمال نفس منطبعه فلک است
و بیک وجه وجود مبدأ اول است عارف را از این تجلی دو نوع معرفت منشعب میشود
صوفی و حکیم میل دارند بوجهی که مانند وجود ذهنی است و طایفه دیگر علویه چه سفلیه و لوسیلة
انسانیه در حرکت انقلابیه خود همچنان در معرفت تصوریه خود که متفرع بر حرکت انقلابیه

حاصل اند لطف کند و هذا الوجود الخارجی نظر شریعت نیز حاصل است ببین وجود خارجی بر طبق
ملاء اعلی و ملائکه علویه و سفلیه و نفوس قدسیه ان اینه فتدبر لاکه در حدیث آمده است
که مردم تساءل خواهند کرد تا آنکه گویند که هذا الله خلق الخلق فمن خلق الله و در روایتی آمده است
که شیطان وسوسه خواهد انداخت خلق الله کذا فمن خلق الله چون حال باینجا رسد باید که
ازین مقاوله خاطر را باز دارد این حدیث باعتبار علم اشارت دال است بر آنکه چون
حق تعالی تجلی کند برای بنده در خیال مطلق یا مقید باید که این بنده بان متوجه نشود که این تجلی
در کدام موطن است و مسقط اشاره این تجلی کدام حقیقت است از حقایق جبروت
و برای متجلی بکدام استعداد متجلی شده است که شغل باین ذکر حلاوت می برد و ضایع
وقت است چنانکه بیننده کتاب متوجه بعضی کتاب می باشد معنی را ملاحظه می کند
که از چه ساختند چگونه ساختند و چگونه ساخته اند همچنان این عارف متوجه ذات
حق شود و تجلی را بنظر اعتبار خود سازد در تفتیش احوال تجلی نافتد لاکه در نظم
قرآن عظیم که الله نور السموات والارض نکته ایست باریک یعنی الله که ذات صرف است
با تجلیات خویش و بالاتر از جبروت خویش نور آسمان و زمین است یعنی این نور تجلی
های حقیقت وحدانیه است نگفتند نور السموات والارض هو الله زیرا که در خارج اول آن
الله بود بعد از آن نور السموات والارض گشت پس ترتیب خارجی را رعایت کردند
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی مثل این تجلی الهی که نور السموات والارض است
مثل فتیله است روشن که شعاع خود طاق را فرو گیرد همچنان این نقطه بسیطه که در وسط
شخص اکبر ظاهر شده تمام سموات و ارض را فرو گرفته است شعاع خود المصباح فی
زجاجة نگفتند کمشکوة فیها زجاجة فیها مصباح زیرا که سخن در بیان نسبت این نور بود

با سموات و ارض و تسخیر کردن این نور همه اقطار سموات و ارض را با شعور خویش
ذکر المصابیح فی زجاجة تتمه کلام است و مثل در بیان تسخیر ندارد لاکن این شخص معین که
زید است یا عمرو تو بر تو است یک طبقه لحم است و عظم و طبقه دیگر نسمه یعنی نوع
هوائی که حامل قوی است و طبقه سیوم روحانیه است که از قوی سیارات بهم آمده
و در سطح نفس منطبعه عالم منتقش گشته چون نفس کل بصورت این نفس جزئیه بر آمده
بقالب این روحانیه ظهور نمود پس چون این فرد از افراد بشر بمیرد طبقه لحم و عظم متلاشی
گردد و نسمه و روحانیه فلکیه باقی ماند اگر نسمه قبول حکم روحانیه فلکیه با حسن وجه نمود در عالم
برزخ جنت رحمت بر نکته با حال ملکیه جبلیه سعاده که از کب ظهور نماید و مبادر صور ابداع کند
در این نفس بعالم مثال چنانکه شمه ازین مبحث در اعلاقات سابق نوشته شد و اگر نسمه
قبول حکم روحانیه با حسن وجه نمود در عالم برزخ جنت اعمال پیش آید و تلک الجنة
التی اورثتموها بما کنتم تعملون ملکات راسخه و اعمالی که نتیجه ملکات است پیشتر متمثل گردد
کو یا عجب الذنب در حدیث شریف مثالی است که ضرب کرده شد برای بقای
نسمه که حامل قوی ثلثه اصلیه انسان تواند بود یعنی عقل و قلب و نفس اگر بعضی اجزاء
بدن لحمی و عظمی باقی است و خیال نفس با وی چسپیده است روز محشر همان جزء اصل
تکوین جسد انسان در معاد خواهد شد و اگر باقی نیست بهر جزوی که چسپیده است
همان جزو اصل تکوین جسد معادی خواهد شد غرض از تعلق نفس باین بدن تکمیل
مقتضی نشاه است زیرا که نشاه تقاضای کند تمثل ملکات و اعمال که در جوهر نفس
فرو رفته است مثل درختی است که شاخهای او بریده باشند و اصل تنه باقی است
در وقت ربیع قوی نامیه او بحرکت می آید و مبسط همان نفس نباتی که بوده است جمیع

اجزاء او ظهور قوی خواهد بود لا جرم ملت محمدیه را علی صاحبها الصلوات والتسلیمات
مثل مرغی تصور کن که آب باران جبال او رسد و او را بعد ساعتی از خود نفض کند
یا مثل دریا تصور کن که بادهای مخالف صورت احداث نماید بعد ساعتی طبیعت

امواج ورودی

آب آن همه امواج را متلاشی سازد همچنان فقها و متکلمین و صوفیه چون در ملت محمدیه
سخن گفتند تحقیقها آوردند که مقتضای افکار خود ایشان بود نه مقتضی اصل ملت
بعد از آن تقلید هر فرقه شیخ خود را آن هنگامه را دوبالا ساخت آب بارانی بمرغی
رسیده است یا امواج بسیار از هبوب ریاح متولد شده است اصل ملت در صدد
افشاندن آن رطوبات است و برهم زدن آن امواج آن افشاندن را و آن برهم زدن را
بحسب ظاهر بنام من ضعیف بسته اند مع مصلحت را الهی بر او جی چیز بسته اند درین
دور مراد عمل بر موطا است و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا بآنچه از ظاهر حدیث نزدیک
دانند و لغت عرب بی تراود و دست باز داشتن از آنکه رد یه دانشمند از و همچنین

دیگر مثل رنگینی جا

مراد حق درین زمانه ریختن مکاشفات صوفیه و اشغال و اوراد ایشان است در دنیا
زغاربهائے دو سه گز بوریا و پوستینے ؛ ولیکن بهر دردی دو شبیکے : این قدر بس بود جمالی را عاشق
زند لاابالی راه ذلک هی القیامة التی وعدت لی نداد ونه که درین مجاهدات غنیمه چه
بمیش آید فردا که غم نشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد : من و ساقی بهم سازیم و بنیادش
بر اندازیم الا به مصلحت کلیه که ازین نکته نقطه بسیطه برای اصلاح عالم اصفت شعاع فرو ریزد
در هر زمان شکل دیگر دارد و رنگی دیگر چنانکه شعاع آفتاب در جسم صیقل و جسم کدر و ما فی
البیت و مائی المجموع طبقات مختلف دارد همچنین شعاع آفتاب حقیقت در عالم طبقات
مختلف دارد و تحقیق شیخ ابوالحسن الشوری حق است و نازل از شعاع آفتاب حقیقت

لیکن عالم از شبهات معتزله و مرجئه و غیر ایشان پر شده بود و قوم از آن شبهات
اطمینان حاصل کرده بودند این شعاع در میان ایشان متنوع و معارضات فرو ریخت که آن
اطمینان را برهم زند و تحقیق فقها که قبل جمع احادیث بلدان بودند نیز برقی است و نازل از
شعاع حقیقت لیکن در میان مسلمین احادیث بلدان جمع نشده بود اگر فتوی این جماعه
پدید نمیشد نماز و روزه چه قسم میکردند و قضایا چه قسم فیصل مینمودند و ورع ایشان و تقوی
ایشان در کدام هیکل متعین میشد اشارات و وجدانات صوفیه نیز برقی بود نازل از
شعاع حقیقت لیکن مرد زیرک بین اگر نکته توفهم نکند فی مشغولی خود بآن اصل ادا نکرده باشند
چون دریای حقیقت امواج خود را در سم شکست صورت دیگر ظهور نمود فرد چون بآن کشتی
رسی کمان داشتی - موسی و فرعون دارند الشیء بالشیء که در حدیث شریف آمده است
الانبیاء بنو علات ابوهم واحد وامهاتهم شتی پدر واحد مصلحت کلیه است فرود آمده از عقل
بسیط و علات شتی استعداد محال که شعاع بر آن افتد برین قیاس مجددان دین محمدی
بنو علات اند دین منقول از حضرت سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات پدر ایشانست
و اوضاع مختلفه عالم که مقتضی نزول اسالیب جدید شریعت محمدیه دکفت قوم از شبهات
زائغه تو اند بود علاتست شبه آنکه خدا تعالی در بعثت رسل انزال کتب اراده کرده است
صلاح عالم را حصل اصلاح عالم حاصل می شود بانفار علوم حقه از غیب بشهادة لیکن
در بعضی احوال شبهات قوم که ناشی از افکار رویه ظلمانیه می باشند سد باب انقیاد
نفوس ایشان مر علوم حقه غیبیه می کنند ازین جهت رد شبهات ایشان مطلوب
بالعرض گشت و واجب در مثل این حالت در شکستن اطمینان قوم است بشبهات
ردیه تو بتیس خواه العیاذ باشد خواه بمقدمات خطابیه لهذا در قرآن عظیم مخاصمه واقع شد

بعض مقدمات خطابیه چنانکه خزاعه را که الملائکة بنات الله میگفتند مخاصم کرده شد
الکم الذکر وله الانثی حالانکه اگر نقض کرده شود بتنزیه از یدین ورجلین وگفته اید که نبودن
یدین ورجلین در شاهد غیب است اتثبتون لکم الیدین والرجلین ولا تثبتون لله الیدین
والرجلین متوجه شود بر همین مقدمات قیاس باید کرد اصلاح عالم که بنیابت انبیا علیهم السلام
مجددین ملت را نصب ساخته اند اگر بممنوع سخن فرق نمایند درهم شکسته شود و اثبات
بر رد آن ممنوع قادر نباشند لاچار لهذا بر شریعت رجوع نمایند مطلب حاصل شود
وهمچنان فقیه چون فقهی برای قوم مرتب سازد هر چند در وی استحسانات و تخریجات
که مرضی نیست درآمده باشد اصل تدین بارکان اسلام واصل اجتناب از کبائر
ذنوب واصل فیصل قضایا حاصل است بهمان قدر اکتفائی نماید وحل تمیز در مرضی
وغیر مرضی موقوف بر مجدد دیگر میگذارند سخن مجددین در تبری از خطا وغلط فکریه
چون سخن انبیاست علیهم السلام صدور هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد وهمچنان صوفی
چون طریقه برای قوم مرتب سازد هر چند اکثر بعض مکاشفات را با مقامات سلوک
مشتبه سازد وبعض اشارات را که از خلط اذکار ذهن با مقام متولد می شود وبعض
معارف وحدة وجود وتنزلات خمس که از خلط نظر حکمی با دوام ذکر وانصراف همت
بجانب غیب متولد میشود در اصل سلوک داخل گرداند اصل سلوک توجه
الی الله واصل مقامات در ضمن این تخلیطات حاصل است لاجرم اتصال که عارف
از او قصه میکند انس وسرور وانجذاب روح است یا کشف سر ومعرفت او در
وقتی از اوقات اگر سر از کار خود باز ماند انس در روح باقی باشد نفس استراق
می کند چیزی ازین انس اگر غیب در وی غالب است مختلج خواهد گفت واگر

عجب عالمیست در هر چیز از لذات حسیه سروری و انسی خواهد یافت چی در برگ
سبز که در اوراق شجر می بیند و در اصوات موزونه که می شنود و در وسعت بحر که
مشاهده می کند انس و سروری جدا جدا ادراک می نماید و اگر شهوة خفیه نیز در حق
استغراق شریک شود بدین صورة امداد لذة تام خواهد داد و این است سبب استغنای
بعض عارفین بعض اشیار مذکوره لا که تفتیش کنند کان از تقاسیم وجود را سلک
کرده اند و ترتیبی قرار داده اند گفته نوع الانواع انسان است و بالاتر از وی حیوانست
و بالاتر از وی نامی است و بالاتر از وی جسم است و بالاتر از وی جوهر مجرد است
در همین سلسله داخل است و آنچه تحقیق انبساط وجود است در مبادی عالیه خبر ان
راه است نمایشی از ان مذکور کنیم اینجا حیوان جنس عالیست تحت حیوان انسان حیوانست
و ثور است و فرس و سباع و بهایم و سباع طیر و حمامه و عصفور و دیک و بط و غراب
و حیوانات فرقیه و در حیوانات هم همین تفصیل است یعنی ثور است و فرس اما
باز ثور جنس است شامل گاو اهلی و گاو دشتی و گاومیش و ابل و بز اهلی و بز دشتی
و جهان و آهو و گوزن همه شاخ دارند و اجترار کنند و ذوات الظلف باشند و کل
این فرق بر یک اینجا صبر نکنند و فرس جنس است شامل اسب و خر اهلی و خر دشتی
همه شاخ ندارند و اجترار نکنند و ذوات الحافر باشند و سباع بهایم جنس است
شامل شیر و یوز و گرگ و سیاه گوش و سباع طیر جنس است شامل بازی و صقر
و باشق و حداة و حمامه هرچه بدبر و عب کند و عصفور هرچه امتصاص کند و صفیر زند و ضجیج
دیگر است که غذا راه و حیوانات فرقیه و دیک و هرچه زمین کاو نهند ماند خروس
و دراج و کبک همه دران داخل است و بط هرچه مائی المعاش باشد بعض شبیه

بزیر

قبیرا

دیک وبعض شبیه بکام وبعض شبیه بعصفور وبعضی شبیه بان جنس که حیوانات
غذا کنند غراب انچه مخلط باشد همچنین نبات هم اقسام است انچه وانچه بدان ماند
ازان قسم که شکوفه ندارد جنسی است وتفاح وسفرجل وانچه بان شبیه باشد جنسی
وانچه بر زمین پهن شود مانند ماش جنسی وانچه الیستد بر تنه خود جنسی علی هذا القیاس
ودر هر دو جنس مخلطی پیدا شده است هر جنس را ازین اجناس رب النوع
علیحده است ومخلط ملوثست که رب النوع ندارد در ترمیت اوباشند انحضرت
صلی الله علیه وسلم سوا منیه من الصلت را تقریر کرده اند شعر رجل وثور عند رجل یمینه
والنسر للاخری ولیث مرصد پس باعتبار رب النوع این اشیا را وحدتی باید داد
نوع باید گفت یا جنس واحد احتمال این وحدة چنانکه عزیزان می کنند وجهی ندارد ذلک
در تقاسیم وجود دو اصل مستقل است یکی محتملات جنس دیگر مراد ما محتملی است
که بعد نظر بخواص می تواند موجود شد نه محل صرف غیر مستعد وقوع این همه محتملات در
باطن وجود منبسط باشد وما بیات بر آمد برای بر مایة چنانکه تقریر کردیم رب النوع
الیستاد ومحل جرشش تکوین شود دوم محتملات مستعد الوقوع قوی کواکب این نسبت
که محتمل اول اصل مستقل باشد ومحتمل ثانی از قبیل تمیز اضافت از یکدیگر چنانکه آینه را
محاذی آینه دیگر بگذارند هرچه درین آینه باشد دران آینه ظاهر شود وهرچه دران آینه
باشد درین آینه باشد الی ما لا یبلغ همچنان معامله در میان این ما بیات وهیاکل مستعدان
قوی کواکب محقق شده است مثلا سباع طراز میان ایشان چیزی منسوب است
بشمس وچیزی منسوب است بمریخ وچیزی منسوب است بزهره الی غیر ذلک تا انکه
در میان افراد انسان هم اصل هیاکل قوی کواکب متاصل هست لاکه بشتی

میل توجه بسیار و اضمحلال در همین نقطه بسیط محسوس شد بعد ازان دیده شد که خصوصیات
این فرد را حذف نموده فردی کلی از قوی کواکب ساخته وان فرد در سطح نور که گرداگرد
میداشت مضمحل شد افاده در ایامی که شاه عالم از طرف پتنه می آمد و نجیب الدوله را
با فوج جنگ مقابله بود حضرت ایشان باین خاکسار سرافرازنامه عنایت نمودند باین
عبارت بیت کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان ٭ مصلحت را تهمتی بر آهوی
چین بسته اند ٭ عجب ماجرائی واقع شده دو فوج مسلمانان بهم آمدند و درمیان ایشان
مناقشه افتاد فقیر را درمیان ایشان حکم ساختند و تمام اهل سموات و ارضین منتظر استاده اند
که این حکم چه حکم می فرماید اخر ما حکم کردیم که صوبه دهلی و اکبراباد ازان فلان باشد بحکم انکه جهاد
کرده است و کفار را ازین سرزمین دفع نموده نبوئنهم فی الدنیا حسنة و لاجر الاخرة خیر و از حدود
پتنه تا نواحی الهاباد تا مالوه تا مارور تا گجرات ازان فلان باشد بحکم انکه ابا او پادشاه
بودند و در سرنوشت ایشان سلطنت متوارث نهاده اند و هنوز ان سلطنت منسوخ
نگشته همه طوائف ملائکه و ارواح و غیرهم گفتند احسنت احسنت زهی عدل که تو کردی من لم یحکم
بحکمک فاولئک هم الظالمون ٥ فلک گفت احسنت ملک گفت زه ٭ قضا گفت گیر و قدر
گفت ده ٭ اقول قولی هذا و استغفر الله من جمیع ما کره الله والحمد لله رب العالمین افاده شنبه
دوشنبه ۴ ذیحجه سنه ارشاد فرمودند که در واقعه دیده شد که گویا از خانه خود لبیب ملالی
برآمدیم و حضرت والده مکرمه قدس سرها دنبال گرفته اصلا راضی بانتقال فقیر از خانه نیستند
هرچند بایشان تسلی نموده می شود که رنجش و ملال باعث برآمدن از خانه نیست زیراکه
این کار دیوانگی است اما چند روزی بگذارید که از خانه بیرون بگذرانم درین اثنا جمع عظیمی
از حضرات چشتیه اتباع شیخ عبدالعزیز و اتباع شیخ گنگوهی قدس الله اسرارهم و حضرت

شیخ محمد و شیخ عبد الله قدس سرهما نیز گفته اند که بار بخانه باید رفت و جای دیگر انتقال
نباید نمود بهمه ایشان عذر کردم که طبیعت ما ازان قبیل نیست که بسبب رنجیدگی ترک
خانه نماید چنانچه امثال این حرکات از بی عقلی صادر میشود ما را مثل ان کار نباید کرد لیکن
معذرة مفیده نیفتاد باز گردانیدند و بخانه رسانیدند و در حضور بزرگان جمعیت دیده شد
که سرود شنود محمد امین گفت که درینجا محل سرود نیست و ما چیزی در باب منع و جواز سرود
دران مجلس نتوانستیم گفت که ادب ان بزرگان از منع مانع داشت و تقریر جواز نیز
بر زبان جاری نشده درین اضعاف فکر میفرمودند آن اوره برده ما گذشت خواجه
عبد الحکیم را گفتیم که این وقت ازین سرگرم خدمت ایشان نشود از بازار نانها باید طلبید
قریب چهار صد نان گویا فرمایش کردم و بیدار شدم باید دانست که ظهور این واقعه دران
ایام بود که حضرت ایشان از وطن بسبب فتنه ابدالیه هجرت فرمودند و در بدهانه اقامت
نمودند همدران ایام موسم عرس حضرت شیخ بزرگ عبد الرحیم قدس سره رسید
بخاطر خواجه عبد الحکیم مذکور گویا الهامی شد که چهار صد نان از بازار خریده بمزار شریف ایشان
برده بفقرا قسمت نمود افاده خواجه محمد امین نقل کردند که در پیشتر دیده ام که جناب ولی نعمت
مطلقا امر فرمایند بتحریر چیزی از مقامات و کمالات خاصه خود و بنده از اقدام این امر عظیم
القدر استعفا نمود و از قاصر دیده میفرمودند نشست که از کدام باب باید نوشت فرمودند
بنویس عرض نمودم اگر امر باشد مثل مقامات حضرت سید آدم بنوری بنویسم فرمودند
انهم بنویس درین ضمن این حکایات فهمیده شد که سخنی از مقامی دیگر است دیدم سقف
خاص بتقاضای مکان صوفی می نماید چنانکه ظرفی متوجه شدند و غلام را عقب
خود همراه بردند تا در جایی که از مردم کناره بود استاده شدند و روی مبارک را صفا

لمعه الكريمه گويا می پوشند و بجانب ديوار توده شده مينمايند بنويس که بيوضات آنحضرت
صلی الله عليه وسلم هر زمانی کسی پیدا می شود مراد از آنکس درينوقت نفس نفيس
خود را ميدارند علما والسنت که از مقام مجدديه دوره ارشاد مي نمايند ليكن مراد ايشان
بتعريض كلام فهميده شد که مقامی فوق مجدديه مستفاده بود وهمچنین چندین بار در یک روز
مشاهده لطف ومحبت خاص در حق خود باين اشارات بشارات اتفاق افتاد
والله اعلم بحقيقة الحال افتاد باری حضرت ايشان بعد اعتكاف عشره تحرير فرمودند که روز
القدر ميں اين واردات از قبيل مكاشفات نبود که شرح آن توان كرد بلكه از قبيل حالات
كه بتحرير توان گفت ومجمل آنست که چار چند در بعضی حوادث کون مستی آورد وشرح
آن مستی خيران مستی توان گفت بچند بیت در ابیات اکتفا کرده شد قطعه که باور دارد
این حرف از فقیر خاکسار * که ظل عالم قدس است انکار وقبول او * مدارد باطنش
از خویش آئینه صفت زنگی * طلسم حیرت آموده است تمکین وفضول او * شعاع آفتاب
از راه این روزن همی ریزد * بجز این نکته نتوان نسبت مضمون وصول او * حباب بسا زخود
زخالی زسیلے بحری جوشد * وجود او نمود او شهود او حصول او * والسلام اذ علیکم ابو الوفا
که یکی از معتقدان راسخ الاراده حضرت ایشان نقل کرد که پیش از حصول سعادت
اراده باستانه کرام در منام دیده شد که دو دروازه کلان بستند متصل الاحلاح بینها
بیک دروازه نشان می دهند که از آن حضرت موسی کلیم است صلوات الله وسلامه
علیه وآن مسدود است ودروازه دوم را نشان می نمایند که از آن آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم وا زکشاده اند چون کشاده شد دیدم که حضرت ایشان
درون دروازه اند از انجا زیادتی اعتقاد ورسوخ این عقیده علیه دلنشین شد والحمد لله

مقام

علی ذلک افاده باری حضرت ایشان به نیاز گل خان که از طرف نجیب الدوله بهادر خدمت
چند از پرگنات می داشت وبجناب حضرت ایشان ویرا رسوخی واعتقادی بود ارقام
فرمودند که شکایات نایبان شما که درین پرگنات هستند در ملکوت مذکور است ازان
تدارک باید کرد اگرچه بعد چندی لیکن آن هم خواهد شد وی این معنی تغافل انداخت
پس بسیاری برنیامد که بعضی رعایا از پرگنات فریاد شکوی از نایبان او پیش نجیب الدوله
بردند چنانچه بسبب مواخذه وبموجب عزل او از خدمات گشت افاده حکیم ابو الوفا
یکبار کاغذی به خود که پاره از ان جاری بود به نیاز گل خان داد تا از نجیب الدوله دستخط
اجرا بقیه ان کناند چون بعد چندی کاغذ مذکور طلب کرد خان موصوف تلاش بسیار کرد
نیافت هرگاه دانست که گم شد جواب داد که پیش ما نیست شاید شما برده باشید
وی حیران ماند که چه باید کرد آنچه سند بود گم شد مضطر شده این ماجرا بجناب حضرت
ایشان عرض نمود واضطرار خود ظاهر کرد حضرت ایشان همان وقت دست مبارک بردا[شتند]
علی کرده وشک زده بود از ان نیاز گل خان را ارقام فرمودند که ان کاغذ را نیک تفحص
کنید پس خان مذکور باز جست وجوی بسیار نمود ویافت همدرین حیرت بود که شخصی گفت
که یک کاغذ دراینجا افتاده بود ما انرا برداشتیم چون طلبیدند همان کاغذ بود که ازان جستند
افاده باری حضرت ایشان بطرف مخدوم محمد معین تهتی که یکی از علمای کبار صوفی مشرب
بود واز معتقدان راسخ العقیده حضرت ایشان بزبان قلم کرامت رقم ارشاد فرمودند
وبر قرب اجل شان تنبیه نمودند که مرضی الهی درین ایام همینکه وقت واصلی کوس
رحلت است الست که خود را بنسبتی که از شیخ ابو القاسم قدس سره گرفته اند بلکه
واز تفاصیل اسرار توحید والتذاذ به نیرنگهای آن خود را کشیده در توجه تجلی اعظم

که بوقت شیخ اکبر بحقیقهٔ محمدیه معبر میشود مستغرق باید شد درین ساعت برهمین کلمه
مجمله اختصار رفت والسلام پس بعد وصول این مکتوب بچند ماهی نکه شنیده
که مخدوم مذکور رخت رحلت بجهان برکشید ومعنی ان کلمهٔ مرموزه بر همگنان واضح گشت
افاده حضرت ایشان ارشاد فرمودند طالبی که بنظر درآمدند نسبت ایشان همین
بقیه مجموعهٔ یقین وتسکین وتعظیم است وانبیاءشان محض داعیهٔ الهیه والهام فوقانی
می باشد نه از پرسش احسن نفسانیه وخواهش طبعیه افاده محمد جواد نقل کرد که از جناب
حضرت ایشان صحیح بخاری استفاده میکردم قدری قلیلی ازان مانده بود که رمضان پیش
آمد وبعد انقضای ماه صیام ما را قصد وطن بود روزی وضو میکنانیدم که بخاطر خطور کرد که چند
جزو از بخاری مانده اگر درین ایام صیام تمام میشد چه خوش می بود اما از اظهار این امنیه
حیا نمودم ناگاه حضرت ایشان سر مبارک برداشته فرمودند که بخاری خود را در رمضان
تمام کنید پس سبق شروع شد قدری قدری خواندن اتفاق می افتاد چون اوراق را
شمار کردم معلوم شد که ازین مقدار درس در رمضان تمام نخواهد شد بدل گفتم اگر وقت
دیگر هم سبق شود زود فارغ گردد باز همان وقت متوجه شده فرمودند که اوراق بسیار مانده باشند
وقت دیگر نیز می خوانده باشید پس ازین قسم خطرات پیش حضرت ایشان
بسیار منفعل گردیدم ونادم شدم افاده شیخ عبد العزیز صاحب که خلف الصدق حضرت
ایشانند نقل فرمودند که باری در رمضان از جایی یکصد روپیه فتوح شده بود
حضرت ایشان خواستند که آنرا در کارسازی ایتام ومساکین صرف فرمایند
واز اندرون محل خرچ ان بجای دیگر مطلوب شد حضرت ایشان ارشاد فرمودند
که چون حق سبحانه را [illegible] وبواسطه ان چیزی عطا می شود از ارامل وعیال

تقرر رحلت

خویش صرف می کنم و وقتی که بیاد و باب می خوانم و بدان جهت فتوحی می آید از ابر فتوادکما جان
خرج می نمایم و این عطیه از همان قبیل است تتمه بر تقدم رحلت عمر ایشان باید دانست که حضرت
ایشان بزبان غیب ترجمان ارشاد فرمودند که شخصی از اولاد کنایه از ذات منبع
کمالات خویش فرمودند بعین امر خود معلوم نمود که پنجاه و پنج خواهد بود پس یکبار ویرا
مرضی صعب روی نمود و ران میان مشاهده کرد که یک قالبی است لکنه دو سبده
دار ایک رشته از هم وا کرده و ذره ذره ویرا تجسس و تفحص نموده از آن یک جزو
ضعیف لطافة براق که در روی مرات زمره بود برآورده بر بالای گوش آن شخص نهاده
و بدین وجه قدری از عمر ایشان عمر بقدر افزود که تا بشصت رسید و این زیادتی از جهة
زمره بود بعد از آن ایشان قدری هم چیزی از جهت برکات بعض ارواح باین وضع که
ارواح مذکوره نفس این شخص را گویا در خود قرار داده زیاده کردانیده و یک دو سال
از شصت افزون کردید پس ابد ارشاد این شعر خوان هژده سال گذشت و سن
شریف حضرت ایشان بشصت و یک رسید در واقعه دیدند که آنحضرت صلعم در مسجد
ایشان که در شاهجهان آباد است تشریف آوردند و ثیاب خود از بدن مبارک
خلع فرموده برخاک سه بار غلطیدند بعد از آن در آنجا یک مسجد عالی نو تیار شده و همدران
ایام حضرت شاه اهل الله شبی وقت تهجد نشسته بودند از غیب آواز شنیدند که یا
کرکب می گوید که احسان الله را او قد شد پس از همین متوحش شدند و سخت
تشویش داشتند که معلوم گشت که مراد اسم صفته بود پس حضرت ایشان
بیاد شعبان سنه مذکوره سجاده سهوده در قبه بدایه اعتکاف اربعین نشستند و در آن
میان ریاضتی مشتاق لقا رفرموده چون هشتم رمضان رسید در باز و در وی عارض

گردید چنانچه بطاقت ساخت پس بضرورة استعلاج خلوة را موقوف نمودند
پس بعد معالجه آن درد زایل گشت باز خلوة اختیار فرمودند بار دیگر مرض معاودت
نمود باز از علاج درد مندفع گشت اما اشتها ساقط گردید بلکه مطلق نماند بعد ازان ایضا
صلابة برقم معده پیدا شد وتنفس عارض گشت وصورت سوء القنیه روی نمود
ودر پی مداواه آن افتادند پس گاهی دران عارضه تخفیفی بهم رسید باز بچند روز
عودی کند از مشاهده این حال بر جمیع فدویت کیشان خوفی واضطرابی عظیم مستولی
گردید پس عزیزی از عقیدتمندان انجناب که در طب مهارتی تمام داشت از شاه
جهان اباد رسیده بمعالجه پرداخت دران ایام روزی ارشاد فرمودند که امشب
از آیات تزاحم وتخاصم اسباب بعلی نحو نمودند دیدم که درمیان مقطعات ومبقیات
حیات را تزاحم واقع شده وتخاصم وقوع یافته شبیه تخاصمی که فیما بین ملاء اعلی می باشد
واین تخاصم تا مدت نصف شب بود بعد ازان اسباب مبقیه در مخاصمت غالب آمدند
قضایا انفار بالفعل نازل شده اگرچه مدت بقا هم معلوم شده اما اذن باظهار آن نیست
بعد ازان ارشاد فرمودند که بعد از انتقال ازین عالم درمیان اخلاق رذیله وحمیده هم
تخاصم واقع میشود پس گاهی یک فریق افنای دیگری بالکلیه میکند وگاهی کار بهم دیگر
راسد تا باید با افنای ثلث یا ربع آن تخاصم وتزاحم صورتی که کیفی پیدا میشود وقضایا انفار
همان کیفیت نازل می شود وان صورة کیفیه مستقر ومقام آن شخص می باشد وآنچه در قرآن
مجید واقع شده که تخاصم اهل النار اشاره بهمین تخاصم اخلاق است وتمثیل ولشنیدن آن
دهشواران امام ام الزمین والده حضرات صاحبزاده ها فرمودند در خواب دیدیم که گویا
مکانی است عالی ودر آنجا ما نشسته ایم وشخصی بلند بالا ریش سیاه که لباسی سبز پوشیده

دیده دارد

دایر دارد روبروی ما جا بس است وعزیزی دیگر که بصورت عملی رود رهمان مکان
درجای نشست میدآرد و گویا دران اثنا فرزند عزیز عبدالقادر آمده ایستاده شد پس
آن شخص که در مواجهه بودند بطرف وی نظر کرده گفت که این از عالم برفت والا ازین
پسرا خود تربیت میکرد پس با این حرف تلخ شنیده نهایت تفت شده گفتیم که
هرچه می گویی آیا خانه ما را برباد میدهی و ما بابان را خراب می سازی وی می گوید چرا خراب
خواهد شد و چرا برباد خواهید رفت ما هرچند امثال این سخنان بشدت و عنف میگویم
وی همچنان بر قول خود مصر است آخر آن شخص دیگر گفت که قطع نظر ازین اطفال واین
مردمان اخروین را نظر باید کرد بازوی گفت وین را چه ضرر است این عزیزان را چون
دران عالم میروند ده چند همت بانتقال دین می باشد پس بعد درین اثنا گوید حضرت
ایشان تشریف آوردند و بطرف همان شخص اول متوجه شده نزدیک وی نشسته
و با او بنا بسط سخن آغاز کردند پس همان شخص دیگر گویا بما گوید که اکنون که حضرت ایشان
با او ملاقات کردند چیزی می مصالحه خواهد شد پس ازین خواب چون بیدار شدم نهایت
تشویش می روی آورد و درین رویا را بحضرت ایشان عرض کردم و تعبیر آن درخواست
نمودم حضرت ایشان دران وقت سکوت فرمودند روز دیگر فرمودند که ملائکه ملکوت
و ناسوت که توکل حیات و موت را در علما اعلی قرار یافته است پس تعبیران هیچ نکرده
جدا از ان تعبیری ارشاد کردند که موت صلی چند و چه می باشد بعض افراد کمل را این
انتقال است فقط گویا اشاره فرمودند بانکه بعض کمل ورثه جناب حضرت را بحکم کمال عزت
بر انتقال ازین دار حیاتی بود شاید که بجانب دنیا توجهی میرسد بمحافظه بعض امور این
عالم چنانچه همین معنی درمیان ایام وقتی بعبارات اداها ارشاد فرمودند که بسبت دیگر حال

برای تربیت شما ملا را داده اند پس چون مرض اشتداد گرفت بسبب استدعای
بعضی خدویت کیشان هشتم ذیحجه بطرف شاهجهان آباد نهضت فرمودند در آنجا
جمیع اطبا حاضر شدند و هر یک موافق ادراک خود تدبیری بیان کردند و آنچه مقدور بود
بعمل آوردند اما فایده معتدبها بر هیچ یک مترتب نشد در ایام مرض رقت قلب
بر حضرت ایشان چنان غلبه میداشت که اگر حرفی و کلمه ارباب رقائق بر زبان حقائق
ترجمان گذشتی گریه ایشان مستولی میشد و خود را بزور ضبط نموده سخن را اتمام میفرمودند
و مصداق قول شاعر که در مناجات گفته ؎ کرامت کن دل نازک چو شبنم
که گر بادی بجنبد پاره شد از هم • مشاهده میرفت و این حال در تمام اهل مجلس سرایت
می کرد و هم در آن ایام حضرت ایشان میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس الله سره العزیز اکثر اوقات در نظر ما متمثل می شوند و هر گاه کاسه آب بدست
میگیرم یا چیزی از قسم طعام پیش ما می آرند می بینم که ایشان حاضر اند و در آن باب
اهتمام می فرمایند و هم در آن ایام محمد بیگ نام شخصی از افغانان که مرید این جناب بود
شبی پاهای حضرت ایشان غمز میکرد در آن حال ویرا غنوه گرفت در آن میان دید
که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نزدیک سر ایشان ایستاده اند و میفرمایند
که زود از شوید همان لحظه بیدار شد و این را بخدمت عرض کرد که ما چنین دیدیم حضرت ایشان
فرمودند که آری تشریف آورده بودند و هم در آن ایام روزی حال مزاج مبارک
ایشان نهایت متغیر شد چنانچه دست و پا سرد شدند و نبض نایاب گردید
و نفس نهایت تندی و سرعت نمود در آن وقت همه را قلق و اضطراب گلوگیر گشت
و حکیم هم مایوس شده گریه کنان برخاست و در آن حال حضرت ایشان همه حاضران را

برا

تسلی و تسکین میدادند و میفرمودند که از قدرت الهی ناامید نباید شد ممکن باشد که
ازین حال افاقت شود؛ و دران وقت برین بنده حالة اضطراب را ملاحظه فرموده
ارشاد نمودند ؎ گر بدانستی که خلل کیستی ۔ فارغی گر مردنی گر زیستی ولهٔ یاران از
نهایت قلق التماس نمودند که این شامت گناهان ماست از بسکه حضرت ایشان
پشت پناه ما باشند این تصدیع ذات ملکی صفات مواخذه آن است این حرف
استماع نموده فرمودند که این امور از لوازم عالم بشریة می باشد باز ارشاد فرمودند که
آری گاهی مبارکه خفگی با مصاحب مجلس هم واجب مواخذه یکی از دیگری می شود که
در حدیث نبوی علیه صلوات الصلوات والتحیات وارد شده که ما بال اناس
لا یحسنون الطهور فیلبس علینا صلوتنا این ارشاد همه حاضرین در نهایت تعجب
افتادند که در چنین حال تقدم باین چنین معرفت عامضه نقد در بشریت و دران وقت
همین فرزند حضرت ایشان میان محمد صاحب غایة اضطراب میداشتند و مردمان
ایشان را تسکینات می نمودند حضرت ایشان باین بنده خاکسار متوجه شده ارشاد
فرمودند که چه کنید که درین امر چه چاره است بر هر یک ازین پنج برادران است چیزی ان
نوشتمند پس ازین کلام ارشاد نظام اشاره فهمیدند که ایما باین معنی است که لیدار من
هر پنج برادر مستحق از خلافت اند پس بعد این ما دام فراج کرامت استراح اکتساب افاقت
گرفت و در افرصت روزی بشیخ عبدالعزیز که خلف الصدق ظاهرا و باطنا حضرت
ایشان اند وصیت بعضی تقریبات فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال
نمودند عمر ما مثل همین عمر شما بود و میان اهل الله یعنی برادر خورد ایشان رفیع الدین بودند
پس ما بر مزار شریف آنقدر اوقات متوجه بوده نسبت ایشان می نشستیم پس راه حقیقت ..

بر پاک شاه داده شد پس ازین حکایات تنبیه بر قرب ارتحال خویش فرمودند بار بار
اوقات فرصت روزی فرزندان گرامی را به بشارت فخیمه نواختند و شیخ عبد العزیز
صاحب خطاب نموده فرمودند که فرزندم شیخ محمد السبتی مع الله مانند نسبت شاه
حسین فلان که معلم فرمودند و از خاطر برفت خواهد شد و نام تو در ملأ اعلی حجة الله است
و نام رفیع الدین ابو الخاتب اعنی تیسیر فعامد دیگر را باشد که هر چه از زبان او بر آید صورت وقوع
گیرد و نام عبد القادر مبین الحق که حجة الله را اجمال با نوعی دیگر اعانت نماید پس شیخ عبد العزیز عرض
نمودند که ابا باز ادلالت خواهد بود فرمودند نه فهمید که حجة الله جاریه حالی می باشد در اتمام مراد وی
تعالی المحمد در هر یک از ایشان آثار این بشارات ظاهر و باهر است و چون سلخ محرم سنه
و سبعین بعد الالف والمائة رسید که از عمر شریف سال شصت و دوم شروع شده بود
وقت صبح روز شنبه میرزا جانی جانان که از مشاهیر مشایخ ذوی نقشبندیه احمدیه اند با یاران
خویش بعیادت آمدند خلوت ساختند که بجز چند کس از مخصوصان که این بنده هم طفیلی ایشان
بود دیگری نبود پس حلقه مراقبه شد و قریب نیم پاس هم چنان صحبت ماند بعد ازان چون
مجلس مراقبه منقضی شد و میرزا رخصت خواستند ازان وقت حال مزاج شریف
متغیر گشت پس ازان آناً فآناً آثار انتقال ظهور نمودند تا که وقت ظهر همان روز طایر روح
پاک شان بعالم قدس طیران نمود و برفیق اعلی پیوست نظم ان مادی زمانه رخ اندر
نقاب کرد ز این شیوه خانمان جهان را خراب کرد ۰ در روزگار معز بدید است این چنین
متفرعی که دل و دیده آب کرد ۰ هر کس که ناله های جگر ریش ما شنید شب را بتمام روز
قیامت حساب کرد ۰ خود فضل برگزید و یاران فراق داد ۰ خود باده خورده و جگر ما کباب
کرد ۰ بالجمله کیفیت این مصیبت چگونه شرح دهد و غم این ماتم چسان بیان نماید که دیده شنید

وفاته

بعلم مرض مقتضای دم بغیر عیسی بلای ملطفات را ناگوارای دیگر چه من کثرت ستانی دل را

خون ساخته وزبان را طاقت حرکت نمانده شبی که فردا آن حضرت ایشان ازین جهان

برونده رضوان انتقال فرمودند بابا فضل الله که یکی از صلحاء و مخصوصان احباب اند نماز تهجد

می خواندند دران میان معامله دیدند که در مقبره شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس

سره بسیار زائراند و مردمان درانجا نشسته قرآن می خوانند ایشان پرسیدند که این بسیوی

مزار کیست مردمان گفتند که حضرت نظام الدین درینجا مدفون شده اند ایشان گفتند که

مزار حضرت نظام الدین اولیا بیرون شهر است گفتند نی درینجا مدفون شده اند پس معاینه

ایشان را قلق تمام روی داد چون روز شد وقت ظهر این واقعه جانکاه روی نمود و در

همانجا که معاینه کرده بودند مزار منبع انوار حضرت ایشان صورت گرفت و نیز درزی که این

ارتحال واقع شد عزیزی از صالحان که و برا بحضرت ایشان ملاقات اتفاق نیفتاده بود

در منام دید که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام در مکانی نشسته اند و این عزیزم

درانجا نشسته ناگاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام ازانجا برخاسته بطرفی تشریف

بردند راقم پرسید که کجا تشریف بردند مردمان گفتند که شاه ولی الله می آیند برای

استقبال شان تشریف می برند همچنین همان است شخصی دیگر جایی که بر سه منزل راه بود

بخواب دید که چبوتره البیت کلان بران فرش بجائی گسترده اند و درانجا حضرت ایشان

لباس نهایت فاخر نهایت زیبا پوشیده نشسته اند و این راقم نیز که بحضور ایشان

ایستاده ناگاه سواری آنحضرت صلی الله علیه وسلم درانجا رسید و هودج نهایت

متکلف مثل محله قریب ان چبوتره فرود آوردند پس آنحضرت صلعم روی مبارک

ازان محله برآورده بطرف حضرت ایشان متوجه شدند و میفرمایند که تا برای ایشان

آمدیم و فرزند همین حضرت ایشان شیخ محمد صاحب فرمودند که روز دوم از انتقال
حضرت ایشان در نظر ما متمثل شده فرمودند که وقتی که انتقال واقع شد ما را عالم ملکوت
وغیره از عوالم که یکی را از آنها اطلاع نیست درود دربردند از وقت انتقال تا تمام شب
و دو پاس روز هر گاه ما را التفات شما توجهی و از حال شما خبری نبود الحال به ترتیب شما
متوجه هستیم و بعد از چند ساعت دیدم که در قضایای این علم متوجه اند گویا که یکی در دیوان
سلطنت خود نشسته در امر و نهی و گیر و دار مشغول می شود و همدران روز جوانی طالب علمی
بخواب دید که گویا حضرت ایشان پیراهنی احمر اللون پوشیده نشسته اند و میان محمد صاحب
و دیگر خدام از واقعه ملی قلقی و اضطرابی میدارند حضرت ایشان میفرمایند که چرا اضطراب
می کنید شما گمان موت می کنید از آثار آن در ما چیست اگر انقطاع روح از بدن میدانید
ببینید که ما خود حاضر نشسته ایم و اگر انتقال مکان می گوئید ما جا گرما بود و از آن مکان انتقال
کردیم چنانچه از خانه بخانه انتقال نمودیم و در روز سیوم که مجلس عالی بود و همه مشایخ و علمای
شهر حاضر شیخ محمد صاحب دران میان تلفظ مشاهده فرمودند که جمعی عزیزان از عالم ارواح
در صحن مسجدی که دران مجلس بود حاضر اند و چنان انبوه دارند که از غایت هجوم نصف
بدن اعلا ایشان و سرها دیده میشود بعضی پیر و پاره جوان لحیم و شحیم و قدری ضعیف و نحیف
و بعضی را دستارها که بر سر و فرقی بر سر ایشان موهای و رنگ بسته و دران اثنا آنحضرت
صلعم بهمان موی بر سر و رنگ نیلگون بسته در مجلس تشریف آوردند و حضرت ایشان نیز
حاضر شدند شیخ موصوف فرمودند که ما دران وقت اضطراب کرده گفتیم که با حضرت
ما را بکه سپردند فرمودند که چرا اضطراب می کنید که فلان با این خاکسار خود که مولف این رساله
است اشاره فرمودند و میان اهل الله که برادر خورد حضرت ایشان نیز حاضر اند بانه گفتیم

که دست ما گرفته باینها سپارند پس حضرت ایشان دست ما هر پنج برادر بدست فلانی
یعنی ناک رخود دادند پس بعد انقضای امر فاتحه همه اصحاب انجاب بموجب اشاره
که از کلام کرامت نظام فهمیده بودند دستار خلافت و سجاده نشینی بر سر جمیع صاحبزادها
بستند و مقتدی این امر جلیل القدر بنده مؤلف را گردیدند و باین خدمت عظمی این کمترین
سعادت کبری بخشیدند فلله الحمد علی ذلک هذا اولی کرمه وابا انی نعمه   روزی حضرت
میان محمد صاحب نقل فرمودند که ما در خواب دیدیم که گویا در شاهجهان آباد هستیم میگویند که
حضرت صاحب را واقعه شد ازین خبر مرا قلق گرفته بطرف دلی دروازه روان شدم دیدم
که از الطرف جنازه حضرت ایشان می آید و خلق انبوه گریان و نالان همراه می آیند پس جائی
گویا برای غسل فرود آوردند پس غسل داده خلعتی نهایت متکلف به کفن پوشانیده اند
دران اثنا گویا یک فرشته از آسمان نازل شده پیام رسانید که خدای تعالی دو ساعت
شمارا باز زندگی بخشید تا آنچه کسی را وصیت کردنی باشد بکنید پس گویا حضرت ایشان
زنده شده نشستند و به بانگ بلند مردمان را میفرمایند که خدای تعالی ما را که فرستاده بود
تا مردمان را از اخلاق قبیحه منع کنیم و از خصال بد پاک کنیم و همچنین اخلاق ردیه را تقبیح میفرمایند
و زجر میفرمایند گویا بطرف کسی نظر آشنایانه بالتفات میفرمایند و گویا ما هم بطرفی بگوشه
نشسته منتظریم که اگر قدری ازین وعظ و نصیحت سکوت فرمایند از احوال شغل خود عرض
دارم همدرین حال بیدار شدم اتفاق بیفتاد و بعد از مدت بده اینحال در چند روز اتفاق
شاهجهان آباد افتاد دوازدهم ماه رجب سنه برای زیارت مزار پر انوار حضرت
ایشان همه صاحبزادها و جماعتی از اصحاب و مخصوصان احباب که بنده عقیدت کیش
نیز دران میان بود در مقبره رسیدند در آنجا حالتی عجیب رو داد که همه که و مه را وجدی

عظیم در گرفت و دادهای دشواری دلهای برخاست که کم دیده باشد از ان میان
جوانی صالح را که فطرت صافی داشت طرفه حالی پیش آمد که اول رعشه بر اعضا کرد و اضطراب
نمود بعد ازان بطریق سفارت از طرف حضرت ایشان پیغام مواعظ رسانید
بعد ازان چون مغلوب تر شد خود را گم کرده و از سفارت گذشته بمرتبه جارحه انجناب
رسیده ناطق کلمات آنحضرت شده و نمونه از حالت ان الله ینطق علی لسان عمر را
بنسبت انجناب نمودار کرد بعد پس خواهم گفت و جواب سائلان هم داد و اکثر سابق
ازان در عالم منام مرئی شده و بود مصداق ان مشاهده افتاد قریب پنج چهار ساعت
حال برین منوال بود بعد ازان جوان را آن وقت روی داد ازان پس دیگر جوابی ازان کیفیت
حال پرسیده شد گفت که اول چون قاری پنج آیه شروع کرد گویا از جانب پشت ما
بکعبه رسیده و از جانب قبر شریف یک جاذبه آمده مرا بخود کشید دیدم که قبر شق شد
و صورت مبارک بمنزله الطلیع نمودار گردید پس ازان یک نوری مشعشع مثل شعاع
آفتاب در نظر ما آمد و ان طلسم صورت در ان شعشعان مختفی گشت اما یقین وجود ما
خیال بود که گویا نشسته اند پس آنچه از رای مت درمن القا میشد از زبان بی اختیار بر می آمد
بغیر انتساب بسوی خود دران حال چنان می شناختم که گویا که منتظر انه که چون همه این امور اتفاق
کرده شود توجه ازین سو بردارند پس چون ان اتفاق تمام شد ان نور مختفی گشت مرا افاقت آمد
بالجمله دران ساعت سوالها و جوابها بمیان آمد و ان دوها فرمودند و کسی را در ان وقت ایما
هم پرسید که سابق ازین هم کسی را این طور اتفاق افتاده یا نه فرمودند نه مخصوص باین است
نه خوانده آیه که ان الله یؤتی ملکه من یشاء الی آخر تا اینجای رحلت انجناب که
قدسیت کیشان موزون ساخته اند نگاشته می آید عزیزی از کلام الله یافته که پی النفس

الهادی و مولوی محمد صدیق اعظم کشمیری گفت ع چو قبله گاه خلایق بیاد حق راند : ازین خرابه
دنیا بجنت موعود . پی سال رحلت آن شاه عارفان هاتف : بجنبه عمر برفت از
جهان بداد نمود . الشیخ قبله سالکان و فخر زمن . کعبه رهروان فخر رجال . راسخ العلم و
کامل عارفان . کوه تمکین و کان مجد و جلال . افقه الخلق در فروع و اصول . اعلم الناس
در حرام و حلال . شه ولی الله آنکه در وصفش . عقل فعال راست ناطقه لال . یاد فرمود
موطن اصلی . کرد منزل بپارگاه وصال . اهل جنت رسال رحلت او . از طالب نموده اند
سوال . گفت روح الامین پی تاریخ - بود ماه سمای فضل و کمال . مولوی محمد داود بریلوی نوشته
شاه ولی الله آن امام اهل فضل . چون بجنت رفت آن فرخنده خو . بهر تاریخش تامل ساختم
گفت رضوان شاه دار الخلد کو . مولوی حضور الله کشمیری گفته ع بحق دان شاه ولی الله
که از حق بهر خلق رحمت بود . بیدار شد در رهای دین . سوی خلد برین چو روی نمود . بی دل
سنگ شکل او گفتا . ما تقی وارث نبوت بود . خواجه احمد جان کشمیری منظوم ساخته ع
یادگار سلف امام خلف . دلبر برد در قیام و سجود . دل و دستش بصیقل ارشاد زنگ
زا نبهای خلق زدوده . عاقبت نفس مرجع الاحرار . شد براضی مرجعت موعود . حال و
سال وصال شیخ اجل . از عزیزان یکی سوال نمود . من بالهام حق بدو گفتم . آن ولی نقشبند
ثانی بود . تحسین خان کشمیری نظم آورده ع شاه و دفاوی برحق . آن راه نمای شارع
دین . آن صدر نشین بزم ارشاد . وان صاف ضمیر صدق و آیین . در راه سلوک
بود دایم . بنیر لکاو مقام تمکین . از منطق او حدیث و تفسیر . در مدرس دهر داشت تزیین
معلوم نکرد عقل کلی . اندازه علم او تخمین . افسوس هزار حیف هیهات . کز گردش
آسمان پر کین . رفت از دنی بسوی عقبی . آن پاک نهاد عاقبت بین . در بستر

خاک ار مید ؛ در خشت لحد نموده بالین ؛ ای چرخ ستمگر جفا جوی ؛ خاکت بر سر چه کرده این
زین واقعه کدورت افزا ؛ هر جا که دلیست هست غمگین ؛ گر سقف فلک فتد عجب نیست ؛
طوفان کرده است اشک خونین ؛ ان مجتهد زمانه در خلد ؛ تا گشت انیس آل یاسین ؛
از بهر وصال او ز هاتف ؛ تاریخ طلب نمود تحسین ؛ ناگاه ز غیب آمد آواز ؛ او بود امام
اعظم دین ؛ بادا رحمت بروح پاکش ؛ امین آمین ثم امین ؛ ایضاً ۱۱۷۶ در دنیا رفت از دنیا
فانی شاه اهل دل ؛ ولی برحق و پیر طریقت مرشد کامل ؛ کمال فضل و دانش منحصر بود
در ذاتش ؛ نمانده در جهان دیگر نشان جوهر قابل ؛ زمانش بی نمود افسوس بروی
ز درد و غم تحسین ؛ بتحقیق ان ولی الله بوده شاه اهل دل ؛ ایضاً منه که تعمیه برآورده تعمیه
زمانه شاه ولی الله که خلق ؛ از وی علوم دین بجهان اکتساب کرد ؛ جا برد در اجتهاد
جو اصلا خطا نداشت ؛ او کار شرع راست بحکم صواب کرد ؛ پیوسته داشت میل
طبیعت سوی معاد ؛ از عالم معاش ز ران اجتناب کرد ؛ چون روح پاک او شده طایر
بروح قدس ؛ رضوان بهشت را فرفتح باب کرد ؛ تا کرد ترک دور مه و روز عمر او ؛
از بهر ضبط سال دلم پیچ تاب کرد ؛ اکنون حسن تعمیه چون گشت پیر عقل ؛ بسلخ مه محرم
و شنبه حساب کرد ؛ عدد دو ورا از عدد سلخ مه محرم و شنبه کم باید کرد ؛ حافظ محمد مقیم
منظوم نموده ۱۲ام مهمات است و باران های های ؛ کان نخبه عرفان و گنج علم دین ؛ شد
نهان در خاک و اندر ماتمش ؛ خاک بر سر کرد چرخ هفتمین ؛ از فراقش عالمی دل چاک کرد ؛
جملگی بنشست غمگین و حزین ؛ بر سر مردان دعا ماتمش بی ؛ شد قیامت قایم اندر
حزن و دین ؛ های های گریست دو احسرتا ؛ آمد از هر سو بگوشش اندر چنین ؛ شد جهان زیر و
زبر زین واقعه ؛ خبر عالم شد ز عالم بالیقین ؛ نیست جز از صبر درمانی دگر ؛ این جراحتها

همین تاریخ را در

بدانم انجینش آتنا صبر احمیلا وابحاد ربنا دخل نیا فی الصابرین مه سال تاریخ وصالش

از خرد ۰ مسالت کردم بگو تا حبیبت این ۰ کردا فروش بگفت از سر سال مه افتاب

دین شده زیر زمین ۰ مولوی محمد صدیق این رباعی نو مترلسبته سال راجبر شارح عرفان و

تنزلکه خویش ساخت چون خلد برین ۰ تاریخ وصال او ز الفت جستم ۰ فرمود شد آفتاب

دین زیر زمین ۰ تاریخ دیگر تتمه ۰ ان ولی الله امیر ملک دین ۰ بود دانش بحر فیض سرمدی

سال تاریخ وصال او بگفت ۰ ۰ آتی از بارگاه ایزدی ۰ از سر دنیا و اہل ان گذشت ۰ افتاب

شرع دین احمدی ۰ تاریخ دیگر از خواجه رحمت الله ممدانسه ان شاه ولی که در سخن لائق بود

در علم کلام مجتبی بالحق بود ۰ پیوست برحمت حق شد و تاریخ ۰ در علم حدیث این ولی لا ثانی

بود ۰ شیخ محمد فاروق کشمیری که در مرثیه انجناب ناله چند در دامیز و چنین گونه انگیز خود را

موزون ساخته نیز بکارش می آید سوزی که این خبر قضا بزبان فتاد ۰ سخت آتشی

بجان من ناتوان فتاد ۰ در چشم روزگار قیامت پدید شد ۰ برق اجل در دیده اسمان فتاد

چون شمع بسکه شعله آهم بلند شد ۰ مشت شرر بمزرعه قدوسیان فتاد ۰ قطرات غم ز دیده

گردیان چکید ۰ چون گوهر یتیم بروی جهان فتاد ۰ این تند باد غم که فرو ریخت برگ و بار نه

یارب چه شعله بود که در باغ جان فتاد ۰ مبنای دل شکسته و کوه الم السبر ۰ این بار غم گران چو

اندر جهان فتاد ۰ دیبی که خاکپای شه دین پناه من ۰ حیف و فرو گشت از بن خاکدان کهن ۰

کشتی شکست لجه طوفان مقتباه ۰ بر خاک ریخت آب عزیزان مقتباه ۰ این صد زخم خورده

درین دشت ناپدید ۰ اواره گشت کوه و بیابان مقتباه ۰ این برق خانه سوز متاع شکیب ما

برباد داد آتش سوزان مقتباه ۰ دارم برنگ دشنه قانون زهر زبان ۰ فریاد و آه و ناله و افغان

مقتباه ۰ واحسرتا که ان مه دین شد بزیر خاک ۰ یاران زنید جامه صبر و شکیب چاک

آه آن زمان که مهر رخش در نقاب شد : دلهای عاشقان مصیبت کباب شد : یارب مصیبتی عجب
آورد روزگار کز صدمه آتش منافی طاقت خراب شد : زین داغ تازه البته دل که سینه بود :
دریا شکست و بر برخ پاکس حباب شد : زین اشک لاله گون که بسوال کاشتم راهی که بود
طپیده و دریا سراب شد : در خون نشست تا که این چرخ نیلگون : دریا تمش و دو چشم سحاب شد
احباب را از گریه مدام چه روی داد : از آه ناله ام که دل سنگ آب شد : این آه دردناک
بگردون رسیده است : سیلاب خون ز دیده بجیحون رسیده است : آه آن زمان که بر سر کویت
گذر کنیم بسر خانقاه و مسجد پاکت نظر کنیم : چون ابر نوبهار بچشم گرفتگان : بر خاک آستانه تو دیده
تر کنیم : خالی چو جای خاص تو بینیم ز خود روم : بجای زخم سینه و خاک بسر کنیم : ز خون دل بلوح مزارت
رقم کشیم : وز آب دیده فرش مزار تر کنیم : چون صد نسیب مرغ نفس از آه آتشین : روی مزار
تازه بخون جگر کنیم : در زیر مقدمت بنشینم فدا شوم : این قصه دراز مگر مختصر کنیم : کاشکی این زمانه
نیامدی در جهان دریغ : بر باد دادی سرو سامان جان دریغ : یاد آن زمانه کز بوی تو نوبهار :
مبدا دماغ جان معطر از نفحه مارا : آن مدرسه که خاک شریفش بفیض خاص : بود است خاک دیده ارباب
ذوقی را : بر خاک غم نشسته و از موج بوریا : مردم کشیده خنجر کین بر دل مقاصد : محراب مسجد از غم
ابروی تو خمیده بار است چشم حلقه در با انتظار : از فیض درس و لطف اشارات خاص تو
سامع گرفت شاهد مقصود در کنار : عالی ز فیض صحبت تو فطرت بلند : روشن ز خاک
در گه تو چشم اعتبار : از آنچه خاکپای ترا توتیا کنم : زنشا نمت نمینت و در دیده جا کنم : از گریه
بی تو و از درد چشم تر هنوز : پاشیده برکنار تو مشت گهر هنوز : آشفته زلف سنبل و از درد حسرت
روی گل ولان سرو خوش خرام نیامده بسر هنوز : نرگس شگفته و دیده یادم نشد سفید از آن
چشم پر خمار نیامد خبر هنوز : آراسته زهره انجمن بجم آسمان : آن ماه دلنواز نشد جلوه گر هنوز

مشتاقان تو ای خون ز دل خویش می خورند • در کوی یا بیزد کش نکردی که هنوز گلها شگفته و
سبزه دمیده و صبا وزیده مشام به نسیم صبح نگردشش فرمود • سرو و سمن بدیده بزم نشسته اند •
در باغ انتظار چو شبنم نشسته اند • ای شان عالم از تو رفیع المکان بیا • جای تو در بهشت
برین جاودان بیا • در انتظار چشم امیدم سفید شد • چون نور دیده در نظرم ناگهان بیا •
قربان چشم مست تو جان و دل قرار • کردم ترا طاقت و تاب و توان بیا • ساغرکشان
در دو محبت در انتظار • هر سنگ بیخودی زده مینای جان بیا • احباب در دو جان طلب اند
از برای تو ای حبیب زمانه و طبیب زمان بیا • از مطلع امید چو خورشید خاوری • بر فرق گمرهان
نمرده پر تو فشان بیا • چشمان چون نمکدان همه جا خون گریسته • از بهر آنکه بی تو چرا دیر
زیسته • منشی خموشش کرامات از بحر و کان گذشت • از جگر شکاف تو بر آسمان گذشت
این داغ سینه سوز که بر دل ترا رسیده تنها نه بر تو بر همه اهل جهان گذشت • ای تیر کمان
که دل جا گرفته است • بیرون چو ناله از قفس استخوان گذشت • این ماتم غریب که رو
داده از فلک نشنیده که بر همه دوستان گذشت • سیلاب موج خیز سرشکم به هر طرف •
در سنگ رخنه کرد چو آب روان گذشت • قمری صفت زبان بنالیدم دمی • آن زمان
که سرو نو ز چمن بوستان گذشت • این چرخ انگار جان بمرد است • بر صبحدم که خنده زند بر قفا افتست •
افاده شیخی از مسلمان فرامرزمین گفت که از اصوات مزامیر لذتی یا بی یا نه ذوق جعن
او مفهوم میشد اگر حسن آن نغمات می داشتی بر سماع آن اینهمه انکار نمیکردی
دانی از آن روی که نمی توانستی گفتم سلسلهٔ سخن را خاموش بکن حالا حواس خود را
جمع کن و بفهم اگر می توانی فهمید آری حسن آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت
آن می یابم اگر چند روزی بران مداومت نمایم میترسم که در آن لذت فرو روم

وا از جمیع اشغال باز مانم لیکن مانع ازان دو چیز است شرعی و طبعی اما مانع شرعی
آنست که هر چند در صفات خود عموم و اطلاق دارم کریم مطلق بکرم بی علت
خود فیض تشریع فرا او شامل‌اند و اند است من دران جا که موافق تشریع باشد از
مخالف شرع الفتی و نفرتی مراد از آن الفت و نفرت نمی گذارد که مثل این چیزها
مشمول شوم اما مانع طبعی آنست که شرافت نفس من تجویز نمیکند که در مجالس مبتدعه
نشینم یا از ایشان رد و زنان غیر محرم شوم یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح آرم
شرافت نفس که عبارت از اواحی نفس است بحکم اصل جبلت از ادهاء
جبلی من است از مثل این حرکتها و اگر درا کردست داری نکته دیگر دقیق تر ازان
نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جانمن که خاصه جانمن است نیز شرافت
دارد و شرافت او آنست که بالطبع مانع می شود از آنکه منطبع شود در جان جانمن عکوس
غیر تجلیات اعظم جان جانمن در اصل فطرت برای آن آفریده شده است که در وی نقش
تجلی اعظم منطبع گردد مثل انطباع عکوس خاتم در موم و مرتبه غیر تجلی اعظم است
از انطباع عکوس او جان جانمن ابا میکند و الفتی و نفرتی دارد و این ترتیب
که میراث یافته ایم از سید البشر و شفیع یوم المحشر علیه الصلوات و التسلیمات

قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا و ما ینبغی لمن اتخذه الله تعالی
خلیلا ان یتخذ غیر الله خلیلا او کما قال افاده حضرت ایشان قدس سره در تحقیق توسل
که جامعیت تام میدارد استعداد وی هستند که از جمیع اعمال خیر که تمام طالبان نشان وارد
و می آرند بجناب الهی تقرب حاصل نماید بی آنکه آن عمل از وی صدور یابد و نکته
آنست که او را بهر عمل خیر که یکی از اهل عالم بعمل آورد استحسانی و داعیه بهم میرسد

پس اوّلاً او را صورت علمی آن عمل روی می‌نماید بعد از آن بعض الشخص عامل یک
نحو تعلق بجهت آن عمل می‌افتد پس بلون عمل مذکور این نفس کامل ملون بیارد
و بدین تقریب بجی سجازی می‌نماید بغیر آنکه بعمل آرد و اگر بدوام این حال نباشد
اما ساعتی این بیع حصول می‌انجامد گویا مصور قوله تعالی فبهداهم اقتده اشارتی بآن
معنی است استفاده حضرت ایشان فرمودند که در حدیث شریف وارد شده اخوف
ما اخاف علی امتی الشهوة الخفیة بعض روات حدیث تمثیل کردند آنرا بآنکه
روی صبح کند بنیت روزه بعد از آن شود طعام لذیذ از جهت رغبت آن طعام
روزه بشکند آنچه در فهم این فقیر می‌آید آنست که آنچه بیت اشاره می‌کند مبلغه
ایشه از علم لطایف نفس پس از امراض نفس یکی آنست که مزاج طبعی انسان
که غلبه عقل است بر قلب و غلبه قلب بر نفس برهم شود و نفس بر قلب غلبه
می‌کند و آنرا بیکار می‌سازد و همچنین قلب بر عقل و مرض که ازین صعب‌تر است و بدانکه
از و صعب‌تر آنست که نفس بهمیه ظاهر نکند مصادمه و مخالفه خود را تا قلب و عقل بلکه
شهوة خود را فرو خورد و آن لم یکن سازد بعد از آن دلوسه وسته لوی عقل را آسته
آهسته او را بمذهب خود متمذهب سازد پس مزاج علی نگردد و از میان عقل خاطر
بتبع کسر دد بموافقت نفس و آنرا مقتضای خود داند و جهل مرکب پیش آید و فطرة
سلیمه برهم خورد و همچنین نفس دلوسه وسنه بقلب و از میان جمیع قلب خاطری
بتبع کسر دد گویا مقتضای جبلت اوست و از صلب او بر آمده و درین صورت
بدادواه تشکل شده و حق با باطل اشتباه یافت این است شهوة خفیه که در حدیث
بآن اشاره رفته افاده خواجه محمد امین در مسموعات خود آوردند که کتاب حضرت

ایشان پرسیده بودم که بحضرت زکریا علیه السلام وقت دعا و التجا در طلب ولد وحی
شده بود انا نبشرک بغلام اسمه یحیی باز چه محل استبعاد بود که سوال فرمود قال رب
انی یکون لی غلام الخ و با حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت ظهور ملائکه و تبشیر
ایشان بفرزند فرمود ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر حضرت ایشان فرمودند هر علمی
که از مبدء فیاض مترشح می شود اول عبور آن بر لطایف کامنه است مثل سر و روح
و وقت استغراق در آن حالت هر چند در حقانیت آن علوم شبهه نمی ماند ولیکن بعد افاقت
از آن کیفیت حال شبهه می شود تا وقتی که ریزش آن بر قلب شود چون قلب از آن
بهره مند شد یقین کلی حاصل گردید و شبهه زایل شد زیرا که منبع اطمینان است که از آن
بارزه از آن وارد مثلی شوند و بآن تسکین گردند و همین مراد است از کلمه و لکن لیطمئن
قلبی . ایضاً خواجه مذکور آوردند که حضرت ایشان بترغیب تعلیم ذکر نفی و اثبات
بیکی از اصحاب فرمودند که توجه بجانب حقیقت واحده که مسمی به الله و مدبر السموات
والارض و خالق مخلوقات و رزاق مرزوقات اوست راست باید نمود افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان فرمودند که پیش ما محقق است که چون سالک
توجه بسوی مبدء خود راست کرد و او را بصفت فاطر السموات والارض شناخت شر
او آگاه شد و اول صورتی که بر وی منکشف شود صورت عرش تکوینی که صورت مثالی عرش
اعظم است خواهد بود و بطبیعت خود متنبه می شود و الوان و انوار اشتباه مبدء بر او دهد
حال آنکه عرش تکوینی از محدثات است و نسبت الوان و انوار بخصوص حاصل است
اما نصیحتی که بدان تفسیر آن کرد غیر از این نیست که نور سفید مانند نور زهره بیان کنند افاده
ایضاً آوردند که حضرت ایشان بترغیب فضایل درود فرمودند از انجمله

بتمکین

نخوانده درود و از رسوائی دنیا محفوظ می ماند و خللی در آبرو نمی افتاد آنگاه اوراد
که حضرت ایشان بتقریب ذکر نسبت اویسیه فرمودند که اتصال بعض از ارواح بنهایت
صعب است هر کسی را ممکن نیست و استفاده از اموات مثل استفاده احیا نتوان کرد
کدام چیزی که ازین کس موافق جز رفیقی می افتد بمناسبه و موافقه همان یک جزو
استفاضه توان نمود در این کلام و التکلم نیست و تعلیم و تعلم نه اکثر از افراد هستند که هم
بمناسبات شی از ارواح مستفیض شوند لیکن لبس دراز است افاده حقیقت تجلی صوری
شیخ با وی داشت مجرد است و خزانه خیال الصوریه البته که حکمت الهیه بسبب آن در مثال
تخصیص آن فرموده و حقیقت تجلی معنوی شیخ با وی داشت مجرد است در خزانه وهم الصوریه
واله معنویه و همیه که حکمت الهیه تخصیص آن کرده و در بروز و صورة نفس مجردی در
بحقیقت مجرده فعاله آشنا شود و رنگی مجرد از آن در وی منطبع گردد مثال انطباع نفوس
خاتم در جسم شمع و قوی علمیه و عملیه این مرید باین منبع مجرد مطاوعه کنند و در لطیفه روح این
واجد الی پیدا شود و لطیفه سر از آن حقیقة مجرده و ضمن آن لباسها پرده ادیده در کرد
و اتصال عجب و حالتی شگرف بر روی کار آید چون انقیادش عظیم نگار بهم سبب تخصیص
بر تجلیات این صور خیالیه و وهمیه که لباس آن شده است سه چیز خواهد بود یکی رسوخ نسبت
که با وجود کثرة آن سطوت و وحدت آن از آنجا و در روی زدیده است هر رقیقی تجلیات او ده مثال صوری
دارد مختص بآن از جهت تاوی عوالم دیگر استعداد فطری این عارف که اقتضای صوری
خاص می نماید بلکه در آن صورة خاص تخصیص می نهد مثل تجلی نعل جنس خود را
سیوم قوی افلاک که در عالم مثال اند تخصیص دیگر آن منضم میسازند مثل تعین صف
در میان افراد نوع خود که صنف بآن قائم باشد و اگر یکی با مثالی محسوس لعبه کنیم

گویم چون رائی در مرآة نظر کند سه نوع از تخصیصات بالاجمال می شود یکی آنکه صورت
آن رائی صورة فرس وگاو نمی باشد بلکه ممتاز است از صورة عمرو دیگر نیز کم
آئینه را پیش روی او گذارند دیگر آنکه مرآة محدب صورت محدبه بیند ودر مرآة مقعره
صورة مقعره سیم آنکه صفائیه وصدائیه هم در ظهور صورت تاثیری دارد ونیز معلوم است
که چون کسی عینک سرخ بر چشم خود کرد مرئی مخلوط برنگ سرخی بر آید واگر عینک سبز
مرئی مخلوط برنگ سبزی ظاهر شود واگر در سطح گنبدی شیشهای مختلفة الالوان نصب کنند
در هر وقتی که عین شمس محاذی شیشه شعاع او مخلوط بهمان رنگ در جوف خانه در آید
بالجمله ترتیب صوری ومعنوی را مثالی است که این صورة خاص از وی بر آید عارف
محقق را کار با همان مثال است نه همان صورة کائنه فاسده که در یک ساعت پیدا شد
ودر ساعت دیگر فرو می نشیند ونزدیک عارف محقق تجلی صوری چون می جوشد
وباز فرو می نشیند مثال ان منکشف میگردد وتجلی معنوی که آن هم عنوان اوست نیز معلوم
نمی شود چون تجلی معنوی می جوشد ومی نشیند مثال ان منکشف میگردد وتجلی صوری که
هم عنوان اوست نیز معین میشود افاده دانستگان صفات نفس ناطقه بیقین میدانند
کدام صفات محموده واخلاق فاضله که اساس جمیع است ورسوخ هیچ فضیلت وکل
کردن آثار آن بغیر حصول آن صفت میسر نیست زرانة نفس است وعدم تاثیر او از رشه اید
والام پس اگر کمالی در قوه عقلیه یا عملیه پیدا شود مستقل ومستقر ومتمکن نمیگردد تا نفس
رزین نباشد مثل غیر رزین مثل اب است هر نقش که بر روی آب کشند می آید ومیرود
مثل نفس رزینه مثل حجر وخشت است هر شکلی محمود که نقاش در آنجا ایجاد فرماید
باقی ومستمر می ماند مرسل آن حضرت رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم گذشته است

ما اعطی عطاء افضل واوسع من الصبر و بر حضرت وی نازل شده و بشر الصابرین الایة
قال عمر رضی الله تعالی عنه نعم العدلان ونعمت العلاوة تو بی نفس این مقام بعد الشکر
ونظایر از حد شمار بر آمدند و بر احوال قدسیه در حد معجزات داخل مانده هر چند عارف
می شناسد که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم قسم ثانی درباره از کلمات ارشاد
سمات باید دانست که کلمات قدسیه حضرت ایشان که در بیان غوامض اسرار
از حقایق لاهوتیه وجبروتیه ومعارف لطائف انسانیه وحکم احکام شرعیه واقع شده
در جه اکثری از آن ما از آن بلند تر است که دست فهم وادراک بر اهل ذوق ووجدان
بدامن آن برسد پس ایراد انها درین رساله که بنای آن بر تعمیم افاده کافه اهل خصوص
وعلوم است سودی ندارد واگر بحسب استعدادی شوق اطلاع آن دقائق دارد باید که
از کتاب تفهیمات الهیه وحجة الله البالغة وخیر کثیر ولمحات وهمعات والطاف القدس
وفیوض الحرمین وغیره از مصنفات کرامت آیات طلب نماید اما بعض انفاس
نفیسه متضمن دقائق وآداب مبدأ سلوک و وسط وانتها که در ارشاد مستفیضان
جناب ولایت تحریرا یا تقریرا صادر یافته بودند تحریر انها روایته باللفظ او اقتدا بالمعنی
این رساله را تحلی و زینت می افزاید الله تعالی هو الولی والموفق افاده تعبد صوری در
رشد وترشد اگر چه منحصر با فاضه نیست اما استفاضه را دخل می باشد زیرا که افاضه
در صورة تعد بوجه کلی صادر میشود واهل انتدا را که نافع است آن است که بوجه جزئی
باشد مع هذا اگر در وقت دوری مفیض کسی استفاضه خواهد طریقش آن است
که در وقتی از اوقات فراغ دل واعتدال هوا ومکانی خالی از شور وشغب وحوساخته
هر قدر که خواهد نماز گذارد پس همانجا نشسته صورة شیخ را از روی شوق می جوید

عموم

جمع همت و دفع خطرات ملاحظه نماید تا آنکه صورت شیخ در مخیله او قرار گیرد پس همین
وضع ملازمت نماید تا که همه معلومات سوای ذات مستفیض و صورة مفیض منتفی
شوند و این حالت در اول روز یا ثانی و ثالث حاصل می‌شود و آن فتوری است در
حواس و کیفیتی است در بدن چنانچه از حالت غنوده این صورت روی میدهد
وقتیکه این معنی حاصل گشت او را مناسبتی بروحانیت مفیض پیدا شد و لوح
قلب وی صافی گردید پس بعد التجاء بدان صورت و استمداد از وی آن ملاحظه را
ترک نموده ذکر را لازم گیرد خواه اسم ذات خواه نفی و اثبات اما بضربات قویه
و جمع همت اگرچه حبس نباشد و ملاحظه نماید که ان الله محبوبه و ان لا محبوب سواه
تا آنکه محبت تام در بدن سرایت کند و اضطراب در نفس پیدا شود چنانچه عارض میشود
عاشق مفرط را هرگاه برای لقای محبوب آید و او را نیابد در آن وقت خفقان قلب
و اضطراب نفس روی نماید و مطلوب همین کیفیت است چون این معنی حاصل شد
ترک ذکر آرد و شوق مذکور که حاصل ذکر است ملاحظه نماید اما ممکن نیست که عاشق
مفرط انحصار عشق و شوق و اضطراب فقط نماید بلکه مفرط انحصار نوع فقط کند
بی آنکه با وی حضور شیئی دیگر باشد وقتیکه این حال حاصل گشت پس هر روز یک
ساعت یا دو ساعت متوجه باشد اول بملاحظه صورت مفیض بعده بذکر بعد از آن
باختصار کیفیت معهوده و بقیه اوقات از ذکر و شوق غافل نماند و از کثرت کلام محترز باشد
سنه، در منزلی با آنچه داری الشیخ، هرگز نبود حقیقت وقت تو نقش یاد نباید داشت
که مردم در صحبت نیک و بستن بعضی از ایشان و بر بعد از دو نفر مخنث محجوب دیده میباشند
علت این طبقه الست که توجه الی الصدر در حق ایشان محفوظ دیدم می باید کرد مثلا مرشد که

که دل خود را طبقی از نقره خالص فرض کن و بر آن گل صنوبری سفید نهاده و بر آن کلمهٔ الله بخط
جلی مذهب نوشته و در احضار این صورت جهد می‌کنند و در نیت اگر در وقت اذکار
این شغل تبسم ایشان مرشد توجه کند و از راه القوه توجه مصادمه نماید یا مثلاً گوید که نقطهٔ لا را از
ناف برآرد و آن نزدیک است بر صورت نقره خالص و از ام الدماغ میکشد و بار بر قلب
بزند و از ناف بار رساند یعنی اشباع های الا الله را و این دایره نقره را میداند که محیط ششت
و دل و سینه تو در آن است و از این دایره شعاع بر قلب و سینه تو می‌ریزد و کمال این شغل این است
که مرکز و دایره محیط دایره یکی گردد بر شکل شمس یا قمر یا مثلاً گوید که چون مقابل من نشینی از
چشمان من نوری سفید بر می‌آید و در زمین منتشر میشود و کسی نمیداند تو متوجه آن نور شود و تعلیم
ذا التباس والعاقل تکفیه الاشارة اکثر اشخاص که رغبت راه خدا دارند استعداد ایشان
بر نتابد که بحضور مجرد لطیف کرده شود یا دوام نسبت و سکینه خاطر یعنی ذکر مطمح نظر خویش
دارند حاجات را چاره ایشان آن است که طالب امر در حق ایشان مقدار ذکر باید ثبت
مثلاً گویند که در لیل و نهار چهار هزار بار تهلیل می‌گفته باشد دو سه ماه همین مقدار از ایشان
التقامی باید کرد چون دل ایشان بذکر گفتن آرام گرفت آنگاه ملاحظه محبوب و هیئت شوقیه بر آن
شرط کنند چون این نیز مستقر شد ذکر خفیه آموزند تأمل کردم که اضطراب اکثر الکاملان از آن
است که ایشان اگرچه استطاعت فهم معنی مجرد و شوق و توجه دارند اما بحسب حال طبیعت ملونه
ایشان در کشاکش شعبات افتاده آن را در نمی‌پذیرد و از این سبب عقده در حال ایشان
می‌افتد و انواع سلوک و مقامات از ایشان سر میزند و بالجمله دانسته شد که مبتدیان
را با سلوک تدریس نتوان کرد و افاده جهد تمام از سینه می باید برآورد و فتوح بحرف و صوت
بسوی امر مجرد مقدس منزه متوجه باید شد طریق سنت که در طلبات جمعیت

و مکوب شدن خاطر نفی و اثبات بلکه باثبات فقط مشغول باید گردید چون اثبات نصب العین
گردد دم را زیر ناف محبوس باید داشت و محافظت اثبات که نصب العین شده است می
باید نمود تا آنوقت که طبیعت کفایت کند چون ملال آید باید گذاشت و بسوی اثبات مجرد
میل باید کرد چون باز نصب العین شود باز دم زیر ناف محبوس کرده محافظتش باید کرد
اعاده بسوی او از منزه متوجه می باید شد و باید دانست که علم حضوری که عبارت از شعور
محض است بآن منزه مجرد میسر نمی آید که علم العلم بدان محیط شود که چون بعلم العلم ایم ازوی اعراض
کرده باشیم یا محمول و موضوع کرده حکمی ایجابی می بندد که چون ازوی روی گردانیده باشیم
همیدانست که علم حضوری کی را جدا باید کرد و دل از محسوس کرده که علم حصولی از آن تجرد
خلاص باید کرد اینده بآن وضع که آثار را باید فهمید فهمیکه حیثیت اتحاد باید شناخت
که این اثانیکه باید رساند و اصل او حیثیت بود از احکام این امر علم حصولی نیز کتاب حضرت
حق معروف باید نمود ما شک نداریم که در چنین وقت علم حصولی منزه میسر حاصل
خواهد شد و چون عند علم العلم توجه بتجرد نماید چاره دانست که علم العلم را باید گذاشت
و علم صرف را بردست باید گرفت و همچنین باید دانست که تجرد حق سبحانه را درجات اند
درجه ادنی آنکه تجرد از زمان و مکان است و محض این تجرد هو الله در باره او ادای توان
گفت حاصل آنکه سعی بلیغ بتخلیص مدرکه از قیود تلفظ و احساس و تخیل و توهم بسر
باید کرد ذات الله تعالی صورت می گیرد و خاطر را خفا باید کرد و پاس را در خود جای
نباید داد افاده تب می بود که حضور مجرد حاصل میشود برغم زاعم و حال آنکه فی نفس الامر
مجرد نیست برای این مرا اینطور کرده ام که ارض کثیف است و آب لطیف و منی
لطیف وی قدم تموّن و عدم بقای اثری از ترتیب و تدلیس که بروی ارند و هو الطف

و عدم

ازوی ومعنی اللطیفة بلوغ اقصی الغایة درین هر دو صفت وجمیع وعطش وغضب
وسایر صفات نفسیه الطف است از هوا ومعنی اللطیفة او عدم تاثر وانفعال
از تدنیس وتنزیع وامثال ان ودقت نظر ودقیقه در شیء وصورة انسانیه که به قطع نظر از
اوضاع واشکال مخصوصه باشد ان بلکه امر مجرد وبسیط جوهری الطف است از هوا
ومعنی اللطیفة او عدم تخصیص وی بخصوص شیء واستوا نسبت وی با جمیع افراد
مع الوحدة وکونها شیئا من الاشیاء الی جنبه فرجنا واحدا وذات مجرده حضرت
حق الطف ازین ومعنی ان لطفه ان عدم حلول ان در چیزی از چیزها وبا وجود استوار
نسبت وی با جمیع ممکنات بحسب وجود عیان از شیء وانعدام چنین بتدریج این امور
ملاحظه باید نمود وامر وجدانی خویش را قیاس باید کرد هر یک ازین تا باشد که
غیر مجرد باشد نداده یقین باید کرد که ادمی فی الحقیقة عبارة از صورة شخصیه اوست که
از نفس ناطقه نامند والضرورت هر کس را معلوم میشود بدیهیا واطلاقها اثری که بر وی
می افکنیم حیله الشکل النفس که بر کیفیات لازمه ان افکنیم تا تبدیل ان تبدیل جوهر نفس
میسر آید واخص لوازم نفس النفس که همت گویند کس بود که ان وسیع بود وکس
بود که همت ان تنگ بود علم وادراک وجمیع صفات نفسانیه همه تفصیل همت
است ع همت تراکنگره کبریا برد : این سقف خانه را به ازین نردبان مخواه : پاتبدیل
همت یقین نکنیم تا علم ضرورة تمثیلی گردد وببا دهی دل وعیبا ووحشی وعشق وغضب
والتذاذ بلذات متنوعه وانجذاب خاطر بوی مرادی از مرادات سفلیه این همه شکنه
دنیا دگر گردد چون ابن رابد السیم یقین می کنیم که تبدیل همت متحقق شد اگر همه صباح
متحقق شود بتمام اگاه شام آید واگر شام بود ان صباح آید البته البته بغیر التراث

مناسبت تا آن نمی باشد که مرد یاس کرد و زیاده ازین اجتهاد مجال دارند غرض ازین
تفصیل آنست که نشاط و همت خود را در خدا گم باید کرد و یک نکته تامل باید نمود
تا بدین حاصل شود که همت چیست و فقدان چنان بود ؎ ای برادر تو همین اندیشهٔ
ما بقی تو استخوان و ریشهٔ ؛ گر گل است اندیشهٔ تو گلشنی ؛ ور بود خاری تو همه گلخنی ؛ آری
باید پیدا کردن مثل عاشق مجنون منوط که زبانش خشک شده و چشمانش خشک
اگر طعامی پیش او آرند لذت آن درنیابد و اگر شرابی بدو دهند حلاوت و کیفیت
آن امتیاز نتواند با وجود سلامت حواس و وفور نشاط و لیکن انحصار آن در یکی
و بالجمله هر مردی اگر نیک در خود تفحص کند لابد بداند که دل او را بهر سو میل هست و آن
میول متعدده انقسام همت اوست اما چون همت یکی گردد و یک جهت را خالص شود
لب بود که آدمی طعام لذیذ و شراب لذیذ و منظر لذیذ می خورد و می نگرد و در خود لذت
انهماک درنمی یابد زیرا که همت چون یک جانب رفت بشاشت او ادراکات
حواس نیز ربودند اگر آدمی در خود بجد تفحص کند که کام کند یا نظر وامیش اندازد
و یا جامه پوشد در خود استحسان و شوق آن نمی یابد نه برای آنکه بیهوشی و نی حس است
بلکه بواسطه اشتغال قوه مستحسنه و مشتهیه باری متقدس فضلا من الحمد و التعب
و غیرها من المیلات اللذیذه و هم چنان شوق زیاده و هر چیزی که از جزئیات همت
است کم گردد و مرد یک روی و یک جهت ماند یاد دارم که یکی گفت که شاعر
غلامان خود را مضمون و معنی نامیده بود و این دلالت می کند بر فنا قوه مستحسنه او
در شعر چون مرد از خویشتن بالکلیه بدر رفت الا وحده خدا متجلی شود تجلی شانهای
و اگر جهتی از جهات باقی است تجلی شانهای محال است ؎ یکی در صحن کاری

قلبه جدید: اضاع العمر فی طلب المحال افاده غوث اعظم شیخ عبد القادر رضی الله عنه
ازین حالت بغایت دور اند چیزی متوجه باشید دامیر سید کلال رضی الله عنه تمثیل می نماید
بکوزه که تا هیچ چیزی دروی باقی است لایق آن نیست که در وی آب زلال نقره بنهند
و خواجه نقشبند رضی الله عنه از وجودی مانند شور غبار تا شیئی و خنک واحد
وکل الی ذاک الجبال السیر: جمیع اوقات بیاد داشت عبادتا و نیازا و لیلا قاعد
اوقات بوصف همت تامه و تجرید کامل بنبشی که غفلت و محبت غیر او وجهی از وجود
دخل نماند و همه نیست کرده مشغول باید بودن که یه تجود آتش را او زدیا دلی باید
کدا حسنت: گرد ماغ عشق داری انقدر ها کردنی است و حضرت حق سبحانه مورد جمیع
بهر طلب نتوان شد تا جگرها خون نشوند و هم خاک یکسان نکردند و بر بیتی و آنکی که
در خودی باید بکنیم عدم تردد پیرامون این سعادت عظمی نتوان رسید اگر خرق این
عادت مستمره درباره یکی از افراد واقع شود آن خود مستثنی است و از حساب
بیرون وظیفه آنست که بر داده رضا باید داد و بادب سوال مقامات ابنده باید
نمود انه جواد رحیم بر کریم افاده قلت طعام و دوام صیام اگر مزاج تنها آید تا زار و فق مزاج
باید آورد چنان نشود که نشاط طبعی بدر رود که کارها وابسته است تخیلات
تشبیه تخییلیه اگرچه در ادراک حقایق الهیه با امور عادیه بودن قهار تحت آن
دشوار شدن از آن و انجذاب بسوی آن مانع کار و بار است این قضیه را نیک
تامل نموده باید فهمید اگر معنی اضمحلال موجودات تحت امری بسیط وحدانی چنان
از بین و لب رو فوق و تحت زور آورد که گنجایش انفکاک از آن نماند توی
سبیل باید کرد بوصف محبت تامه و جمع همت و انسداد سایر سبیل داراین

بمقدار خویش نرسد بلکه بجز آن نباشد که تصور و تعقل این معنی از واجبات باشد
نزدیک عقل از سایر تصورات بهتر آنست که بنفی تعلقات و مجاهدات و دوام
توجه همت قویه که زیاده بران در حوصله خویش نیافت باشد مشغول باید گردید
تا آن حین که سلطان این معنی ظاهر شود و جلوه نماید و چندان بر خود سخت نباید گرفت
که حواس پراگنده شوند و نشاط به بند وی از آنکه گفته اند سلوک کسر دو
که کار بادست تفرقت صحت مزاج و سلامت حواس و وجود نشاط و جمع
خاطر و خلوص نیت باید شد و در وقتی از اوقات نشاط بیت حکیم سنائی باید
خواند ؛ ره زین سپس دست ما و دامن دوست ؛ زین سپس گوش ما و حلقه باید
فقیر در بعضی اوقات نشاط دو بیتی گفته بود و از آن تاثیری دیده بود ؛ ای دوست
توی دیده بینائی من ؛ هم قوت و شنوائی و دانائی من ؛ عشقم تو و هم تو دل عمده من
وا مرد دل عمده برد شکیبائی من ؛ افاده سالک چون عزلت اختیار کند باید که بر وثوق
باشد من فضل الله و رحمته باصحاب کهف عبرت باید گرفت چگونه صدق همت
پیش گرفتند فعامل الرب معهم حسب ارادتهم آیه کریمه و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون
من دون الله فأوا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا و باید
دانست که آدمی را یکی عقل معاش است که امور معیشه او بدو انتظام می یابد
دیگر عقل معاد است که بوی امور معاد خود سرانجام میدهد از خوف و توکل و تسلیم
والحث علی اعمال الخیر و عقلی دیگر است مقدس که تصرف می کند بان معرفة الله
لا غیر درجه هر یک ازین عقول ممتاز از یکدیگر باید فهمید که این موقوف مفتاح جمعیت
است پس آدمی چون ترک آرد عقل معاش را کار با عقل معاد می افتد و از وقت

دو وضو و اوهر بار لا

الفت اہل و ولد و مال و جاہ منزعج او نشود الا آنکہ حب کمال و احادیث نفس او
باقی می ماند و چون از عقل معاد ہم خلت گرفت باقی ماند بعقل الہی دران ہنگام
ہیچ خطرہ و حدیث نفس را منکر او نمی تواند شد پس ترقی بسوی لیس صرف ہستی
محض بی تابع میسر آید و ترک عقل معاش و معاد بعد معرفت و اتیان ہر دو در وقت
ذلت و تبدل چندان خبر نیست و درین منع استعانت نفی و اثبات بملاحظہ
نفی این ہر دو باید جست و جہد باید نمود تا معلوم شود کہ عقل معاش چیست و مقتضای
آن چہ و در چہ چیز تصرف می نماید و وزن مدرکات آن چہ باشد و ہمچنین عقل معاد
چہ چیز است و فی ای شیء یتصرف امامی دانی کہ رای برہانی غیر رای شعری است
چون رای برہانی ضعیف میگردد رای شعری غالب می آید و بالعکس و مرد زیرکے
رای برہانی را کہ مبدا افکار برہانیہ است می شناسد و بعمل می آرد پس توجہ بسوی
استنزال علوم برہانیہ می نماید و از امعان فکر معرفت این منع حاصل میشود و ناگاہ چون سالک
اختیار نماید و بر اہمت باید گماشت و زوری از سینہ بدر باید آورد کہ وقتی بدست آید
کہ آنجا مدرک و مدرک یکی گشتہ زحمت تقابل متوجہ و متوجہ الیہ برخاستہ حیرت بر حیرت
دست دہد و اضمحلال کلی روی نماید الفاء برق الہیہ برین مشت خاشاک تافتن
گیرد و حیف کہ یک دانہ باشد حاصل دہقان ما، درین ہنگام فقہ سالک بعینہ
امیری مانندی ماند کہ ہمہ اسباب حرب مہیا کردہ و احوالش بنصرت برخاستہ
و تقابل و تقاتل بین الفریقین در میان افتادہ درین وقت دیرا روزی تازہ از
سینہ بدر آوردن باید و بر جان خویش باز دین والا این ہمہ قتال و جمع رجال بموافقہ
معاذ اللہ من ذلک پس چہ الفت کہ ہنگام تلاطم امواج جمعیت و فنا وکذ نیکے

عنان توجه بالکلیه بسوی اتحاد مدرک و ادراک و مدرک معروف ساختن و از
نیرنگ خیال مردانه وش بدر آمدن کیف لا والموجودات کلها تشترک
فی الوجود المطلق الذی هو مفهوم انتزاعی وهذا من اجلی البدیهیات الیس ان
بازاء هذا المفهوم حقیقة والا لما صح الانتزاع الیس ان تلک الحقیقة هی الوحدة القصوی
لا تعدد ولا تکثر فیها الا بما تشبه الوهم والخیال والاعتبار تاکی بسته وهم و خیال باشیم
و از حقیقة الحقائق محروم نشینیم وا حسرتاه و وا ویلاه اگر این جلباب نادانی را شق
نکنیم و در بحر وحدة که اتحاد قابل و مقابل مدرک و مدرک غوطه نخوریم حتی لا یبقی
عین ولا اثر خیالک اوهام جبلیه انسان و دو عشره روشن و امثال آن نزدیک
ما لا شیء محض است هم خیال لا بل اوضح و اوضح من ذلک این دوئی و من و توئی که
محض از جهالت برخاسته در جنب حقیقة قصوی و وحدة کبری لا شیء محض و لیس
صرف و عدم بحت است سبحان الله خیالی را که ما فهمند و سامان ما هست میکند
از رجوع حال آنکه نور آن ظاهر و شعشان آن یکاد یذهب بالابصار و ظلمت جهالت
منکوب و مخذول و سیف وحدة قصوی بران حمله می کند و سرش می خواهد برد و ا
آن نابودی می گیرد و بحکم الغریق متعلق بکل حشیش باحادیث نفس نامی ایزد
باید دید که احادیث نفس که من و توئی تراشد چه قدر دفع دارد و چه مقدار رد
آرد الا قبح الله هذا الخبث و هذا المستغیث اگر از این ناهنجار که بلا استحقاق
مجاوزت و سروری برخاسته تقاعد کنیم امین و اضعف خلق الله باشیم سبحان
الله احادیث نفس همیشه گریبان گیر ما بوده است و ما را از وصول بینة المنوا باز
داشته و امروز می خواهد که ما را بر وی نشاه وحدت خجل کند که عدد او را امداد

استحقاق

کرده ومی بدزد که زپس جلابیب خویشتن بدر آید تا در فنا بیشتر بریم
ما را از غم این خجلت مردن خویش اسهل و آسان می نماید هجری زنیم و تجره
خویش لب تا فیم این روشنائی غیر معدوم نیست فیه العجب چه بلا باشد که ما را
با این بلا ابتلا تواند کرد مرغ بسمل و بیجان کنیم که فرا دکرد خنجری در حنجره خویش هم و خنجر
در سینه این مجید حواله کنیم که دیگر با ما زین لست لثیم و زاین مرد درد فرقت باید
دشاه و جده وهم چنانکه جدل دهمان او رامی زیبد بدبخت نشنید بشنای
کند سه من و تو گر فدا شدیم چه باک : خوش اندر میان سلامت : بیت :
کسی که از تو دست شست و معدوم الخ نشت دارد در برد که خدا با تو و من با وی
بستر کاشتی نجات کم بودی که نه تیر عذر ببر سینه و نه عقل فرما داخل میشد
از جوهد بالا وجود موصل فیه ولا نبعده و برای این حدیث چه بنواند و به محبت او
در دلش جا کنند مانعی که در عنایات تبعیت از تخیل نشتن ساقه و مقابله
می کنند همین حدیث نفس است چون از خود دست شستیم و معدات کردیم
دیگر چیز نزدیک مِنَ النَّفْسِ وَاَعْدیٰ از نفس خویشتن نبرآمد که شوق شاه دنند
بر ما غالب گشته و ما را از خود بر دو گریبان ما گرفته گاهی بر زمین و گاهی بر آسمان
پرتاب کرد این حدیث نفس چه قدر باشد عقل تصدیق نمی کند که دین زدیک
صحو عزم مانع تواند کرد یا در صدر خواهد در آمد هیچ ترسم که حافظ نکو گردد
از شوری سخت در سر دارم امشب : شاه را ابجودی راهبری در کار نیست :
سه می بیابد از وجود خود نظر نوشید و رفت : قدم طیبان کرد و بر رطب و
یابس که بود بگفت : حاصل همه کلام آنکه این سفر نه چون سفرهای دیگر است

بل هو اعظم شأنا وراجع الى قطع المودات ونقض الاوقات وبعده الوصول
الى الوحدة التي لا مجاز فيها شأن اي من تحقق افاده کسی را که توجه منکشف نشد
و در فنا افتاد سه چیز واجب است یکی تجرید نفس از هر تعلقی که بمال باشد
یا بجاه یا باحد من الناس وحصول این معنی بمداومت بر نفی و اثبات با ملاحظه
قطع تعلق است و دوم تفحص از مالوفات ضروریست تا بهر چیزی که دل خود را
متعلق یابد بقصد اولی نفی آن نماید و دفعه در این مسئله النسبت حالت توجه که حق
سبحانه کرامت میفرماید برای النسبت تا صلب نفس و اصل قوام آن بوی منکسر
میگردد و انکسار آن اگرچه مقدور بشر نیست اما نفس را اعراض اند مشتبه
بارذال وی تبدیل آن باضداد آنش باید کرد تا استعداد صورة ثانیه حاصل آید مثل
آن مثل شیخ است که تحویل بار بهوا اراده نماید پس حیله آتش تبدیل برودت
وی است بحرارة وعلى سبيل التجريد حتى يبلغ ذلك النصاب التام پس با هوا
منقلب میگردد سوم چنین مرید را حیله النسبت که اعراض متشبثه از رذائل نفس را که
تعلقات که خفیه اند بانواع حب الهی مبتدل سازد و این معنی اگرچه عسیر است
اما کسی را که توجه روی نمود و بسول جذب از یمین و شمال وی احاطه کرد یسیر است
غایة یسیر دوم محافظت نفس است از غفلت نگذارد تا غافل شود طرفة عین
عن ذكر الله بل عن ذكره نسم الله زیرا که مرد چنانچه می میرد مبعوث میگردد کما
تموتون تبعثون و نشانم موت است و لثم البعث پس چون با دوام ذکر فانی شود
با حضور دایم بقا یابد و دفعه در این مسئله النسبت که همین ذکر است که بعد فنا تجلی
الهی میگردد پس اگر ذکر شایسته باشد که مستوجب تسمیه نفس او گردد تجلی الهی نم

مستوجب و کامل ظهور میسر باید پس آثار حقانیه بر نفس در دنیا و قبر و حساب
ظاهر می‌شوند سیوم مخففت لسان است از آنکه بسیار از اهل شرع که بینی
از علما بعد التوحید است که سر آن هنوز بر وی منکشف نشده اند و منقد و در بین مسئله
السنت که مبارزه علی الدنیا الله بالله موجب خذلان است که قلع اصول کمال
است اما دب اتفاق می‌افتد که سالک اهل مزج علوم به توجیه به دقائق شعریه
یا حکمیه واقع می‌شود و این از اخر اسفار است اورا و نیز مزج حجابات توجیه ملکیات ..
صوت یا صورت می‌حصل می‌آید و هذا من الاول السبب من هم الکم سیل المجیبی این مرد
در شعر یا دقائق حکمیه با صوت و صورت ذوقی شده باشد چون انکار بر جویر نفس
واقع شود این انکار در صورت این اشیا برآید و کار صاحب حال فاسد گردد
فساد الامر می‌برد و کما وقع لاوحد الکرمانی فسماه شیخ الشیوخ فاسقا وقال مولانا
اروی کاش کردی و گذشتی و کما وقع للعراقی فی المزج باللطائف الشعریة والجمالیة
فسد الامر بسبب غیر معشوق ار تماشا می‌بود عشق نبود هرزه سودائی بود: وذلک ان
فتنت نفسک اذا اراد السالک وجدت فیک تردعا و اثرها جالی الدقائق الحکمیة
او الشعریة الدقیقة ولعلک تجدد او قع عندک مضمون جمیع ابنج فیلک به و کما نسازد
ذات به والحمن فیک به فهذا الذی اخذرک عنه درین ایام قلت صحبت با نام
دوست باز داشتن از کثرت کلام و اتسع از شعر خواندن و حکمت خواندن هر دو سدی
است وحی بیت باز استغنا از بین پیه باریک که معتبر از ان می دیتقارب اند
واجب تدبیر و المد بسبب السلامة والعافیة اذ ذاه فناء نفس و صفاء نفس با یکدیگر
متلازم اند زیراکه فنا عبارت است از انقطاع جهت مخلوقیت و جنب

فیک

جهت خانقیه بدون صفائی که کنایت است از بودن نفس مجرد از علایق حسیه
تا انکه مرائی گردد که صور علویه از مبادی عالیه دران منطبع شود از قبیل محالات تواند بود

ولكنت العكس كل ذلك لان كلاهما لا تحقيق ان الا نسبة شديدة بين هذا العبد و
الله عز وجل وصفاته لیکن صوفیه علیه بطرز دقیق درای فرق کرده اند در رنگ انکه چون جمر را دود
آلود کنند باره آتش و هم چنان صورة جمریه درانجا باقی است اگرچه از کدورات مجرد گشته
ودر هر مرتبه تاثیری لطیف تر پیدا کرده و چون جمر را بملح ممزوج سازند اولا صورة جمریه
بصورة ملحیه مبدل می شود وان لم تتبدل که در نها نصفها تجا علی هذا القیاس سالک را
اولا اگر تجرید از علایق حسیه حاصل آمد وان لم تتبدل فیه النفس الذي هو في سنخها فهو صفا
النفس واز علامات آن انکه حب جاه در وی باقی باشد ولطیفه انا برجای خود
زیرا که یقین و تقید بنده دوکانگی اثبات کرده و باعث آن گشته که دعوای الوهیه
در حب جاه ثمره اوست از وی سر زند و تمام صفا مستلزم فناست زیرا که اطلاع
موقوف نسبتی که بین العبد و ربه واقع است از اهم مهمات و در اکثر مکشوفات
تواند بود وان مستتبع فنا لطیفه انا است و در اینجا سری است وان انکه چون علم
مقدس علم فعلی است نه انفعالی پس هر چیزی که از عالم مقدس بر بنده القا
می شود از قسم صور علمیه مستتبع حقیقت آن میگردد واگر سالک را اولا شکستی
در جمیع نفس جدید پدید آید در رنگ انکه سریرا بمنامه حدید شکند و قطعات
حسب را از وحدا گستر شان کنند هم چنان به رنگ توجه لطائف سته را شکند
ولطیفه قلب را بتوحید افعال چندان نابود کنند که باصل خود که صفت تکوین است
راجع گردد واین مراد مستحدث اسم شکستی چنانکه صورة زاجیه سر بر بعد حرف دوق

بصورت از صفه عود کند و علی هذا القیاس لطیفه روح وغیرها که این همه وجوه و اعتبارات
نفس ناطقه اند اشکند و با صول خود راجع گردند و هم چنان لطیفه انا که گویا عقد صوریه
نفس ناطقه است و شعبه است از تجلی حضرت ذات در رنگ آنکه حبابی از
دریا برخیزد و بعدم مخلوط گردیده چنانچه حباب بهوا مخلوط گردیده و این لطیفه را فی
نفسه فراقی نیست در رنگ آنکه زمین را با آب مخلوط کنند بی حدوث مزاج پس
این لطیفه بحضرت حق عاید گردد فهذا هو الفنا رواه یتبع الصفا زیراکه چون
ارضی گشت سماوی صفت و متحیز شد مقدس مثل لاجرم انطباع صور معلوم
مقدسه دران متحقق میگردد پس حاصل آنکه فرق در میان فنا و صفا بما تأمل است
بفرق در میان مرید و مراد که آخر هر یک بدیگری وابسته است اما فنا بر دو نوع
می باشد یکی شفافی و دویم حجابی نوع اول که شفافی است عبارت از انقطاع نفس
ناطقه سالک است بحقیقت ذات انقطاعا قویا با آنکه تجلی از تجلیات ذاتی
نوع فنا مخصوص بر جای است که صورت مزاجیه وی شدید باشد که منقرض شود والا
تجلیات مکرره والا بجذب قوی که بر همه قوای وی دوائی ذیکا غالب آید فنا و صول
بسر حد کمال هم چنان غالب و قاهر ماند و نوع ثانی که حجابی است نیز بوجود می آید
که حجاب یا از جانب فانی است بانکه فنای او در موطن علم متحقق گردد نه حال
و بادنی حوادث منقهر گردد یا جذب او قبل از فنا تمام گردد و فی ظاهر آید یا حجاب
در معنی فیه است بانکه فنای او در اسمی باشد از اسماء او سبحانه نه در ذات
وی تعالی افاده که کیت تامل کردم موانع فنا شفافی چند چیز یافتم یکی آنکه مر ورا اراده
از ارادات سفلیه باقی مانده باشد و لاجرم بمقدار آن نفس ناطقه بجرد وجود جذب

درچنین حال در رسد فنا جابی بود دیگر آنکه محبت مرد با اختلاط مزاج و ماده جنون آمیخته
باشد وی هرچند انفکاک از جمیع ما نوفات ورزد و تجرید وی عدم اختلاط مزاج
بود فایش شفای نبود لهذا کلام خود را در بعض افادیل مشروط نموده ایم بسلامت
مزاج و وفور نشاط دیگر آنکه باریک طبع مجبول نشود ملاذ خیالیه و تشبیه و نکته
فهمی و لطیفه گویی اطیب والذ باشد بنزدیک وی از سایر لذات و بالجمله سبک
روح باشد و دقیقه فهم تجلی وی بر حسب دقیقهای وی باشد شفای نبود صفا
اری محمود است اما باریک طبعی بیزان است دیگر در عادات مردم محمود نیست
دیگر یادداشت دایم بحاصلش نبود یا یادداشت ضعیف داشته باشد و این تحیلیا
همان یادداشت است در ثانی حال فاذا ضعف ضعف التجلی دیگر آنکه قبل از آنکه
نبود نکر دفانی نشود و این مسئله سخت باریک است مقصود آنکه مرد اولا در حال
مستغرق میشود و چشم او محیط بحال نتوانه تا آنکه دران مهارت پیدا کند آنگاه بخود
نکرد و حال را در حسب خود متلاشی یابد و از فوق آن در گیرد آنگاه بادی دیگر بورزد
و او را از جایش بر باید و امر تجلی تمام آید و مقصود از بیان این موانع بیگانه آن
است که منبعد از آن محترز باشند بزرگان گفته اند که سالک را کوشش
و روش باید تا بکام خود برسد بحمد الله این مسکین را از علم روش آنقدرها در
دادند که معلوم نیست که دیگری را بوده باشد افاده باید دانست کسی که باوث
باحساس است علوم حرفه او را که جزم نکند و ذهب است که از علم نفسی تنهاست
بیشتر چون ازین حالت ترقی نماید لذت بان علوم حاصل آید و مواظبت برآنها
محبوب و لذیذ نماید و تدقیقات و اسرار ظهوری نماید انها را بر همه چیز اختیار روا-

می‌کند و نزدیک است که جازم شود که احساس چیزی نیست آنچه کمال است
همین تعقل است همچنین سلاک ظهور می‌نماید برایشان چیزی در حق پس بملاحظت
آن می‌نماید بجهت تالف بمحسوس یا توهم یا تخیل یا ادراک و آن یادی حق اری
است که سالک در وی مستغرق می‌شود من حیث لا یدری نه آنکه او را از اطراف
و جوانب بدارک و ملاحظه می‌نماید و این نیز باطل محض هر که منتسب نسبت اری
یادی حق و علمی که بتبیل ادراک از آن حاصل کرده در اول امر گاهی منتشر کل می‌شوند
پس در نیوقت سالک محتاج آثار تی و طمانیتی میگردد تا اوی معرفت حق از باطل حاصل
کند و آن امارة نزدیک ما تجرید نفس است از جمیع علوم و دون حب الله سبحانه مرة
بعد اخری و ذهول از انها پس باطل محو میگردد و حق محکم می‌شود و به تجرید تام و غلبه محبت
از دیاد می‌یابد و این امارة برای عوام است اما خواص و اهل فطنة را پس هیئة
اخصمه بید روجود اقیع و استغراق در وی از زیر احاطه ادراک که جزئی است خارج
نزدشان اظهر من الشمس است افاده سالک را گاهی تشویش روی می‌نماید
و این نیز تیر یاس و ضیق قلب و بلی میکرد که از اسوچی منیت پس بر واصل
می‌ماند لاچار واجب است تفحص از موجب تشویش و انواع وی و معالجات انها
پس تحقیق آنست که ظهور تشویش بر دو وجه می‌باشد زیرا که یا قبیل فنا فی الله است
یا بعد فنا و مراد از فنا در اینجا تلون نفس ناطقه سالک را بلون الله نیست و آن اول
که تشویش قبل از فنا باشد اکثر آنست که بر پنج نوع است گاهی از فساد محبت
و شوق برمی‌خیزد کیفیتش آنست که ملاک امور سلوک تعلق خاطر سالک
در ذات حق سبحانه است و سبب عروج همین امر باشد و از انحصار آن در دا

اسد فنا حاصل میگردد پس چون بعضی سالکین را بغلبات شاقه بر خودی گرید وجا
وعطش ومفرط پیش می آرند ونفس را از مالوفات او یک مرتبه جدا میکنند
این معنی مورث انقباض خاطرش می شود وقدری بی ذوقی که پیش ازین مبتدی داشتند
بسبب فتور حواس به تشویش وغم منقلب میگردد ودراشوریدگی باین انقلاب بود
وسبب آن نمی باشد وعلاجش از جار عفان اوست در مشتبهات مباحه دور
حبس و یافته تا زمانی که آن نشاط موجود نماید پس تحصیل شوق بتکرار نفی واثبات
ازجهت توحید محبت از سر گیرد ومحافظت نشاط وانفاران لازم دانند وتدریج
از اوردات تسبیح منحصر گردانند پس نانی گردد وگاهی بسبب آنست که بقیه نفس
وظلمانیه آن باقی مانده ودر جوهر سالک فی الجمله رنا باشد ازجهت نفس را
میل مخصوص بشهوة مخصوصه نمی باید اما ورا ظلمتی اجمالی از قبل نمود نفس نماله خود
ظاهر شود واو را این دقیقه تفطن نباشد پس چراغ دیگر او آن باقی میماند وبرودی
نم ویاس ازجهت آن ظلمت غالب میگردد واو را ازین خبر نه وعلاجش کسر
نفس است یا تزکیه یا تصفیه پس کسیکه درنیت وی است اورا فکر به آیات است
بحم اموری که در وی مذکور شد نافع ومفید می باشد حتی که بر نفس شاق آمده دراز
وانقباضی هم رسد واگر ضعیف المزاج است پس احسن در حق وی تصفیه است
زیرا که طاقت وی ضعیف است قریب است که بدوام ذکر وخلوت مشوش الطباع
گردد وگاهی تشویش بسبب جبن است که در طبیعت سالک کامن است چون
بوادی مسافت وبعد طریق ملاحظه می نماید ترس میگردد ونفس وی ترک مالوفات
مسامحه نمی نماید ازین جهت در تشویش وغم فرو میگیرد وعلاجش ترغیبات بلیغه

ادعا تزکیه

وموا عید

و مواعيد جازمه مثل مقصود و استماع حکايات رجا و استحسان حالات او ست تا بر
سلوک جسارت نمايد و بران جراءة ورزد و گاهي بسبب آنست که سالک ملابس
رسوم و احاديث لايعني و ديگر اشيا مفرة باشد و نقوش کهنه در لوح ذهن او
هوا هو نا ممکن ميکردند و اورا د ازين هيچ شوري نه و چون اين مرض بسرحد کمال
رسد سالک اجمالا متاذي مي شود و ان نقوش را تفصيلا ادراک نمي نمايد بسبب
ترک شوق و محبت و روي علاجش عزلت و عدم صحبت احدي و جمع همت بر
ذکر دايم و خلوت است تا تقليل ان نقوش شود و چون بالکليه رفع شوند فنا حاصل گردد
و حق سبحانه متجلي گردد بعد ازان اورا هيچ چيز ضرر نرساند و گاهي بجهت افکار بيکار است
که شيطان بدلش وحي کرده مثل افکاري که لوي ياس از وصول طبيعت را مايل
سازد يا قدح در بعضي امور مفيض آرد مثل ان مثل اندازات شيطان است در
تمام علاجش جمع همت بسوي کمال و رفض اين خيالات و جزم به لشاعت و
قبح النفث و وجه ثاني که ظهور تشويش بعد فنا باشد پس لابد بسبب بقاياي نفس
است که اول بالکليه زوال نفس متحقق نشده باشد هم چنان فنا حاصل شد پس
بعد فنا اورا يک نوع ترتبي پيدا شد و مستحکم گرديد پس غايله او عظيم شد و علاج
او مشکل گرديد و صاحب اين مرض دايم مشوش الحال مي باشد چون بر وي
نفس غالب آيد بحب دنيا دخل امر مي نمايد و چون اورا از طرف فقد و موت
اولاد و دول بين الاقران مصايب فرو گيرند حال او صافي ميگردد و در حالت
اولي تنگدل مي شود بسبب محبتي و شوقي که در دل است و در حالت ثانيه کماع لاع
مي ماند بسبب بقيه نفس که در اوست پس اورا در هيچ حال راحتي نيست علاجش

[illegible]

آنست که امیر سید کلال قدس سره بآن اشاره فرموده اند وانشاء الله تعالی بعد آن
مذکور خواهد شد وحاصل آنست که انتظار انجذاب خاطر و میلان بعروج از وی باید
کرد چون این معنی یافته شد تجرید از رسوم و اموال و اولاد و غیر ذلک مأمور باید ساخت
تا آنکه او را هیچ چیز علاقه نماند پس تحصیل محبت تامه امر باید فرمود پس تجشم کسبی
که در وی مذلّۀ قویه کشتی که احتمال آن بروی عجب باشد تکلیف باید کرد و در تحمل آن
به تقویۀ محبت و تصویر شناعت مالوف و صدّه عن ذکر الله جلّه باید جهت افاده
حضرت امیر سید کلال قدس سره تمثیل می نمودند و میفرمودند که تا کوزه وجود از نم
تعلقات خشک نشده است قابل آن نیست که او را در خمدان تصرف نهند یعنی
از آن کوزهاست شکسته بر می آید علاج انها آنست که باز آرد کنند و با گل دیگر باز کنند
شاید این بار خالص و پاکیزه بر آید بالجمله کسی که یکبار توجه مستغرق شده اگر چه فنا
ناقص باشد و برا یک نوع مرتبت پیدا شد دیگر دیرا کجدان تصرف که عبارت از
خاست نوای آورد الا بعد رجوع الطبیعت باتصادم مصائب قویه ظاهره و باطنه
مالاً و ولداً بالجمله عود گاهی باعث رجوع می افتد افاده صحبت ساطلب بعد الدار عنکم لتقربوا
وتسکب عیناي الدموع لتجمدا وبعید نیست که بعد رجوع تمام بار شوقی از سر پیدا شود
واین بار بعد اعتراف بعجز و قصور حضرت وهاب باب کرامت فرماید الحاکم فیه
که نزول الماء در چشم ما تکامل نشده باشد علاجش عین خطاست و علامت
تکامل عدم یافت یا عدم شوق یافت و عدم تأسف بر عدم شوق یافت بود از آن
ممکن که باز راه از سر گرفته شود و اعلاه مدرک حق سبحانه باد رای که اگر اصمی ابل جمع
تفرقات در وجود او تعالی بجای شرح وی نهند موافق نشینه و اگر حضور امر مجدد

بطریق حصول صورت که ای شرح او نهند می شنید مدرک آنها نه حس ظاهر است
و نه حس باطن و نه قلب که منبع اخلاق است و صاحب احوال مثلا خوف و رجا
و محبت و صلابت فی امر الله بلکه امری دیگر است رحیما و اثما از آنها لبس
پس لطیفه است که عارف باین سر چون حس باطن با قلب او مشوش شده
بحسب طبیعت که حق عز و جل آدمی را هم چنین آفریده است که قلب او بین اصبعی
الرحمن باشد گوید که من مشوش شده ام این قدر هست که چون قلب مشوش باشد
بدان ماند که شاه کاری می کند و چند دیگر متابعت وی کنند و کار ملک سرانجام
نیز بود و چون قلب مشوش باشد بدان ماند که کاری میکند و امری میفرماید و کسی
سخن او نمی شنود قبول استماع نمی کند لیکن حال شاه بر حال تمیز هست شکایت
اگر کند از قلب کند نه از نفس ناطقه بر حال دل را محکم باید داشت ؛ افاده باید دانست
که احوال بنی آدم بین اصبعی الرحمن اند یکی اصبع جلال و دیگر اصبع جمال لابد مقتضی
آن هر دو جلوه گر باید شد این وحشتها را از معدات باید شمرد و هر وحشتی انس دیگر
در فعل دارد باور نکنی تجربه کن سنها گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ؛ آری شود
ولیک بخون جگر شود ؛ اگر تامل را کار فرماید دریابد که وحشت مطلق طبع دیگر است
و وحشتی که از انعکاس اسما جلالیه است دیگر این وحشت انسی است و وحشت
زنگ و وحشت مزاج بخلاف اولی بین که قطع طمع کردند و خود را مرده انگاشتند
وحشت اولی بدی در عدم خواهد کرد الخ و اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد
بود سالک و کوک و خفته سکل فی آدب ؛ سوی او می غیرت و رای طلب
افاده چون بدانستی که طلب کیستی ؛ فارغی از مردی و گزلیستی ؛ چون فعل فیما

مشهود گشت که وی عین جمال است و هر فعل وی جمال دیگر چه ماند جز آنکه هر جمال را
جدا تماشا کنند جمالِ جلالی دیگر و جمالِ جمالی دیگر چون هر فعل از وهاب حقیقی نیز
هبه ایست تازه بجز اضمحلال در رؤیة نفس و گم شدن و حیران ماندن در التذاذ ابها کار
نیست گریستن هبه دیگر است و خندیدن هبه دیگر چون جلوه‌های جلالیه از رگ
خاطر پی دمانند و بیک سوی آرند انبیا را اسباب وصل توان گفت نه بواعث
وحشت [illegible] آب نیل است و بقبطی خون بود قوم موسی را نه خون بود آب بود
افاده قیام لیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن آناء اللیل و اطراف النهار را
گذاشت اگر وقتی خطرات هجوم کنند این ذکر باید کرد سبحان الله وبحمده سبحان الله را
در دل ضرب کنند بر وجهی که بسبب بر دل کوبند و سبحان الله در دل نهند و بحمده را بر
حق سبحانه که فوق العرش ساکن است ضرب کنند سبحان الله تنزیه است از
صفات محدث و بحمده اثبات حامد که مناسب حضرت وجوب باشند و در میان
با این ذکر فصل ندهد تو نیز گوید با آنکه انشراح در خود بیند و اگر بعد این ذکر نور اعظم را
که فوق العرش ساکن است تخیل کند بوجهی که دران تخیل غیبت واقع شود سخت
مفید است در نفی یاس و دفع اندوه و انشراح خاطر حقیقت این نور سخت عجیب
است بالجمله حقیقی است الهیه از عالم مثال دور نیست که شیخ اکبر رضی الله عنه
از عرش تکوین جهان مراد داشته باشد زیرا که تکوین بدون نفی لطیفه مثال نتواند
افاده شجاع را در حرب توان دانست و مومن را که صبار و شکار صفت است
در وقت هجوم مصیبت والاه بر لی سر و ما ضیاع ایمان و اتقیا و در سر خود می برد
فی الحدیث انما الصبر عند الصدمة الاولی و مراد از صبر نه محض ترک جزع

درنهایت

دفع است مثله خوش بودن بوجهی که این مصیبت را در حق وی میگردانند و این غم را بدلش نمی رسانند و باید حرارت بودی که برسید دلش پژمرده باشد دفع میکرد و اگر رسید گویا آب سبزه خشک ار رسید و باز الاّ علت از عادی را برد و تازه را غنیمت داشته اوی استقامت توان جست و زنهار از جست دقیقه لا ینفذ ده کشف و کرامات و علوم و مکاشفات بهر عادی و بر احوال چه ی اینه و نشءم ی رهند اینه در ان ازین و زیر سرمایه بی گیرند و در گور و ما لعدان بالبیت باشد همین یاد داشت است ولیکن زان یاد داشت که شعبه است از علم حصولی و مستجمع ثمره ایمان بالغیب است که در ابتدا از سلانی کسب کرده باشد بلکه یاد داشتی که بوالکسار چون نفس و اضمحلال در توجه بحاصل آید حضوری است نه حصولی و نیز می توان گفت که هر دو دست دران یاد داشت کم باید کرد بهر صفت که میسر شود لکن جهدی که خویش را السیر گوی آن نگاه رکت

افادة اعلم ان احسن الاستعداد للاخذ بهذه الطريقة اشياء احدها ان يكون العقل ممتليا بالتصديق بان السعادة تنحصر في العبودية التي هي المشروحة بظاهر اللسان وباطنه وبمعرفة اسباب حصول هذه العبودية ومفسداتها وثانيها ان يكون القلب ذا همة نافذة وعزم قوي اذا قصد شيئا لم ينصرف عنه ولم يثبت دونه حتى يرتقي ذروة سنامه وثالثها ان تكون النفس منقادة للقلب في جبلتها فاذا وجدت هذه الاشياء نزل من العقل خاطر واستقر في القلب وتلقاه القلب بما اودع الله تعالى فيه من الهمة والعزيمة فتولد منه ملك زاجر قوي يتوجه الى النفس فيأخذ بتلابيبها ويصرعها ويغلبها فعند ذلك يحصل مقام التوبة ومقام الارادة

وهما بمنزلة النواة الملقاة في الارض الطيبة فاذا اشتغل العبد بهذه العبودية ظاهرا وباطنا
خلص منه نور يكون بمنزلة الماء في اصل الشجرة تورق بسببه النواة وتنمو فهذا الذي قلنا
حقيقة السلوك وامراض السالك وان كانت كثيرة جدا تنحصر في ثلاثة انواع ان لا يكون
القلب متحليا بالايمان والمعرفة وان لا يكون القلب ذا عزيمة في اصل جبلته وان لا يكون
النفس منقادة تحت حكم القلب وان يكون الاشتغال بالعبودية قليلا لا يسمن ولا يغني من
جوع فالسعيد من تفحص عن مرضه وعرف سببه وعالجه فان كان قصور في الايمان والمعرفة
عالجه بتذكر مقدمات تصحح عنده الايمان والمعرفة وان كان ضعف في قلبه عالجه بصحبة
شيخ عزيمة وان كانت صفوة في نفسه عالجه بالرياضات القوية وان كان قلة الاشتغال
بالعبودية اكثر من الطاعات ومن الامراض التي يكثر وقوعها ويعظم ضررها ان يقبل السالك
الى طريقة القوم ابتغاء وجه الله تعالى ورضاه ثم يدفعه الهواجس الطبيعية عنها فيخوض في بحر الشهوات
ويقعد غارب الهوى واجر كان لم يكن قط عرف طريقتهم ثم لعد به من الزمان يزجره
زاجر الهي فيعود الى الحق ويرجع حيث كان وهكذا يبقى حائرا مترددا الى هذا تارة والى ذلك
اخرى واحسن ما يعالج به هذا المرض ان يلتزم المحاسبة كل يوم مرة او مرتين فيتفرد بنفسه
ويتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتذكر الموت ويحضره بين عينيه وربما ينفعه ان يستلقي كهيئة الموتى
ويتصور انفكاك الاجل والاهل منه ويقول اما نفسه سرا واما لسانه جهرا لا اله الا الله وينوي
بذلك ان لا نافع له في معاده الا الاشتغال به ظاهرا وباطنا حتى يجد في قلبه انشراحا وفي نفسه
انزجارا وهكذا يفعل كل يوم مرة او مرتين وينفعه ايضا ان يتوضأ ويصلي ما قدر له ثم يتوجه
الى بعض الصوفية المشتغلين بربهم ظاهرا وباطنا ويستحضر في قلبه او يأتي حضورها وينوي
بمناجاة ذلك معالجة مرضه الذي اعتراه فلا بد ان ينفعه الله به او في صحبة

فاذا احسن ذلک رجع من ساعته الی الخلوة ویقبل علی الذکر وینفعه الضان
یشتغل کل یوم بمطالعة کتاب من کتب القوم مثل العوارف والاحیاء ولیصحح نیته
فی اول مطالعته ویرجع الی الله تعالی بقلبه فاذا وجد کلمة مشوقة زاجرة اعادها مرات
ویترک المطالعة فهذه هی الاسباب المهیجة للرغبة هذا والحمد لله تعالی اولا واخرا
ولی برادر با بقا افاده حضرت ایشان فرمودند که سالک سبیل حقیقت را چیزها
پیش می آیند بعضی از آنها مقامات اند که گذر بران از ضروریات سلوک است
وبعضی احوال اند که صور واشباح مقامات اند که حصول آنها شرط سلوک نیست که
عبرة بعبور مقامات است نه بظهور احوال مثلا در اطوار انسان طفولیت وشباب
وکهوله وشیخوخیت که هریک از مقامات است اما قوة غضب وشبق در شباب از احوال
است که در بعضی این امور ظهور میکند ودر بعضی نه پس اول این چیز راه اشتغال است
باذکار لسانیه وقلبیه واین بمنزله الف با تا ست در حق خواندگان نه محسوب در مقامات
پس ازان دوام تعلق قلب بحق سبحانه است بوصف محبت وغایتش توجه محبت
است که عبارت از قطع الفت است از ماسوای حق سبحانه واین مقامی است که
بدون حصول آن هیچ کار نمی کشاید ودرین محل احوال شکفت وواقعات صالحه
وغلبه خوف ورجا وانس وهیبت وتجلی واستتار بعضی را پیش می آید وبعضی را
ومقام ثانی توجه افعالی است وان عبارة از انکشاف تدبیر غیبی وحدانی است
که همه حوادث یومیه از احیا واماته وغیرها بفعل اوست اما رویت صدور افعال از انعام
وایلام ومنع وعطا وبر تاثیری وتدبیری که در خود یا غیر خود بیند از حق سبحانه داند و
شهود وغلبه از احوال است واز آثار این مقام تفویض وتوکل است بعد حصول

بظهور

این مقام عدم رویة صدور این افعال از مبدا حقیقی صورت نقصان سلوکست
مثلا کسی را تدبیر لعبت باز در اصدار حرکات و سکنات صور و اشباح داخیمه
اکنون اگر وقت تماشا صدور تفصیل حرکات از اشکال بیند چه زیان دارد مقام
ثالث توحید صفاتی است وان عبارة از انکشاف اضمحلال جمیع موجودات است
در وجود واحد وطور این مبنی بر دو وضع است یا همه را در خدا بیند یا خدا را در همه واز این
مقام اضمحلال انانیت سالک است در هستی حق سبحانه و نفوذ نظر او تا ما سوی ذات
او تعالی وصفات عالیه او و همین است فنا و اگر سالک را شعور بخود نماند یا شعور باین
بی شعوری نماند در حقیقت غیبت است نه فنا اما اینکه هر صفتی از حسن و کمال واضداد
انها صفات حق بیند ظاهر شده در مجالی و مرآت النفس از احوال است وصور در بعضی
تفصیل ان ظاهر شود و در بعضی نه و مقام رابع توحید ذاتی است وان عبارة از وجدان
هستی صرف است فی ملاحظة اضمحلال الشیء از اشیا و در و علم حضوری بسیط که مدرک
بالکسر و مدرک بالفتح وادراک همه انجا یکی باشند فی تمام و تمام حیرانی است و دهشت
باتبه و شعور بحقیقة الحقایق و در اینجاست که خدا را در خدا بیند و مقام خامس یادداشت
است که صوفیه از اسم داشته اند وان عبارة از وجدان همان هستی صرف بشهودی
است که علم حصولی و حضوری هر دو تعبیر ان تواند شد با نیمه که امری واحد بسیط است
که اگر او را حصولی گویند روا باشد و اگر حضوری نامند نیز بجاست واین یادداشت
فی الحقیقت تفقط فیضی از حضرت وجود است که در مقابل این ذره بحسب اقتضاء
استعدادش متجلی شده و چون یادداشتش دایره اش وسعتی پیدا کرد درخشش
تر شد و نفس ناطقه در ان مضمحل گشته عین شعشعان وی گردید همان بقاست اگر

قوم فعلیک به فانه الکبریت الاحمر پس این هیئت سرایت می کند در همت
سالک و علوم وی یا جمیع نشئات او و این سرایت مبدا خوارق عادت
می شود و مقام سادس آنست که نقطهٔ وجودیه که در حقیقت انسانیه تو بر تو
محتجب است و از احتجاب هیئت کونیه منکشف ذات حق مع جمیع کمالات الهیه
گردد تفصیلش آنست که انسان مرکب از اجزاء کثیره است چون صورت جسدیه
و نسمیه و نفسیه و روحیه و عینیه و نقطهٔ وجودیه و هر یک را ازین صور احکام و خواص
جداگانه است که آن صورت معینه منشأ ظهور آن همان خواص و احکام گشته پس
صرف حقیقت وجود را احکام خاصه اند که منشأ ظهور آن همان صرف وجود گشته
بی آمیزش جزو دیگر لیکن بسبب غلبه احکام و خواص طبقات اخری احکام وی مغلوب
و مختفی گردیده پس بعد فنا و اتم جمیع طبقات مضمحل شده همان نقطهٔ وجودیه با احکام
خود مستقل گشته بمنزله مرآت آمده که تدلیات الهی را بطریق انعکاس منکشف
هم اسماء و صفات و تدلیات میگردد در رنگ حوض مملو از آب و راکد که از سما
مع ما فیها من النجوم والکواکب عکس پذیرفته گاهی جمیع نجوم و کواکب آن گشته
مقام سابع تدلی الهی است بجمیع کمالات خود بصورت نفس ناطقهٔ سالک
و تجلی حق سبحانه گاهی بصورتی می شود که پیش ازین تجلی متحقق نبود بلکه تحقق آن
در همان وقت ظهور تجلی گردیده چنانچه صورت ناریه در وادی مقدس برای حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام وقتی تجلی بصورتی بروز نمود باید گریستی
از آن هم موجود بود اما اکنون بعد تجلی الهی او را تحققی دیگر پیدا شده مقدس
و تدلی گشته از جمله تدلیات الهیه منسوب بر حقیقت انسانیه کاستوار الرحمن علی

رسیده و در این مقام تعرف فی الخلق بالحق متحقق میگردد و همین سر است در
ترجیح کفهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وزن بر کفهٔ الوفی از امته والفا سر رجحان
بطاقهٔ صغیره که در آن تهلیل مثبت باشد بر سجلات و ذنوب همین است زیرا که
اسم الله تجلی است از تجلیات الهیه در عالم الفاظ پس رجحان در حقیقت
مر تجلی الهی راست نه صورهٔ بشریه یا لفظیه را و من بعد هذا ما دق صفاته:
وما کلمه اخلی لدی واحلی . این است بیان مقامات هفتگانه که راه سلوک
اکابر اولیاء الله است هر کرا توفیق دستگیری کند باین راه رسد و بانجام رساند و ارکه
دریکی مانده باد و طول العمر و ضعف او منتهی شود و بخلق انفته ترجیح تحققی الوجود بالله
من الوجود بعد الکون والسلب باشد که اینها همه ظاهر شوند لیکن بوصف ضعف و اجمال
و این بسبب ارادهٔ الله است هیچکس را در آن دخلی نیست بالجمله شاعر
گویا باین مقامات سبعه اشاره کرده آنجا که گفته ـ هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم . دیگر آنکه اینجا نکته هست و آن این است که هر که در
ابتداء احوال چون شروع در سلوک نکرده بود قوی الهمة باشد در مجاری عادات
و عظیم الشهامة و مسلط المزاج بود آثار در احوال او جمله در رنگ شهامة و بزرگی
و تسلط خواهد بود و اگر در بدو فطرة اینها نداشت امثال این آثار از کجا خواهد آورد
و بعد التحقق بالمولی و نعم النصیر افاده کند و وصول بذات در ضمن آثار و حصول یادداشت
بی کیف و انکار ایجد بعض مردم را طاقت اقامت در این رتبه و اطاعت
توجه بدین وضع نمی باشد سلوک این فریق تمام نمی شود مگر آنکه ملحق شود امت
ایشان تبدلی عظیم و تحقیق تمام . در آن و تبدلی عظیم عبارة از حقیقی است

رجحان

این است بیان هفتگانه

و غیره

الهيه که صورة علميه عرش عظيم است که بعد توجه وي للوي ذات تعالي بحسب جميع
استعدادات عالم ازان ذات حاصل شده و در عالم مثال بنوعي ظهور فرموده
و همان تدلي است اصل جميع تدليات که در حظيرة القدس و ديگر مواطن
عاليه ظاهر شدند و آنانکه طاقت ان معني ميدارند نيز محتاج توجه باين تدلي اند تا سبب
رابطه ميان ايشان و مستفيدين ايشان باشد و تحصيل اين معني را هيچ سببي
اقوي از تحديق بقلب کسي که آشيانه اين تدلي شده باشد بهمان معني که در افاده
سابقه مذکور گشت و خود را دران دادن و بکلي همت در وي گماشتن ديگر نيست
افاده سالک را از وظايف ظاهره با وجود تعلق قلب بجلال و کبريا حضرت حق سبحانه
نيز چندي لازم گرفتن از ضروريات است زيرا که مرد کامل آنست که طبقه نفسيه
و نسميه هر يکي را حظي رساند بچشم وجدان احساس کرده آيد که مجذوب خالص را
در دار الجزا چندان دقتي و عظمتي بنسبت سالک خالص نيست آري کمالي
رو برابي نفسه هست آن چيزي ديگر هست دار الکسب و دار الجزا هر دو بحسب
اين کمال مستوي اند اذ لا کسب بقوي النسمة ولا يجازي عليه حين ثبات علي
افاعيل النسمة چنانکه عارفي در مصاف غزاة با اعادي انس هر يک است
و نيز در وقت قسمت غنايم عرفان او چيزي هست که براي جزا را در انگواسته
بلکه مطلوب لذاته است و جملي لطايف که تعداد نيست سه وظيفه است
که قال رسول الله صلي الله عليه وسلم استعينوا بالغدوة والروحة وشيء من الدلجة
چون تهجد برخيزد هفت رکعت خواند يا نه يا يازده سوره يس يا واقعه يا [illegible]
بخواند بعد ازان دعا کند از دعوات ماثوره با آنچه مناسب وقت او باشد

ياسين

و باید که امتداد وقت دعا مثل قرائت سوره ملک یا قریب آن باشد حصین را
از فضل دعا غیر موقت مطالعه باید کرد بعد از آن بتفکر و تعلق قلب مشغول گردد
تا وقتی که تواند ثانی مجرب است و بعد از آن صد بار تهلیل و صد بار سبحان الله و بحمده
بعد از آن بتعلق قلب بحق سبحانه مشغول گردد تا بلند شدن آفتاب پس آنگاه
دو رکعت خواند و نزدیک گرم شدن آفتاب چهار رکعت ثالث بعد آن سبعت
صد بار تهلیل فوق الخفیه و دون الجهر پس آنگاه سوره ملک تا احدی از سبعت
بعد از آن بر سر فراش رود و معوذات خوانده و در دست دم کرده تمام وجود را
مسح کند افاده در همه حال در توجه بحضرت حق فتور تجویز نباید کرد و هیچ حال خود را مستغنی
از شعائر الله و از علم بالله نباید داشت که این علامت حرمان است و همیشه در کسر
تقصیر لازم باید گرفت اگرچه در مشق دیگر هم باشد و در رغبت طاعات بدنیه
و مایه خود را معاف نباید داشت اگرچه سجود قلب که مخ عبادات است متحقق
بوده باشد زیرا که عاشق بهر حال مشتاق است افاده رباعی هر چند رخ از وصال من کم
تابی ✕ اشکم بود از شوق لبت خیالی ∴ مستسقی را میان بحار یابی ∴ تشنه
کشتگی بود از بی آبی ∴ معرفت سعادتمندان است مردم را شغل باطن
نیز فایده باید داد و اگر وقتی عدم که عبارت از غیبت است میسر آید آن را از اعظم
اسباب توجه باید دانست افاده کیفیتی که حاصل می‌شود سالک را از توجه بجو
جناب الهی و دوام ورزش آن و نفس وی بدان متلون میگردد آن را نسبت
و سکینه نامند و نسبت اقسام و انواع است اما جمهور اهل الله خالی نبوده یکی از
اقسام بیگانه و هر قسم را اثری است خاص و مبنی علیحده که عبارت از حضرتی ا

بیان نسبت یگانه

از حضرات الهیه که نفس ناطقه سالک بحسب حیله متوجه بدان گشته عکس
پذیر احکام و کمالات آن میگردد در رنگ آئینه که چون مقابل کنی او را بسوی شمال
پس کواکب شمالیه دروی منطبع می شوند باز چون گردانیده شود جانب جنوب
پس منعکس میگردند دران کواکب جنوبیه یکی ازان نسب یکجا نسبت اضمحلال
موجودات است در وجود واحد و اندراج جمیع دروی و تقوم همه بوی و اثر آن
نسبت کاوافاقی است قلت تعرض بسوی فرق میان خیر و شر و اثر انتفی آن استعداد
انکشاف مرتبه اطلاق و خلع جلباب خصوصیت است و منبع آن کمال ابداع
و خلق است از کمالات الهیه که عبارت است از ایجاد اشیاء مجرده کاول آن
قلم اعلی است پس لوح بعده عرش بعد ازان ما لیس ازان مرتبه خلق است دیگر
نسبت احسان و آن حالتی است مرکب از دو شی یکی مطالعه انواری که ناشی از
طهارات و اذکار میگردند دوم تحلی بوصف خضوع و تعظیم بسوی حقیقت الهیه که
در عالم مثال منعقد شده و آن عبارت از تدلی الهی است که بحسب استعداد و توجه
عرش عظیم بصورت علمیه وی متدلی گشته و منبع آن همان تدلی الهی است و اثر آن
بحسب جزء اول فرونشستن خطرات است و یافتن جمعیت در لام دل و دیدن
انوار حاله در بدن و نفس این شخص چنانکه حدیث اللهم اجعل فی بصری نورا و فی
سمعی نورا بران دلالت دارد و حدیث واغسل خطایای بالماء والثلج والبرد
بدان اشاره می کند و اثر آن بحسب جزء ثانی استعداد رؤیة حضرت حق است در
معاد چنانکه حدیث انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر فان استطعتم ان لا تغلبوا
علی صلوة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها بران دلالت دارد و بحقیقت ای تجلی

حق سبحانه که امروز روبروی مصلی میشود کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا صلی احدکم فان الله بینه وبین القبلة همان است که روز قیامت ثمرات آن هویدا
خواهد کرد و دیگر اثر آن استعداد فنا وبقا است سیوم نسبت انخلاط در سلک ارواح است
وآن عبارت از ظهور انس وانشراح وتجرد از هیأت دنیه واختیار هیأت ملکیه
است واثر وی رویت واقعات کثیره ومبشرات صادقه وظهور برکات عظیمه ودلائل
ودعوات است ورویت ناس در مقامات خود اشیائی را که دلالت می کنند
بر کرامت او وی ومنبع آن حظیرة القدس است چهارم نسبت عشق است
یعنی شوق وقلق واین را فتور نبود وداخل آن لب است وآن لب عبارة از میل
اصل لطیفه وجود است بسوی منبع خود که ذات بحت است وفتور بعضی از آنها
وهم هستند وبرخی طبعیه وپاره عادیه وچون مرکب می شود از اوهام وغیره حالتی
در سالک را وغالب میگردد بروی آن را عشق می گویند وآنکه لب است همان است نسبت
محبت ذاتیه واهل آن اقل قلیل اند ومنبع این نسبت همان مرتبه ذاتیه است پنجم آنکه
که بسبب توجه بسوی صورت علمیه مثالیه که بالا مذکور شد شبح وتمثال وی در نفس
ناطقه سالک نزول می کند بمنزله برکه که در وی آبی است صافی ودر آن صنوبر شمس
منطبع گشته هم چنان در نفس ناطقه سالک تمثال تدلی الهی که در حقیقت شخص
اکبر عبارة از عرش عظیم مع ما فیها است بحظیرة القدس ظهور فرموده است منطبع
شده کشف جمیع کمالات الهیه آمده واثر آن معرفت تامه والهامات حقانی است

وانکشاف

ومنبع آن همان ذات الهی است بحسب استیعاب جمیع کمالات وبعضی
مردمان که در اصل فطرة صبی النفس می باشند پس در ایشان این منبع تحقق

نمی شود

رباعیات خواجه محمد امین صاحب

نمی شود مگر در ضمن بیانات و همه افاده حضرت ایشان رباعی چند در بیان بعض قواعد
سلوک نظم فرموده بحسب التماس خواجه محمد امین ولی اللهی زیر هر رباعی اشارتی
بان قاعده فرموده‌اند رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی است ؛ والله که سراسر
ازان تشنه لبی است ؛ جای که بود جلوه حق حاکم وقت ؛ تابع شدن حکم خرد بولهبی است
درین رباعی اشاره کرده شده بانکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست علیه
الصلوة والسلام نامرضی است و اشتغال باین منافی سلوک است رباعی
دانی چه بود نتیجه قوم ای دلدار ؛ شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ؛ این را شنوی از درس
عوارف عارف ؛ وان فن ذکر با دگر از احرار ؛ درین رباعی اشاره کرده شد
بانکه اصل کار درین راه ظاهر و باطن است ظاهر بوضع اوقات بر طاعات
و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسی اول را می خواهد از کتاب عوارف بتربیت
حضور صاحب شیخ شهاب که درین مسئله واقع است واگر کسی ثانی را می خواهد بهتر از
صحبت احراریان یافته نمی شود رباعی در مذهب ما هست ز اسباب غرور ؛ ذکری
که بود عاطل از انوار حضور ؛ در حاشیه نفی شو از خلق نفور ؛ در جانب اثبات
بروی غفور ؛ شرط است بذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن از خلق و اثبات
محبت حضرت حق رباعی مستی و دوله شرط طریق انشا داشت ؛ بی مست شدن
کار کسی نکشا داشت ؛ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ؛ شرط است و ز استاد طریقم
یاد است ؛ حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت
وظهور وله بدون ان نمی شود رباعی خواهی که کنی صرف محبت کوشش ؛ باید که تبتل
علایق کوشش ؛ دل را ز خیالات همان صرف کنی ؛ چشم از صور جمله عالم پوشش

اشاره است بنگاهداشت ونظر بر قدم در زهد و تبتل رباعی در عشق تو از جمله جهان
بگذشتم : وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم : مقصود من بنده بجز وصل تو نیست : اندر طلبت
از دل و جان بگذشتم ۔ اشارت است ببازگشت ودر اثنای ذکر دفعه بعد دفعه
رباعی دایم دل من پیش تو حاضر باشد ، چشمم برخ خوب تو ناظر باشد : در مذهب ما
شرک جلی است وصریح : کز سوی دگر خطره خاطر باشد ۔ اشاره است بدوام
یادداشت رباعی شیخی دانی چه بود سبیل کثیر البرکات : در مشرب اهل دل وجود عدمات
تحصیل علوم هست بسی مانع : در نفی خواطر و در رشحات : عدم غیبت راگویند
نفی نسیان ما سوی و وجود عدم ملکه غیبت راگویند وتحصیل آن در عزم قوی و همت
فنا ماندن همه چیز از دل است تابع وشش آنکه با وضو بودن رکن است : زیراکه طهارت
از اصول دین است ، تنویر دل ونفی خواطر خواهی : اقوای ذریعه حصولش این است :
در جمع و تنویر دل و ازاله خطرات تجدید طهارت فایده دارد رباعی تحصیل عدم از نفی ما
کردن : باید نظر اهل عنایت جستن : این داء عضال را دوائی به ازین : در صحبت
اهل دل نخواهی دیدن : یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب است در تحصیل عدم دوام
خطرات پریشانی رباعی آنانکه زادناس بهیمی رستند : با لجه انوار قدم پیوستند :
فیض قدس از همت ایشان میجو : دروازه فیض قدس ایشان هستند ۔ یعنی توجه
بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد رباعی آن ذات که از قید
جهت بیرون است : هر مرتبه زان ذات نشانی دارد : از ضبط اسماء و صفت
بیرون است + هر چند ز تعین سمت بیرون است ایضاً هر مدرک شد مظهر آن
یار عجیب : ظاهر شده از صور نقش آثار عجیب : در لوح دل ار ثبت کنی صورت او

پیدا شود از روح دل اسرار عجیب الشأنی بکنایت احرف موصوف : جمعی بیلاد
اسما معروف پشینی که ازین قوم قدم پیش نهاد : گشته است باین صورت
ذهنی مشغوف ، دراین سه رباعی اشاره شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت
خواجه نقشبند قدس سره بآن ارشاد کردند وآن پرورش کردن صورت
ذهنیه حضرت حق است که در مدرکه او متمثل می شود مانند تمثل تجلی صوری در متخیله
در هر چیزی را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی وصورة ذهنی و وجود خارجی چنانکه
تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوة ثابت است هم چنین تاثیر مداخلت
این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده رباعی ای دوست توئی دیده و
بینائی من ، شنوائی و دانائی و گویائی من : عشقم تو دهم تو دل غمدیده من : واندر
دل غمدیده شکیبائی من ؛ اشارت است بتوجیه حق تعالی اگر خواهیم که لطیفه
قلب کسی را بجنبانیم وآنرا بیدار سازیم چاره جنبانیدن و بیدار ساختن او عشق
لطیف است که در اینجا در اقبال سروری و در ادبار وحشتی پیدا می شود و لطیفه
ادای معشوق و هیات او متعلق قلب گردد نه شهوة جماع و تقبیل و سماع اغانی
و در گرفتن و مجلس سماع قول واعظ و مانند آن و چه بدکرد و اگر خواهیم که از لطیفه قلب بروح
نقل کنیم چاره نقل او برگماشتن نسبت طهارة و مناجات است بر وی با نسبة
اویسیه اول باکثار وضوء و غسل واستعمال آنچه در لمعات نوشته شده و ثانی
سجدات طویله بحضور دل والحاح بر باب الله و تعوذ به بران وثالث باکثار
درود خواندن و ورد گرفتن دلائل الخیرات و قصائد مدحیه با وجود طهارة و تعظیم
و خلوة و حفظ دل بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اگر خواهیم لطیفه عقل را

گرده

تغیر رتبه ۱۲

بجنبانیم و انرا بیدار سازیم چاره او بر گماشتن مراقبات و اذکار است و بهمت
قویه یاران متوجه شدن شیخ محی الدین بن عربی فرموده که شیخ من درین عمل گربه است
چون لیور اخیر موش متوجه شد از انجا این سبق گرفتیم و اگر خواهیم از لطیفه عقل بسر نقل
بکنیم چاره ان اکثار مراقبه است با وجود تلطیف سر با اعراض از جمیع ماسوی قولا و عملا
و این عملی است نهایت صعب و اگر میسر شود نشستن و خاستن با عزیزی که توجه
سر ملکه داشته باشد تا وقتی از اوقات این شعله در وی درگیرد مانند درگرفتن شعله
چراغی در فتیله چراغ دیگر و چاره بیدار ساختن لطیفه خفیه ملاحظه لا موجود الا الله با ثبات
اعراض از ماسوی و جمع همت با این معنی و اگر میسر پیدا کردن ان محصور است در صحبت
داشتن با عزیزی که این معنی ملکه داشته باشد تا در رنگ درگرفتن شعله چراغی بچراغ
دیگر در نفس طالب خوض کند و انتقال سیر لطائف بالتبعیه یا کسب
ذو جهات نسبت بلکه ظهور امری است که در اصل فطرت او نهاده بودند این مسایل را
هر چند بقلمات چند ادا کرده شد بحری است عظیم الفواید جلیل العواید و شانه
علیه الصلوات جل مجده دیگر بار توفیق تشریح ان دهاد انه علی کل شیء قدیر افاده
حضرت ایشان ارشاد فرمودند که بعد تکمیل جمعیت چون کسی خواهد که نور ان بر لطیفه
قالبیه ریزد و جوارح و اعضا برنگ ان رنگین شوند چاره ان اکثار صلوات و ذکر
لسانی است بشرطی که دران وقت از توجه بجمعیت غافل نباشد تا ان سرور در
انجا سرایت نماید افاده حضرت ایشان فرمودند که نقطه لاهوت را خاصیتی است
که وی بدان متفرد است و ان این است که با وجود استقرار در مقر عرش خود گاهی
حرکت میفرماید و متحرک منه و متحرک الیه انجا نمی است مع هذا حرکت

در نفس الامر واقع است و در هر موطن حکمی جدا دارد و این معنی در غیر این نقطه
یافته نمی‌شود و بالجمله رقیقه از این نقطه متحرک میشود و در نشأت طبقه بعد اخری نفوذ
می‌نماید و در هیکل فردی از افراد استقرار میفرماید بعد از ان عروج می‌کند طبقه بعد
طبقه تا انکه بمقر عزت خود برسد درین منتوا احکام عجیبه پیدا میشوند از انجمله است
که لمعات دیگر ساعت بساعت عبودیه ان نقطه می‌ارند و بمناسبش دستی
طلبان حال اظهار می‌کنند و باین اعتبار این نقطه بر خود جوش و خروش میزند
و همین است توحید افراد و از انجمله انست که در عالم هیچکس فرد نهند و حکایت
کنند از نقطه لاهوت نیست مگر یک کس دلل فرد انست و وحدت وی نه
نوعی است و نه جنفی است و نه شخصی بلکه بوضعی دیگر است اقرب امثله بوی
انست که ماه در غدیری منعکس شود بعد از ان اب معدوم گردد و غدیر اب
دیگر ممتلی شود و همان صورة در وی منعکس گردد و این مسائل از اسرار احکام خاصه است
که از انجهت بعضی افراد از بعضی امتیاز دارند و ان نقطه را در همه یک حکم است و از ان
جمله انست که این فریق محبت ذاتیه دارند و حقیقت محبت ذاتیه میلان این نقطه
است بسوی مقر عزت خود اما حضرت ایشان ارشاد فرمودند که اگر وجود کمل
که وسائط جود الهی اند نمی‌بود هیچکس الله نمیگفت و از ان اسم مبارک هیچ
مفهوم نمیشد و تحقیق این کلام انست که نفس جزئیه همان نفس کلیه است که
با وجود کلیه خود عین نفس جزئیه گردد و در یک حالت هم کلیه باشد و هم جزئیه
پس هرچه در نفس کلیه مندرج است که تفصیل ان تمام موجود است در نفس
جزئیه هم موجود است اما بسبب تفاوت الدرجات ظهور و خفا که بسبب تقاضای

شکل عالم که در وقت نزول نفس کلیه بصورة نفس جزبیه می باشد اتفاق می افتد
و تجلی اعظم بنوعی از سطوت و قهر در نفس کلیه ظهور فرموده که در تمام ان ساری گشته
و نفس کلیه تا آن تمثلی گردیده پس در بعضی نفوس جزبیه ظهور ان تجلی بهمان طراوة
قهر و سطوة است اما فی الجمله بلون احکام این نفس جزبیه متلون شده لیکن معاد اتحاد
با ان تجلی اعظم که در مرتبه کلیه است مبدا ارد پس این الوان قدری قدری روی بزوال
می ارند و دامن وی از این الواث پاک میگردد تا که تطابق تمام با ان تجلی اعظم که در
نفس کلیه است حاصل میشود بوضعی کر اناوی انا این میشود حتی که تمام اناوی تجلی اعظم
باشد پس بعلاقه ظهور ان در این نفس جزبیه علم و ادراک ان تجلی بوجه من الوجوه
در جمیع نفوس ساری میگردد پس بهمین سبب هیچکس نیست که لفظ الله که نام ذات
مقدس بحیثیت همان تجلی است بزبان آرد و ذهن او بمسمای ان نگراید چیزی ازان
فهمیده باشد حضرت ایشان فرمودند که ارواح مردمان از زمان ادم علیه السلام تا این زمان
همه در حظیرة القدس مجتمع اند و خاصیت اجتماع ایشان این است که علوم غامضه
سهل شده اند والحال هیچکس بنظر نمی آید که اخذ علم باشد از مبدا اجل ملکه جبلی باید
ایشان انست که از حظیرة القدس گیرند مثل این چون مثل انبیا متعدده است بعضی
تام و کامل که روی در وی بوجه نیک منطبع گردد و بعضی ناقص که بجز روشنی و برقی چیزی
در وی ظاهر نشود پس چون ان آئینه ها را مقابل افتاب گذارند شعاعی و برقی در
ارض مقابل می شود بواسطه این مرایا اما رنگ این مرایا فی الجمله درین روشنی داخل
می شود و تاثیری میکند و سبب کثرة مواخذه بر ذنوب هم اجتماع ایشان است
و سبب شیوع علم تواریخ نیز این اجتماع است و سبب اختلاف طریق و مذاهب هم ان

معنی است افاده خواجه محمد امین بفقیر کاتب الحروف ارقام نمودند که عزیزی بجناب
حضرت ایشان سوال نمود که وجه یقین عرفا ملهم بر تلقی معارف وجدانیه از روی عقل منکشف
نمی شود که چیست جناب ولی نعمت دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در اصطلاحها
وجه یقین ظاهر است که در حقیقت انسان نقطه ودیعت است که ما آن را جهت است
می گویم که حکایت از ذات دارد وازهمان نقطه امری مجرد مثل برق بر می آید و در متخیله
عارف تحت صورتی می نماید والضرورت بشرح خیال منشرح ومنفسر میگردد و معارف را
دران هیچ شبه نمی ماند جهره هیچ گوید که این علم و معرفت من ازجمله اتمام افاده جناب خواجه موصوف را
نگارش نمودند که عزیزی سوال کرد معنی بیت مولوی روم سه آن یکی نا ورده استنشا بگفت
جان او با جان استنشاست جفت ؛ مشکل می شود زیراکه بعض انبیا بر عدم استنشا ماخوذ
شده‌اند فکیف اولیا پس حضرت ایشان جواب بدین وجه ارشاد فرمودند که کاملین
دو قسم اند یکی اولیا وعامه که چون بعد سلوک برتبه فنا رسند وبعد فنا صورة بقای الیاقی
واقع شود در حالت ابتدائیه که مبتدی سلوک شده بودند پس ایشان درین حال بر
صورة عوام خواهند بود وعامه لامحاله از ترک آداب وسنن زایده ماخوذ هستند ومعنی آن
مینیه سه جان او با جان استنشاست جفت یعنی بسبب استغراق در وحدة ودید کثرت
در وحدت وانکشاف این حقایق وقت تقاوی یا سکونی دهند بر طور سکون
عوام که بالطبع طالب فوق نبود زیراکه تعیر واراده بوجهی تفوق حاصل نموده بود درحالت
بقا همان ملکات نفسانیه آن رنگ دیگر گرفته عود خواهد نمود برخلاف استعداد انبیا
دوم ایشان که مانند شعله نار است که همواره طالب فوق می باشد ایشان را
بعد فنا یا چون خلعت بقا پوشانند هرچند بر صورت اولی که ابتدا سالک این

سیر شده بودند لقای ایشان ظاهر بود اما طلب فوق از ایشان اصلا متحقق نیست
پس استعدادات ایشان مقتضی مواخذه بر ترک ادب است بنا بر عدم استثنا اگر چه از
زوایا باشد ماخوذ می شوند اما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان روح القدس نفث
فی روعی ان نفسا لا تموت حتی تستکمل رزقها الا فاجملوا فی الطلب درین حدیث اشارة
است بمعرفت دقیقه از علم سلوک وآن این است که آدمی در ابتدا توجه الی الله افعال را
نموده مستند میگرداند ووی بحقیقت قدری است در طریقت هر چند باعتبار شریعت
سنی باشد بعد از ان ترقی می کند بتوحید پس همه حرکات عالم را مستند می بیند بفاعل
واحد مثل استناد حرکات لعبتهای خیمه بازی باستادی که در پس پرده نشسته است
ووی درین حالت جبری است در طریقت بعد از ان هر دو صفت در آن مجمع می شوند
وهر دو یکی از دیگری مانع نمی آید ودرین حالت متوسط شده در قدر وجبر وقایل شده بامر
بین الامرین ورجوع نموده بمرتبه عوام اهل سنت وسنی گشت در طریقت بعد از ان او را لباس
دیگری پوشانند ودر نظر او مستحسن می کنند اسباب را هر چند که این اسباب منافی
توحید او نیست بلکه هر چند اسباب بیشتر توحید او زیاده تر اما با اینهمه اجمال فی الطلب
پیش می آرد چنانکه از ملفوظات لسان وی ومجاری احوال وی مستفاد می شود
که ازین همه وارسته است وحالت اولی حال اولیا است وحالت ثانیه مقام انبیاء
بوراثت ایشان کمل اولیا بآن مشرف می شوند وهم چنین در اول حالت آدمی بزبان
ذکر می گوید که دل او عین ذکر نشده است بعد از ان ترقی می کند ودل او عین ذکر میگردد
واز ذکر زبانی مستغنی می شود بلکه انرا نمی تواند کرد بعد از ان تفرقه واقع می شود درمیان
زبان وی ودل وی زبان وی بکلام ناس متکلم است ودل او عین ذکر است

واین حال اولیاست بعد ازان او را بلباس دیگری پوشانند و رخصت می دهند که
او را در مقام ذاکران میگذارند و این مقام انبیاست ولهذا حضرات انبیا با وجود
کمال خود او رجوع ناس بودند و از بهر ایشان را عبد ایشان نمی بینی که مولانا جلال الدین
رومی قدس سره میفرماید ترک استثنا مرادم قسوت است :: نه همین گفتن که عارض
حالت است :: ای بسا ناورده استثنا بگفت :: جان او با جان استثناست جفت
وشک نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باکمل معنی استثنا متصف بودند
مع هذا مواخذه کرده شد ایشان را بر ترک استثنا و چند روز وحی نیامد و بعد ازان
نازل شد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و حضرت سلیمان
علیه السلام لامحاله بحقیقت استثنا متصف بودند مع هذا بر ترک لفظ استثنا مواخذه
واقع شد و حضرت موسی علیه الصلوة والسلام با آنهمه جلالت گفتند انا اعلم پس
برین کلمه عتاب کرده شد بالجمله ظواهر انبیا و ورثه ایشان مایل می باشند بقصد الی الله
بعد ازانکه از سیر فی الله و بالله همه فراغ حاصل کرده اند و سر این همه آنست که سالک را
بقا بیند نه مگر بصورت اصل جبلت او پس انبیا و ورثه ایشان در اصل جبلت
بوضعی مخلوق می شوند که قوه ملکیه ایشان قوی تر باشد و قوه بهیمیه ایشان با وجود قوه خود
منصبغ بصبغ ملکیه و قماشی از وی بود بمنزله شعله سراج که بالطبع مایل بعلو است و بعد از فنا
صوفی که ایشان را میدهند همان میل بعلو و انصباغ قوه بهیمیه بصبغ قوه ملکیه خواهد بود کلا
بجزء ایشان و همین است وجه جمع در میان اقوال مختلفه ائمه سلوک خواجه نقشبند بطریق
تمثیل فرمودند: موسی اندر درخت آتش دیده :: سبزتر میشد آن درخت از نار ::
شهوة و حرص مرد صاحب دل :: این چنین دان و این چنین الکامل و بنوعی اتباع

نسخه مرجح

خواجہ نقشبند گفتہ اند کہ غضب فانی و باقی اشد است از غضب عامی و سیدنا
عبد القادر قدس سرہ میفرمایند کہ بعد حصول فنا و بقا مجاہدہ دیگر پیش می آید و کسر
نفس دیگربار لازم می شود پس ہر یکی از ایشان بمقامی خبر دادہ است واختلاف
الاقوال لاختلاف الاحوال و این مسئلہ یکی از غوامض علم سلوک است فقیر مرشد
افادہ بجناب حضرت ایشان سایلی سوال کرد کہ در واقعہ دیدم کہ اسم اللہ بصورت
حبیبا بر من فرود آمدہ و مرا احاطہ کردہ ارشاد فرمودند کہ این اسم مبارک تدلیات
از تدلیات الہی در نشأ الفاظ و کلمات و انرا شانی است عظیم در عالم مثال
و این واقعہ از نمایش بعض تحققات مشابہ آن است دیگر سوال کرد کہ در واقعہ دیدم
کہ نفس ناطقہ من مثال آب سیلان می نماید ارشاد فرمودند کہ چون حظیرۃ خارجیہ متحقق
می شوند نفس ناطقہ بعلم حضوری خود کہ از صلب تحقق آدمی بر آید مستقل می شود سیلان
آب نمایش این علم حضوری است دیگر سوال کرد کہ در واقعہ خود را خدا میدانم ارشاد
فرمودند کہ این اشعار سیر فانی است در اول حال حق در نظر سالک متجلی می شود
بصور اشیاء خارجیہ و اخر آن ہمہ آنست کہ بصورۃ این شخص ظاہر شود و اگر در خود بیند
باین معنی کہ فرق کند در میان ظاہر و مظہر اگرچہ علم اجمالی باشد این سیر انفسی است
و اگر حق را در حق بیند باین معنی کہ آن چیزرا کہ در عالم میدید یا در نفس خود میدید
بی ملاحظہ چیزی دیگر ببیند و اندرین تجلی ذاتی است بہ نسبت عوام اقوام لفا دہ
حضرت ایشان ارشاد فرمودند کہ چون قومی بر چیزی ادعیہ و غیرہ ام مداومت نمایند
و مدتی بدان تقرب بخدا جویند مثلی کہ چون از بین و از منتقل شدند براہ خود برند و لہذا
کمال خویش اعتقاد نمایند و بنظر استحسان انرا منظور دارند و ہم چنین عصراً بعد عصراً

قوام کثیره بدان اشتغال فرمایند پس برین وضع دهور وقرون برآید در الفاظ
ان ادعیه وعزایم نورانیتی پیدا میشود وپس اگر کسی بوسیله ان الفاظ استمطار
جود الهی نماید برکات وآثار آن ظاهر وباهر نماید واگر معانی همان ادعیه بعبارات
دیگر ادا نماید هیچ اثری نیابد واین سری است از اسرار الهیه در این معنی سیفی را خصوصیتی
نیست بلکه هر دعایی که بدان وضع عمل آید که کار سیفی نماید مثلا دلائل الخیرات که درین
زمان در دیار عرب مردمان بدان اشتغال مینمایند اگر کسی در مطلبی خاص بدان
استمطار جود الهی نماید بشرطی که نفس او هم فی الجمله تیغی وتاثیری داشته باشد
پس مجدد فتح ان شخص باب این نحو را هر که بدان عمل قیام نماید از وسیله انجاح مرام
ومقاصد خود باید که هرگز از تاثیر تخلف نکند انتهی فایده شنیده از مرویات خواجه محمد امین
ولی اللهی که در خلال مجالس حضور اقدس حضرت ایشان استفاده نموده در ضبط
عبارت اورده بودند بلفظها الا ما شاء الله تعالی درین اوراق ایرادی یابد
افاده ارشاد فرمودند که چون تجلی اعظم اقتضاء ظهور خود کرد وخواست که خود را بعرض
جلوه آرد وانسان را بخود شناسا گرداند تا بوی تقرب جویند پس تنزل فرموده
توکیف خود کرد در ضمن بعضی اشیا که دلالت کنند ان اشیا بنی ادم را بسوی
حضرت او پس نامیده شد ان اشیا را شعائر الله چنانچه قرآن وکعبه ونبی وصلاة
عبارت از ان است دواعیه انشای این شعائر هم بدین شمایل اول در ملا اعلی
متعین شده وحقیقت هر فردی ازین افراد دران موطن تمثل گرفته وظل ان در
عالم الشهادة ظهور نموده ما همان تمثلات اشیا را در ملا اعلی حقایق ان اشیا
میدانیم برخلاف بعضی متاخرین نقشبندیه که اصطلاح ایشان جزین حقایق از

اعیان نفس کلیه بوده والله اعلم بعد ازان فرمودند که اختلاف مدرکات
باختلاف فیوضات الهیه است وادراک هر کس موافق افاضه الهی است
واخبار هر شخص موافق ادراک اوست افاده ارشاد فرمودند که تحقیق عصمت
انبیا علیهم السلام مبنی بر وجوه چند است از انجمله آنکه جبلت نفس ناطقه این
کرام بصفتی واقع شده که میل خسیس در زایل اصلا در وی مفطور نشده واز
انجمله انزال وحی است برایشان واعلام حسن حسن وقبح قبیح وانمایندن
بر استحسان صبر داشتن بر شر ناطلب کاری نماینده خبر را از جناب الهی
دنیاه جوینده بوی عز اسمه از شر از انجمله آنکه اگر بالفرض داعیه ارتکاب امری
که موجب زلت باشد از نفس ایشان منبجس گردد در رفع ان بالهام برهانی
میفرمایند تا آن برهان حاجب شود درمیان آن امر ودرمیان ایشان کما صرح
فی احسن القصص بقوله تعالی ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه
افاده ارشاد فرمودند که توجه ملائکه سافل بجانب تجلی اعظم بوساطت ملا
اعلی است ودرضمن انها واین قسم ملائکه دربن توجه بعوام ناس برابراند
واز لطائف عالیه وادراک کیفیات ان بیخبر لهذا انجذاب ملا سافل اکثر
بانوار عبادات وطاعات که ثمره تهذیب لطائف سافله است بالطبع حاصل
است ازین جهت هر جا که حلقه ذکری بسته باتلاوه قران یا نمازهای بسیار
گذارده شود توجه ایشان بان مکان بیشتر خواهد بود واین انجذاب ایشان طبعی است
مانند انجذاب مگس بوی شعاع افاده سروری باسخن در عزت ارواح مشایخ گذشت
که بعض طالبان حین تحقیق توسل بطریقه یکی ازین طائفه پیدا کردد بار قصد استفاده

از عزیزی دیگر بخاطر آورد از جانب عزیز اول عتابی و ناخوشنودی مشاهده
می افتد وجهش چیست فرمودند اثر بقایای این عالم است که در متخیله مرید
بصورت عتاب و غضب متمثل میگردد ولو لا از ارواح طیبه دران عالم مستغرق
کیفیتی هستند که التفات باین امور هرگز ندارند اگر بعد اضمحلال رسوم و بقایای
این عالم کسی متوجه شود وجه تمانع هیچ وجه ادراک نمی نماید چنانچه خود ما آزموده ایم
که مکرر بعض ارواح طیبه متوجه شده باستقلال کلی دران روح درآمد کردیم
و باز توجه بجانب روح شریف عزیز دیگر واقع شد یافتیم که توجه این مانع فیض
توجه او باشد پس سد راه فیوض جز نبود و کمی خواهش نتواند بود اگر انسلاخ
ازین قیود میسر آید راه استفاضه از جمیع جهات مفتوح خواهد بود افاده نفس ناطقه
که بارواح نسمیه متعلق شد انفکاک وی اصلا متصور نیست هرچند که نسمه بسبب
امراض و اضمحلال بدن ضعیف می شود اما بمرتبه که تعلق نفس ناطقه بالکل از وی
زایل شود نمیرسد لیکن تحلیل اجزای نسمیه بمرتبه مفارقت از بدن میرساند بعد مفارقت
از بدن بتدریج تعلق بدن بالکل از وی برمی خیزد افاده فرمودند که حضرت شیخ بتدریج
فریدالدین گنج شکر قدس سره میفرمودند که چون عقل و علم و عشق در کسی جمع
شود لایق خلافت است و من ازین هر سه چیز را در نظام الدین یافتم فرمودند
که ما با این سه چیز بخت را نیز داخل میکردانیم که جامع این چهار چیز قابل خلافت
و ارشاد است بوجه اتم یعنی چون صاحب بخت مقتدا باشد هم فیض از وی
بدولت استفاده فایز گردند فیض او اکثر است از غیر او و تا مدت دراز طریقه
او قایم و منتظم خواهد بود افاده ارشاد فرمودند که علم بر دو نوع است علم بانسه

وعلم باحکام الٰہیه عالم بالٰہیه عارف ولایة عرفانی است وعالم باحکام الٰہیه
عارف ولایة احسانی ولایة احسانی آنست که اہل حدیث ومتکلمین بآن
قایل اند وحصول این ولایت منوط بعصمت است از ہمه معاصی واعتصام بکتاب
وسنت واتیان بما امر واجتناب از نواہی وکمل را مشاہده تجلی اعظم وعرفان قرار
بر جمیع ماسوی ووراثت نبوت عبارت ازین ولایة است که صاحب این ولایت
اتباع واقتدا را شاید ومردم بمتابعت او از زلل ایمن باشند ولایت عرفانی عبارت
از انکشاف وحدت ذات وتنزل آن در کثرات است که مثال آن جذب است
پس وی ہرچند در اقامت ارکان اسلامیه سعی مینماید وبند کردن ذکر اہتمامی ورزد
با این ہمه از ارتکاب محظورات محتمل که محفوظ باشد پس متابعت کسی که ولایت
عرفانی دارد ونیابی است از ولایت احسانی موجب زیان تابعان اوست وباعث
دوری ایشان است از طریق صواب وجامع این ہر دو ولایت عرفانی واحسانی
وارث کامل نبوت است انتہی تابعان وی البته بسلامت منزل رسند وصاحب
ولایت احسانی فقط دون اوست وصاحب ولایت عرفانی فقط ہرچند که تربیت
لطیفه نفس او بعض کمالات را قبول نموده وباذات الٰہی رابطه پیدا کرده اما ارشاد را
نمی شاید واتباع واقتدای وی نمی باید افاده معروض داشتم که مبتدیان که مشغول ذکر
شوند اسم ذات باشد یا نفی واثبات آیا در اثنای نماز ہمان کیفیت دل را
مشغول ذکر دارند یا ترک نمایند ارشاد فرمودند که ترک مشغولی اذکار در اثنای صلوة
اولی است وتوجه بادای ارکان صلوة ومؤکدات ومستحبات آن اہم است بظاہر
وباطن واگر کسی باوجود آن بدل مشغول شغل معہود باشد ہیچ نقصان وخلل در نماز کار یا

ندارد

نکردد افاده صوفی بیگ خان مردی از مردم کابل شرف آستان حضرت ایشان
دریافته زمانی طویل نشست ازوی پرسیدند که بکدام یکی ازین طائفه علیه انتساب
دارید میر سیف الدین نام بزرگی را که در کابل بودند بیک واسطه نسبت ایشان
بحضرت خواجه خاوند محمود لاهوری متصل میشود نشان داد و تواضع نمود که انتساب
ذی نفع که مراعات حقوق آن نشود بیان کرد حضرت ایشان برای تسکین او فرمودند
که همین قدر انتساب کفایت میکند عهد ما یحفظ وان لم یحفظ فاحفظه انت من
این عزیزان دست زدن و عهد بیعت کردن با ایشان امری است معتمد علیه اگرچه
رعایت حقوق آن عهد و پیمان کما ینبغی ظهور نکند و نیز در مخاطبه صوفی بیگ خان
مذکور کردند که نسبت نقشبندیه در ملاروتی باب تر است از خلاف نسبات
دیگر که جلای نسبتهای ایشان در ظاهر بیشتر است و رعایت خلوت
نزدیک ایشان زیاده تر و نسبت قدیم نقشبندیه درین وقت در دو خاندان بی
افزونی و نقصان یافته میشود یکی خاندان خواجه خاوند محمود و دیگر خاندان میر ابو العلی
از وضع اصحاب هیچ تغییر نداده اند برخلاف عزیزان دیگر که منت بعض تغییرات شده اند
افاده معروض داشتم که در حدیث شریف وارد شده که هرگاه حق سبحانه و تعالی
دوست دارد بنده را امر میشود حضرت جبرئیل را که من فلان را دوست میدارم
تو هم او را دوست دارد و در مجامع ملک و ملکوت منادی کن تا همه روحانیان
و جسمانیان بدوستی بنده من آماده شوند و از سیاق حدیث مستفاد میشود که آنکس
در ملاء عالی نام او مذکور میگردد آیا همچنین است یا تاویل دیگر دارد ارشاد فرمودند
که ذکر بر فردی از افراد محبوبین در ملاء عالی بتعیین نام او لازم نیست بلکه انبیاء علیهم

السلام وكمل اولياست ومراد اينجا تمثل اعمال صالحه وملكات مقبوله است دربارگاه
اعلى كه مصدر اين شخص شده وحقيقت آن ملكات واعمال مرضي حق سبحانه وتعالى بوده
ووي تعالى ازو راضي شد وهمين رضامندي او سبحانه را تعبير بمحبت كرده اند واين است
سبب دوستي روحانيان وجسمانيان نسبت اكثر عليها والله اعلم افاده تقرير

تقرير معنى حديث شريف من رآني في المنام فقد رآني فان الشيطان لا يتمثل بي
ارشاد فرمودند كه نزديك ما ديدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر دو نوع است
يكي روياي الهيه است ودوم روياي ملكيه روياي الهيه آنكه روح بيننده هم چون مرآتي
بود ومناسبت كلي با عالم قدس پيدا كند ازين جهت قابل انطباع روح كريمه صلى الله
عليه وسلم شود واين چنين رويا مقتضي بشارت عليه وكرامات جميه در حق رائي
كه مي باشد وليس بندرت بود وروياي ملكيه آنكه بيننده بسبب كمال محبت كه
نسبت بجناب آنحضرت صلى الله عليه وسلم دارد صورت همان محبت را متمثل
بصورة وي عليه افضل الصلوات والتسليمات مشاهده مي نمايد يا بتبليغ درود
وسلام بر صفت تعظيم واكرام بحضرت وي عليه الصلوة والسلام مواظبت نموده
همان تعظيم وتكريم او متمثل گرفته بصورت محبوب عليه السلام صلى الله عليه وسلم در نظرش جلوه
شود متضمن همين تقرير نقل فرمودند كه زني از فواحش كه عمري بخرابي گذرانيده بود شبي
درخواب ديد كه گوينده مي گويد اي زن خطاب مي نمايد كه خود را آماده دار زيرا كه امشب
حضرت پيغامبر صلى الله عليه وسلم بتو تشريف مي آرند چون بيدار شد انتباهي تمام
در خود يافته ورقتي ونفرتي از اعمال قبيحه خود در دل محسوس نموده همه اسباب مناهي را
از خانه خود دور كرد واوايل عمر را شكسته ولطهارت ولطافت مبني شده وخانه را

نشست و شوق وی افزود بانتظار تمام روز را بشب آورده چون بخواب رفت
بتشریف رویت جمال جهان آرای آنجناب صلی الله علیه وسلم مشرف گشته
بعد از ان تا شش ماه زیست و در مدت باستقامت تمام کمر بندگی بربسته و باتمام
اعمال مرضیه توفیق یافته بدرجه مقربین فایز گردید و این رویا هم از قبیل رویای الهیه
بوده است ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم افاده ارشاد
فرمودند که نسبت پیری و مریدی در حقیقت نسبت پدری و پسری است
رعایت این نسبت و محافظت این رابطه لازم است هم چنانکه اگر از پسر
زلتی واقع شود که موجب رنجیدگی خاطر پدر گردد رابطه فرزندی را خلل نکند
و پدر از جهت عصیان او را غیر فرزند نمیداند هر چند که خلاف مرضیه پدر رود آن نسبت
باقی است هم چنان اگر از مریدی زلتی صادر شود باید که شیخ بدان مرتبه کار نرساند
که حجاب شود در میان وی و در میان مطلوب وی بلکه مریدان را چون فرزندان
دانسته از زلات شان تجاوز باید کرد و در جمیع امور انها مثل معامله پدر با فرزند
منظور باید داشت تا قطعیه میان نیاید و کسی را که حفظ این مراتب نیست او را نشاید
در این کار مبادرت نمود که قابلیت این کار ندارد و از تولی امور طالبان که فرزندان
معنوی اند اینچنین کسی را احتراز لازم است درین ضمن حکایت کردند که یکی از یاران
که رابطه بیعت با ما بود و اخلاص بلیغ داشت بمقتضای تقدیر دقیقه از اوقات
عنان نفس از دست داده مصدر زلتی گردید که مستوجب حد شرعی شد چنانچه
بامضای حد او خود مبادرت فرمودیم ولیکن آن نسبت که در میان ما داد بود
اصلا خلل نپذیرفت و خاطر را از وی باز نگرفتیم بلکه در آن وقت شدت حاجت

افاده در تقدم
پیر را با مریدان
و مریدان را با پیران
چه تواند کرد

او باعث مزید ملاطفت و تلطف گشته بیشتر اگر محتاج بود این مقام محتاج
تر نمود و حالش در این حال زیاده تر مقتضی اصلاح و ترحم شد و هم متصل این مقدمه
از جناب حضرت قدس سره مذکور فرمودند که بسبب صدور اطوار بعضی نا ملایم از
بعض اصحاب خود اظهار ملال کردند چون چند روز بهمین ناخوشی بسر آمد روزی بجناب
حاضرین خطاب فرمودند که ملال من نسبت بفلانی نه باعث بر آن است که خواهم
از مقصود و مراد خود دور افتد بلکه قصد من اصلاح اوست تا آگاهی یافته از من از ارتکاب
این چنین کردار اجتناب ورزد یعنی ملال این طائفه باید که نفسانی نباشد و بدان
حد نکشد که حجاب شود و میان مرید و مراد او که حق سبحانه و تعالی باشد والعیاذ بالله
منها و دلالت حدیث شریف هم برین مایقین است که در دعا وارد شده اللهم انی اتخذ
عندک عهدا لن تخلفنیه فانما انا بشر فای المؤمنین اذیته او شتمته لعنته جلدته فاجعلها له
صلوة و زکوة و قربة تقربه بها الیک یوم القیمة افاده فرمودند سعادت دنیوی
منقسم باقسام متعدده است سعادت نفسانی و آن دوام نشاط قلب و انبساط خاطر
و عدم تشویش باطن است سعادت دیگر صحت بدن و عافیت و تندرستی ظاهر
سعادت دیگر سرانجام اسباب معاشش بوجهی که مقاسات شداید تشویش حال
نکرده و در امثال و اقران گذران با آبرو شود و سعادت دیگر وجود اولاد است
برای ابقای سلسله نسل و نسب و دیگر آنکه قسطی از مال و ملک و جاه و حشم که
توقیر و تعظیم ظاهری بدان مربوط است چون استیعاب این همه سعادات جمیعا غیر ممکن
است پس هر سعادتی که ازین اقسام نصیب آدمی شود غنیمت بداند و بقیام وظائف
حمد و سپاس سعادت بخش حقیقی اقدام نماید اما در سعادات جبلی لبوی حقیقت انسانی

که در دل آدمی پیدا شود و نام آن محبت ذاتیه است منشاء آن انجذاب هستی مقید است بهستی مطلق و همین شوق و انجذاب باعث اتصال وجود مقید بآن وجود مطلق می‌شود و چون این دو جزو و کل بهم پیوستند و مرتبه اتصال متحقق شد آن کمالات که در مرتبه اطلاق بود درین مقید حسب اقتضای وقت و حال جلوه فرمود و انجذاب دست و پی زد انانیه مطلقه در تنگنای انانیه مقیده کار و باری دیگر پیدا کرد و حالتی علیحده و رنگی از بیرنگی کار آورد شهود این حالت موجب آن میگردد که همه عالم را در خود می‌بیند و چون کار ازین حد بالاتر گذشت و محو کلی دست داد عبارت و اشارت گم شد و از عالم بالکلیه ذهول ورزید و محقق حقیقة الحقایق بتجلی ماند در این حالت نمی‌توان گفت که عارف است یا نه که ؎ انجا همه الست که برتر زبیان است ؎ گاه خورشید و گهی دریا شوی ٭ گاه کوه قاف و گه عنقا شوی تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ٭ ای برون از وهمها و ز بیش بیش ٭ ای زبونی نفس با چندین صور ٭ هم منزه هم مشبه خیره سر افاده ارشاد فرمودند که طبقات ناس در اثبات دلایل نبوت طرق متعدده دارند جمهور علما ظهور معجزات و کرامات را اقوی دلایل داشته اند که صدور آن از غیر انبیا محال است و امام رازی در اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طریقه دیگر بیان نموده حاصلش آنست که رحمت عامه الهی بعد قرون متطاوله برای هدایت عموم خلایق ظاهر شد و تمام عالم که از ظلمات جهل و ضلال ممتلی شده بود و در زمان فترة جمیع علوم انبیا علیهم السلام محو گشته نسیا منسیا گردیده داعیه الهی مقتضی لطف طوائف انام گردید پس خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که رحمت عالمیان

است ارسال فرمود و تمام مشرق و مغرب از انوار نیر اعظم مظهر اتم منور گردانید
و اعلام اسلام در همه اطراف و اقطار عالم بقهر و استیلا نصب ساخت پس وجود
آنچه علت غائیه نبوت است دل دلایل باشد بر صدق دعوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نزدیک ما دلیلی که بر اثبات نبوت وی صلی الله علیه وسلم اطرد و اقوی
باشد غیر از شریعت مطهره نمی تواند بود زیرا که از روی وجدان معلوم است که برای
تکمیل نوع انسان قطع نظر از افراد خاصه همین کتاب و سنت در کار بود پس اگر کسی
حق سبحانه و تعالی فطرت سلیمه عطا فرماید بی شبهه دریابد این را که اکمال نوع آدم منوط
بهمین دو اصل است و بدون آن هدایه عام متصور نه پس ابلاغ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرآن و سنت را الی امت اعظم دلایل نبوت اوست صلی الله علیه وسلم افاده فرمودند
حق سبحانه و تعالی قطعی از علوم عقاید حقه که بفضل خویش الهام فرموده و بوجدان
فهمانیده چون نیک تامل کنیم موافق مذهب اشاعره می یابیم با آن مزید که ان علوم وجدانیه
مجرده را اگر بعبارتی که خاص پسند و عام قریب باشد خواهیم که ادا کنیم همان مذهب
اشاعره باشد بلا فرق پس مذهب ایشان اوفق است بعقل و نقل و وجدان
و منطبق است بر کتاب و سنت افاده ارشاد فرمودند که حکمت در شفاعت
انبیا و اولیا برای کافه انام بوجدان چنین ظاهر شده که چون عصاة ناس مستوجب
عقاب و عذاب شوند داعیه الهیه اقتضا رحمت و استغفار استخلاص معاص اهل عصیان
و خلاص ایشان از عذاب جهنم و نیران نماید و صورت ان داعیه اولا در ارواح
طیبه انبیا و اولیا منطبع گردد پس این انعکاس و انطباع در ارواح طیبه این کرام
سبب التماس شفاعت درماندگان تیه عصیان گردد و اول کسی که فتح این

نماید خاتم النبیین خواهد بود صلی الله علیه وسلم ثم سایر الانبیا ثم کمل الاولیا ثم عموم اهل

جرائد ارشاد فرمودند که کمل اولیا را هم حیرت می باشد اما نه ان حیرانی که قلق و

اضطراب آرد یا شک در معرفت خود داشته باشند بلکه حیرت ایشان از

جهت ورود کیفیات عظیمه است برا جارحه ایشان که خارج از ادراک عقل

و قلب است و بواسطه سر و روح پرتوان کیفیات بجانب قلب و عقل نفوذ می

نماید و عارف از تعبیران عاجز آید پس بحیرت درماند و گاهی همین عجز را از تعبیر

عقل بقلق و اضطراب تعبیر کند لیکن این قلق منافی لذت و راحت وجدان نیست

بلکه موجب زیادتی لذة است کما قال الحافظ الشیرازی قدس سره بلبلی

برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت ﻭ اندران برگ و نوا خوش ناله های زار

داشت ، گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست ، گفت مارا جلوه معشوق در

این کار داشت افاده ارشاد فرمودند که حضرت والد بزرگوار و عم گرامی مقدار ما

قدس سرهما در صدد تسکین و اضطراب که مصطلح اهل وجدان است گفتگوی

داشتند حضرت ایشان ما صفت قلق را در همه حال بحال روندگان این راه لازم

بدانستند و این انفکاک این کیفیت در شان این طایفه محال می شمردند

و حضرت عم بزرگوار قدس سره برخلاف ان تسکین و ارام را سعادت دائمی

این زمره مقرر داشتند و میفرمودند که عارف بعد وصول همیشه در سکون

و راحت است و دریافت مطلوب از قلق و اضطراب محفوظ حل اشکال اختلاف

مذکور و تطبیق میان این مسلکین بدین وجه یافته شد که مراد حضرت ایشان ما از

لفظ قلق و اضطراب معنی شوق و کیفیت اشتیاق تواند بود که این معنی

شوق صفت ذاتی این عزیزان عالیشان است زیرا که کمال لطیفهٔ قلبیه مربوط
بکمال این صفت است پس انفکاک کیفیت حقیقت شوق ازان لطیفه لابد
مسلوبست چه درین عالم وچه دران عالم ازدیاد شوق لازم حال این کرام است و
مراد حضرت عم بزرگوار از کلمت تسکین غالبا اضمحلال قیود بشری وتجرد تام از ملابس اکوان
وخلاص اتم از تنگنای عالم وغلبهٔ حکم لطیفهٔ روحیه که انس وراحت از لوازم اوست
واتحاد واتصال با حقیقت الحقایق دیگر یکی با حضرت بیرنگ خواهد بود پس
لا محاله این احوال موجب تسکین وآرام ولذت وراحت ابدی است وقلق واضطراب
باصطلاح ایشان مبنی از بعد ومهجوری ونایافت ودوری مقصود است نه
حالهٔ شوق فلا اختلاف فی الحقیقة افاده روزی یکی از حاضران این بیت هندیرا
که منسوب است بجناب حضرت محبوب صمدیت سیدنا الشیخ ابو الرضا محمد قدس
سره خواند که سدمانا ندبیری چاندنی راتا * بنکی بوجهو بیتم ماتا - تقریر معنی این بیت
بدین وجه فرمودند که مراد از روز مرتبهٔ ظهور است ومراد از شب بطون تشبیه روز بعالم
شهادت وتمثیل شب بعالم غیب است وتاریکی روز برخلاف قیاس عبارت
از عدم ظهور کمالات خفیهٔ الهیه است درعالم شهادت واستتار آن کمالات
بتاریکی نسبت یافته وروشنائی شب اشارت است بوجود حقایق الهیه عالم
غیب وغایت ظهور آنها دران عالم ونهایت بطون آنها درین نشاه همین است
که وجه آنکه معبر بنور وظلمت شده والله اعلم بحقیقة الحال افاده فرمودند که حصول نسبت
ما موقوف بر دوام صحبت وفرط انتظار وکمال محبت است ونسبت ما جامع
بین النسبات است کلها افاده ارشاد فرمودند که رساله حضرت شیخ تاج الدین

سینه‌ملی قدس سره که در بیان اشغال وطریق سلوک وآداب نقشبندیه است
در پیش حضرت والد قدس سره در اوان خورد سالی گذرانیده بودم با این صحبت
تعلق ان اشغال واعمال باستحسان ومحبتی در دل تمکن است که بدیگر اشغال نسبت
با انکه حق سبحانه وتعالی اذکار واشغال واعمال اکثر مشایخ طرق مشهوره را اطلاع
بخشیده فاما میل دل ومحبت خاطر بیشتر بجانب همین اشغال نقشبندیه است
افاده ارشاد فرمودند که نسبت اویسیه بانفراد اثر تهذیب روح است واهل
این نسبت اقسام شمرده دارند از انجمله یکی آنکه اویسیان هستند که فیض ترتیب از
روحانیه انحضرت صلی الله علیه وسلم مرایشان را حاصل شده وترقی خویش را تمام منحصر
در همین مرتبه یقین کرده اند ورجوع بسیاری از کاملین که در ظاهر نسبت ایشان نمایند بیفایده
دانسته اند گمان انکه شیخ کل ومنتهای سلاسل جمیع مشایخ حضرت اوست صلی
الله علیه وسلم پس کسیکه بدون واسطه از انحضرت فیضیاب شد حاجت تربیت
دیگری نباشد وسبب این منع عدم ادراک حقیقة کار است زیراکه مفیض هرچند جامع
کمالات است اما استفاضه این نسبت بدون وساطت قوة لطیفه روحیه نیست
پس لابد افاضه ان کمالات خواهد بود که بهمان لطیفه مناسبت دارند ونیز استفاضه
روحی بر نهج طبیعی می باشد که دران انتقال از نسبت به نسبت باختیار واراده نمی
تواند شد پس این شخص برای استفاضه نسبتهای دیگر که افاضه لطایف اخری نماینده
محتاج است بسوی تکمیل مرشدی ظاهر افاده تجربه تمثیل تاثیر صحبت فرمودند که یکی
از ابنای ملوک با هر طایفه از فقرا رسلامیه وغیران صحبت میداشت روزی شاخ
دگلی بدست گرفته بحاضران مجلس تعرض نمود که اگر تحقیق تاثیر صحبت را اصلی بودی

مناسب آن بود که اوراق سبز که ماوراء این گل بودند همه رنگ و بوی او قبول کردندی چون
دران مجلس حاضر بود آن برگ و گل گرفته ریزه ریزه کرده باهم کوفت چنانچه بیک ذات
شدند و تمیز سبز و سرخ از میان برخاست و یکرنگ گشتند و یک بوی دارا در پیش
شاهزاده نهاد و ملکزاده دریافت که این جواب سخن اوست و بجانب جوکی خطاب
کرد که آری اما بود مشفقه و دقیقه تمام افاده ارشاد فرمودند که هنگام زیارت کعبه معظمه در
توجه اولی کیفیت تحیاتی دران بقعه شریفه ادراک نموده شد و لیکن عقل از اثبات
منبع حیات دران خانه که مبنی همه از سنگ و خشت است ابا می نمود تا بنا بر تأمل شدید
و امعان توجه ادراک فرمودیم چنین ظاهر شد که چون از ابتداء بنای این مکان رفیع الشان
الی الآن پیوسته طوائف بصفت تعظیم و توقیر بسوی متوجه بوده اند انطباع و انعکاس
پرتو آن هم در طوائف سافل تأثیری قوی نموده و همه طبایع ارضیه را متوجه و منجذب لطائف
این مقام کردانیده و فوج فوج شان جمیع جوانب آنرا احاطه کرده اند و همان تأثیر توجهات
روحانیان و انجذاب آنهاست که بصورت حیات در نظر وجدان معاینه افتاده
بود افاده سخن در ذکر بعض رجال معمرین که بر لسان بعض اهل کشف بصحابیه موصوف اند
افتاده بود مثل ابو سعید حبشی و ابو الرضا رتن فرمودند هرچند وجود آنها و امتداد اعمار
شان استبعاد عقلی ندارد اما ابهت و ثاقت شان صحابه که شرف صحبت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادراک نموده اند و صحابیت ایشان بنقل مستفیض
ثابت است و این عزیزان قیاس نمی توان کرد و صحت مکاشفه ارباب کشف
هم از اغالیط مطلقا لازم نیست خصوصا در هنگام تقادم استیناه آثار برکات
غیبیه الهیه که ناشی از محض اسماء و صفات حق است سبحانه و آثار قوی فلکیه که

ادراک منم

رجال معمر

اغالیط منجم

نیاز

که ناشی از ارواح افلاک است سخت نادر است که تمیز در میان این دو مرتبه کسی را میسر آید
و این مسئله دقتی دارد که هر کس تو بدان نرسد بالجمله گاهی باقتضای قوی افلاک سماویه
و عظمت مقام فردی از بنی آدم و غیره مغلوب می شود واقعه رقوی مذکوره با اقتضا
آت نفس آن فرد امتزاج پذیرد پس لابد منتفع گردد اراده نفس آن فرد بجانب دعوت
نامی و اختیار رسمی بر خود که متضمن قبول اکثر انام بود و سبب انجذاب قلوب و باعث شهرت
آن شود نزدیک خاص و عام و شهرت بعضی احجار متبرکه و سایر متبرکات نیز بر همین مبنی
محمول است که تاثیر برکات فلکی در این اشیا واقع شده است و موجب انتساب اینها
بجناب عالی گردیده افاده ارشاد فرمودند که شیخ عبد الرحمن انبیتی قدس سره بزیارت
روضه شریفه حضرت خواجه معین الدین قدس سره رفته و متوجه تربت مبارک ایشان
نشست و از جانب حضرت خواجه عنایتها یافت و اکرامها شنید از آنجمله این بود که حضرت
خواجه خطاب فرمودند که تو در ما فانی شدی و فنای تو در ما تحقق پذیرفت و محبت ما
در ظاهر و باطن تو تصرف نمود پس اکنون میان ما و تو اتحاد و یگانگی کلی واقع شده و هستی
تو هستی ماست و دوام تو بدوام ما و امثال این الفاظها دید انتهی مراد ازین کلمات
ذوق ابیات در آن وقت تو بعضا واضح تر یکی از خاکساران حضور بود بدان نسبت
خاصه والحمد لله علی نعمائه افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مجذوبین هستند که بصفت محبوبی
اختصاص یافته اند اما اتفاقی حق آن صفت بوجه کمال منحصر در قسم محبوبیت می رسد
ببدلشند و اختیار وضع زنان و تلبس بلباس نسوان می نمایند بقیاس آنکه رسم و
عادت مردم غالبا انتساب محبوبیت بطایفه نسا است پس چون دانسته
که ایشان محبوب شده اند باید که بظاهر هم چنان لباسی پوشند و وضعی پیش گیرند

که عادة محبوبات ظاهره است والقصه حق این رتبه عجب اوج الکمال در این تشبه می‌پندارند
حال آنکه قیاس مع الفرق است محبوبیت حقیقی را بر محبوبیت مجازی فرود آوردن
خطای محض و غلط صرف است ولیکن سبب مغلطه این است که نفوس این جماعه
مجبول بر سفلانیه می‌باشد از این جهت تخصص به سبب ادراک حقایق عالیه مجرده از مشابهات
مبرهنیت و غوامض عالم اطلاق را جز در صورت عالم تقید نشانند نمی‌توانند رخت
و بحکم جبلت اصلی خود گرفتار این تقیدات مانده از تجرد و اطلاق بعید افتاده‌اند و یکی
ازین مجاذیب را در منام دیده شد که ادعاع و عبارات خود را نسبت میکرد باراده
حق سبحانه و تعالی ولیکن بدین الفاظ تعبیر مینمود که عالم کبریم چنین خواسته است و مراد از عالم کبر
حق را سبحانه میداشت و این کلام نیز مبنی از گرفتاری در تشبیهات است که خدا را جز
در تمثل پادشاه ظاهری نتوانست یاد کرد فرمودند که در هنگام عبور در احمدآباد بر قبر موسی
سهاگ که مجذوبی مشهور بود گذر افتاد و اتباع وی به تشبّه بنسا بودند و درین
تشبه اقتدا بوی داشتند نقل کردند که وقتی در احمدآباد قحط شدید افتاد و خاص و عام
رجوع بموسی سهاگ آوردند وی باستسقا برآمد هنگام وقوف در موضع استسقا
بوضعی که مناسب ادب نبود روی بآسمان کرده و سنگی بدست گرفته و بجانب آسمان
خطاب نمود که اگر امروز باران نشود این لباس سهاگ را از خود خلع کنم و این پاره‌ها را
بدین سنگ ریزه ریزه کنم می‌گفتند که همدران روز باران شد و مردم از قحط نجات
یافتند والله اعلم افادة در ضمن تقریر استعدادات نفوس که تفصیل آن در لمعات
مشروح است فرمودند استکشاف حقیقت نفس نفیسه و استعداد شریف نبی حضرت
ایشان التماس رفت ارشاد فرمودند که آن استعدادات و نفوس که در لمعات

مضبوط شده‌اند و این نفس و استعدادات ولیکن بترتیب اجمالی فهمانیده اند
که نفس عالیه است و بهیمیه ضعیفه اما ضعف غیر مخل در اخذ علوم الهیه و لطائف بازده
در مرتبه اصطلاح و لطائف کامنه در حد تاذب اند و ما بین این دو مرتبه درجه ثالثه است
که مستعد استفاضه علوم حقه است از نوامیس کلیه و معارف حقایق مجرده مع الذوق
بینهما بنوع طرف اصطلاحیه اخذ علوم شرایع است بی اختلاط علوم باطنه و جانب تجاذب
قابل علوم باطنه است بی امتزاج علوم شرایع افاده ارشاد فرموده‌اند که حکمت در سکوت
انبیا علیهم السلام از کلام حقایق و معارف و عدم تکلم ایشان در این علوم است
که ادعیا فهم انام حامل آن اسرار نمی توانست شد و تصدیق غیر مدرک ازمآت
عقل و فهم بود مخالفت و تصدیق و انقیاد انبیا سبب ضلالت آبدی ایشان میشد
لهذا این کرام که رحمت خاص و عام بوده‌اند بان کلمات ناطق نشده و تکلیف
بالا یطاق نداده‌اند و علومی که قریب به تصدیق عقل و ادراک و فهم و ذهن نوع انسان
بود بیان فرموده‌اند تاکسی را که سلامت طبع باشد انکار نباید و طبیعت و عقل منقاد آن
شوند و هم چنین وارثان ایشان نیز در اظهار اسرار و تکلم بنوامیس معارف قدم استوار
و متابعت انبیا علیهم السلام دارند و اصلا از ایشان نطقی که مزلة الاقدام باشد سر نمیزند
و تکلم بحقایق نشوند الا حیث بمیان جا خویش و در بعض احیان که خالی از وجود بیگانگان
بود و درین ضمن بجانب نفس شریف خود اشاره فرموده‌اند که اگر تا چهل سال کسی را
نیابیم که ذم سخن با کند سخنی از آن باب نگیم و همیشه بمقتضای استعداد مخاطبین
گفت و گوی اسرار بعرض بیان می آید و سوای مخصوصین از آن بیان بهره مند نمیشوند
و هرکه فی طبه مادهٔ شرارت مند باد که جوهر استعداد او قابل است و هرکه لایق استماع

استماع این سخنان درست بفضل ایزدی امیدواریش زیاده گشت بعد از ان این بیت

خواندند ~ گفتگوی طوطی از آینه می خیزد عیان گر نباشد سیف خان ما را نفس دیگر نسبت

افادة در اثنای تقریر بیخ این حدیث شریف نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام که

از عباس بن مرداس ابن ماجه و بیهقی روایت کرده اند که ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة فاجیب انا قد غفرت لهم ما خلا الظالم فانی

اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة وغفرت

الظالم فلم یجب عشیته فلما اصبح بالمزدلفة اعاد الدعاء فاجیب الی ما سأل قال فضحك

رسول الله صلی الله علیه وسلم او قال تبسم فقال له ابوبکر و عمر بابی انت و امی ان

هذه لساعة ما کنت تضحك فیها فالذی اضحكك اضحك الله سنك قال ان عدو الله

ابلیس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائی وغفر لامتی اخذ التراب فجعل یحثوه

علی رأسه و یدعو بالویل والثبور فاضحکنی ما رأیت من جزعه چنین افاده فرمودند که

عنایت و شفقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت سبب انبعاث همت قویه

از قلب مبارك وی علیه الصلوة والسلام شد دعای که متضمن مغفرت عامه

و ازاله جمیع مظالم اهل زلت و عصیان بود معروض درگاه الهی داشتند جل جلاله

و از حضرت ربوبیت بمقابله همت شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریای رحمت

جوشش زده سیاهی ذنوب و معاصی کافه عصات را محو گردانید الا بعض اشخاص

که استعدادات آنها در اصل فطرت از قبول این عنایت ابی بود و شدت موانع

خصوصیت استعدادات ایشان را از سعة دایره این مغفرت محروم داشت

نعوذ بالله من ذلك افاده فرمودند سعادت بزرگی رغبتی درین راه مربوط

بتقلید یکی از ارباب تحقیق است و ظهور کرامات و حصول آثار نسبت عزیزان بر تن
این احصا صورت نه بنده دلیل هر که در متابعت استوار قدم است کشود کار او
و ظهور آثار او اقوی و احکام خواهد بود و فکر و رویهٔ طبیعت و جولان ذهن در میدان ..
بکار نمی آید افاده فرمودند بوراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات علوم شرایع
است که محتاج الیه خاص و عام است و دعوت عامه ایشان بطرف همین علوم
است پس قوت حفظ و اتصال اسناد این علم بی شک موجب برکات عظیمه
و فضایل جلیله است و بعد تصحیح و تجوید و سلسله اسناد کتب حدیث و قرآن عظیم
برکات جزیله و فواید جلیله والحاق صور ذلیله و برو بیشمار در خود مشاهده نمودیم والحمد لله
علی ذلک افاده ارشاد فرمودند که طایفه از مقربین هستند که زبان ایشان مطاوع امر
و بیان حالات ایشان نکرده و فرقه را از اولیا کمل حق تعالی قدرت آن عطا فرموده و در
تعریف و توصیف کمالات خویش بشرح و بسطی که فرمایند دفترها نویسند و همین جزیرا منه
که سر آن حقیقة الحقایق را در خود و کلیات را در آن حقیقت متعین می بینند پس هر چه
گویند از خود گویند و هر چه تعبیر نمایند از خود نمایند و همین طایفه اند که منت ایشان بر ذمه
جمیع خلایق است و همین فرقه اند که وسایط جود الهی اند اگر وساطت ایشان در میان
نبودی هیچ اله کو بمعرفت الله راه نیافتی بل هیچ کس آشنا بآن اسم اعظم نشدی و اگر
توجه ایشان در کار نبودی هیچ سالک بشرف التفات و انجذاب بسوی تجلی اعظم
فایز نگشتی حق سبحانه و تعالی برای رحمت جمهور خلایق احیا نموده این کبرا را آن صورت
تجلی خود که معبر باسم الله است گردانیده و بودن احیا نموده ایشان مرایای آن تجلی سبب
انعکاس آن صورت ساخت در ضمایر که ذوات ایشان و انطباع آن صورت در نفوس

ایشان موجب انجذاب حقیقت ان اسم گردید پس ازین راه نسبتی عظیم برجمیع نسبتها
قدر و منزلت این متوجهان از حوصله ادراک و عقل بیرون است و وصف و نعت
ایشان از حیز طاقت عالمیان افزون از حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره
منقول است که روزی بکاروان سرای منزل ساخته بودند عزیزی را دیدند که از
حمام برآمد و در پیش ایشان گذشت فرمودند وی از دوستان است اما مارا نشناخت
و وجه نشناختن آنست که مابی نشانیم و از شیخ احمد فاروقی در تفسیر آیه کریمه یا اهل
یثرب لا مقام لکم الآیه نقل فرمودند که اشارتی لطیف باین معنی کرده است یعنی مراد
از اهل یثرب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وارثان او باشند و لا مقام اشاره
بمقام بی نشانی ایشان است که هیچ نشان گردی نشانی ایشان نتواند گشت
افاده ارشاد فرمودند که خرابی آدمی از خطرات نفس اوست که از درون او می
جوشد و مانع راه او می شود و از جمله آن خطرات این است که کسی را نسبت بعزیزی
از اولیاء الله فاسده پیدا شد و تمکن در دل وی یافت تا رفته رفته موجب طرد
او گردید از ارباب وصول بدرجه قبول و یکی از افاضل عصر را حکایت کردند که هنگام سفر
مبارک حجاز در شهری باوی ملاقات شد و وی بیکی از بزرگان سلسله نقشبندیه
بیعت کرده بود لیکن ان عزیز چندان علم ظاهری نداشت و در تقریر معارف و بیان
حقایق خصوصا کلام شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره که موقوف است بر علم
وافر بسیار بر زبان ایشان جاری نشده و این مرد فاضل از عدم قدرت بر بیان غوامض معارف
در تردد افتاده و علم او بعدم علم آن بزرگ خللی عظیم در کار او افکنده تا از برکات
نسبت باطنی ان عزیز محروم مانده بایستی که این خطره راه او نزدی و مفسده عقیده

او نشدی وازعلوم باطنه او وکمالات معنویه ان عزیز مستفید شدی و نسبت خودرا
باوی درست کردی افادهٔ خوف سیفی است ازسیوف الهی که سل ان مخصوص برای
دفع دشمنان است پس غافل منقطع انیاز نمی باید اوال واوقات خودرا وتفتیش
میفرماید اوضاع واطوار خویش را اگر مطاوع مرضی الهی ومطابق فرمان حق یابد باید که غالب
نشود خوف را درین وقت بکوکند ودست بدامن رجا زده اعزام کرد که
نفع وی بالفضل باعتصام رجا غالب است واگر مخالف ومباین امر حق ورضای او سبحانه
داند پس الانسب والانفع بحال او خوف است وتمسک بخشیت درین حالت
دیرانافع است که نامرضیات الهی دشمنان معنوی اند که بجز این شمشیر دفع نمی شوند وقبیل
این اعدا که اهم طریق سلوک است مطمح مطمح نظر داشته تا استقبال انهار روی
کار نیارد این سیف را از دست نگذارد افادهٔ در معنی حدیث شریف الدنیا سجن
المومن وجنة الکافر چنین افاده فرمودند که بنی آدم سه گروه اند گروهی انکه دنیا برای
ایشان زندان است وعقبی روضهٔ رضوان است واین حکم عامه مسلمین است
وفرقهٔ انکه دنیا جنت آنها واخرت زندان آنهاست واین فرقه کافران اند وطایفه
سیوم اینانند که این جهان وان جهان برای ایشان رضوان در رضوان وجنت در جنت
است واین زمره عزیزالوجود اند وحکم ندرهٔ اند دست رح صلوات الله وسلامه علیه
ازحال ایشان خبرداده بطریق ایجاز واجمال واین عزیزان عرفابالله اند که بمشاهدهٔ سیر ایات
حقیقت واحدهٔ مطلقه درجمیع موجودات هم درین جهان آسمانی شده‌اند ومعهذا کرم جل شانه
محض عنایت خویش غشاوه قیود کونی از بصر بصیرت ایشان زایل گردانید پس
همان نوای والای موعوده فرمودند که نعیم بندگان الهی هستند که حق تعالی با ایشان قیبی

اشتمال

[illegible]

داده و اطلاع بر آن نعمت نیافتند و حکمت الهی بنابر مصلحتی حقیقت آن نعمت را در دار
دنیا از ایشان مستور داشته که حوصلهٔ ایشان قابل انعام بود اما قابل رؤیت آن انعام درین
جهان نبود چون ازین عالم انتقال کنند لابد حقیقت آنرا بی پرده مشاهده نمایند و بعضی
بندگان هستند که منعم مطلق ذوالاکرام ایشانرا منعم ساخته و علم و شهود آن نعمت نیز
کرامت فرمود تا بموجب کریمهٔ اما بنعمة ربک فحدث شکر نعمت بگذارند و قدر منعم جل
ذکره بشناسند. ارشاد فرمودند که توجه الی الله بر سه قسم است یکی بذکر زبانی و دوم
بذکر قلبی و سیوم توجه صرف بذات مجرده و این اعلی اقسام سه گانه توجه است افاده
در علاج ازالهٔ رذایل باطن سالک ارشاد فرمودند باید دید اگر صاحب مقام قلب است
اورا باید آگاه نمود بر خباثت و کثافت خصال ذمیمهٔ ایشان مطلع باید ساخت و تنبیه
زجر باید فرمایند و بعضی اشغال و اذکار که مناسب حال او بود تعلیم باید نمود تا مهذب شود
و آن رذایل از وی بالکل از وی مرتفع گردد و اگر گذرنده است از مقام قلب بجانب
روح و سر وی را از خطا باید کرد و تعرض بحال وی هیچ وجه نباید نمود که چون او بمقام اصلیه
خود واصل شود لابد این اوصاف ردیه خود بخود زایل شوند صاحب سر و روح محتاج دقت
معالجات نیست که خود بخود تبدیل اخلاق وی شود و تهذیب او بآسانی میسر آید
افاده فرمودند عقلای زمان مقرر دارند که حصر نعمتی دل بسبب ناجنسی دون جهت او
از فساد عقل است بلکه نظر یکطرف دل همی و نظر طرف دیگرش بجانب
دیگر از نبوغ فهم و دانائی است حاشا که این دو بینی قول راه ایشان نشد و این
خطاب ایشان را از طریق صواب دور انداخت زیرا که تعلق قلب بجهات متعدده
جز بسیاری تشویش و تفرقه چیزی بدست نمی آید و دوروئی سوای پریشانی دوام

نابود می‌شد خصوصاً در سلوک و تصوف تا این حس بکلی از وی دیگری
نشود در حرف همت بمقصد راه ندارد باید دانست که بطالان سعی خود مرتبهٔ وادیات
خویش ضایع نمود ازین قسم مردم توقع چیزی نباید داشت که گرفتار راه غلط شده‌اند افاده
فرمودند غیرتهای مشایخ روزگار که مذکور نشان خاص و عام است منقول می‌شود زیرا که
این طائفه توران تقاضای نفس را غیرت نامیده اند اگرچه از اکابر سلف ازین باب
چیزها منقول است لیکن در حق ایشان چیزی نتوان گفت که از اوصاف محمود
بالایشان بود و کارها کردند که درین زمان وقوع آن و امثال آن بس عجیب است در
در غیرتان این عهد است که صرف همت ایشان در غیرتهای هیچ باشد و ندانتر سبب و
درویشی مناسب ندارد یقین باید کرد که منشأ این امر غلبهٔ نفس است افاده
فرمودند اگر درویشی اکمل سلطنت و رغبت حکومت سر برزند و این رغبت
بالهام حق الٰهی برخاسته که برای اعلاء کلمة الله بوده است قبول باید کرد و سخن او را معتبر
نباید داشت که مفتون تسویل نفس و شیطان نشده است زیرا که وجود سلطنت
در اول بنا این همت بالهام حق و انتظام امر ملت صورت نیافته مگر در حضرت امام
مهدی که آخر زمان پیدا می‌شوند که قیام این هر دو امر بالهام الٰهی خواهد بود و غیر ایشان
هرکه مدعی این معنی شود حکم به بطلان او باید کرد که دلیل او از سر نفس نیست است که هیچ محل
ندارد افاده فرمودند تحقیق عالم مرتاض شدن در صورتی درست آید که ملازم ادای جمیع
فرائض صلوة و صوم و زکوة و حج و مؤکدات سنن و آداب بود و از محرمات و مکروهات
و مشتبهات پرهیز کند و از ارتکاب کبایر و اصرار در صغایر محفوظ باشد پس
این عالم البته فاضل است از عابد و اگر یکی ازین چیزها از عالم فوت شود و پیر از علما

اصرار

نتوان شمرد واسم عالم بروی منطبق نمی شود که علم بی عمل وبال عالم است وعابدی که
علم او نیز ناقص وارکان اسلام وضروریات دین نبود وی را نیز از عباد نتوان شمرد که عمل
بی علم وسوسهٔ شیطان است وعبادة جاهل مِن ضلالة افاده عزیزی بخدمت حضرت
ایشان ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان وقبور ایشان میروم ودر بعضی مقابر
انس وراحت وسکون وآرام در خود ادراک می یابم اولا در روضهٔ شریفهٔ حضرت
سلطان نظام الدین قدس سره که اثر راحتی ووحشتی یافته نمی شود سبب آن چیست دائم امیدوارم
که بندگی حضرت افاده فرمایند وبرین سر آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی
کاملین که ارواح ایشان از قیود بشری خلاص گشته واز آلایش مقتضیات جسمانی
پاک گشته اند توجه ایشان بسوی ذات بحت وبی نشانی صرف است وکسی که بمزار
قبور ایشان رود البته که بحال او تغیراتی نشود مثل شخصی که داخل آئینه خانه شود
وآنجا هر طرف که می نگرد خود را بیند وغیر خود شیء چیزی بنظر نمی آید حضرت سلطان
المشایخ قدس سره از جملهٔ همین طائفه اند وبعض اهل ولایة که ارواح ایشان از آن قیود مجرد
نگشته اند وتوجه ایشان بالکل بجانب مرتبهٔ اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان
بنحوی از انحا مناسبت بسوی زیارت کننده واقع می شود وتاثیر آن التفات بین هم
در خود احساس می نماید افاده در شرح حکمت مشروعیه عبادات مثل صلوة وصوم
وزکوة وتلاوة قرآن وغیر آن این طور ارشاد فرمودند که خدای تعالی را بر عباد خود حقی ثابت است
وتوحید ونفی شرک. وادای عبادات آن حق ادا می شود واین کلامی است مرموز
بجهت عمیق عبارة زیاده ازین نتوان بیان کرد حاصلش آنست که در روح آدمی لطیفه
بغایت باریک ودیعت نهاده اند که منجذب است بجانب حق اعظم مانند کهربا

مقناطیس

حدید بجانب مقناطیس واین لطیفه گاهی در غوایش سرور وجود می باشد پس سر
در روح هم منجذب می شود بانجذاب او چنانکه چوب مانند کشتی شناخ میگردد در جسم
و پس نگاهی پی فوراتی مبتلا میکند واین نوع مخصوص باهل کمال است بهر تقدیر این
انجذاب فوالان عبادات شده است وعباده مکمل ومربی انجذاب می باشد
وایام عواتق ان انجذاب وعوارف اوی باشند پس تقاضای این لطیفه را کی
الله تعبیر کرده شده زیرا که حق لطیفیست که نمونه ذات حق است در لطائف سر
نخست
افاده ارشاد فرمودند آدمی قبل انکشاف مقام عین تا بیه خود متقلد راه سلوک
وگرفتار کشاکش تقلید وزحمت بالیستها ومرادات دلسته میکوشش حال اوست
چون بتوفیق عنایت الهیه بشهود عین خود فایز گردید از مضیق تقلید وزحمتهای دیگر فراغ
یافت ومشاهده عین عبارت از معرفت طور خاص است از اطوار حضرت وجود
که بتقاسیم رحمت الهیه مظهره آن باین شخص عطا نمودند وبعد وضوح این سر عظیم الفقد
وتحقق این مقام خود را وارادات خود منتهی باید در سطوت حضرت وجود واین راه
رحمت
انبساطی وسروری احاطه می نماید که دیگر مقتضیات طبیعیه وارادات نفسیه او را از
رسانند وتشویش ندهند زیرا که احکام وماجریات او راجع است بوجوب افاده
ارشاد فرمودند که کشف بعض معارف عظیمه مکرر واقع می شود موجب ذوق وفرحت
وسرور میگردد ووجود این انبساط بر تحریران ناچاری آرد هرچند که انرا بارها نوشته
باشیم ومکرر بیان نموده باشیم لیکن حال او چون بار دیگر جلوه گر شود خاطر را بث حدی
آرد ولی اخفای تحریران مطلوب می افتد وان انکشاف حجیت استفسار
ان وعلاقه علم خود بوی واعتماد خویش بر وی ودون علم لطیفه انا که باین علم اختلاطی

و مشاهده شدن آنکه بعد مدد و دو مور تقلب این علم نبوی تجلی اعظم خواهد بود و مراد
از تقلب علم نبوی تجلی اعظم آنست که تا حال این عارف عالم او بود و او معلوم و
بعد ازین او عالم است و این معلوم یعنی آنکه پس از جمله شئون و اطوار او گردد پس معلوم
شود تعلیم ذات نفس نفیس خود شان علی حضوریا پس درین صورت غبار ممکن متحقق نیست
و حادث رو بعدم آورد باقی نماند الا قدیم واجب و سفر منتهی شد و نقطه جذبه تا محل
خود پیوست افاده ارشاد فرمودند که حق تعالی با محبوب خود معاملها دارد و گاهی اراده
او جل شانه متعلق القای مخفی بر اهل محبتی میگردد لیکن منصب محبوبیه چون متحمل بار
مشقت نیست بنابر وجهی از ملاطفت در تحمل آن بارها او را تخییر دهند تا بنشاط و سرور
دل کارها کنند چنانچه از بعض مقربین منقول است که مامور شد بترک عبادت و از حکم
ذات سلیم حکمت این امر دریافته و احکام حق ربوبیت و مراتب عبودیت
سنجیده و نظام کارخانه حدوث و قدم را فهمیده مناجات کردند و مرا از ترک
عبادت و رنج عبودیت معذور دار که راحت من در بندگی تو است پس بقیام
وظائف عبادات و ریاضات بذوق و نشاط اقدام نموده نیز ان نمی شود از این معلوم
که مراد از امر بترک عبادت رفع تکلیف نبود بلکه اراده دفع کلفت او بود در مجاهدات
و ریاضات تا همین مشقت عین راحت و مسرت او گردد و هم چنین فرمودن محبوب
عالم صلی الله علیه وسلم عرض علی ربی لیجعل لی بطحاء مکة ذهبا الی آخر الحدیث بتلویح است
بر آنکه ترک ترفه و تنعم اختیاری باشد و عرض بطحاء مکة ذهبا من الله تعالی نوعی از انواع
لطف و انعام و تخییر است در حق آن محبوب رب الانام علیه الصلوة والسلام هر چند
که مقدور و مکتوب در باب آنحضرت فقر بود نا فرخواستند که این نعم باختیار خود ترجیح دهند

تا مقتضای محبوبیه بوجود آید و منقبت عین لطف گسترد والله اعلم افاده در تفسیر آیه کریمه
یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة از افادات سامیه
حضرت ایشان محفوظ مانده این است که ارشاد فرمودند که نزولات کلیه را اقتضاست
است در تدبیر ادوار متعاقبه یعنی بعد ختم دوره چون فتح دوره دیگر مراد افتد جمیع احکام
و آثار و اوضاع و اطوار بمقتضای آن دوره از برزخ و مثالیه تجلی اعظم که تنزلش در عالم
مثال است و منشأ و مبدأ اوضاع و اطوار و ادوار بمقتضای مصلحت کلیه دفعة
بعد دفعة بسوی عالم شهادة انتقال می نماید این عالم تمام بانتشار رنگ آن احکام
و آثار رنگین شود تا بقای این دوره است مقتضیات ذی از این سلسله تجاوز
نخواهد شد و چون مدت بقای دوره احکام رسید وقت فنا متحقق گردید جمیع آن رسوم و عادات
منقبض و منجمع شوند و بهیئت اجمالیه باز بمثال بسوی مبدأ خود عروج کنند و بعد رجوع آنها باصل
الاصول آن موطن را بانزال احکام دوره جدیده مشغول افتند و هم چنین میرود ما شاء
الله تعالی و این انزال احکام را بلفظ تدبیر الامر من السماء تعبیر کردند و رجوع آن دوره بسوی
مبدأ خودش را بلفظ ثم یعرج الیه تعبیر ساختند والله اعلم افاده التماس نمودم از معنی این
قول که در افواه مذکور است اذا احب الله عبدا لم تضره ذنب ارشاد فرمودند که
در اصول کتب احادیث این حدیث بثبوت نرسیده لیکن شاید آن یافته شود
قول الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و معنی این در زبانها
از صوفیه پیدا می شوند که با وجود ارتکاب معاصی حق تعالی بفضل خود گناهان ایشان
معفو فرماید و موفق باعمال نیک گرداند :: بالجمله در حق بعض افراد شمول رحمت
الهیه سبب غفران ذنوب بدون توبه می شود و این نادر است و بعضی را توفیق توبه

و ندم تلافی می نماید و از اینجا نفس تدنس پاک و صاف می گردانند و از جهت ندرت
این معنی شرح اجزاء اعتبار نکرده و تعرض بامثال این سخنان نفرموده مقارن این مذکور بر سبیل
تمثیل ارشاد فرمودند که ما شیخ معصوم را در منام دیدیم که مرتکب گناهی است از کبائر
شخص ما متوجه شده بجانب آسمان ظهور نمود و آن نظر کردن وی بطرف آسمان مفهوم آن شد
که اشاره او بجانب قدر الله است یعنی هر چه از قسم گناه بر وی گذشته بتقدیر الهی است
و نفس وی ملوث آن معاصی هیچ متاثر و متلوث نساخت از اینجا مفهوم شد که
بعضی نفوس باشند که گناه در ایشان هیچ اثر ندارد و ضرر نمیرساند بهمین جهت نادر
و کالاقل قلیل باشند افاده روزی عرض کرده بودم که مشاهده صورت کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در رویا بوجهی که محدثین ضبط کرده اند مشکل می نماید زیرا که صورت مرئیه
در منام نیست الا صورت مثالیه پس از امر صورت مشاهده قیاس کردن مع الفارق
است * ارشاد فرمودند بعضی از نفوس قویه را خدا تعالی قدرت داده است
که صورت جسمانیه خود را بقوت رابطه محکمه که با آن صورت بدیه دارند محافظت می
نمایند و بدین صورت در نظر رائی نمودار می شوند پس لامحاله روح مطهره آنجناب
صلی الله علیه وسلم بهمان رابطه قویه در تمثیل و تشکل صورت جمیله شهادیه اقوی و املح
است فلا استبعاد فی رویته صلی الله علیه وسلم تلک الصورة الاصلیة والله اعلم
افادت فرمودند حدیث شریف که نسائی روایت کرده است عن عائشة رضی الله عنها قالت
دخل علی سائل مرة وعندی رسول الله صلی الله علیه وسلم فامرت له بشیء ثم دعوت
فنظرت الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما تریدین ان لا یدخل بیتک شیء
ولا یخرج الا بعلمک قلت نعم قال مهلا یا عائشة ولا تحصی فیحصی الله علیک [illegible]

فرمودند که هر یکی از افراد انسانی را شریعتی است خاصه نفس او و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اینجا بیان شریعت مختصه نفس مطهره خود اراده کردند و از جمله خصوصیات
شریعت وی صلی الله علیه وسلم عدم جمع است در دولت خانه او و تنبیه است
بر مقتضای خصوصیت شریعت خاصه خود بر اهل بیت را و ارشاد دمید انکه در این امر از
التزام موافقت طور خاصه وی صلی الله علیه وسلم تغافل نکنند و طمع از جمع بردارند و حاجت
از خرج نگیرند والله اعلم افاده در تخصیص عشره مبشره رضی الله تعالی عنهم ببشارت جنت
در مقام واحد و آن واحد چنین ارشاد فرمودند که خصوصیت بشارت این ده کس را
در مقام واحد بحکم وجدان آنچه ظاهر شد اتصاف ایشان است به سه خصلت پسندیده
جمع آمدن در هر واحد ازین اکابر که در غیر ایشان وجدان آنها باین حیثیت باتفاق معدوم است
یکی شرافت نسبت دوم هجرت اولیه سوم استقامت بر موافقت و مناصبت و نصرت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ابتدای اسلام تا وفات حضرت خیر الانام و بعد وفات
نیز هر چند آحاد این صفات در سایر صحابه واقع است اما وجود هیئت اجتماعیه در ذوات
کریمات عشره مطهره سبب تفضیل و تخصیص و بشارت ایشان شده است والله اعلم
تمت مرویات خواجه محمد امین فصل افاده وصیت این فقیر چنگ زدنست بکتاب و سنت
در اعتقاد و عمل و پیوسته بتدبر هر دو مشغول شدن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت
خواندن ندارد ترجمه ورقی از هر دو شنیدن در عقاید مذهب قدمای اهل سنت اختیار
کردن و هر روز حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد و از تفصیل و تفتیش آنچه
سلف تفتیش آن نکردند اعراض نمودن و بتشکیکات معقولیان خام التفات
نکردن و در فروع پیروی علماء محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن

فصل در وصیت بخویشان

و دیگر تفریعات فقها را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حیز قبول
آوردن والا کالای بد بریش خاوند دادن امت را هیچ وقت از عرض مجتهد است
بر کتاب و سنت استغنا حاصل نیست و سخن متقشفه فقها که تقلید عالمی را دست
آویز ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند نشنیدن و بدیشان التفات نکردن و قربت
خدا جستن بدوری ایشان و صیت دیگر صد امر معروف چنانچه بجا طراین خفر ریخته است
که در فرایض و کبایر ذنوب و شعایر اسلام تعنف امر معروف و نهی منکر تبلیغ آن حدیث
است و بس و عنف دران مستحسن نیست وصیت دیگر آن است که دست در دست
مشایخ این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و تعلو عام مرد نباید بود و کرامات
زیرا که اکثر علوم لسبب سم است و امور سیمیا را بحقیقت اعتباری نیست و کرامات فروشان
این زمان همه الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را کرامات دانسته اند تفصیل
این اجمال آنکه اشد اصناف خرق اشراف خواطر است و انکشاف واقعات
آینده و اشراف و کشف را طریق بسیار است از انجمله باب ضمیر از علوم نجوم و رمل نه
پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر تسویه بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه
کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست که الحال کدام دقیقه است از دقایق روز از آنجا
ذهن او منتقل میشود بطالع و بهر بیوت و مواضع کواکب در خاطرش صورت می
بندد گویا صفحه تسویه البیوت مقابل او ایستاده است و هم چنین ماهر در فن رمل گاهی در دل
خود معین می کند که فلان انگشت را بجای فلان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
صورت می بندد که ازین اشکال کدام متولد میشود تا آنکه زایچه پیش او حاضر می شود
و از انجمله باب کهانت با انواعها و آن فن غرایبت متشعب است تاره با حضار جن و تاره

ـــــ
[illegible] انحرافات کرده اند امر معروف و نهی منکر [illegible]
و در تشخیص [illegible] ماهر بوده و در رسایل او [illegible]
[illegible]

بعض ازان و از انجمله باب طلسم که قوای کواکب را در صورتی بند می کنند و ازان اسرار
حاصل می شود و اعمال جوگ که بعض ملاحظات جوگیه را خاصیتی تمام است در اسرار
و کشف من اراد تحقیق ذلک فلیرجع الی کتب هذه الفنون و همت بستن بر کاری
و بشکل مهیب برآمدن و دل بر کسی داشتن و لطائف را مسخر کردن همه از فنون صحیح ا
خیه ملاحظه هستند که با این کار برسانند صلاح و فجور و سعادت و شقاوت و مقبول
بودن یا مردود بودن درینها هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و قلق و سرایت
این حالت در حاضران منشأ آن حدة قوت بهیمیه او قوی تر و صدا او زیاده تر آری این اعمال
و این احوال بعضی صالحان هم می کنند بنیتی از نیات نیک و این قدر اینها را از کرامات
نمیگردانند کما لا یخفی و بسیاری از ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی ذاکر دیده اند
از اعین کرامات میدانند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و مسلم و سنن
ابوداود و ترمذی و کتب فقه حنفیه و شافعیه را بخواند و عمل بر ظاهر سنت پیش گیرد اگر حق
سبحانه در دل او شوقی صادق کرامت فرماید طلب این راه غالب شود کتاب عوارف را
از آداب نماز و روزه و اذکار و معموری اوقات پیش گیرد و رسائل نقشبندیه را در
طریق پیدا کردن یاد داشت و این بزرگان این برزه باب را بغایت روشن نوشته اند که احتیاج
بتلقین هیچ مرشد نماند چون کیفیت نور عبادت و نسبت یاد داشت حاصل شد بران
مواظبت نماید اگر درین فرصت عزیزی را یابد که صحبت او مفتاح جذب است و تاثیر
صحبت او در مردمان در می گیرد با وی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه ملکه گردد لیکن این
بطرفه نشیند و بدان ملکه مشغول باشد درین زمانه هیچکس نیست الا ماشاء
الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال داشته باشد اگر از یک وجه کمال دارد از وجه

نظر

دیگر باطل است پس همان کمال را باید حاصل کرد و از چیزهای دیگر باید پوشید مدعا
دوم مانند نسبت بی صوفیه غیبت کبری است و در قوم ایشان هیچ نمی ارزد این شغل بر بسیار
گران خواهد بود اما مرا کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت و بر گفته زید و عمرو تفریع نمی باید
کرد و نیت دیگر باید دانست که میان ما و اهل زمان اختلاف است صوفی مشایخ
گویند که اصل مطلوب فنا و بقا و استهلاک و انسلاخ و مراعات مواشی و اوقات طاعات
بدنیه که شرع بدان وارد شده برای آنست که همه کس آن اصل را نمی تواند بجا آورد و ما لا
یدرک کله لا یترک کله و متکلمان گویند که غیر از آنچه شرع بدان وارد شده چیزی مطلوب
نیست و ما می گوییم مطلوب باعتبار صورت نوعیه انسان بجز شرع نیست و شارع بیان آن
اصالة فرموده برای نمط تفصیل این اجمال آنکه نوع انسان بوجهی مخلوق شده که جامع است
میان قوت ملکیه و بهیمیه و سعادت وی در تقویت ملکیه است و شقاوت وی در تقویت
بهیمیه و بوجهی مخلوق شده که نفس وی رنگها را اعمال و اخلاق قبول کند و در هنر خود مر آن را دائم بعد
موت از آن مستصحب زد بمثال آنکه بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستصحب میدارد
و لهذا به تجرع سمی دیگران قتیل میگردد و بوجهی مخلوق شده می تواند لحوق بحظیرة القدس و تلقی الهام
را بکند و آنچه در حکم الهام است از تلقی سرور و بهجت از فرشتگان ملائکه ملایمتی داشته باشد
و تلقی ضیق و وحشت از فرشتگان ایشان منافرتی کسبت نموده بود لهذا چون نوع انسان بوجهی
واقع شده بود که اگر ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم رساند حضرت
حق سبحانه محض فضل و کرم خود کارسازی ایشان کرد و برای ایشان راه نجات تعیین نموده
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغامبر است از ایشان بعث نمود و ستلزم انعمت تمام شود
در بوتی که اول منشعب ایجاد ایشان بود دیگر باره دست ایشان گرفته باشد پس صورت

نوعیه

زید بلسان حال شرع را از مبداء فیاض دریوزه کرده حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سریان
صورت نوعیه در ایشان و خصوصیت افراد را در ایجاد علی حدّه بنیت و فنا و بقا و استهلاک و غیر اینها
مطلوب اند باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض افراد در غایت تجرد مخلوق می شوند و صفا انبیا بی
انبیا برای ایشان دلالت میسر باید و آن حکم نوامیس خصیصه بلسان حال این افراد از جهت
خصوصیة فردیه تقاضای آن کرده و کلام شرع بر کرای آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشارةً
آری قومی این مطالب را از کلام شرع فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سِرّ
گذشت خود حمل نماید و افراد در عرف ایشان اخیار گویند بالجمله افراد در مقدمات انسلاخ و استهلاک
مشغول شدن هرکس و ناکس بآن و ادای مضال است در ملت مصطفویه مدار هم کنار کسی را که
سعی در اجمال انها کند و بحسب بعضی استعداد اصیل داشته باشد هر چند این سخن بر بسیاری از فقیهه
ذکر اعتقاد با صحابه و در ضمن آن ذکر مذهب شیعه اثنا عشریه
زمان دشوار خواهد بود اما مرا کاری فرموده اند بر حسب آن می گوئیم مرا با زید و عمرو کار نیست و وصیت
دیگر آنکه در حق اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتقاد نیک باید داشت و زبان را بمناقب
ایشان جاری باید ساخت و درین مسئله دو صنف خطا کرده اند قومی گمان می کنند که ایشان
باهم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته و این وهم صرف است زیرا که
عقل مستفیض نمی توان کرد قومی چون این چیزها بدیشان منسوب دیدند زبان بطعن و لعن کشادند
و در وادی هلاک افتادند مرا این فقیر را گرچه صاحب معصوم نبودند و از بعضی عوام ایشان بعض
چیزها بوجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن بوجود آید مورد طعن و جرح گردد اما ما مامور بکف لسان
از مساوی ایشان و ممنوع از جرح و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی و آن مصلحت آن است
که اگر فتح باب جرح در ایشان شود روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم منقطع گردد
و در انقطاع روایت برهم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود

اکثر احادیث مستفیض باشند و تطبیق امت بحیثی قایم گردد و هیچ نوعی در ان نقل خلل نکنند
این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال کرد که حضرت چه میفرمایند در باب شیعه
که مدعی محبت اهل بیت اند و صحابه را بدی گویند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنوعی از کلام روحانی
القا فرمودند که مذهب ایشان باطل است و بطلان مذهب ایشان از لفظ امام معلوم میشود و چون
ازان حالت افاقت داد در لفظ امام تامل کردم معلوم شد که امام باصطلاح ایشان معصوم مفترض
الطاعة منصوب الخلق است و وحی باطنی در حق امام تجویز می نمایند پس در حقیقت ختم نبوت منکر اند
گو بزبان آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خاتم الانبیا می گفته باشند و چنانکه در حق اصحاب اعتقاد
نیک باید داشت هم چنان در حق اهل بیت معتقد باید بود و صالحین ایشان را بمزید تعظیم تخصیص
باید کرد قد جعل الله لکل شیء قدرا این فقیر را معلوم شده است که ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم اقطاب
نسبتی بودند از نسبتها در راه تصوف مقارن انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شریعت را
بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امری است باطنی تکلیف
شرعی بآن مدار ندارد و بعض دانشمندان هر یکی بر مشایخ باعتبار همان قطبیت است در موارد امامت که
می گفتند راجع بهمان است که بعضی خواص یاران خود را بران مطلع می ساختند پس از زمانی
قومی تعمق کردند و قول ایشان را بر محلی دیگر فرود آوردند والله المستعان وصیت دیگر طریق تعلیم
علم چنانکه بتجربه محقق شده آنست که نخست رسایل مختصره صرف و نحو درس گویند رسه نسخه
از هر یکی یا چهار چهار بقدر ذهن طالب بعد ازان کتابی از تاریخ یا حکمت عملی که بزبان عربی باشد
آموزند و دران میان بر طریق تتبع کتب لغت و بر او در حل مشکل از جای آن مطلع سازند چون
قدرت بر زبان عربی یافت موطا بروایت یحیی بن یحیی مصمودی بخوانند و هرگز از مطالعه
نگذارند که اصل علم حدیث است و خواندن آن فیضها دارد و ما را استماع جمیع آن متصل است

بعد ازان

بعد از آن قرآن عظیم درس گوید بآن صفت که حرف قرآن بخواند بغیر تفسیر و ترجمه گوید در آنچه
مشکل باشد در نحو یا در شأن نزول متوقف شود و بحث نماید بعد فراغ از درس تفسیر
جلالین را بقدر درس بخواند درین طریق فیضها است بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
می خوانده باشد از صحیحین وغیرهما و کتب فقه و عقاید و سلوک و در یک وقت دانشمندی
مثل شرح ملا و قطبی وغیر آن الی ما شاء الله و اگر میسر آید که مشکوة را یک روز بخواند
و روز دیگر طیبی را بقدر آنکه روز اول خوانده است بخواند خیلی نافع است وصیت دیگر ما مردم غریبیم
که در دیار هندوستان آبای ما غربت افتاده اند و عربیت نسبت و عربیت لسان هر دو
فخر ماست که ما را بسید اولین و آخرین و افضل انبیاء و المرسلین و فخر موجودات علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات نزدیک میگرداند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان
عادات و رسوم عرب اول که منشأ آنحضرت است صلی الله علیه وسلم از دست ندهیم
و رسوم عجم و هنود را در میان خود نگذاریم اخرج البغوي عن ابي عثمان النهدي قال اتانا كتاب عمر بن
الخطاب رضي الله عنه ونحن باذربيجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزروا وارتدوا وانتعلوا والقوا
الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس ابيكم اسماعيل واياكم والتنعم وزي العجم وعليكم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعددوا واخشوشنوا واخلولقوا واقطعوا الركب وانزوا نزوا
وارموا الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل نزوا یعنی چون عرب برای جهاد باطراف عجم
منتشر شدند عمر رضی الله تعالی عنه ترسیدند که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک
نمایند پس بدیشان نامه نوشتند که ازار بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید
موزها را و بگذارید شلوارها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسماعیل را و خود را دور دارید از تنعم
و هیئت عجم لازم گیرید نشستن در آفتاب بر آنکه آفتاب حمام عرب است و برسم قوم معد درشتی

شرح

لباس بپوشند و سخت کنند آن باشنیده و کهنه پوشی خو کیسه و تنها دل کشیده شتران را یعنی بگریه
در آرام رسانید و صحبت کرده سوار شویه بر و سپاهان و تیر انداز بدینت نها یکی از عادات شنیعه
هنود آن است که چون شوهر زنی بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این عادات اصلا در عرب
نبود نه قبل آنحضرت و نه در زمان آنحضرت و نه بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدای تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این عادت شنیعه با فلاش سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم
ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد
این عادت را قبیح باید دانست و بدل دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نهی منکر همین است
دیگر از عادات شنیعه ما مردم آن است که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که شرف ما در دین و دنیا بآنحضرت منتهی میشود مهر اهل بیت خود که بهترین مردم اند دوازده
اوقیه و نش مقرر فرموده اند و آن پانصد درم است دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است
در افراح و رسوم بسیار در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شادیها مقرر فرموده اند
دو شادی است ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر آن را باید گذاشت یا اهتمام
در التزام آن نباید کرد و دیگر از عادات شنیعه ما مردم اسراف است در ماتمها و سیم و چهلم
و ششماهی و فاتحه سالینه و این را در عرب اول وجود نبود مصلحت آن است که غیر تعزیه
وارثان میت تا سه روز و طعام ایشان یک شبانروز رسمی نباشد بعد سه روز زنان
قبیله جمع شوند و طیب در ثیاب دختران میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد انقضای
عده قطع احداد نمایند دیگر از کارها یکی است که بلسان عرب و صرف و نحو و کتب ادب
مناسبت پیدا کنند و حدیث و قرآن را ادراک نمایند اشتغال بکتب فارسیه و هندیه
و علم شعر و معقول و آنچه در دوره پیدا کرده اند و ملاحظه تاریخها و ماجرایات ملوک و مشاجرات

و هر چه

اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم زمانه مقتضی اشتغال بآن گردد
این قدر خود ضرور است که این علم را دنیا دانسته و از آن متنفر باشند و استغفار و ندامت
کنند و ما را لابد است که بر این مخترعین رویم و در روی خود در ابراز آن استهانها نمائیم سعادت
ما این است و شقاوت در اعراض از این وجهت در حدیث آمده است که من ادرک
منکم عیسی بن مریم فلیقرأه منی السلام این خبر از روی تمام دارد که اگر ایام حضرت روح الله را
دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم اگر من از آنها دریافتم هر کسی را که از اولاد یا اتباع
این فقیر زمان بعثت ثانی آنحضرت دریابد حرص تمام کند در تمام تبلیغ سلام ما کتبه افرق
از کتاب محمدیه ما باشیم والسلام علی من اتبع الهدی فصل فی تمیز الملتین انما و در حدیث
متواتر آمده است خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم الحدیث و سر در تفضیل صحابه بر
هر که بعد از ایشان آمده است که ایشان واسطه اند در میان پیغامبر و این جماعه متاخره
از جهت عامه اسلام بواسطه ایشان و رسیدن علم بسبب ایشان بفهم اگر می توانی فهمید
کار ملت مشابهت تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع است بر خشت تحتانی
و بواسطه استقامت اوست تا آنکه کار باساس رسید هم چنین هر قرن متاخر منت
پذیر قرن متقدم است در شراح اسلام و علوم و هدایت و شرح تا آنکه امر منتهی گردد
بصاحب شرع که از جانب خدای تعالی شریعت را بواسطه آورده نمی بینی که امروز کافری
چون می خواهد مسلمان شود چه قدر حرکات خفیفه می باید پیش کرد که از میان اهل کفر در رسم
کفر برآمده اوایل اسلام یاد کرد و بآن تخلق و تحقق کرد خدای تعالی رحمت نامه نازل کرد
آباء ما و اجداد و اساتذه و مشایخ ما که در حجر تربیت خود ما را پرورش دادند اول
کلمه که با ما رسانیدند کلمه اسلام بود و اول رسمی که با ما نمودند رسم اسلام بود آن مونه

دشوار از سر ما بر داشتند رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و رحمت دیگر اوفی و اتم از ان نصیب
اصول ایشان کردانا د که ایشان را هم چنین در حجر خود تربیت کرده از موت خلاص کردانیدند
و هم چنین و هم چنین تا آنکه صلوات تامه و تحیات کامله تحفه جناب عالی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کردد و بعد هر مسلمانی که باین ملت حنفیه بهره مند کردند علماً و عملاً این چنین باید دانست
و این چنین منت را بر جان خود باید نهاد تا بر آبا و طاهری و باطنی کرده باشم و از عقوق ایشان
دور شویم والحمد لله رب العالمین افاده حده او جوامع الکلم علی حده او جوامع العلم علی انکشاف
سر توحید رکنی عظیم است از ارکان ولایت خاصه اما چون از حد تجاوز کردد قوة بهیمیه
با او یار شد و از عضال کشت که بمذهب دهریه کشند و احکام رب و مربوب را بهم
آمیخت وقاعده حقایق الاشیا ثابتة را بر انداخت افاده ادراک سر ارواح کمل و معرفت
تصرف ایشان در خواطر مجاهدین علمی است شریف اما چون از حد تجاوز کرد قوت
بهیمیه با او یار شد سم قاتل آمد یعنی باشتراک در عبادة و استعانت متحقق شد افاده ورع
و اتقاء شبهات اصلی است عظیم از اصول تهذیب نفس اما چون از حد تجاوز کرد نوعی
از وسواس شد خوبی کشت که او را بنام ورع می خوانند و باین غلط مغرور می شود افاده
چون علمی از مبدأ فیاض فرو ریزد لابد است از آنجا از استعداد تام این نفس زیرا که
التجلی لا یکون الا بحسب استعداد المتجلی له و چون استعداد تام بود ممکن که این علم صنوف خیال
باشد التماس افتاد و اشتباه بهم رسید فکیف الفصل فی ذلک فصل در این اشتباه
آنست که شیخ باشد که او را تمکین تمام ورزیده اند علوم متضاده او را مشوش نمی کند
مزاج او وسطی است برای حصول تمیز هر شیئی که در عالم پیش آید این علم را برای او عرض
باید کرد و وی صورت حال را بسنجد و بر جوهر شفاف خود مقابل سازد و از آنجا

ابائے

[illegible]

شوری برآید و این شر رتصحیح احد المحتملین نماید لا علاج زالا اندک انده و در قواعد طب
ثابت شده است که اثر سودا در بدن آدمی حالتی از تعطیل حواس بهم میرساند
پس وی در خواب است حال آنکه در یقظه است و تنها است حال آنکه در مجلس نشسته
است بر مثل این شخص حوادث مستقبله و خبایای ضمیر منکشف میگردد و وی از آن
اخبار می کند و او را در عرف مجذوب گویند و بحقیقت نام او مجنون است او را در جریدهٔ
اولیاء الله ذکر نیست اگرچه عوام از وی خوارق بینند و اعتقاد عظیم بهم رسانند گاهی
اسباب سماویه اجماع کنند بر صورت حادثه از حوادث و در ملکوت تمثالی از آن
منتقش گردد و از آن تمثال منعکس گردد اضواء در نفوس اهل صفا از افراد انسان
اگر این انعکاس بر قلب افتاد بصورت فهم و نیت برآید و اگر بر عقل افتاد در صورت
مکاشفه و واقعه گاهی این شخص تفصیل داند و گاهی نداند بهر تقدیر این نکته را با یاران بگوید
وایشان در مقامات وی نویسند و حمل کنند بر تاثیر همت و از باب خرق نظام
اسباب شمارند و بحقیقت اینجا هیچ نبود الا قبول انعکاس اضواء آن متمثل در عالم ملکوت
بمنزلهٔ رؤیا و این اشتباه بسیاران از مقامات نویسان افتاده است افاده گاهی طبیعت
کلیه که بمنزلهٔ نفس فلکوت کلام تنگ میزنند و دنبه اصلاح ادنی کرده و در تنزیل حادثه از
حوادث ممتد در ملکوت همت بسته است و از علامات ظهور او در عالم شهادت
جزوی از هزار جزو بشرائط خود متحقق شده است پس واجب می گردد بر طبیعت کلیه
اقامت این جزو پس داعیه همت بستن یا کاری کردن در قلب شخصی از مستعدین ایجاد
میفرماید لیقضی الله امرا کان مفعولا در صورت هیجان داعیهٔ این شخص بکران صفت داعیه
می کند می گوید که این کار من کردم و اهل دل از وی اغماض نظری کنند و نفیرع انکاره پیش نمی آید

نسخه مقامات

زیرا که این شخص الفاظ حقیقی می‌کند این شخص بمقامات اهل بیان می‌رسد و بکلی را العبد می‌گیرند و ید الله

اعلاها علم و تحقیقتاً اینجا جزوی از هزار جزو بدست این مرد سرانجام شده است و در صورت

اولی یک جزو هم نبود و اگر ده احوال غالبه مثل زهد و ورع و قناعت هم ترکیب دو اصل پیدا شوند

بر طلب حق

مزاج طبیعت که مقتضی جبلت غالبه شده و جمع همت بر طالب بس همان مزاج مقتضی طبیعت

طبیعت است اگر مرد سالک نمی‌باشد در عشق زنان و رغبت بمطعومات و مثل آن صرف می‌شود

و اگر سلوک پیش گرفت آن همه برای خدا و در راه خدا مصروف می‌شود و لهذا انفرقت

از طرق هیچ سالکی را بر مقام نمی‌شود تا آنکه خلط شود با مزاج او و مسلط شود و جدید هم نمی‌رسد تا آنکه

بجا نمی‌رسند با آنها اهل این احوال بر دو قسم اند قسمی آنانکه غالب بر ایشان احکام مزاج است

و تهذیب نفس ناطقه با این احوال برای ضرورت حکم تطابق نشأت است و قسمی آنانکه

غالب بر ایشان جبلت نفس ناطقه است و نیز مزاج با آن وجه بحکم ضرورت مطابق نشأت

است و تمیز در میان دو قسم یکی از غوامض علوم است که جز اهل تمکین را میسر نشود افاده

دعاهای بنی آدم بحظیرة القدس مرتفع میشود و چندین بار هضم کرده و طبع و لبس نور نموده

شعاع تجلی اعظم می‌پیوندد و نیز ملائکه علویه که انتشار ایشان بجهت تکمیل نوع انسان است

آن دعاها را بسمع قبول می‌شنوند و استماع ایشان قرع باب جود می‌نماید از ترکیب این

دو اصل تأثیر پیدا میکند در ارض فرود می‌آید با الهام و احاله و تقریب تصرف می‌رود تا آنکه آن

دعا متحقق شود اگر نظام اسباب را ملاحظه کنیم منجم نشده و اگر نظام ارتفاع ادعیه با این دو چیز

و نزول این بارض ملاحظه کنیم این نیز منجم نشده حالا آن حادث که عقب دعا مخلوق شده

استجابت

دو قسم شوند قسمی آنست که در حظیرة القدس بصورت اجابت دعا متمثل نیست در اکا

رعایت احکام نشأه غالب تر است و قسمی آنست که در ملکوت انعقاد و تشخص آن

[illegible]

ان بیش ازانست که در خارج دیده وشنوده می شود در رعایت احکام اسباب استجابت دعا
ق غالب تر است اگرچه صورت حادثه بحسب عرف ناس غرابتی ندارد ونعال فی مثل ذلک
نبا عال که عند الله عظیم وهذا الذی عند الله صاح بعوض افاده هر خرق عادتی و هر واقعه عجیبه که از انبیا صلوات
الله وسلامه علیهم بظهور میرسد در نزد عارف منوط است بلطیفه از لطائف نفس او یا بقوتی از قوی ملکیه
که در وجود او ودیعت نهاده اند یا بتائید ملأ اعلی که بمنزله ابر بشارت متصل بسوی اوی ریزد یا اقتضا
خصوصیت وقت وچون باین اسباب نظر کرده می شود خوارق عادات عادات می شوند مثلا
در قوی محسوسه مثال که رستم بر میدان آورد وکمانی که رستم می کشد دیگری از احاد ناس نمی تواند برداشت
ونمی تواند کشید از هزاران یکی پیدا شود باین قوت پهلوانی وباین شجاعت وباین ورزش زور آزما
که کار رستم کند همچنین افعال نفسانیه مثل فراست وفطانت وشجاعت وغیر آن یکی از هزاران بعد
قرون متطاوله در قرانات مسعوده که مثل آن نهایت عزیز الوجود است پیدا می شود که دیگر از اقل افعال
وادل احوال وی باز مانند وحضرت صدیق باین معنی اشاره نموده جایی که در خطاب آنحضرت
التماس نمود که سل الله ان یطعمهم فان الله تعالی عودک الاجابة در لفظ عودک اشارتی لطیف است
باین مضمون چون این مسئله مبرهن شد اشکالی بهم رسید که خرق عادت در حقیقت عادت است
ومعجزه در حقیقت معجزه ضعفا که بآن قوه نفسانیه نرسیده اند که پیغامبران رسیده است پس منت
نبوده چگونه باشد در حل این اشکال گوییم در اصل وجوب انقیاد مرسل الیهم مرسلین را امر کلی جبلی
است چنانکه واجب شده بر بهیمه که علف خورد و واجب شده بر سبع که گوشت تناول کند
و واجب شده بر طفل که شیر از پستان مادر بمکد همچنان واجب شده که پیغامبر ارشاد کند و واجب شد
که مرسل الیهم منقاد او شوند این همه کلیات است که اصل صورت نوعیه انها را کل کرده است
لیکن لطف الهی آنست که در مخاطبه افراد بنی ادم تنزل فرماید از نسبت بخواص صورت نوعیه

ولازمی را از لوازم عرف وعادات که در مخاطبات بنی آدم شایع شده واز مسلمات گشته
بگیرد واقامت کند لهذا تمام اقتضا خواص نوع چنانکه طاعات حق الله انه باعتبار اصل حجت
ودر مخاطبه انها توسط ساختند بانعام خدای تعالی هم چنین منوط ساخت اثبات نبوت انبیا را
بظهور معجزات که دلالت می کنند بر شرف نفس ایشان وبر تطوق نفوس ایشان بملاء اعلی واین
خاصه انبیاست که اصل نبوت ایشان را داده است پس در معارک عوام نشست که اگر
پادشاهی شخصی را وزیر خود سازد علامت ظاهر وزارت آنست که برای او عادة مستمره
خود را خرق کند که این دلالت عالی است بر صدق دعوی وزارت وی این علم حق بان علم مالوف
در هم آمیخت دیگی بجای دیگری نشست یقتضی المسامرکان معوّلا چنانکه این نسبت از افراد انسانی
که مقتضی وجوب انقیاد اوست بالعیان که از طرف پادشاهان بافتاً روند وهم چنین در هر ملة
ملة اند از شریعت سری را النبی منوط ساخته اند وشرط صحبت منوط ساختن دلالت
این حوادث است بر شرف نفس ولحوق بملاء اعلی علماً وعملاً ومرضی بودن عند الله واستعاضه
علوم مقدسه حقاً متعلقه باحکام وجریان کلام نفس بمنزله جریان جوی قوی نفس این پیغامبر لهذا
سمو وطلسم از حد خوارق بر آمدند واحوال قدسیه در حد معجزات داخل ماندند هرچند عارف می شناسد
که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در فتح مکه مصاحبه کعبه را گرفته ایستادند وجماعه از صنادید
قریش که در باب ایذای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ داشتند وسینهای ایشان
بعداوت بر بود دیدند که همه جمع شده ایستاده اند فرمودند چه می گویید گفتند می گوییم که انت
اخ کریم فرمودند شاید اراده می کنند قصه یوسف را گفتند آری فرمودند من هم می گویم
لاتثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم این کلمه گفتن همان بود وغل وحسد انها رفت همان
غرض کفه حادثه پیدا شد ارباب لطف وصفا که خرق عادت باشد ملاحظه کند داخل

ملحق

این خرق عادت قوة زهره بود که از میان نفس نفیس آنحضرت جوشش زد و قوی زهره را که در قوم
ابی سفیان کارفرما بودند بهیجان آورد و بر دو بام طرفه نوایی نمودند و طرفه انجذابی و روحی و راحتی و بهجتی بمسوز
بظهور رسید و هم چنین وهب بن عمیر بقصد کشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت او را
بر بعض امور مخفیه مطلع ساختند در ضمن این مطلع ساختن طرفه قوة زهره از نفس حضرت برآمد
و بر نفس وهب شرر صفت رسید و رعونت را بکلی بسوخت و هم چنین قصه ثمامه بن اثال
و قصه هند زوجه ابی سفیان اینها همه قوة زهره است که از نفس صاحب دولتی برآمد و نفوس
دیگران میرسد و قوی کامنه ایشان را بهیجان می آرد و طلسمی طرفه نمودی رسد همچنین در بدر قوة
مریخیه ممزوجه بود چنانچه از قوة شمسیه از نفس نفیس آنحضرت جوشش زد و هم چنین در فتح مکه
مریخیه چنانچه با چارچنده از قوة شمسیه ممزوج شده از نفس نفیس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم برجوشید و غایت استیفا کردانید و رعب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامسیره
یک ماه منتشر گردانیدند و هم چنین در حجة الوداع قوة مشتری با قوة شمسیه و قوة قمر و قوة زهره
و قوة زحل و عطارد در هم امیخته من کل واحد منها جزء واحد تا آنکه هر سه یک چیز شد در عالم تحدی
تسخیری و تعلیمی و فرمانی و تشریعی منتشر گردانید جاهل نگوید که این معجزها نیستند وقتی معجزه
باشند که شیئی که مثل این طالع داشته باشد ازوی مثل این کارها نیاید و لیس کذلک
افاده شیخ از مستمعان مزامیر من گفت که تو از اصوات مزامیر لذت می یابی یا نه و غرض
او مفهوم میشد یعنی اگر حسن آن نغمات میداشتی بر سماع آن این همه انکار نمی کردی
و احتراز ازوی نمی توانستی گفتم سلسله سخن را جنابه بیمالا احواس خود راجع کن و بفهم اگر
می توانی فهمید آری حس آن دارم و بیشتر از بسیاری لذت آن می یابم اگر چند روز بران
مداومت نمایم می ترسم که در آن لذت فرو روم و از جمیع اشتغال باز مانم لیکن مانع ازان دو چیز است

افاده در رد مزامیر

شرعی و طبعی اما مانع شرعی آنست که هرچند در حد ذات خود و اطلاق کرم مطلق بحکم جبلت
خود تقبض تشرع مرا اوباش لیند ولذت من دران نهاد که موافق شرع باشد و از مخالف شرع
التقی والتحرّی مراد از آن الفت و نفرت نمی گذارد که مثل این چیزها مشغول شوم اما مانع طبعی آنست
که شرافت نفس من تجویز نمی کند که در مجالس مبتدعه نشینم یا ازار دراز در زنان غیر محرم نشوم
یا زنی که غیر شریفه باشد در عقد نکاح آرم شرافت نفس که عبارت از اغراض نفس است
بحکم اصل جبلت از اوضاع خسیسه مانع من است از مثل این حرکتها و اگر دراک درست داری
نکته دیگر دقیق تر از ان نیز گویم چنانکه نفس من شرافت دارد جان جامن که خلاصه جامن است
نیز شرافت دارد و شرافت او آنست که بالطبع مانع می شود از انکه منطبع شود در جان جامن
در اصل فطرة برای ان آفریده شده است که در وی نقش تجلی اعظم منطبع گردد مثل انطباع
نقوش خاتم در موم و هرچه غیر تجلی اعظم است از انطباع نقوش او جان جامن ابا می کند
وانقی ونفرتی دارد و این سری است که میراث یافته ام انرا از سید البشر و شفیع یوم المحشر
علیه الصلوات والتسلیمات قال صلی الله علیه وسلم الا ان الله تعالی اتخذنی خلیلا وما کان
لمن اتخذه الله تعالی خلیلا ان یتخذ غیر الله خلیلا او کما قال افاده بعضی صفات محموده با صفات
غیر محموده مشتبه می شود و بنا بر ان مشکل میگردد چنانکه در بعضی مواد جبن با علم و حلم با جبن
مشتبه میگردد و لهذا موضع مرکبة میثولا غیره الموضع هم چنین در نظر بسیاری از نادانان
نفوس با علو همت مختلط و ملتبس میگردد علو همت صفت نفس زکیه است که مثل میلان
عنصر کبیر خود میل می کند بعضی ان مناصب شریفه که در اصل جبلت او نهاده اند لیکن
وقت آن نیامده است که بالفعل دران نفس متحقق گردد پس نفس بان میل می کند
بالطبع و در طلب ان می افتد و جود قوی عقلیه و عملیه خود را بر تحصیل ان می گمارد لا محاله

او کار ان

آخر کار بآن مطلب فایز گردد و تشویش عبارت ازان است که آدمی در اصل فطرت مأوف بود
بخاری از ظلمت نفس وی که شبیه بخار سوداوی باشد بقوی عقلیه وی متصاعد میگردد و حزم
و خرم او را مشوش میساند و عقل را چرتره میگرداند درین حالت هر مقصدی که در نظر او آمد از قبیل
علوات با مناصب دینیه و استحسان موهش او محقق شده از قصد او متالم میگردد لیکن
نه قوی او را انتقاضای کند و نه در اصل جبلیت آن در نفس او ودیعت نهاده اند و نه اعمال
قوی عقلیه و عملیه در تحصیل آن مطالب از وی بظهور میرسد پس فرق در تشویش و علو همت
از جانب متعدده پیدا میشود در علو همت استعداد مناسب اوست بمطلب و اجمال
آن مطلب در نفس وی ودیعت نهاده اند و تفصیل او منوط بکسب گذاشته اند و اعمال قوی بر حسب
آن متحقق میگردد و در آخر امر بآن مطلب فایز میگردد و در تشویش استعداد مناسب نیست
و نه در طلب او سعی می کند و نه در استعداد و اجمال ودیعت نهاده اند و نه آخر کار بآن فایز
خواهد شد و اگر مطلبی دیگر بر نه پیش او حاضر شود طلب آن نیز کند مثل امر و مرد هر جای است
چنانکه در عرف و عادة فقیر این فقیر که نه عقل معاش دارد و نه شجاعت و نه کفایت
اگر طلب سلطنت در دماغ او آشیانه سازد از ارباب جنون شمارند و اگر شاهزاده با عقل
و شجاعت و تالیف و تودد کسی در تحصیل سلطنت کند او را از علو همت شمارند چون این
مقدمه منقح شد باید دانست که مرضی الهی در حق هر کسی آنست که از امور دینیه و دنیاویه
آن مطلب کسب کند که قوی او بآن مناسبت دارد و در فکر و تشویش افتادن مرضی الهی نیست
استقامت نفس می باید طلبید و آن در هر صنفی از اصناف نفس موجود است قال النبی
صلی الله علیه وسلم استقیموا و لن تحصوا اکثر افراد بنی آدم مستعد آنند که قوه بهیمیه و سبعیه خود را
مقید بشرع کنند و با انوار طهارت و عبادت و مناجات متنور شوند انکه بمقامات توحید

وفاتحت بر سند ایشان را ازین مطلب مقصود سبکی کردن و توسل نایافت تسلیم
شدن مانع کار وبار ایشان است واگر سالک خود تعین استعداد خود نتواند می باید که
پیش متمکن شود واستفسار آن کند ذلک تقدیر العزیز العلیم قسم ثالث در ذکر احوال واقوال
بزرگانی که بحضرت ایشان نسبتی وقرابتی دارند درین قسم اولا بذکر شیخین جلیلین که خال
کبیر وصغیر حضرت ایشانند شروع رفته اگرچه قصد بنده کاتب الحروف آنست که اگر توفیق
الهی رفیق شود در تذکرۂ مآثر هردو جناب مع ذکر بعض اصحاب رسالۂ مستقله ترتیب دهد اما درین
رساله هم کمتبی است بذکر بزرگان این خاندان عالیشان که این بنده بشرف ادراک
سعادت خدمت شان مشرف گشته بذکر پاره از حالات کرامت آیات وکلمات
موعظت سمات ذخیره اندوز سعادت دوجهانی گشت تا اگر تابیّا الحال تا بنیه الهی با مضای
ان عزیمت موفق گردد مصداق هو المسک ما کررته یتضوع خواهد بود والا بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک کله بالکلیه ازان دولت محروم نماند وچون این قسم موضوع برای ذکر بزرگانی
است که بحضرت ایشان نسبتی وقربتی دارند قاعدهٔ الاقرب فالاقرب می خواست که ذکر
احوال کرامت اشتمال هردو برادر آنجناب تقدیم یابد لیکن امتثالا للامر ولی الامر فی آن حکمی
دیگری بنسبت ذکر شیخین مقدم کرده شد ذکر پاره احوال کرامت اشتمال واقوال ذی المقامات الباهرة
والکمالات الظاهرة صاحب الاستقامات العظیمة والریاضات الکثیرة والمعارف الجلیلة
الراسخ فی الشریعة والطریقة والحقیقة الجامع للعلوم الظاهرة والباطنة ذی الواردات
الصادقة والهمم النافذة العارف بالله حضرت شیخ عبید الله ادام الله ظلال ارشادهم
که خال کبیر حضرت ایشانند وهنگامی بنده کاتب حروف افاده این فقیر از لسان
سموع می دارد که قبل ازانکه حضرت ایشان متولد شوند والد ماجد ایشان قبلهٔ ارباب

قسم ثالث

موقت

معرفت و شهود که اصحاب ذوق و وجد مظهر کامل الله الصمد حضرت شیخ محمد قدس الله سره العزیز حق سبحانه را بتجلی صوری در مبشره دیدند که فلانی را انگشت گرفته آورده می فرماید می خواهی که ترا این فرزند دهیم ایشان عرض داشتند که خداوندا بنده بتست هرجا که اراده نمائی ایجاد نمائی پس بعد ازین مبشره متوجه خدمت ایشان متولد شدند و در کنف حمایت والد بزرگوار تربیت یافتند افاده عزیزی از خادمان حضرت جدی قدس الله سره نقل میکرد که در ابتدا تحصیل علم خدمت ایشان چندان تقید نمیداشتند روزی با نجناب حضرت مرشدی قدس سره شکایت عدم تقید ایشان کردم فرمودند که فلانی ترا چه غم است که این فرزند آخر خواهد شد آنچه خواهد شد پس نفس مبارک آنحضرت ظهور فرمود که خدمت ایشان خود بزبان شریف نقل فرمودند که تا که در تحصیل علم بشرح ملا رسیده بودم از عربیت و ترکیب عبارت مرا هیچ خبر نبود لیکن چون بحضور حضرت قبله گاهی سبق می خواندم لاچار بمقدار سبق ضبط کرده می بردم اما از اعراب و علت آن هیچ خبر نبود تا هم چنان روزی ضبط میکردم در آن رسیدند دانستند و شنیدند مرا بران خطا مطلع ساخته بصواب دلالت نمودند و بر وجه آن از جهت ترکیب اطلاع بخشیدند پس چون از فردا سبق را پیش حضرت قبله گاهی بردم و عبارتش صحیح برخواندم از راه امتحان پرسیدند که این عبارت را باین وجه چرا خواندی وجه آنرا چون بجناب ایشان عرض داشتم از نهایت فرح با هتزاز آمدند پس همان وقت آن فتح مطالعه ما بود که از آنروز فهم ما کشاده شد و بمطالعه طبیعت رغبت نمود که اکثر اوقات تمام شب مطالعه میکردم و جمیع طلبه علم که در قرات شریک ما بل غالب از من بودند همه را درس گفتم و جمیع کتب متداوله تحصیل نمودند افاده خدمت ایشان بعد تحصیل علوم باشتغال

[illegible]

طریق مشغول شدند و آن ریاضات کشیدند و ریاضات شاقه پیش گرفتند پس بانوار
طریقت و اسرار حقیقت فایز گشتند و بحضور والد مرشد حقیقی خود صاحب تصرف
و اہل حل و عقد گردیدند و کارخانه درس و تدریس بایشان تعلق گرفت و بعد از رحلت
والد ماجد صاحب سجاده شده بر مسند ارشاد نشستند و جمیع اصحاب کار کرده
والد بایشان رجوع آوردند و از خدمت ایشان استفاده ظاهری و باطنی نمودند و تعظیم
دلنوازی نادمانه بجا می آوردند و خدمت ایشان در رضاجوئی فقرا و طلبا دقیقه فرو نگذاشتند
و بر افاده علوم و افاضه اسرار کمر بستند و در استقامت قدمی راسخ و مرتبه رفیع یافتند
و بعد احکام و تسویه جمیع امور علی الوجه القویم باز کمر استرشاد بسته باستانه فیض آشیانه
مرشد مرشد شیخ بزرگ امام الطریقه قطب الحقیقت حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله
سره العزیز در دهلی رسیده و شیخی را یکسو نهاده تجدید بیعت نموده راه طلب از سر گرفتند
و تا یک سال در خدمت آن آستان کرامت آشیان فیوض اندوختند تا آنکه بحکم من کان
الله بود در مابقی تا که کان الله له آنجا حضرت شیخ بزرگ قدس سره اجازت
ارشاد بلا واسطه عنایت نمودند و مثال باین عنوان نوشته مرحمت فرمودند بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الصراط المستقیم ووفقنا العروج الی معارج المنهج القویم
والصلوة علی رسوله محمد صاحب الخلق العظیم وآله واصحابه الهداة الی النعیم المقیم اما بعد فیقول
العبد الضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الرب المعین عبد الرحیم بن وجیه الحق والدین
عفا الله عنه ولوالدیه واحسن الیهما والیه لما تلقنت من الشیخ عبد الله بن مخزن الحقائق والمعارف
الشیخ محمد قدس سره اشغال الطریقة القادریة والچشتیة والنقشبندیة والمداریة زاد الله
لاهلهم شرفا و عزا و رایت فیه آثار الاذکار والافکار وانوارها واسرارها فاجزته للارشاد

الطالبين والسالكين الى الله والبسه خرقة المشايخ قدس الله اسرارهم كما اجازني
والبسني مشايخ الطرق المذكورة من صحبه فكانما صحبني ويدي كيدي فمن بايعه كانما بايعني وا[illegible]
اجزته المدرس التفسير والحديث اللهم ارزقني اياي واياه الاستقامة الى سجاده المشايخ
واجعل الاخرة خيرا من الاولى بوجك وبحرمة نبيك واله واصحابه اجمعين برحمتك
يا ارحم الراحمين قال الله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم اللهم
وفقه لما تحب وترضى ونزديك هر خاص به دستخط مبارك نوشتند كه اللهم ارزقه الاستقامة
واجعله صاحب الكرامت افاده حضرت ايشان فرمودند كه بعضى اوليا صاحب ولايت
جاى مى باشند يعني همت ويرا جالب منافع ودافع مضار به نسبت اهل ان ديار ساخته
اين معنى را در عالم مثال مشبح ومتمثل ميسازند وواسطه افاضه بركات دران ديار مى
گردانند وناصيه مردمان ان نواحى را بدست تسخير وى سپارند وناصح ويرا مقبول ومناصح
ويرا مخذول ميفرمايند واين معنى بى شبه وشك خداى تعالى بكمال كبريا من سلمه الله تعالى
عنايت فرموده تا كه همه اغنيا وغربا وامير وفقير ميان دواب معتقد ايشان اند ودر انجاح
مطالب خود بتوجه دعا وتعويذ خدمت ايشان رجوع مى دارند وبقدم فيض توام ايشان
استفاده بركات مى نمايند وكتاسيس عقدهاى خويش والبته كلبه توجهات وهمت
ايشان مى يابند وخدمت ايشان نيز بجهت مصالح ديگران كلفت خود اختيار
ميفرمايند ودر انجاح مطالب متعلقان ورفاه حال غريبان بى اختيار زر وسيم بذل مى
نمايند ودر راحت دينى ودنيوى جميع مخلصان قلماً وقالباً سعى ميفرمايند جود وسخا
خود حبيب ايشان است مال ومتاع دنيا را در چشم ايشان قدرى ومنزلتى نيست
بارها فرمودند كه گاهى سيم وزر را در منام بصورت نجاست مى بينم كه گويا نجاست

من یاد ست من نجاست آلوده شده و از غایت نفرت موی بر اندام می خیزد و در آن عسرت
معلوم میشود که روزی فتوح خواهد شد و هم چنان دفعی می یابد پس واضح شد که این متاع در حقیقت
جز نجاست نیست و خدمت ایشان را حق سبحانه لباس صورت کرامت فرموده که از مهابت
و عظمت کسی را در مواجهه شریف ایشان سوای تعظیم و اجلال دیگر مجال نیست و هر کس بی محابا
بحضور ایشان سخن نمی گوید و حرفی نمی زند افاده حضرت ایشان فرمودند که همت شان بهر چیزی
که بسته میشد و مراد از وی تخلف نمی کند فی الواقع که تصرفات اوقی لبی از خدمت ایشان
بظهور یافتند و بلطف امری که خاطر می گمارند هر چند در نظر مردم صعب الحصول نماید حسب المراد صورت
وقوع می پذیرد اگر در آن کار بعضی از اعمال مثل ختم خواجها و غیره توجه نمایند کم باشد که تخلف کند چنانچه
یکبار شیخی از منجران نواحی بارهه بدختر امیری عقد نموده بود و بدون رضای قبایل و عشایر وی تزوج
کرد و همه متاعش از نقد و جنس که در آن خانه یافت بزبردستی ببرد و بی حرمتی و بی ناموسی
وی از حد زیاده کرد پس در آن باب کسان آن صبیه بخدمت ایشان التجا آوردند و در سوختگی
خود اظهار نمودند چنانکه کمال شان دل کرامت منزل ایشان بسوخت و چون تعدی آن متغلب
شرعا پیش ایشان ثابت شد خاطر را بآن طرف گماشتند و بعد چندی ایشان را تسلی دادند
که خاطر جمع دارید انشاء الله تعالی انتقام خواهد شد پس بسیاری بر نیامد که فیما بین آن متجبر و برادران
وی خصومتی افتاد تا آنکه کار بمقاتله و محاربه کشید و وی در آن میان کشته شد و دشنه شده
چنان اتفاق افتاد که والیان صبیه از آن خانه وی متوجه اسباب خانگی بوضعی که آورده بود بردند
بنهجی که از آن تشفی خاطر شان حاصل گردید افاده بارها فرموده شد و بتجربه رسیده که هر خلاف
مرضی حضرت ایشان را رسید البته مخذول شد و کار او زیر و زبر گشت چنانچه شیخی را که از
اصحاب والد ماجد ایشان بود با بعضی بشر کار خود منازعت اتفاق افتاد در آن باب طرفین مدت

ایشان را حکم منور نمودند و آن مخلص ایشان بمصاحبت تمام ایشان را بجا نمود برد و انفصال آن
قضیه استدعا نمود خدمت ایشان فرمودند که فلانی ما تر دوست میداریم خیرخواهی تو در آن میبینیم
که این معامله را از دست دیگری تعجیل نمائی وی عرض کرد که این چه معنی دارد فرمودند که سبب آن نسبت
کار مزاج شما چنین ادراک می‌نمایم که آنچه ما تعجیل خواهیم کرد بدان راضی نخواهید شد و این معنی موجب
کدورت شماست ما نمی‌خواهیم که از این جهت بشما ایذا رسد وی التماس نمود که اگر خادمان حضور تمام خانه
را ببخشند ما را قبول است و هرگز از فرموده عدول نکنیم باز مکرر همان حرف فرمودند و از طرف وی
همان جواب شنیدند آخرها فرمودند که اختیار شماست ما اطلاع دادیم باقی شما دانید پس بعد
الغیاد والتی آنچه از روی مصلحت شرعیه مستحق دانستند در آن باب حکم فرمودند و همه اعیان بارهه که در آن
مجلس حاضر بودند و طرفین بدان امر راضی شدند پس آن مجلس منقضی گشت بعد از آن یاران مخلص
در آن باب گفت و شنود نموده مزاج وی را منحرف ساختند چون خدمت ایشان این معنی را ادراک
نمودند فرمودند که آنچه ما از سابق اندیشه آن می‌داشتیم وی کفهم تمام آن امر بظهور آمد ما شاء الله کان بیشتر
مدتی بر نیامد که آن مصالحه برهم خورد و فیما بین مقاتله افتاد و در آن میان آن عزیز مع پسر خود در قید
خویش کشته شد و هم چنین یکی از مخلصان خدمت ایشان خلاف مرضی مبارک ایشان براه ناصواب
رفت از وی بسیار تشفی خاطر شدند پس چیزی بر نیامد که کار وی بنهایت برهم شد تعرض
زخمی گشت چنانچه مرده وار در برابر داشتند و بعد از آن افغانان او را اسیر کردند و مدتی مسلسل و مغلول
داشتند بعد از آن وی توبه و انابت نمود پس بحال او شفقت فرمودند و توجهی گماشتند باز
کار وی رونق گرفت بعد از آن او را شخصی ظالمی ناحق اسیر کرده بجان کشت از این جهت نسبت
کوفت بدل مبارک ایشان رسید پس از این ماجرا بسی بر نیامد که آن ظالم بوجهی هلاک شد که از آن
مردمان بس بعید بود و این معنی موجب تنبیه بسیاری گردید و باید دانست که خدمت ایشان را

چون نسبت بکسی انقباض خاطر بدی آید عادت شریف این نیست که در حق وی بد دعائی و نفس
ربائی نمایند بلکه از ذکر وی سکوت می فرمایند و از مذکور او در حضور منع می نمایند لیکن همین دل برکندن
شان از وی موجب وبال او می شود اما حضرت ایشان بارها فرمودند که ایشان نهایت رشید
الرای هستند فی الواقع که حق سبحانه ذات مجمع کمالات ایشان را عقل معاش هم مثل عقل معاد
بکمال عطا فرموده که با وجود آنکه از خوض در مهام دنیوی نهایت تنفر می دارند حتی الامکان امثال این
این امور را حواله دیگران می فرمایند لیکن تدبیری که می اندیشند همان اصوب و اولی می باشد افاده
در ریاضات و طاعات درین زمان یادگاری مشایخ متقدمین اند قریب چهل سال برآمده
که با وجود ضعف و نقاهت بجز در ایام منهیه افطار نفرمایند الا بقطره آبی و قیام لیل چه در سفر و چه در
حضر و در حال صحت و سقم هرگز فوت نمی شود و در ضبط و معموری اوقات که ایشان تقیدی دارند که
احسن از آن صورت نه بندد که وقت ایشان یا در درس کتاب الله و حدیث رسول وغیره
صرف می شود یا در اوراد و وظایف و اوقات مراقبه اصلا هرگز فتوری نیست و در مجلس عام
عادت شریفه خلوت در انجمن است که با وجود هجوم عام بر امور مذکوره اهتمام تمام میدارند و انجاح
مطالب و حاجات مردمان هم در ضمن آن ادا می فرمایند و اکثر اوقات ساکت و خاموش
می باشند و اگر حاجت می افتد بر سخن ضروری اقتصار می نمایند و گاه گاه درس تصوف
مثل فصوص شیخ اکبر و مثنوی مولوی روم میفرمایند و در معارف مذاق وحدت وجود محققانه
می دارند چنانکه توجه شهودی را با توجه وجودی مخالف نمی دانند و از صوفیان خلاف شرع
نفرتی عظیم می دارند و در سنه ثلث و اربعین بعد الالف والمائة برفاقت حضرت ایشان
برای حج تشریف بردند نه ماه در مکه معظمه و چهار ماه در مدینه منوره اقامت نمودند و حج گذارده
در سنه خمس و اربعین بعد الالف والمائة بوطن تشریف آوردند بالجمله وجود با جود ایشان

اینی است از ایات الٰہی افادہ محمدی شاہ اہل اللہ شہم اللہ برادر خورد حضرت ایشان
کہ ذکر کمالات شان خواہد آمد فرمودند کہ حضرت ایشان را در مقابلہ دیدم کہ از پیشانی ایشان بین
الحاجبین نوری ساطع شدہ در ہویت ذات الٰہی غرق گردید باز ان است کہ ہویت ذات در پیشانی
شان ہویدا گشتہ دران حال در این ہر دو امر تردد ماندہ در ساعت این را مشاہدہ نمودم
بعد ازان از نظر من مختفی شدند افادہ حقایق آگاہ شاہ نور اللہ از قصبہ بدہانہ کہ از چند مدت آستا
گاہ ایشان است بطرف بندہ کاتب الحروف نوشتند کہ قریب وقت صبح در نیم خواب بودم
کہ برودت ہوا خواست کہ چادر بر خود کشم پس درین اثنا کہ خواستہ بودم چادر بیارم اما از کاہلی درین
امر درنگ شدہ دیدم کہ حضرت ایشان ردای بر من انداختند چنانچہ کہ ہیچ برودت نماند و گرمی شد
و بآرام خسپیدم و تا صبح گرم ماندم و دران وقت افاضہ فرمودند نسبت عشق و توجہ ایزدی کہ آن حاضر
مشعور ماندہ و از ماضی و مستقبل ذہول شود و اتفاق شدہ کہ بعضی صوفی ابن الحال این است کہ تلمذ و عجیب روداد
علی الصباح ان عنایت نامہ حضرت ایشان بمن رسید افادہ پیر شاہ موصوف نقل فرمودند
کہ چون بعض کتب متوسط از حضرت ایشان تحصیل نمودہ قصد شاہجہان آباد کردم شب ہنگام بخدمت
ایشان قصد عزم خود اظہار نمودم فرمودند بہتر است و گفتند کہ سورۂ واقعہ را بعد مغرب و عشا می خواندہ
باشند ان شاء اللہ تعالی در وفاقہ نخواہد کشید دران وقت یقین دانستم کہ این را محض از راہ وجدان
فرمودند والا دران ساعت ہیچ تقریبی نبود نہ مذکور روز محظور پس ازرا اختیار کردم اکنون کہ مدت
سی و چند سال شدہ کہ گاہی اتفاق فاقہ نشدہ والحمد للہ علی ذلک افادہ فرزندم عبد الرحمن رزقہ
اللہ مقام الاحسان واذاقہ حلاوۃ العرفان شب بیست و یکم شہر ذی قعدہ سنہ الف و مایۃ
و سبع و خمسین در مبشرہ دیدہ کہ گویا مکانی است کہ در ان حضرت ایشان و بندہ کاتب الحروف
و فرزند مذکور میروند و برادر حضرت ایشان فرمودند کہ پیش پیش روید پس بعد اسبانی

وسیع رسیدند که در آنجا خیمها عظیم بسیار برپا کرده اند و می گویند که در آنجا آنحضرت صلی الله علیه
وسلم هستند و چون پیشتر رفتند گویا چند کس بر دروازه نشستند پس خدمت
ایشان از آنها اذن دخول آن مکان خواستند و آنان مکرر اذن دادند پس اندرون خیمه داخل
شدند و آنجا مجلسی است عظیم و مردمان کثیر در آنجا جمع اند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر ایستاده
خطبه می خوانند محاسن شریف سیاه است و بر چهره مبارک بی سکها هستند و چادر را از ای
اضطباع بر دوشها انداختند پس خدمت ایشان پیش شده به تعظیم تمام سلام کردند پس
آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطبه را گذاشته از منبر فرود آمده دو سه قدم پیشتر آمدند و خدمت
ایشان بکمال انقیاد و خضوع سر بر قدمهای مبارک آن سرور نهادند و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ایشان را گرفته بغلگیر شدند بعد از آن باز بر منبر برآمده مشغول بخطبه شدند و چون از خطبه
فارغ شده از منبر فرود آمدند راقم گوید که در پای منبر این فقیر را که کاتب الحروف است اول
بغلگیری مشرف ساختند و راقم شرف قدم بوس حاصل کرد پس چون در مجلس جلوس
فرمودند یک خوانی آوردند و بر آن خوان یک دستار سفید نهایت کلان و یک جامه مرقع کهنه
نخوش نهادند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خدمت ایشان را امر فرمودند که این دستار را
بر سر خود ببندید پس ایشان ایستاده شده آن دستار را بر سر خود بستند بعد از آن بپوشیدن
آن ردا مرقع امر فرمودند آنرا هم پوشیدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که این
دستار من است و این ردا مرقع ابراهیم است راقم گفت که چون ما در آنجا ایستاده بودیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود ما را بجانب خدمت ایشان اشاره فرمودند
دران وقت بخاطر آمد که شاید ما را بقدم بوس خدمت ایشان اشاره فرمایند پس
همدران مجلس قدم بوس خدمت ایشان کردم اما تردد خاطر ماند که آیا همین قدم بوس

انقیاد

اشاره بود با بیعت ایشان پس بعد ازان از مجلس برآمدند و مردمان از هر طرف
هجوم آوردند و چیزی می طلبیدند چنانچه کسی را خلعت پادشاهی عنایت شود و از دیگران
و دیگر متکاران سلطان انعام درخواست می نمایند باید دانست که بحکم حدیث شریف که من
رآنی فقد رأی الحق ولم یبق من النبوة الا المبشرات قیل یا رسول الله وما المبشرات قال الرؤیا
الصالحة یراها المؤمن او تری له این امثال مبشره را از اعظم مناقب باید شمرد افاده دیگر خدمت
ایشان فرمودند که یکبار بروئیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منام مشرف شدم که مرا شیرینی
بسیار عنایت فرمودند پس ازان قدری گرفته بدهان خود انداختم چنانکه از غایت کثرت
از اطراف دهن بیرون می ریخت و ازان بذوق تمام می خوردم و باقی را خوان بر سر گرفته بمردمان
قسمت کردم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که باری در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظهر مبارک خود را بر سر من مستند ساخته و سر را تکیه فرموده تمام بار خود را بران
انداخته بخاطر جمع نشستند و ما دران حالت از غایت ادب سر را جنبش نمیدادم و ذوق
هر چه تمامتر میداشتم افاده دیگر خدمت ایشان فرمودند که یکبار در واقعه دیدم که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تشریف شریف میدارند گویا اندرون دهن مبارک آنجناب هستم پس بعد ازان ایام
خال من شیخ محمد عبد الحی بار القلیعت وعظ و تذکیر مردم کردند بغیر درست استعار الیشانرا
از مشکوة و تنبیه الغافلین مردمان را وعظ کنم معلوم شد که تعبیر آن واقعه همین بوده است افاده دیگر خدمت
ایشان فرمودند که در واقعه دیدم که گویا مکانی است در نهایت علو و مردمان می گویند که این
مقام آنحضرت است صلی الله علیه وسلم پس اندرون آن رفتم دیدم که دو چارپائی گسترده اند
در یکی ازانها سر و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودار است گویا نمونه ازان
که بران ساخته اند و چارپائی که دیگر است خالی است و دران مکان عمدة العارفین شاه

وبی الله را نیز دیدیافتم پس مردمان مارا تهنیت و مبارکباد گفتند بعد ازان متنبه شدم افاده
خدمت ایشان در رمضانی بیل سابع والعشرین بقصد اعتکاف در مسجد نشسته بودند در
اثنا فرمودند که می‌بینم ملائکه را که درمیان مردمان که در حلقهٔ ذکر نشسته‌اند در می‌آیند و در وقتی می
نمایند معلوم میشود که امشب لیلة القدر است درواقع که دران شب نوری عینی وانشراحی
عجیب بود افاده دیگر خدمت ایشان در رمضانی فرمودند که درین ماه بعض آثار لیلة القدر در شب
سیوم هم معلوم شد والله اعلم افاده دیگر خدمت ایشان باری در ماه مبارک رمضان در عشرهٔ
اخیره اعتکاف نموده بودند فرمودند که چون شب بست و هفتم وقت تهجد برخاستم و وضو ساخته
بجانماز ایستادم ناگاه دران ساعت حقیقت خود را ساجد یافتم و مسجد را نیز ساجد دیدم
دران حال معلوم شد که امشب لیلة القدر است افاده دیگر آنکه خدمت ایشان در رمضان
سنه خمسین بعد الالف والاثنا باعتکاف عشره نشسته بودند فرمودند که از لیالی اوتار چون شب
بست و نهم آمد در صلوة تراویح بودم ناگاه بر دلم الهامی رسید که لیلة القدر امشب است اما در آن
وقت چیزی از آثار آن بظهور نه پیوست بعد ازان چون از نماز و اوراد فارغ شدم خوابم در ربود
تا که وقت تهجد رسید پس یک ناگاه چشم وا کردید دیدم که آفتاب برخاسته است بسرعت
تمام ازانجا برجسته بعض یاران را از نوم بیدار کردم و از اندرون مسجد بیرون آمده در صحن آن ایستاده
شدم بر هر چیز که نگاه انداختم همه شیء را در نور ذات حق تعالی مضمحل یافتم و این معنی را عیانا تا
نه علامت مشاهده کردم بعد ازان حال وضو ساختم و نماز تهجد گذاردم و دعا خواستم وقت این دولت گشته
این معنی جلوه گر بود پس چون ساعتی براین برآمد در بعض اوراد مشغول شدم آن آثار مختفی
افاده خدمت ایشان فرمودند که یکبار شخصی فوج جمع نموده بر قریهٔ ما بهشت تاخت آورد
بود مواشی ایشانی کرده برد بعضی ازیاران بجهت استخلاص انعام پیش او رفتند بعد ازان

جبادران خبر مشهور گشت که ان ظالم انها را که رفته بودند مقید ساخت و فردا با فوج گران آمده
باز تاخت خواهد آورد ازین خبر وحشت اثر همه اهل قریه مضطرب گشته این قصه بحضور حضرت
مرشدی قبله گاهی معروض داشتند پس حضرت قبله گاهی وقت عشا فرمودند که برای
دفع این بلیه یاران نماز استخاره خوانده ختم خواجها خوانند پس ما برخاستیم و وضو ساخته
شروع نماز کردیم در اثنای صلوة دیدیم که گرد برگرد تمام قریه شوری است محکم و حصین است که از
هیچ طرف مدخلی و منفذی نیست بعد فراغ از صلوة این واقعه را بجناب حضرت قبله گاهی عرض
نمودیم فرمودند که خاطر جمع شد معلوم کردیم که حفظ حق سبحانه شامل حال این قریه است پس
صباح آن همه برادران که رفته بودند سالم و غانم باز آمدند و ان ظالم باز دست نیافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که یکبار با اعتکاف نشسته بودم چون بست و نهم رمضان شد مردم
منتظر رویت هلال شدند و از بعض علامات در تحقیق ان ظن غالب می داشتند بهر روز وقت
عصر برای حاجتی از معتکف بیرون آمدیم عصفوری پیش ما آمد گفت که اگر امروز هلال منیت
نظر نخواهد آمد پس این صورت را با یاران بیان کردیم مردم هرچند تجسس کردند و تفحص بکار
بردند و دران باب سعیهای بلیغ بتقدیم رسانیدند رویت متحقق نگردید و از هیچ جا خبر هلال
هم نرسید افاده دران ایام که فوج مغلیه بمقابله سادات برآمده قریب قریه بهلیت آمده دائره
زد و فوج سادات نیز نزدیک همین قریه بجانب دیگر خیمه افراشت و در بلاد سواد این
قریه مشوش شد ازین هیجان تخوف نهیب و غارت اضطراب عظیم در خواطر مردم راه یافت
که ازین بلیه کبری چگونه نجات خواهد شد خدمت ایشان فرمودند که روزی در مسجد
نشسته بودم که جانور موسیچه بر در مسجد آمده مقابل ما نشست و بمن متوجه شده دو سه
کرت بگفت که دفع شد دفع شد معلوم شد که بدفع آفت ازین قریه فرموده پس بفضل

دید هلال

الله سبحانه هم چنان بظهور آمد که باوجود آنکه حرب و معرکه قریب آبادی اتفاق افتاد وعالی
بقتل رسید وملکی بغارت رفت این قریه بجمیع وجوه محفوظ ماند افاده حضرت ایشان
فرمودند که وردی داشتم که بعد نصف اللیل وقت آن مقرر بود شبی خوابم در ربود وآن
وقت از دست برفت چون بیدار شدم دیدم که ارواح هجوم نموده‌اند و چندان ازدحام
می دارند که بر من المکان تنگ می کنند پس برخاستم وبآن وظیفه مشغول شدم دیدم چنان
مزدحم ماندند تا که از قرائة مقرره آن فارغ شدم افاده حضرت ایشان فرمودند که شبی
کلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم می خواندیم ناگاه آفتاب نور حقیقت این کلمه که
تجلی تعالی حق است سبحانه بصورت گردبادی ظاهر شد دیدیم که چون آن نور جوشش میزد
ظلمت چندار نفس دا مختفی میگردد چون آفتاب آن فی الجمله می نشست آن ظلمت
بسان دود ضعیف نمودی میگرفت باز چون آن شعله جوشش می آورد الضرورت
دخانیه نابود و معدوم می گشت ودرین حال دل از غایت اضطراب از آرامی حبت
دمی یافت از وقت تهجد تا صبح در تماشا همین کیفیت ماندیم افاده روزی حضرت
ایشان بزیارت مرقد امام ناصرالدین رضی الله عنه در قصبه سونی پت تشریف بردند
ونزدیک قبر منورشان نشستند ساعتی متوجه شدند چون از آنجا برخاستند فرمودند که
روح مبارک ایشان بمثابه آفتاب است که در آب افتد وشعاع آن باطراف وجوانب
منعکس گردد افاده حضرت ایشان را باری مرض شدید عارض شد دران ایام
می فرمودند که ارواح چندان ازدحام می دارند وانچنان بجا مختلط گشته‌اند که دردهن ودست
وبغل همه ارواح را یافته می شود ظاهراً موکل احوال داو راد بسته‌اند پس شب وروز همانان
السب است وبادشاهان کلام افاده در همان ایام مرض چون از آن شدت فی الجمله

افاقت آمد فرمودند لیست که چیزی سرود کنند گوینده حاضر شد و موافق آن سرود
گفت دران اثنا باین فقیر فرمودند که از عالم ناسوت انقطاع کلی شده که گویا این عالم
خیالی بود که برفت یا خوابی بود که فراموش گردید و در وقت دیگر این فقیر التماس نمود
که چون از عالم ناسوت اینقدر انقطاع روی آورده حال نسبت چیست فرمودند نسبت
چه معنی همه اوست فقیر التماس کرد که آری همین مراد است پس چوبی زدند و فرمودند
نه همه اوست نه همه از وست بلکه یک چیز است فقط یعنی وحدت صرف است
و بس افاده خدمت ایشان دران ایام که بحج تشریف برده بودند در ماه رمضان بمکه
معظمه هر شب پیاده با عمره بجا می آوردند و بپای شریف را باین طاقت بجا می فرمودند در
عشره اخیره در مسجد الحرام در مواجه بیت الله باعتکاف نشستند و دران ایام که در
حرمین شریفین مجاور بودند اکثر اوقات مطالعه حدیث مصروف میداشتند چنانچه دران
مدت جمیع صحاح سته و مسند دارمی و موطا امام مالک و شفای قاضی عیاض را بتدبیر
تلاوت نمودند و ختمه قرآن بسیار کردند افاده خدمت ایشان فرمودند که در عرفات در
حق همه مخلصان خصوصاً مرید حضرت قبله گاهی قدس سره بودند و چه آنانکه با ما ربط پیدا داشتند
هر یکی را جدا جدا یاد نموده دعا کرده شد از فضل حق سبحانه امید است که این دعا درجه
اجابت یافته باشد و نیز برای اکثر یاران طواف بیت الله و نماز در مسجد الحرام و مسجد
نبوی علی صاحبه الصلوات والتسلیمات ادا نموده اند از کرم الهی رجا واثق است
که ثمره آن فایز شوند افاده خدمت ایشان دران ایام که بمکه معظمه بودند بشب طواف
بیت الله بسیار از بسیار میکردند و میفرمودند که اکثر اوقات که طواف می کنم حقیقت
کعبه را می بینم که با ما متوجه است و لیوی با من نگران و چون بحجر الاسود دست میمالم و تقبیل میکنم

می بینم که همان حقیقت دست ما می گیرد و بخود می کشد و چون بالتزام سینه خود را ملصق
می سازم در می یابم که حقیقت ما در حقیقت کعبه در پیوست و مضمحل گشت افاده
حضرت ایشان چون بمدینه منوره رسیدند و بزیارت مرقد مقدس مشرف گشتند
فرمودند که اکثر اوقات که بمواجهه شریفه استاده می شوم می بینم که حجاب از میان برخاسته
است و خود را در حجره کریمه می یابم و آنجناب را صلی الله علیه وسلم می بینم که از غایت
شفقت مرا بسینه اسرار گنجینه خویش می آرند و چنانچه اطفال را از وفور شفقت بر جهد
بر خود می گیرند چنین معامله می فرمایند افاده حضرت ایشان فرمودند در ان ایام که بمدینه
منوره بودیم بعض اوقات بمواجهه شریفه آنحضرت صلی الله علیه وسلم شفاعت و دعا
در حق یاران کرده میشد در ان حال حقیقت بعضی یاران برابر خود می یافتیم و شخصی را از
آنان می دیدیم که محجوب است و گویا از مواجهه شریفه بجانب پشت من مختفی میگردد و چند بار
این صورت روی نمود ازین معنی خاطر متردد می گشت هرچند تامل کرده میشد سر آن
واضح نمی گردید آخر ما چون بوطن رسیده شد معلوم شد که آن شخص در ان ایام مرتکب
بعضی مناهی گردیده بود پس معلوم گشت که سر محجوبیت او همان بوده افاده حضرت ایشان
از ابتداء سلوک خویش باین بنده کاتب الحروف چنین حکایت فرمودند که اول
حضرت والدی و مرشدی قدس سره مارا شغل تصور نقش اسم ذات بر قلب صنوبری
و ضرب اسم مذکور بر وی با خروج و دخول نفس مع ملاحظه آن نقش ارشاد فرموده
بودند چون حسب الامر آنرا التزام نمودم و دوام آن شغل حاصل شد اما هیچ کیفیت روی
نمود بعد از ان شغل نفی اثبات بوضعی که معمول اکابر نقشبندیه است قدس الله اسرارهم
ارشاد فرمودند بعد ارشاد صورت نفی روی نمود چند گاه مارا در اعتکاف نشاندند

واقع شده ابتداء سلوک

و خود هم اعتکاف نمودند و بارها بر من توجه فرمودند دران ایام صورت اثبات در رنگ
نور محیط جلوه گر شد و در اعتکاف دیگر شغل اسم ذات با اسم متکلم اولا بتقدیم اسم متکلم
و ثانیا بالعکس بوضعی که اسم متکلم زیر اسم ذات مغلوب باشد یعنی بجای اسم
متکلم اسم ذات تعبیر کرده آید و ملاحظه ان زیر ناف ارشاد فرمودند کسب ان اشغال
مذکور پیش گرفتم تا که معتادان روی نمود اگرچه طبیعت مغلوب آن کیفیت نشد اما ازین
همه کیفیات دل بهستی صرف تعلق گرفت بعد ازان ارشاد فرمودند که بزرگی فرموده
که پیش آن نمی شود یعنی بی ملاحظه همه اوست فتح میسر نمی آید پس بان مشغول شدم اکثر اوقات
چنان می شد که با وجود وجود خویش بهر و وجود همه اشیا از نظر غایب می بود فرمودند که
نزدیک من انست که ملاحظه این معنی با نفی و اثبات بهتر است و این را آزموده شده
فرمودند که چون بخدمت حضرت شیخ بزرگ حضرت شیخ عبدالرحیم قدس الله سره ایام
رسیدم شغل الله اول الله اخر الله ظاهر الله باطن الله محیط ارشاد فرمودند بفضل الهی ثمرات
این همه اشغال ظاهر شد و فرمودند که اشغال طرق دیگر همین طریق اجازت رسیده
و بس بر دو حضرت نیز هم چنین فرمودند و بفقیر کاتب الحروف ارشاد نمودند
که اشغال طرق دیگر هم عبا حسب ما فی الرسالة الچشتیة چند چند روز بعمل باید آورد تا اگر
کسی را تعلیم نمای شرعت تاثیر باشد و فرمودند که از اعمال عملی سوره مزمل که تا چهل
دیک شب چهل و بکبیر ته توبه غسل یک بار ایستاده دو پای یا پای دیگر عصا در بغل گرفته
بعمل آوردم و سند اجازتش از طرف حضرت شیخ بزرگ قدس سره رسیده بود
وایشان را ارشاد ارزانی که در دعوت حاکم بودند و عمل سوره یسین که هر روز هفت
بار ورد ماست و از طرق متعدده اجازت رسیده و اثار ان مشاهده نموده شد

و ختم کلانِ آن هر روز هفتاد مرتبه است و فرمودند که اسم یا بدیع العجایب بالخیر را
چند ختم با شرائط کرده شده و برکاتِ آن یافته و فرمودند که نقش دو بابی اسم
یا باسط تا هفتاد روز نوشته ام و آن اسم خوانده و شرائط آن بجا آورده بوضعی که اجازت
رسیده بود و حضرت ایشان دُعاء حرزِ یمانی که مشهور بدعاء سیفی است هر روز
سه وقت اشراق و ظهر و عشا ورد میداشتند بالجمله این اشغال و اعمال وغیره همه را مفصل
بیان فرمودند و بنده کاتب الحروف اجازت بخشیدند والحمد لله علی ذلک افاده
حضرت ایشان فرمودند که در ایام سلوک بی بود که وجودات همه اشیا را از نظر مخفی
می شد و بعد لحظه نمودی میگرفت باز معدوم می گشت اکثر اوقات در همین کیفیت میگذشت
افاده حضرت ایشان باری با اعتکاف بودند فرمودند که درین ایام مدت سه شبانروز
چنان گذشته که خود را چون می جستم نمی یافتم الّا بعد تفحصِ تمام چیزی یافته میشد افاده حضرت
ایشان فرمودند که شبی از خواب بیدار شدم دیدم که دست من از جانب سر برادیران
و از ان ذکر جاری گشته بی اختیار حرکت و جذبه می کند و بسبب آن حرکت قدری
قدری عریض و طویل می شود و کلان تر میگردد از جا شده چندان کلان و بالیده گشت
که تمام آن حجره که در آن خواب می کردم تنگ نمود بعد از آن بتدریج ذکر از وی کم میگردید
و بمقدار آن حرکتش سکون می یافت و وجود او خورد تر میگشت تا آنکه بحال اصلی خود
باز آمد افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار باربعین نشسته بودم و در آمد و رفت بر روی
بسته در آن ایام وقتی از خواب بیدار شدم دیدم که حجابِ جدران حجره از میان برخاسته
است چنانکه همه مردمان بنظر می آیند و در آن حال با خود گفتم که خلوت اختیار نموده
از مردمان تنها نشسته بودی اکنون آنهم بر افتاد و خلوت تمام جلوت شد در این

اثنای مراقبهٔ جائی که نشسته بودم نظر افتاد پس در هر ذره وجود تمام عالم را یافتم پس بوجود
نظر کردم خود را از هر ذره از ذرات عالم تمام یافتم و همه عالم را در هر جزو از مراتب وجود خود
دیدم خصوصیة الفاظ این قصه از ذهن کاتب حروف رفته اما مطلب همچنین بود افاده
خدمت ایشان باری باربعین نشسته بودند حالتی شگرف روی نمود که قیام تمام عالم بوجود
یافتند و حقیقت خود را قیوم همه ذرات عالم دیدند و این حالت را پیش والد بزرگوار
خویش معروض داشتند ایشان استماع نموده فرمودند که همین است تجلی ذات افاده
خدمت ایشان فرمودند که در نظر جز هستی حق سبحانه هیچ چیزی نمی آید و این دید وحدت است
و اگر گاهی وجود اشیا نمودار می شود در رنگ آن است که کسی را در خواب چیزی می بیند
بعد از آن در نقطهٔ وجود آن صور مناسبه را ملاحظه می کند پس در عین این لحاظ دریابد که آنها را
از تحقق خارجی ظلی و نصیبی نیست شهود کثرت در وحدت همچنین می باشد افاده
خدمت ایشان فرمودند که با قرآن عظیم الفتی عجیب حاصل گشته و الفتی غریب پیدا شده
کسی را در سماع نغمات دلکش آن ذوق و انبساط روی نماید که ما را در استماع قرآن اگر
تمام روز و شب در آن گذرد هرگز سیری نیست و حقیقت خود را با حقیقت قرآن اتحاد
یافته می شود اتفاقاً یکبار در ماه رمضان در مدرسه قرآن عظیم در خدمت ایشان این بنده
کاتب الحروف شرف اندوزی استفاده می داشت در آن اثنا خدمت ایشان با آن
نیز متوجه شده دو سه بار این آیه را تکرار فرمودند که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین پس همین
کلمه گویا تخم شوق سلوک راه خدا گردید و از همان وقت انجذابی در خود یافت افاده
خدمت ایشان فرمودند که اول طریقت ذکر است خواه لسانی باشد خواه قلبی و سالک را
در ابتدای وقت سوای تلفظ از ذکر خفی نیست و از دیگران هم امتیاز ندارد جز آنکه این شخص

متلفظ بذكر است و ديگران ببينند بعد از ان انست كه دل ذاكر بذكر آرام گيرد و از ان
تلذذ حظي و لذتي و انتشي يابد حتي كه از وي منقطع گردد متالم و ملول شود پس از ان ان ذوق
و شوق مذكور پيدا مي شود و ارامي كه پيش ازين بذكري يافت اكنون بدان قرار نميگردد و دلش
بوي اطمينان نمي پذيرد پس اجمالا چيزي را در مي يابد بمنزله خيالي ضعيف و چون وجدان
قوي تر ميگردد بمرتبه حضور و شهود ميرسد بعد از آن دران بشهود باطني ادراك مي
نمايد و بتدريج اين امر وسيع پيدا مي كند و دران وقت معني هو در هر جا نصب العين ميگردد
و هنوز انانيت سالك برجا مي باشد اما ضعيف بمنزله خيال پس تر شهود ان معني
غالب تر شود تا آنكه بمرتبه رسد كه بي تكلف مخاطب بايست توان كرد و اين حال نيز
انانيت باقي است ليكن اينجا شهود تمام حاصل مي شود بعده دران شهود انانيت سالك
مضمحل ميگردد و حقيقت هو اوست واضح مي شود و ادراك فقط مي ماند بي مدرك پس تر
هستي صرف تجلي مي نمايد كه دران مقام انا دانست و هو همه ناچيز و متلاشي شوند و حقيقت
هستي صرف و وجود بحت ماند و پس دراين هنگام توحيد حقيقي روي نمايد افاد حضرت
ايشان فرمودند كه بصيرت قلب چون در بصر سرايت مي كند سالك مي گويد كه خدا را
بچشم مي بينم و هم چنان ان بصيرت در گوش و دست و ساير جوارح ساري ميگردد
پس بنابران اگر گويد كه خدا را بدست خويش ملامي بينم وجهي مي دارد افاد حضرت
ايشان فرمودند كه در طريقه عليه نقشبنديه چون شغل نفي و اثبات بوضعي مقرر ايشان
كه لا را از ناف كشيده از جانب سينه راست بالا برند و الا الله را از بالا بر دل كوبند
و دور رشتن مي نمايند اگاهي نيز بدين وضع ظهور مي كند كه كيفيت نفي از تحت ظهور نموده
بالفوق همه را احاطه نمايد و ظهور هستي حق از فوق استيلا يابد حقيقت سالك را فرو مي گيرد

که گویا چیزی است از ظاهر بباطن می رود و دریافت داشته است که از درون قلب اسم
ذات را ممتد الصوت چنانچه که مانند آواز آوندمیش برآید گفته همان صورت را مخاطب
می نمایند چنانکه در شغل احدیه واحدیه قرار یافته آگاهی نیز بدین صورت رو می نماید که از
باطن روی بظاهر بدن و جانب فوق دارد چنانچه شیخ مشایخ با حضرت سید آدم بنوری
قدس سره نیز باین معنی اشاره فرموده اند که ظهور نسبت جذبه ایشان هم بر بدن ظاهر اما از باطن
بفوق می کشد الخ و سرش آنست که چون از ابتدا رخیال سالک بهمین وضع خو می گیرد بحکم انا
عند ظن عبدی بی ظهور رسیده او تعالی هم بران طور رو می نماید و آگاهی که از ورزش
نفی و اثبات پیدا می شود هیچ بقیه از هستی سالک نمی گذارد که اینجا بعد نفی تمام ظهور روی اوست
تعالی بخلاف آگاهی که از شغل اسم ذات حاصل میگردد که هستی سالک را متلون بلون
حق می گردانند پس درین صورت خالی از بقایای انانیت وی نیست و لهذا صاحب
اسم ذات را تاثیر توجه بیشتر است که از خواص بقایای انانیت است بخلاف صاحب
نفی و اثبات که آنجا فنا مطلق است افاده روزی این فقیر بخدمت ایشان از شغل
الله سمیع الله بصیر الله علیم که در طریقه علیه قادریه مقرر است استفسار میکرد در اثنا و ذکر آن
فرمودند که نزد ما آن است که حق سبحانه تعالی بصورت هر صفت که تجلی فرموده در آن بصورت
بجمیع صفات خویش متجلی گشته زیرا که همان ذات است که بآن صورت برآمده و آن ذات
جامع جمیع صفات است مثلا در صفت علم بجمیع صفات ظهور فرموده هم چنین در بصر
و سمع و غیر ذلک صاحب لمعات بسیار خوش گفته که الحقیقة کالکرة هر جا که از
انبیا حاق وسط او باشد پس اگر برکسی یک صفت گاهی منکشف شود در ضمن آن عیان
جمیع صفات حاصل می شود صاحب گلشن راز چه نیکو گفته ع دل یک قطره را گر بر شکافی

برون آید از وصد تجربهای دواتصال این شغل برای این معنی متواتر شده‌اند و فرمودند چون ان ذات بی کیف است واز جمیع قیود وتعینات مطلق وجمیع انوار ظاهرهم ضمن صفات او مطلق وبی کیف لیکن وتعینات لاتعد ولاتحصی ظهور نموده هم چنان بر بزرگی خود هستند مثلا صفت بصر تعینات بی شمار در هر ذی بصارت بوضعی علیحده وبطوری جدا واندازه معین بر آمده مع هذا بر بزرگی خود است درین اثنا از دور آواز بگوش مبارک ایشان رسید فرمودند می بینید که این صوت بی یک تعین خاص بر آمده که اطلاق وبی کیفی با اوست ودرین یک آن هزاران و برابر می شنوند ودر هر گوش بهمان تعین خود سر پای نموده مع ذلک بر صرافت خود است وبقید هیچ یک بی حل جای که هیچ گوش موجود نیست بیرون خود موجود است افاده یک بار فاضلی از خدمت ایشان پرسید که مصراع خواجه حافظ حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظ چه معنی دارد فرمود که در حدیث وارد شده الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک معنی احسان حضوری است در عبادت که بمرتبه رویت ومعاینه رسیده باشد واین حضور باین صورت میسر باید عدم غیبت که بحفظ این برویت او سبحانه تعالی مر عبد را اختیار باید کرد بلکه این معنی موصل باین کیفیت می شود چنانچه حدیث ابن عباس رضی الله عنهما که احفظ الله تجده تجاهک مشعر است باین معنی پس آن فاضل تلقی بقبول نموده دیگر سوال کرد که صوفیه که اشغال می فرمایند همین بلفظ لفظ الله است یا غیر آن پس ازین وصول بذات منزه وی تعالی چه طور صورت بندد فرمودند که مبدا اینه اسم را بعین مسمی گفته اند ودر حدیث وارد شده که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی باین اعتقاد اشغال باین اسم مبارک پیش گیرد البته مهم وصول بذات منزه وی تعالی چه طور صورت بندد فرمودند که مبدا اینه اسم را بعین مسمی گفته اند ودر حدیث وارد شده که انا عند ظن عبدی بی پس چون کسی باین اعتقاد اشغال باین

باین اسم مبارک پیش گیرد البته مثمر وصول بذات متعالی گردد پس این راستی نیز بقبول نمود افاده
عزیزی از خدمت ایشان سوال کرد که معنی نفی و اثبات نزدیک اهل تصوف چیست فرمودند که
لا موجود الا الله باز فرمودند که مذهب صوفیه صافیه جبر متوسط است یعنی در ظاهر قدری باشد که در اتباع
احکام شرع همه افعال را بخود نسبت دارد و در باطن جبری باشد یعنی در نظر بصیرت او همه افعال و جمیع
حرکات و سکنات مستند بذات حق باشد که الله خلقکم و تعملون افاده خدمت ایشان در

اما تعملون

که راه نسبت طریقت علیحده است و راه طاعات و اعمال جدا اول بکیفیات علیه و تجلیات
الهیه می رساند و ثانی با انوار و برکات و این اخیر با این عالم مناسبت بیشتر دارد گویا از اشیا
بدنی است خلاف اول و در بعضی اشخاص مناسبت با اول یافته می شود گویا از ثانی او را خود
اطلاع نیست و در بعضی مناسبت ثانی هست و از اول هیچ آگاهی نه افاده خدمت ایشان فرمودند
که وقتی واضح شد که انا یعنی ضمیر متکلم است که در لفظ اعرف که در حدیث قدسی فاحببت ان اعرف
واقع شده مضمر است در جمیع ناس بل در همه اشیا همان است که ظهور فرموده و بهمین سمات
حب نمود و اظهار کمال خود در جمیع موجودات بل حتی که کلی را با دیدی باشد که بهمین سبب است
که یک انانیت است که در هر ذره شیء ظاهر است پس در حقیقت حب کمال خود است
چون این معرفت روی نمود بعد از آن این تعدد مظاهر از نظر مرتفع گردید همان یک انا مطلق باقی
نسبت و اعتبارات باقی ماند افاده خدمت ایشان فرمودند که اسماء الهیه اعتبارات ذات
او تعالی هستند اما نفس الامری در رنگ آنکه در آب مثلا یک اعتبار تبرید است که مصداق
مبرد است و دیگر تطهیر و دیگر ازالة تشنگی که منشا انتزاع اسماء مشتقه شده فرمودند که حق
سبحانه بر مقام و منشاء هر علمی از علوم اطلاع بخشیده اگر حق سبحانه خواسته بیان آن نموده آید
افاده خدمت ایشان در تحقیق قول صوفیه که العلم هو الجهل فرمودند که علم را دو جهت است

یک حیثیتش بنسبت ذات عالم و بان حیثیت آن حضوری است و جهت دیگر بنسبت
آنچه خارج از ذات وی است و بان حیثیت کسبی و حصولی است و باین جهت مقتضی
دوگانگی و اثنینیت است میان عالم و معلوم و در عرف علم بهمین جهت معروف است
پس مدار ادراک حقیقت الحقایق تا علم حصولی درکار است انکشاف توحید که مقصود روی
نمی نماید و چون از ان علم روی گردانده کار بعلم حضوری افتد در توحید منکشف شد پس علم
توحید جل از علم حصولی است افاده خدمت ایشان فرمودند که ظهور وحدت بر دو نوع است
یکی بصور معانی و علوم که در وی تنزه و لطافت و روحانیت غالب است و دوم بصور اعیان
که دران حکم کون غلبه دارد پس کسی که مغلوب توحید در صورت اول شده تصرفات ادرا
چندان قوتی بعد از وفات او چندان بقای معلوم نمی شود و انکس که فنا در توحید در صورت
ثانی پیدا کرده تصرفات او بقوت و بعد از موت او باقی منظری است والله اعلم افاده خدمت
ایشان روز عرس مخدوم جلال الدین قدس سره در معوض بهلوده بزیارت قبر شریف
ایشان رفتند دران ازدحامی بسیار بود و مردمان کثیر هجوم آورده قدم ایشان را تقبیل میکردند
خدمت ایشان اندکی توقف نموده از مقبره برآمده بیرون آن نشستند و فرمودند تا شیخ
در قید حیات می باشد هر چند یاد حق می کند و دران ترقیات می نماید اما بسبب علاقه
جسمانیه از بشریت ناصوتیه خلاص او را بالکلیه میسر نیست و چون ازین عالم انتقال نمود او را هنگام
از بشریت بالکلیه کامل حاصل می شود و صفت لاهوت غالب میگردد لهذا مسجود عالم
می شود افاده خدمت ایشان فرمودند که تمام عالم در علم الهی ثابت است و در حقیقت او را
جز وجود علمی بیش نیست الا آنکه در اینجا تفصیل است که بمثالی واضح می شود مثلا ما در خیال
خود تخم یک درخت کلان را صورت بندیم و آنچه دران تخم قابلیت غصون و اثمار و اوراق و

نمودارست همه را علی سبیل الاندماج وحیثیة الاندراج تصور میکنیم باز هم در خیال خویش ان
غصون وغیره را مرتبه بعد اخری بظهور می بخشیم تا که تمام شجر مرتب می شود پس هر دو مرتبه ان
شجر خیالی که یکی اجمال ان است که در مرتبه تخم بود و دیگری تفصیل وی که بسبب آن قابلیت ظهور یافت
خود در خیال جای دیگر نیست پس حقائق عالم را علی الوجه الاول صور معلومه میبوده اند وعلی
الوجه الثانی وجود خارجی ان داشته اند والحال کلها فی العلم پس انکه می گوید الاعیان الثابتة
ما شمت رائحة الوجود نهایت اجمل است وانکه می گوید که عالم را وجود زبری است نیز درست
است پس هرگاه معنی مذکور مشهود شده هستی تنزیه خود را محض مضمحل ومستهلک می یابد
چنانچه بزرگی فرمود که چهل سال است که خود را می جویم و نمی یابم افاده حضرت ایشان فرمودند
که روزی قران شنیدیم چون این آیه رسید که والاتم موانیب تم علی النعما الایة انوار مختلفه نمودار
شدند نور این سه جدا ظهور نمود ونور الفاظ علیحده هویدا دیده ونور حصه کو ز کلام الله متبشر روشن
ونور صفت هستی حق که در ان منجلی بود جداگانه منکشف گشت پس همه را در حقیقت یک نور یافتم
وانها متنوع همان یک نور مشهود شدند بعد از ان چون آیه نور رسید که الله نور السموات
والارض الایة تلی و بر دی واظبائی معنی ان حاصل شد ومعلوم گردید که این صورت که رو دی
نموده بود ظهور معنی همین آیه بوده که برقراره ان سبقت نموده واز معنی در معنی ان ترددی می ماند
از ان باز قلق بالکلیه زائل گشت والحمد لله علی ذلک افاده حضرت ایشان فرمودند که یکبار
حافظی آیه کریمه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء
ولو لم تمسسه نار نور علی نور می خواند بمجرد سماع الالفاظ ظاهر شد که مشکوة عبارت از عالم ناسوت
وملکوت است وزجاجه تعبیر از حضرت صفات ونور حضرت ذات است یعنی ظهور

ذات در عالم بی توسط صفات نیست و بعد حصول این معرفت انجنی کالمحسوس گشت
افاده حضرت ایشان فرمودند که قرآن عظیم همه بیان توحید است اما بر جهان وضع که در حضرت
ظهور فرموده است در ملابس غیریت و غیریت وحق سبحانه گاهی خود را بلفظ غایب تعبیر
میفرمایند و وقتی بصیغه تکلم و زمانی بخطاب و این ارشاد است باین که در غیبت و خطاب
و تکلم همان ذات واحد حقیقی است افاده حضرت ایشان از جا فطنی شنیدند که می
خواند لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر فرمودند آری کسی که هر سمیع و بصیر که در عالم موجود است
سمیع و بصیر باشد مثل او کیست زیرا چه هر که سوای اوست بسمعی و بصری که بوی مخصوص است
می‌شنود و می‌بیند افاده حضرت ایشان فرمودند که هر جا تقیید است او را بسوی تجرد میل
و کشش است که در مرتبهٔ اطلاق کمالات بسیارند و هر قدر که تقیید می‌گیرد دایره کمالات
بحسب آن تقیید تضییق می‌پذیرد پس مقید را آن کمالات در حال تقیید حاصل نمی‌شوند در شیء
باصل حقیقت خود طالب کمال است و مطلق را کمالاتی که در مراتب تقید ظاهر میشوند منحصر اند
زیرا که مطلق هر مقید را کمال خود می‌پندارد افاده روزی پیش حضرت ایشان این
آیه مذکور شد وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون فرمودند یعنی آنانکه همه حوادث و مصائب را
از حق تعالی دانند رتبه نه علما فقط بلکه چون توجه مبتلا را در وقت ابتلا که بوی مبتلای باشد
مشاهده در آن مصایب و آلام لذتی می‌باشد که فوق همه لذتها است چنانچه مجنون
که چون لیلی کاسهٔ او را شکست وی رقص کرد و از غایت لذت تواجد نمود در لفظ
اولئک علیهم الصلوات من ربهم ورحمة اشاره باین است و چون این دانش در دل
قوت می‌گیرد هستی خود را و لوازم او را بر مستند باوی باید یعنی اوست که با نیها جلوه گر

پس ابتدا و خلاصی شرک از همین است و اگرچه در انعام نیز همین معامله است لیکن از بس
که در وقت انعام اکثری را غفلت می باشد و در وقت مصیبت بی اختیار
بسوی او تعالی توجه می افتد دران حال حصول آن دولت آسان می گردد افاده
حضرت ایشان در ذیل این آیه که الم تر الی الذی حاج ابراهیم الآیه و کالذی
مر علی قریة الآیه و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی الآیه که بعد قول عز اسمه
لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی واقع شده اند چنین فرمودند که چون در
آیه سابقه امتیاز و تبیین رشد از غی ذکر فرمودند بجهة تنبیه بران مدعا این سه قصه را که
صور ظهور رشد اند بوضع دلایل و رشد از غی که انکار یا تردد خاطر و عدم اطمینان است
وارد نمود تا بصیرت کامل بان مبحث حاصل شود و تبیین رشد از غی با کمال وجوه صورت
بند افاده حضرت ایشان در بیان این آیه که لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک
یخرج لنا مما تنبت الارض الآیه فرمودند که چون خلقت آدمی از ارض است پس
بحسب مناسبت جبلی طبعی رغبت اکثری که از زمین پیدا شوند غالب می باشد لهذا از طعامی
که از آسمان فرود آمده بود هر گاه حکم طبیعت ارضی بر ایشان مستولی بود اعراض کرده بسوی ارضی
اطعمه ارضیه مایل گشتند و نزول طعام آسمانی بحسب رغبت حضرت موسی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بود که بر طبیعت ایشان حکم روحانیة غلبه داشت و برنگ ملکوت
متلون گشته از راه حسب مناسبت از ان عالم کشیده بودند والله اعلم بالصواب افاده
حضرت ایشان فرمودند که وجود عالم بمنزله اعداد است که محاسب در ذهن خود
یک عدد را در دیگری ضرب نموده احاد و عشرات و مات و الوف الی ما لا نهایة له
می افزاید و احکام صادقه نفس الامریه خاصه هر مرتبه در ذهن وی متحقق می شوند و هر

متميز اعن الآخر بحكم خاص خود در انجا متقرر و متفرز است بحيثيت لا مزية فيه وحال
آنكه اين جمله اعداد و احكام آنها را خارج از ذهن وي هيچ نامي و نشاني نيست پس
هم چنين صور اين عالم را علم الهي تكثر بخشيده و هر فرد از آن با حكامي و خواصي كه محض
صادق و راست اند در ان موطن متمثل است و بوي از وجود خارجي ندارد و صدق
احكام وي با عدم تحقق خارجيش تنافي ندارد افاده حضرت ايشان فرمودند كه
بزرگان شغل خلوت خاص مقرر نموده اند و ان عبارت است از انكه شخصي تنها
در خلوت نشيند و خيال خود را در تصوير هر چه مرغوب اوست سر دهد تا هر قدر كه
تواند در تخيل صور دور رود و دور رود تا كه هم بزم و رزم را صورتي بندد پس دران
حالت ملاحظه نمايد كه اين همه كار خانه مرتب نيست مگر خيال وي همان يك خيال است
كه باين صور كثيره بر آمده و در خارج ازان صور نامي و نشاني نيست و اين كثرت
عالم را بر همين قياس بلحاظ آرد پس تكرار اين شغل فايده اضمحلال كثرت و ظهور
توحيد بخشد افاده حضرت ايشان فرمودند كه در آية الله نور السموات والارض
مثل نوره كمشكوة فيها مصباح الاية بيان اسباب و الحوار ظهور هستي اوست تعالى
كه جميع مراتب كثرات است و گاهي بر سالك كيفيتي طاري مي شود گويا چراغ در
تاريكي آمد پس بمجرد آمدن چراغ همه ظلمت معدوم ميگردد و هم چنين بظهور حقي همه اين
كثرت از نظر سالك غايب مي شوند و سواي نور هستي او تعالى نمي ماند و فرمودند
نسبت با كثرات نسبت بوده است يا نمود كه در حقيقت نمود يك بود است
اما بود وي كه اين بود و نمود را نيست همان است بود حقيقي افاده حضرت ايشان
فرمودند كه وجود حق مالامال است سواي وجود هيچ نيست و آنكه عدم مي گويند

چیزی نیست همین وجود که از حالی بحالی میگردد مردمان از وی مفهوم عدم می‌تراشند
فقیر عرض نمود که شاعری گفته ع هر چیز که غیر اوست مانند عدم ؛ اسمی دارد ولی
مسمای نیست ؛ فرمودند حق و راست است در فهمیده ما نیز همین است افاده خدمت
ایشان فرمودند که چنانچه صفات الهی از علم سمیع و بصیر و قدرت در انسان ظهور
نموده هم چنین صفت تخلیق و تکوین ظاهر گشته چنانکه این معنی در خیال و اندیشه روشن
است که هر دم در آنجا ایجاد و اقدام است افاده در ایام مرض روزی بسوی یکی از
مخلصان متوجه شده فرمودند که چنانچه خیال ما و شما صورت گرفته و صور خیالیه نمودار
شدند هم چنین وجودات مایان جمیع صور علمیه حضرت حق اند افاده خدمت ایشان
روزی از زبان این فقیر اشعار میرزا بیدل استماع فرمودند از بسکه مضمون توحید را
بادا رنگین بسته بود بسیار خوش کردند و گاه گاه فرمایش میکردند و محظوظ میشدند
ای گل چمنی حیرت عریانی خود باش ؛ این جامه رنگین که تو داری ببر اوست ؛
زین بیش غبار من موهوم نگیرید ؛ دستی که بخود حلقه کنم در کمر اوست ؛ تمثال
بیرنگ اثر شخص چه دارد ؛ خوش باش که خود را تو نمودن هنر اوست افاده تا بید داشت
گر تسوید این اوراق باینجا رسیده بود که حادثه دلخراش جانکوب رحلت خدمت
ایشان وقوع یافت مجمل قصه اش آنست که در شهر شعبان از شهور سنه شصت
و دو بعد الالف والمایة از ابتدای عشره اخیره خدمت ایشان مجاهده زاید او صف
بر خود التزام نمودند که حتی الامکان دمی بارام راضی نبودند تمام روز را بمراقبه داده رادی
گذرانیدند و شب را باستماع قرآن که فرزندم محمد فایق جعل الله تعالی کاسمه فایقا فی
العلم والعمل اول محراب می خواند اهتمام تمام می داشتند و چون عشره اخیره رمضان

رسیده بنیت اعتکاف در مسجد اقامت فرمودند شب بیست و هفتم که ختم قرآن اتفاق
افتاد نهایت بشاشت نموده زبان بشکر الهی کشودند و فرمودند که الحمد لله سبحانه
این امنیت بفضل او تعالی باحسن وجوه سرانجام یافت پس از لیل بیست و نهم رمضان
باره کسل بمزاج کرامت امتزاج ایشان لاحق شد اما در وظایف طاعات معتاده
فتوری واقع نشد پس لیل ثانی که شب عید بود از اعتکاف فارغ شده باندرون
محل تشریف برده بعد دفع متقاده از اندرون محل برآمدند چون از نماز عشا فارغ شدند
بعد ساعتی حرارت غلبه نمود تا که وقت صبح بمشقت و کلفت از حجره بمسجد رسیده
نماز فجر ادا نمودند لیکن طاقت جلوس مراقبه بر مصلا نیاورده مراجعت بحجره نموده
و این حقیر را امر فرمودند که بمصلی رفته نماز عید ادا نمایی چون این فقیر بسبب حزن تنهایی
دران باب تعلل دیدند بتاکید اکید فرمودند که شعار ملت است البته بانجا رفته ادا
باید کرد القصه از ان روز یوما فیوما مرض شدت گرفت سوای آنکه نماز پنجگانه نشسته
می گذاردند هیچ طاقت نماند هم دران ایام روزی این فقیر عرض کرد که درین اربعین
خدمت ایشان بنفس نفیس نهایت اجتهاد فوق طاقت اختیار نمودند فرمودند
که چه باید کرد اوقات غنیمت بودند دران اثنا شیخ اسند عا شغل طریقت کرد بلوجه
غلبه ضعیف جلوه کم کرده و برا شغل طریق ارشاد فرمودند هم دران روزها دفعتی فرمودند
که بیماری غلبه کرد و علاج فایده نمی کند مداوات ترک باید کرد مزاج الطبیعت باید
گذاشت و بخدا باید سپرد پس شب دوازدهم شهر شوال که لیلة الجمعه بود چون نماز مغرب
ادا فرمودند بعد ساعتی ازین سوی توجه ایشان انقطاع پذیرفت و بالکلیه متوجه عالم
قدس شدند پس پایان ثلث اخر که بحکم حدیث صادق مصدوق علیه الصلوة

السلام

ثبت
والسلام اذا كان ثلث الليل الاخر ينزل ربنا تبارك وتعالى الى السماء الدنيا و
تدلی ابی بود مصداق حدیث قدسی اذا اتانی یمشی اتیته هروله روی نمود و روح
پر فتوح ایشان از تعلق حضیض ناسوت مطلق شده عروج فرموده بوصال رفیق اعلی
فایز گردید و نور پر نور پیوسته عالم را در نظر خاک نشینان این جهان تاریک گردانید و از
مصیبت کبری شد آنچه شد در وقت غسل این فقیر ایستاده مشاهده میکرد که انوار
چهره مبارک چنان درخشان بودند که مشتبه میشد که شعاع آفتاب تافته با انوار جبین
تابان گشته پس برابر مزار پر اسرار والد بزرگوار آسوده شدند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة
حضرت ایشان چون برای تعزیت و تسلی مصیبت زدگان از وطن کرامت مسکن
تشریف آوردند در مقبره جلوس فرمودند بعد مراقبه و توجه ارشاد نمودند که درین هردو
قبر کیفیتی بس عجیب و غریب است در یکی کیفیت شهود روشن است و انوار مجمل
و در دیگری شهود مجمل و انوار غالب و مفصل هردو باهم گویا متن و شرح یکدیگر اند
و حاجی میان شاه اهل الله چنین فرمودند که هرگاه نزدیک قبر ایشان می نشینم چنان
ادراک می نمایم که گویا موت در ایشان سرایت نکرده است چنانچه در وقت حیات
متوجه احوال مردم و خلق الله بودند درین حال بلا تفاوت هم چنان توجه شان محسوس میشود
چون حضرت ایشان قصه مدت حدوث و امتداد خدمت ایشان استماع نمودند
فرمودند که ایام بیماری و وفات ایشان بمدت مرض و رحلت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر روایتی مطابق افتاده در این معنی اقتدا از نسبت سنیه میسر آمده ولله الحمد
حضرت ایشان فرمودند که هرگاه ایشان را دیدیم از ادراک قرب و عظمتی که حق سبحانه
کرامت فرموده بود بی اختیار این آیه بیادم آمد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن

المنافقين لا يفقهون افاده بايد دانست كه يكي از خلفا و خدمت ايشان ارشاد
مرتبت هدايت منقبت شاه محمد معصوم اند كه از اصحاب شيخ بزرگ حضرت
جدي قدس سره بودند و مدتي فيوض و بركات از حضور فيض گنجور انجناب مي اندوختند
بعد از ارتحال ايشان كه استفاضه از خدمت ايشان بستند و مجاهدات پيش گرفتند
و لب از لغيات در صحاري و بيابانات برآوردند و فضايل و كمالات حاصل كردند
پس خدمت ايشان قابل اجازت ديدند وقت توجه بسوي حرمين بشرف خلافت
مشرف گردانيدند راسخ قدم اند در شريعت و مستقيم الاحوال اند در طريقت اما بعضها
بنفسه خويش را در شيخي نشناختند و باين كار و بار نپرداختند الحال در قريه تكله كه از قري
نواحي ميرواره است بيرون آبادي زاويه ساخته از كمال قناعت بفراغت تمام
بانزوا پرداخته اند مي گفتند كه در اوان سلوك وقتي انوار لطايف ظاهر شدند مانند
شعاع آفتاب كه از راه گوه نجانه مي افتد بالوان مختلفه سرخ و زرد وغيره ممتاز هر يك
و نوري سياه مشاهده افتاد نهايت لطيف و نهايت شريف و هم دران اثنا ديدم
كه مارا بالا مي برند بجانب شمال رفته رفته بمقامي رفيع رسيدم در انجا پيش حضرت خواجه
بابا شما ليپ مرا ايستاده كردند پس ايشان نگاهي بمن فرمودند ديدم كه رشته نوراني
از هر دو چشم ايشان برآمد و بمن متوجه شد پس ارشاد فرمودند كه اين رشته را در دل
خود بگير پس يك سران رشته را بر قلب خود نهادم و سر ديگر آن را ايشان بر قلب
مبارك خويش نهادند بعد از ان غيبت روي آورد كه بيخود شدم ديگر گفتند كه
وقتي نور لطيفه قلبيه بمثابه شمع ظاهر شد كه بضياء آن همه احوال باطن بدن بنظر آمدند ديگر
گفتند كه لطيفه كه مقام ان مابين دو ابرو و پست مايل بيك جانب با نفاس دو بافوت

نزد دیگر لطائف است وقتی نوری از وی برآمد و تمام مسجد را که در آن بودم بر کرد
پس از آن هم تجاوز نموده به نظر همه را مملو ساخت و مرا محو کرد و یکبار روز اجتماع بازار بود ما در
مسجد که محاذی آن بود نشسته که یک قوتی و تیزی از جان لطیفه برآمد و تمام اهل سوق را مسخر
و مغلوب ساخت چنانکه اگر او دست خود بلندی کردم تمام بازاریان دستهای خویش بلند
میساختند هم چنین هرچه میکردم تمامه جان فعل میکردند اما با این همه هیچکس شعور نمیداشت
دیگر گفتند وقتی مشاهده افتاد که نوری از عرش تا بلطیفه که مقام در تارک سر است
فالیض و زیر آن است و با هم متصل است دیگر گفتند که یکبار در حجره معتکف بودم دیدم
که سقف آن از میان دور شده و نمونه ستاره دری سبحانه تجلی فرمود و کنت کنزاً مخفیا
فاحببت ان اعرف بی تکلم نمود و معانی و اسرار آن بیان فرمود و با امثال این کلمات بسیار
کلام کرد ذکر برخی از کلمات معارف سمات و حالات کرامت آیات
قدوه ارباب محو و فنا عمده اصحاب صحو و بقا العارف بالله الشیخ حبیب الله قدس سره
که خال مبیر حضرت ایشان بودند و هم بنده کاتب الحروف جامع بودند میان علوم شریعت
و طریقت و حقیقت و متصف بجمیع اوصاف کمال آثار صفت شجاعت از ابتدای عنفوان
شباب از ایشان ظهوری نمود در فنون تیراندازی و برق اندازی مهارتی تمام میداشتند مکرر
با کفار که مقابله اتفاق افتاد بیک تیر انبار اهیم در ستادند و در صنعت خط نستعلیق کمالی
داشتند و تقوی و طهارت جبلی ایشان بود که من المبدا الی المنتهی در عفت و عصمت
ی بودند در جهان پیدا شدند و نشو و نما یافتند و در گذشتند و سماحت و عفو و حلم بمرتبه
میداشتند که در دیگری متصور نیست از گستاخی و بی ادبی و شوخی اتباع و خدام بوضعی
از تبسم و شکفته رویی در گذر میفرمودند که بنده گمان ان معامله ازین جرات میشدند

دیدار اعراف

و سماحت

بالجمله در این امر تخلق باخلاق حضرت غفور حلیم بل تحقق باین دو اسم بزرگوار بودند گویا روحی
بود مجسم بی آمیزش نفس بها تا که ختم این مقام اعتقاد نموده می آید و در صفت انقیاد
و تسلیم لارادة الله گوی مسابقت از ارباب این کمال ربوده بودند که کسی را امکان مسابقت
نگذاشتند نیستی و نفی وجود از سراپای ایشان تراوش میکرد بای میکرد بالجمله خصال
اربعه که عبارت از طهارت و خضوع و سماحت و عدالت است و مدار بر اینهاست
در ذات شریف ایشان بروجه کمال بودند و در عمر یازده سالگی قرآن مجید حفظ نموده مرا.
خواندند بعد از آن تحصیل علوم مشغول شدند بعض کتب پیش حضرت والد ماجد حضرت شیخ
محمد قدس الله سره خواندند و اکثری بر برادر کلان خود حضرت شیخ عبدالله سلمه الله تعالی
قرائت نمودند و تتمه تحصیل پیش حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم قدس الله سره
العزیز حاصل کردند و نیز از خدمت والد بزرگوار شغل طریقت اخذ نموده پیش ایشان
سلوک میکردند بعد از آنکه والد شریف ایشان ازین جهان رحلت فرمودند بخدمت
امام الطریقت قطب الحقیقت شیخ بزرگ حضرت شاه عبدالرحیم قدس الله سره
سعادت اندوز گشته اشتغال بجد تمام پیش گرفتند تا که برتبه کمال و تکمیل رسیدند
و حضرت شیخ بزرگ باجازت مشرف فرموده مثال بدین منوال نوشته عنایت نمودند

مثال

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا الصراط المستقيم والصلوة على رسوله محمد ذي
المنهج القويم وصاحب الخلق العظيم وعلى آله واصحابه هداة طريق الوصول الى الله الرؤف
الرحيم اما بعد فيقول الفقير الحقير عبدالرحيم بن وجيه الحق والدين الدهلوي غفر الله له ولوالديه واحسن
اليهما واليه ان الولد الصالح التقي النقي حبيب الله بن منبع الحقائق والمعارف شيخ محمد
البهلتي قدس سره لازم صحبتي وتعلم مني علم التفسير والحديث والتصوف وبقية اشغال

الطريقة العلية القادرية والچشتية والنقشبندية كثّر الله طالبيها وأوصل الله سالكيها الى رأيت
فيه أسرارها وأنوارها وآثارها فاستخرت الله سبحانه الاجازة الارشاد طالبي وصول الله وسالكي
السالكين الى الله فأمرني وألهمني سبحانه وتعالى ان أجيزه الايصال والارشاد فأجزته الارشاد
الطالبين والكمال السالكين اجازة ظاهرة عامة بمحضر من المشايخ العظام والعلماء الكرام والفقراء
ذوي الاحترام كما أجازني مشايخ الطرق المذكورة قدس الله أسرارهم ويده كيدي فمن بايعه
فكأنما بايعني ومن بايعني فكأنما بايع النبي عليه وعلى آله وأصحابه أفضل الصلوات وأكمل التحيات
وأسال الله لاجله الاستقامة والسداد على الطريقة المستقيمة والثبات والدوام على
الطريقة القويمة وأيضا أجزته التعليم علم التفسير والحديث والتصوف وبالله التوفيق الرفيق
والحمد لله رب العالمين آمين وهذا تفصيل أسامي المشايخ قدس الله أسرارهم وبعد از انكه
اجازت ارشاد يافته در وطن آمده بر مسند هدايت نشسته بافاده علوم ظاهر وافاضه
اسرار باطن مشغول گشتند مدام درس قرآن وحديث وفقه ميفرمودند وهميشه در مجاهده
ورياضت تا آخر عمر بودند بسيار اربعينات خلوت برآوردند وچند اربعين خلوت كشيده اند
كه باوجود بارها عام سكوت محض ميداشتند وبكار خود مشغول مي بودند عالمي از فيض صحبت
ايشان نور باطن حاصل نموده بسلوك هر كس كه توجهي بنده دل ميداشتند لابد در وي حسب
استعدادش بركتي ظاهر شد شبي برين بنده كاتب الحروف نيز بجد تمام توجه فرمودند
واين فقير بارها در حلقه مراقبه ايشان سعادت جلوس حاصل نمود اميدوار است كه بحكم
هم قوم لا يشقى جليسهم از بركت آن محروم نخواهد ماند ودر اسرار احكام شريعت وعقايد
اهل سنت رسوخي وبصيرتي وتحقيقي ميداشتند ودر وجدان معارف وارث الانبياء بودند
توحيد وجودي را بوجهي كه مذهب محققين است اعتقاد ميداشتند اما غالب بر ايشان

مشرب توحید شہودی بود چون ذکر ارکان و احکام شریعت بیان می آمد اسرار انها بجہت
التحقیق بیان میفرمودند و در امثال این امور این فقیر را اکثر اوقات بخطاب مخصوص
می نمودند و تعبیر ان اشارت میفرمودند و بدان اعتنا می داشتند افاده حقایق اگاه
شاه نور الله نقل کردند که دران ایام که ابتدا هنگام تحصیل ما بود باری خدمت ایشان
از اعتکاف اربعین بر آمدند روز جمعه بود مو بیرون آمده اصلاح میکردند دران وقت ما رسیدیم
و سلام کردیم دران حال ایشان بطرف من نگاهی کردند بمجرد ان نگاه دیدم گویا درمن
کیفیتی بود که داشتم و دران ساعت زیاده ازین معلوم نکردم پس بعد از مدت هشت
نه سال این مقدمه را بیکی از خادمان ایشان گفتم وی بخدمت ایشان اظهار کرد تبسم
کرده فرمودند که فلانی منت ما را یاد داشته است بعد ازین ماجرا روزی بخدمت ایشان
نشسته بودم فرمودند که فلان کس از تو چیزی نقل میکرد التماس کردم که راست می گفت
فرمودند که معلوم شد که این مقدمه شما را یاد داشت پس مهربانی و الطاف مبذول داشتند
افاده ایشان فرمودند که در مبادی حال که بملازمت حضرت شیخ بزرگ شاه عبدالرحیم
رضی الله تعالی عنه می بودم و سلوک می نمودم روزی بتقریبی در بازار رفته بودم دران
وقت دیده بصیرتم وا گردیده ناگاه نظر بر روندہ افتاد دیدم که جمیع حرکات وی بوی مستند
نیستند فعل فاعل حقیقی است که دران صورت ظهور نموده چون سابق ازان گاهی
مثل این صورت رویی نه نموده بود ازان معنی استغراب دست داد و تعجب روی داد
ازان وقت گاهی این صورت کاظاهر میشد و گاهی مختفی می گشت و در حین اقتضا دل مشتاق
ان صورت می ماند همدران ایام که روزی سلطان فرخ سیر بر سریر سلطنت جلوس
نموده داخل دار الخلافه میشد و سید عبدالله خان وزیر اعظم از قلعه بجهت استقبال

مخصوص

کہ این

برآمده ازدحامی عظیم صورت گرفت و صاحب زادگان بمقتضای صغر سن بجهت
تماشا از خانه برآمده بودند و ما با ایشان بودم پس دران هنگامه که هزاران هزار مردم مجمع
بودند صورتی عجیب روی نمود که جمله خلایق بمنزلهٔ یک بر فعل واحد را دیدم که یک حقیقت
فعلیه است که در هر یک جا بصورتی دیگر جلوه گری نموده است بعد ازان بتدریج ان ادراک
ملکه گشت افاده ایشان فرمودند که یکبار امامت نماز عشا میکردم چون برکوع رفته
دیدم که سر من غایب شده همچنان این صورت در سجده مشاهده کردم باز چون بقیام
رکعت ثانیه برخاستم سر خود را بکمال اصل یافتم باز چون برکوع و سجود رسیدیم حالت
اولی روی نمود ازین کیفیات تعجبها میکردم اخرها بر دو همه وجود خود را معدوم یافتم و فنا
کلی حاصل گردید افاده ایشان فرمودند که باری باربعین نشسته بودم ناگاه نظرم بسوی
خود افتاد دیدم که در من نوری بهرنگ ذهب پیدا شده که بدان حقیقت همه اشیا حاکی
در رنگ چراغی که بوی اشیائی که در تاریکی باشند نظر می ایند پس بدان نور حقائق جمیع
اشیا میدیدم و این صورت تا بعد پاس روز نمودار بود بعد ازان چنان کیفیت شد
که گویا پرده بر چشم ما بسته اند ازین ماجرا اضطراب تمام و قلق مالا کلام پیدا شد و تمام
شب هم بدان حالت گذشت روز دیگر اشراق بازان کیفیت مقصوده عاید گشت
پس در تماشا حقائق اشیا افتادم اول نظر بر شیئی که در صحن مسجد بود افتاد دیدم که
فیض الهی از جانب بیخ او پیدا میشود و شاخ و برگ گردیده ارتفاع می گیرد در رنگ
زمین دوز آتش بازی که ازوی شرارها بر می ایند و بر هیات مخصوصه متناسبه بلند
می شوند و دران وقت حقیقت تجدد امثال واضح گشت و معلوم گردید که مراد از ملکوت
السموات والارض همین وجودات نورانیه است که همه اشیا را در عالمی که فوق زمان است

تابند و هم چنان بدان نور بهر چیز از چوب و سنگ درین نظر میکردم و وجود نورانی
و سوای وجود ظلمانی می دیدم و در ضمن آن اسما الهیه که اصول الاصول همه اشیا هستند
مثلا اسم مبارک المبین که اصل الاصل وجود جدید است مشاهده میکردم و در آن وقت
وجود خود را می یافتم که مانند فواره دریا محبت است که گویا از آن بحر می جوشد
و در همان بحر می افتد و شب و روز در سیر آفاق می بودم چون بفضل الله سبحانه
این سیر تفصیل میسر گشت رجوع بسیر انفس افتاد پس دیدم که اول از راه پا بپایان
فرود در آمدم و بدان نور اول حقیقت جزو جزو را جدا جدا مشاهده نمودم و مقام هر چیز
که در عالم موجود است در وجود خود را ادراک کردم تا که بسیر راس خود رسیدم پس
ما بین ابروها چنین نوری ذهبی رنگ پیدا یافتم که بر مثال چوب نی است دراز که با آسمان
متصل گشته و هر چیز که می خواهد ادراک می کند و فرود می گردد گویا همان است حس مشترک
و ادراک آن وقت می خیزد و دیدم که جمیع حواس ظاهره و باطنه چون سمع و بصر و حافظه و خیالی
نیز بمنزله زبانهای چراغ هستند مقدار یک انگشت بالوان مختلفه بعضی اصفر و بعضی احمر در
عصبه که این قوی مودوع اند فیض الهی بصورة این زبانها ظاهر میشود برنگ روغنی که چون
بر سر فتیله می رسد شعله گشته نمودار می شود و معاینه شد که این فیض از هر دو جانب
پشت رفته می آید و جانب روی اتیان می نماید در آن وقت واضح ساخته
که از جهت همین سر شارع علیه الصلوة والسلام از ضرب علی الوجه نهی فرموده بود از آن
ظاهر شد که از زیر پستان چپ جانب مضغه صنوبریه قلبیه نوری سرخ رنگ ریزش
می نماید و از آن چنان ارتفاع و انتشار می پذیرد که همه آفاق را فرو می گیرد و باین نور
معاینه کرده شد که محاذی ناف جانب یسار چیزی هست و در واقع زهره همان است

عالم

از وی مقدار سر چهار انگشت نوری شعله دار ملتهب است و در وی فی الجمله کدرتی هم است
و التهاب آن سراسر فخر و نازش است با آن مرتبه که گویا کمالات همه عالم در وی محصور است
و خیال واضح گردید که نفس همین است و این لطیفه چون بدین لطیفه می آمیزد تمامه تیره و سیاه
میگردد و همین سبب مورد لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن
می شود و همدران اثنا که التهاب آن جوشش تمام مرز دل ها رسد که از لطیفه که مقام آن بالای
حاجب یمین است زجری و توبیخی بران نفس متوجه گشت و بمجرد ظهور این منع التهاب
آن فرونشست و بالکلیه مختفی گردید و معلوم شد که آن لطیفه زاجره روح است و دیگر
منکشف گردید که مسامت قلبیه مضغه بالای حاجب لب دل لطیفه ایست پس نورانی
بر شکل صنوبری که نوک سر او سیاه است و آن معلق می ماند و این مضغه صنوبریه را با آن
لطیفه علاقه هست بسان رشته رقیق باریک نورانی و کیفیت آن لطیفه آنست که
بر یک قرار نیست گاهی منقار خود را در لطیفه سمعیه و وقتی در بصریه و هم چنان در لطیفه
تخیله و واهمه و حافظه می اندازد و بسبب آن در این حواس قوت ادراک پیدا می شود
و مکشوف گشت که لطیفه دراکه که در حقیقت قلب او است همان است و وجه تسمیه او
بقلب تقلب او است بحواس ظاهره و قوای باطنه بعد از آن در تارک سر لطیفه مقدار
دال نخود که یک جهت دارد نمودار گردید که از وی خطوط نورانیه در رنگ امتدادات
شعاعیه شمس بر می آیند و همه اشیا را احاطه می کنند و از عرش گذشته بذات مقدس
می رسند و دران وقت که عرش عظیم مجید است و ندی ناچیز محض میگردد و او را انتهای
نیست عروج روحی هم ازین طریق می شود و نفخ روح که مدلول نفخت فیه من روحی است
نیز ازین راه است و دیدم که حقیقت انا که دران لطیفه مودوع بود از جان طلبی گذر کرد

در ذات مضمحل گشت و هر وقت که می خواستم عروج ازان راه میکردم پس اضمحلال
انا در ذات الهی بر وجه اکمل واتم متحقق گردید که باز عود نه نمود و معلوم گردانیدند که ادای
امانت که در کریمه تؤدوا الامانات الی اهلها وارد است اشارت بهمین رجوع انانیت
است بذات او تعالی که ازان راه می شود و مراد از انانیت که در آیت انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا واقع شده همین انانیت است که آنرا در مرتبه انسانیه امانت نهاده اند و معنی
کان ظلوما جهولا است که ظلومی آنست که آن امانت را از آن خود فهمید و جهولی بجهت آنست
که ندانست که این چیز ودیعه بجز امانت بیش نیست افاده ایشان فرمودند که روزی
در واقعه دیدم که چیزی است بر مثال قبه که اطفال از پرچهای ثیاب بر شکل آدمی میسازند
وان لعبت چیزها که بالوان عجیبه و رنگهای غریبه اند پیش ما می اندازد و ما را تماشای آن
بسیار لذیذ می نماید و از دیدن انها تنها می کنم و ملتفت می شوم بعد ازان ازوی مرا ملالتی
گرفت پس یکی را ازانها گرفته تامل کردم دیدم که برگهاء کهنه اند که یکروی رنگهاء گوناگون
دارند و روی دیگر همان برگ ساده است پس ازوی بسیار متنفر گردیدم وان لعبت را
پاره پاره نمودم و چون ان پارچها را از یکدیگر وا کردم از اندرون ان یک انگشت برآمد
بعد ازان متنبه گشتم چون در تعبیر ان واقعه تامل کردم منکشف ساختند که ان شکل لعبت
عبارت از نفس بود که مقام ان برابر ناف است وان الوان مختلفه که می نمود خطرات
وهمی بودند که پیش لطیفه که محاذی قلب جانب راست مثل آینه است می اندازد
والهام فرمودند که علاج ان دفع آن جمع است پس چون انرا اختیار کردم چون مرتی
برآمد از جای که مقام نفس است غوغای بلند شد که ولوله تا فلک رفت و سوخته گشت

هم چنان چند روز این شور و غوغا می شنیدم بعد از ان آنرا از جای وی بر کندم دیدم که ریشهای
بیخ او مانند ریشهای پیاز از هر طرف بر می آیند و معلوم گشت که ان عروق مبول متعدد
دی و خواهشهای گوناگون و تعلقات او بودند چون همه عروق او کنده شد آرام حاصل
گشت والحال روی نمود والحمد لله علی ذلک افاده ایشان فرمودند اول بار که بر من توحید
ظاهر شد وجود خود را مانند نقطه دایره هستی حق می یافتم بعد از ان چون انانیت فانی گردید هستی
او را سبحانه در خود در رنگ بادی در پوست که انگران بوی میدمند و همه آثار بوی مستند
می باشند ادراک نموده می آید افاده ایشان فرمودند که بعد فنا انا النفس حکم آفاق بنده
می کند و صاحب این مقام نفس خود را از غیر خود ممتاز نمی یابد و در همین مقام معنی حدیث نبوی
علی مصدره الصلوة والتسلیمات که لا یومن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه متحقق میگردد
افاده ایشان فرمودند که وقتی بر سالک می آید که توجه حقیقت او بسوی عالم ارواح می
شود دران زمان ارواح انبیا صلوات الله علیهم و ملایکه سلام الله علیهم و ارواح اولیا
رضوان الله علیهم باو متوجه میگردند و این فقیر با رواح اکابر طرق قدس الله اسرارهم
در عالم معامله فردیا صحبت داشته دقیقها یافته صورت بعضی مشاهده کرده و قبر بعضی را
زیارت نموده چنانچه یکبار دیدم که حضرت سید آدم بنوری قدس الله سره در مسجد
میان در جنوبی ان نشسته اند و حضرت قبله گاهی در صحن مسجد نشسته دران اثنا شیخ قدری
نا شکر نیاز آورد پس حضرت قبله گاهی بجهت ساختن شربت مرا اشاره فرمودند
و ما شربت تیار کرده و صاف نموده حاضر کردم حضرت قبله گاهی پیاله را از دست
ما گرفته خود با ادب تمام پیش حضرت سید بردند او شان بتعظیم حضرت قبله گاهی را
با بکفتند و پیاله را گرفته سیر بیاشامیدند و بقیه را بدیگر یاران قسمت فرمودند حضرت

مانند نقطه در میان

فیضها

شیخ بدیع الدین شاه مدار را قدس سره دیدم که ایستاده اند و صورت نورانیه میدارند
و دستار بر سر ایشان سفید است و بالابند سیاه و برای زیارت مزار پر انوار حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرهندی قدس سره شوق هرچه تمام تر میداشتم و بنا بر
منع قلقی قوی در خود می یافتم ملکه قریب بود که احرام زیارت بر بندم و سفر بی اختیار نمایم
درین اثنا در واقعه دیدم که گویا حضرت مجدد در حجره من تشریف میدارند و می فرمایند که
فیض من همه جا هست از آن بار آن قلق تسکین یافت اگرچه در آن رؤیا هم صورت
مبارک ایشان معاینه نکردم و ارواح جمیع انبیا را صلوات الله علیهم در صورت ماهیان مشاهده
نمودم دیدم که همه مسجد و مدرسه از صورت ماهیان پر است و در همه جا الوف ماهی پیدا
بر بعض از آنها تمام شکل ماهی ظاهر است و بر بعض صورت ناقصه و بعض خیالی هستند که
یک ماهی کلان است و در روی لب ماهی مندرج اما همه آنها بحیات حیات حوت اعظم
زنده بس در آن وقت ما می خوانیم که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و صل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین و چون لفظ و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین بر زبان من جاری میگردد می بینم
که سری ازین کلمه پیدا می شود و در همه آن ماهیان داخل میگردد و بسبب آن همه را سرور
و اهتزاز حاصل می شود چنانچه بادی در شکل شیر وغیره که از توپ میانزند داخل میشود
و به اجنبش میدهد پس معلوم کردم که این صور ارواح انبیا صلوات الله علیهم هستند
و نکته امر بصلوة بجمیع انبیا دریافتم و سر تشبیه ارواح ایشان بصورة ماهی از کلام مولوی
روم قدس سره می توان دریافت آنجا که فرموده ؎ هر که دید آن بحر را او ماهی است
هر که دید الله را اللهی است ؏ و فرموده ؎ هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
وانکه بی روزی است روزش دیر شد ؏ و یکبار شیخ تربیت که یکی از مخلصان بود

استمداد توجه کرد چون در خلوت نشستم و خواستم که توجه کنم دیدم که صاحب الطریقه
حضرت خواجه نقشبند قدس سره ایستاده اند سفید رنگ با صورت نورانی میانه قد
محکم بدن پس بمجرد مشاهده الصورت غیبت بر شیخ مذکور غلبه کرد چنانکه دیر الاصلاهم
بودی ماند درین اثنا شیخ لطاف چره دست دراز کرد و از حرکت ان بافاقت آمد
و گفت که از مدت از روی این چنین غیبت و بیخودی می داشتم باری این وقت
میسر آمد و یکبار خود را دیدم که بر هوا خیازه وار میبردم تا که در بلده اجمیر بمقبره حضرت خواجه
معین الدین چشتی قدس سره رسیدم و زیارت قبر شریف ایشان کردم از ان مزار
پر انوار را از سنگ سفید دیدم و احاطه ان مقبره را دود دریافتم پس چون از جا دمان
انجا کیفیت ان مقام استفسار کرده آمدیم چنان نشان دادند که مشاهده کرده بودم که در
جای دری ایام دیدم که در هر زینه ایشان تصویر حضرت پیر دستگیر و حضرت خواجه معین الدین
قدس سرهما پیداست ادب کردم و پای خود را با احتیاط می نهادم افاده ایشان فرمودند
که شبی در واقعه ام المومنین حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها را دیدم که گویا چارپائی
گسترده است و بر ان ایشان نشسته اند و لباس سفید می دارند اما بطور زنانی که زوج
شان زنده باشند و متصل ان چارپائی دیگر است و بر ان سه کس دیگر از ازواج طاهرات
نشسته اند و لباس فی الجمله رنگین می دارند اما بوضع نسوانی بی شوی و عمر شان از عمر حضرت
خدیجه کبری کمتر معلوم میشود پس دران وقت گویا سخت محجوب میشوم و از غایت
ادب و فرط خجالت خود را ملامت هر چه تمامتر میکنم که در حضور ازواج طاهرات آمدن
کمال بی ادبی است باز گویا در همان حال در دل القا شده که تو فرزند ایشانی و هستی
فرزندان را پیش امهات و والدات آمدن باکی نیست افاده ایشان فرمودند

که وقتی یکبار مجلس سماع بود و ما زیر دیوار روضه شیخ ابو الفتح و شیخ ابو الفضل نشسته بودیم
ناگاه دیدم که نوری مثل برق از هر دو قبر ظاهر شد و بقوت تمام در من نفوذ کرد چنانچه مرا
سخت مضطرب ساخت نزدیک بود که برجهم و رقص کنم و نعره زنم اما همان لحظه صورت حضرت
قبله گاهی مرشدی نمودار گردید و مرا تسکین بخشید پس اگرچه بظاهر از من هیچ نعره بر نیامد
و اضطراب ظاهر نشد اما دیدم که حقیقت من می رقصد و اضطراب عظیم می کند و این
حال تا قریب یک ساعت نجومی بود پس چون در ظاهر من حرکت و جنبش پیدا نشد
آن نور در رنگ دو شعله از راه هر دو چشم من بر آمد و مقابل من دو شیخ نشسته بودند
که هر دو را بالای سماع در رقص هیچ مناسبتی نبود آن هر دو شعله را در آنها آویخت پس هر دو برجستند

افاده در مقدمه توحید وجودی و شهودی

و وجدی و رقص عظیم کردند افاده ایشان فرمودند که فرق در میان توحید [وجودی و توحید] شهودی آنچه
این فقیر را فهمانیده اند اظهار می نماید که توحید وجودی آنست که فی الحقیقت وجود ما سوا [نیست]
ذات حق را نیست آنچه وجود است بر اینه مر ذات حق راست چنانچه عرفا تحقیق فرموده
و این مسئله حق است اما این از روی علم لدنی است این خود در شهود نمی آید الا
ما شاء الله از روی عرفان فهمیده اند کاتب حروف می گوید که توحید وجودی و توحید [علما]
شهودی آنچه این فقیر را فهمانیده اند اظهار می نماید که توحید وجودی مسئله حقانی است
و بیان نفس الامر است قطع نظر از عرفان عارفین که در واقع وجود خواه وجوبی باشد
خواه امکانی خارجی باشد یا ذهنی وهمی باشد یا خیالی همه با الواقع و نفس الامر ثابت [نیست]
و ذات حق را بی شرکت غیرش غیر موجود نیست زیرا که موجودی وجودی می باشد
و چیزی را با ذات سبحانه [نسبت] هم نیست زیرا که این معنی هم نوعی تحقق می خواهد تا بآن منشأ
انتزاع غیریت شده و آن در بالای ذات الهی مقصود نیست و این مقدمه است

حق ذو جهات

حق و مطابق نفس الامر و از قبیل احوال نیست که بکسب تعلق دارد بلکه تا کسی را از حق علم
ذاتی خود عطا نفرماید آن را در نمی یابد و از قبیل یافت است از قبیله دید نیست و بیان
نفس الامر است نه آنکه مردمان این چنین می بینند که از تغیرات امور شهودیه باشد قوله
قدس سره و آنچه طلبا از روی مشاهده می بینند سببش دیگر است چونکه صور اکوان در
صفحهٔ خیال بسبب تخیل انتقاش یافته است و بسبب نورانیت ذکر ما ذکر که بآن رنگین
شده است آن نقوش را ملون بنور ذاتیت می نگرد و این در وقت سیر آفاق است
اما چون طالب از این مقام درگذرد از نقوش خیالیه ذهول ورزد صورت نفس در خیال
رنگین می یابد و از صورت خیالی نفس ذاهل نمیشود الا ما شاء الله زیرا که خیال در حیطه
نفس است کاتب حروف گوید یعنی توجه شهودی که از قبیل احوال است و بیان حالتی
از حالات بر دو نوع بود یکی آنست که در وقت سیر آفاق پیش می آید و آن عبارت
از دیدن نقوش اکوان است منور بنور ذکر اگر سالک در مرتبه یاد کرد است یا بنور ملکه
اگر ملکه توجه و یادداشت یا بنور رنگ مذکور اگر ملکه توجه و یادداشت او را حاصل شده و سببش
آنست که نفس این سالک چون بآن نور ملون شده بمنزله عینک مرئیه اکوان را
گردیده پس بآن نفس بر هر چیز که نظر می اندازد آن چیز را بهمان یک نور منور می بیند
و این را شهود واحد تعالی می داند و این هم وجهی دارد اما تفرقه در نور مذکور بغایت دقیق
است و نوع دیگر آن است که طالب را در وقت سیر انفس پیش می آید و آن عبارت
است از دیدن نفس بتبه بساطت ملون بنور یادداشت یعنی چون سالک از توجه
باکوان درگذرد و تمامت توجه او منحصر در نفس او می باشد و از اکوان ذهول روی
می نماید پس در آن حال نور دار نظر او رفته یک شیء وحدانی صفت که آن نفس وی است

متنور بنور الهی شهود میگردد وازین شهود نفس او را ذهول نمی شود زیرا که خیال نفس را
متلازم است واین شهود کار خیال است هکذا سمعت منه قدس سره قوله قدس سره
این است معنی قول حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز که اهل الله بعد از فنا و بقا
آنچه می بینند در خود می بینند و آنچه می شناسند در خود می شناسند حیرت ایشان
در وجود خود است انتهی واشاره باین دو لفظ می بینند و می شناسند و باین دو در ترجمه
فارسیه است کاتب حروف گوید که لفظ می بینند اشارت توحید شهودی است
که تعلق بدید و شهود دارد و لفظ می شناسند اشارت توحید وجودی است که تعلق
بمعرفت دارد این معرفت نیز جز معرفت وجود مطلق حصه خاص که نصیب این مظهر خاص
که نفس سالک است شده میسر نمی آید اعنی چون می شناسند که تحقق وجود ما در حقیقت
مرحق راست سبحانه از آن ما نیست پس تحقق جمیع ممکنات هم وی سبحانه وغرض
ازین کلام آنست که توحید وجودی بیان حقیقت نفس الامر است قطع نظر از کشف
مکاشف و شهود شاهد و توحید شهودی از قبیل بیان حالات است که سالک را
روی می نماید افاده ایشان فرمودند که اکثر اهل شهود مشاهده حق را در عوالم می کنند
مبتدیان در عالم ناسوت که در وجود نورانیه باشند در عوالم ارواح و عالم ملکوت و هم چنین
در عالم جبروت و سببش علاقه حبی است باین عوالم پس تا که انسلاخ کلی کما ینبغی از جبه
جلد نا از محبت این وجودات که همان است سبب ارتباط باین عوالم روی نه نماید
ازین شهود بر نمی آید و چون بفضل الهی ازان بر آید شهود غیب پیش آید و چون بکرم
الهی غایت او تعالی از محبت وجود خود بمراتبه منسلخ گردد الله الله بیرنگی ذاتی شانی
مشرف گردد لیکن چون او را باز گردانند پس در وقت سیر من الحق الی الخلق

شهود في النفس رجوع مي كنند چنانكه گفته شده كه از صورت خيالي نفس ذاهل مي شود
چنانكه از بيرنگي خالي مي باشد و شايد كه از لفظ حيرت كه در قول حضرت خواجه بزرگ واقع شده
كه حيرت ايشان در وجود خود است اشارت بهمين بيرنگي است والله اعلم بدقائق ايشان
فرمودند تا كه وجود علمي هم باقي است فناي اكمل اتم نيست و چون سلب وجود علمي كه عبارت
از قوت عرفانيه است در نهايت فناء حقيقي كه تعبير از ان بموت كرده اند ميسر نيايد و اين معني
بوجه اكمل جز در صديق اكبر رضي الله عنه در ديگري معلوم نميشود و اشارت بهمين معني است آنچه
در فضائل ايشان در بعض احاديث آمده كه قال النبي صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى
ميت يمشي على وجه الارض فلينظر الى ابن ابي قحافة او كما قال و در حق ديگري اين لفظ معلوم نيست
كه وارد شده افاده ايشان فرمودند كه روزي در مقام قرب تامل واقع هرچند نظر دور
دور رفت كسي از اوليا باعتبار اين جهت خاص فوق حضرت مرتضى علي كرم الله وجهه ديده نشد
و در همين جهت ديگري فضيلت بر ايشان نظر نيامد ايشان به مركز اعلى اين جهت هستند
و لهذا مبدأ طرق عرفان ايشان واقع شده اند افاده ايشان فرمودند كه قول اكابر است قدس الله
اسرارهم كه من عرف الله كل لسانه و قول بعضي ديگر كه من عرف الله طال لسانه و هر دو قول
صحيح و صادق اند زيرا كه قول اول ايشان در موقفي است كه در مرتبه اسماء و صفات باشد كه
چون انوار ظهور اسمائي منكشف مي شوند و علوم و اسرار انها روي مي نمايند هر علم را غنيمت
مي شمارد و بالضرورت باظهار ان مبادرت مي كند و كل لسان در معرفت ذات سبحانه
است كه بي نشان و بيرنگ است و بآن بيرنگي كه خارج است از احاطه علم و ادراك
ساحت و تعقل مي شود و فاني ميگردد و زبان تعبير تواند نهان و بهمين معني وارد قول
سعدي شيرازي قدس سره — كان را كه خبر شد خبرش باز نيامد افاده ايشان فرمودند

که شیخی سوال کرد که چون حق سبحانه همه وقت و همه جا حاضر است و او را مکانی نیست فضلا
عن یکون له مکانا خاصا پس نکته در عروج فوق العرش در معراج چه خواهد بود گفتم که عرش
و ما فیها همه از عالم چون است و او سبحانه در مرتبه وجوبی خود که کمال انسان عبارت از قرب
و وصول بان مرتبه است بیچون و چون تا که در مقام چونی است او را وصول بیچون جز علمی و ذهنی
بیش نیست و چون خروج از عالم چون که عروج فوق العرش باشد خارجی و نفس الامری متحقق
قرب خارجی و وصول حقیقی به بیچون میسر آید و چون رسیدن بان مقام عالی مخصوص باین سرور بود
صلی الله علیه وسلم در آن جناب این نحو صورت بست افاده در شعور ایشان ذکر حدیث
نبیان صلی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم مایة مرة وانچه علما و عرفا در توجیه آن ذکر کرده اند واقع شده فرمودند
که سر در عروض غین آنست که قلب مقدس آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مشاهده ذات
بحت معرا عن جمیع الشیون والنسب والاعتبارات که غیب مطلق است میسر بود آن درجه
مخصوص است بان جناب و انزا استتارا آنا فآنا لازم است پس با وجود بقیه بشریه مشاهده
بجز آنکه کالبرق الخاطف باشد و هر آن تجلی و استتارا روی نماید ممکن نیست و آنکه تجلی دائم
باشد بدون اعتبار نسبت و صفات نیست پس غین کنایه است از همان استتار است
و همین سبب احتیاج بود بدوام استغفار از ذات ایشان در تاویل آیه کریمه ومن احسن دینا ممن اسلم
وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهیم حنیفا فرمودند که ازین اسلام مراد حقیقت است و
تفصیلش در حدیث وارد شده که لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به
و اختیار کردن این جز بعد التزام احکام شریعت که مراد از تبعیت ملة ابراهیم حنیف است و نیز
این اسلام ورای احسان است که همان است محاضره و باشتغال و اکتساب حاصل میشود
و اسلام حقیقی که ثمره طریقت است بعد تهذیب نفس بریاضات شاقه و جذبه الهیه است

ومعرفت در ضمن طریقت حاصل میشود تحقیقش آنست که شریعت عبارت است
از بیان احکام که در قرآن مجید واحادیث وتفاسیر وشروح وکتب ادب که تفاصیل عبادات
واذکار واعمال صالحه وافطار وفضایل شکر وصبر وغیره از منجیات وبیان مهلکات
که رزایل اند وطریقت آنست که آنچه مبین شده آورا تملیک نفس خود سازد بسبب
ریاضات وتحت تصرف خود آرد وتا مالک نشود بحقیقت نرسیده است وحدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بیان مرتبه حقیقت است ومفهوم مقابله او حدیث
شریف شاهد است من اعمال ای کسب طلب المنجیات ودفع المهلکات بما علم ای
علم من الشریعة فالمراد به هذه الطریقة ورثه الله تعالی ای اعطاه الله علما ای علم المعرفة من
لدنه لم یعلم من الدراسة افادات آنجناب فرمودند که سرور درد شرح آنست که آدمی مرکب
است از عالم خلق وامر وچون بمرتبه روح بود که بعالم امر تعلق دارد مشاهده تقدیر الهی اورا
حاصل میشود ودر حکم آن مقهور وفانی الحال نیز بوقت غلبه حکم روح وچون به بشریت درآمد که بخلق تعلق
دارد واختیار وارادات ظهور نمود مشاهده قدر مختفی گشت واحکام معاش ومعاد پیدا شد
وضرورتی بروی نمود که افعال هردو اورا بایه کرد وذنب بود که درین مقام استقلال واستبداد رای که
منشا انانیت است بروی نماید پس الله تعالی شرع نازل فرمود وامر ونواهی در امور معاش
ومعاد مقرر نمود تا آدمی در ان افعال برای خود تا فتنند خود را در احکام الله درده وارادات خود را
مکسور داشته در تصرفات کالمیت بین یدی الغسال گردد ودر احکام الهی اورا فنا حاصل شود
وفنا که مقصود است وحقیقت بندگی است در هر حال اورا حاصل باشد پس هرکه مرتکب
خلاف شرع است وتابع نفس خود از فنائی بهره است والله اعلم افادات آن در معنی حدیث
که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعونی ما ترکتکم فانما اهلک من کان قبلکم کثرة سؤالهم

واصلاتهم علی انبیائهم فرمودند که اسلام انقیاد است در شرایع الهیه را بغیر فضولی و چون شارع
صلوات الله علیه و سلامه بحکم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة بر او ورد است بالبصیرت
مقدار نافع است پس سوال و تحقیق و تدقیق بجز فضولی که مورث بلای است نخواهد بود افادهٔ
ایشان در بعض حدیث که وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه میفرمودند که حق سبحانه میفرماید
که از تاثیر وی در نفوس جمله ذکر نا پیدای شود وی هرگاه ذکر کند همه ذکر نفوس وی متلون
شوند پس بار او را ذکری کنم در ملاء خیر یعنی او را محبوب گردانم بوجهی که همه عالم از ملائکه و انس و غیرهم
بحب وی مملو شوند چنانچه در حدیث وارد شده اذا احب الله عبدا نادی جبریل علی قوله
صلی الله علیه و سلم فیوضع له القبول فی الارض افاده ایشان فرمودند که زیادتی در ایمان
بحسب کمیت ثابت است چنانچه کریمه لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم ظاهر ابران دلالت دارد
و مقتضای آن احادیثی که دران باب وارد اند نیز بحسب ظاهر همین است و از روی کشف
و وجدان الفقیر ضمن الهم متحقق شده و در حدیثی که وارد شده که ایمان یک کس کایمان سبعین
رجلا منکم خواهد بود اشارت بران می کند یعنی جماعه کثیر بایمان یک کس متلون خواهند گشت
و ایمان هر یک از ان جماعت جزو ایمان خواهد بود پس ایمان وی بسبب کثرة اجزائش
بمنزله ایمان سبعین رجل خواهد شد و از همین است که یک کس بمنزله امت نازل می شود
چنانچه در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام وارد شده کان امة قانتا لله
و در خطاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا ایها الرسل واقع شده بود و اگر چه ازدیاد
کیفیت هم محتمل است اما ظاهر از روی احادیث و نفیاً از روی کشف و وجدان همان
اول است افاده ایشان فرمودند که در بعض احادیث وارد شده است که چون کسی
می میرد حق سبحانه از فرشتگان می پرسد و حال آنکه او عالم تر است گوی بانکس با خلق

الی قوله

چه معامله داشت اگر نیک معامله بود با وی هم چنان کنید واگر بد معامله بود با وی همان سلوک
در زید اگر چه فی نفسه در وی دیگر صفات حمیده باشند او کجا قال و سر در آن آنست
که تمام شریعت در حقیقت همین معامله است یا با حق است یا با خلق اما در حق الله سبحانه تعالی رحمت
بر غضب سبقت یافته است و در حق الخلق سلطان الحکم استیلا دارد یا لجمله بد معا
با برادر بروی اطلاق خلق آمده خواه بقتل باشد خواه بوضع دیگر موجب وبال و نکال است
و بر جنین که هنوز مرتبه علقه باشد اطلاق خلق واقع شده چنانچه خدای تعالی میفرماید ثم جعلنا
نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة الآیة پس از این حکم اسقاط حمل مستنبط می شود که ممنوع است
بمنزله واد باشد و در حکم هدم بنیان الرب بخلاف عزل که ازاله منی است و هنوز حکم نطفه
که بعد قرار در رحم باشد و بروی جعل الخلاق یافته نگرفته است و حکم بنیان نیافته تاهم
او واجب الاحتراز باشد معهذا بعضی جا مکروه گفته اند والله اعلم بالصواب افاده ایشان
در معنی بیت مولوی روم قدس سره که ؎ من ز قرآن مغز را برداشتم ؏ استخوان پیش
سگان انداختم • فرمودند که قرآن دو قسم است وارد شده بعضی آیات آن محکمات اند
و بعضی متشابهات پس محکمات که هن ام الکتاب بمنزله مغز است و متشابهات
که انزال آنها محض برای امتحان و اختبار است بمنزله استخوان است پس آنانکه راسخون
فی العلم هستند محکمات را برای تبعیه و عمل اختیار می کنند و آنانکه زیغ فی القلب
دارند و بمنزله سگان هستند در پی متشابهات افتاده اند پس در این بیت تعریض
بآن معنی فرمودند افاده ایشان فرمودند که از خدای تعالی محبت تمام و حضور دوام باید خواست
افاده ایشان فرمودند که یکبار عزیزی بزرگی صالحی که صاحب ارشاد بود پیش ما شغلی
از اشغال طریقت بیان کرد مرا طور آن خوش آمد قصد کردم که آنرا بعمل آرم و در زبان شغل عالم

چون از مجلس برخاسته خواستم که اندرون خانه روم در دروازه رسیده بودم که بطریق
الهام این آیت که ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل ورود دل پیدا کردند پیش ازان معلوم شد
که آنچه از امور سلوک معمول بزرگان ماست در حق ما یاران همان مرضی است ازان وقت
قصد آن شغل از خاطر ما برفت و هنگام شب الف بیگ هم در واقعه دید و با گفت که دیدم
که با شما هر دو برادر سواره در راهی میروند و ما بر زمین ایستاده ایم و بمن التفات نمی کنند هر چند
آواز می کنیم قدری متوقف شده روانه گشتند ولیکن بسوی ما متوجه نگردیدند معلوم شد که آنچه
را شما است همان بجا است افاده ایشان فرمودند یکبار این مکتوب بحضرت ایشان از نوشتند
که قدوة الواصلین زبدة العارفین حضرت میان شاه ولی الله بود از فقیر حبیب الله بعد از سلام
معلوم نمایند قصد فقیر بود که برسد اما بسبب بعضی ترتیبهای الهی که از الطاف خفیه است
نمی توانم رسید دیگر آرزو جانب حضرت قدس سره استاذنی معلوم شده است آنچه
مکالمات و مشاجرات فیما بین ایشان و فلانی رفته بود ظاهرا از ایذا و تسلی شده است
از آنجاست که عفو فرمایند و دعا و توجه فرمایند که خلاص شود اگرچه حالا طبیعت ایشان را کراهت
نمی آید اما از حالت گذشته اثری باقیست والسلام علی من اتبع الهدی افاده ایشان
نقل فرمودند که حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره در یک مجلس که جمعیت اهل
سپاه بودی که از سرآمد علماء آن دیار بود اتفاق ملاقات افتاد و ظاهر به امر لطیفه تصوف
که بیعت و اراده و مجاهده است که ثمره آن مکاشفه می باشد اعتقاد نداشت پس
حضرت شیخ مذکور خطاب نموده فرمودند که شما کی مرید شده‌اید مرید گفت که ایا این طریقه
از شرع ثابت می شود که التزام آن باید نمود حضرت شیخ فرمودند که حجج شرعیه چه اند
کتاب و سنت و اجماع و قول مجتهد نیز حجت است و این امر به همه اینها ثابت است

بزرگ شمیر

میر گفت

بر گفت که چگونه است این را بیان باید کرد فرمودند اما کتاب آنست که حق سبحانه میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون در این آیت
مراد از ابتغاء وسیله چیست بر آنچه مفسرین از عمل صالح وغیره ذکر کرده اند بیان کرده فرمودند
که این معنی مراد نمی تواند شد زیرا که ایمان مراد نیست چرا که خطاب با مومنان است که عمل صالحه
در تقوی که عبارت از ائتمار اوامر واجتناب از مناهی است داخل است هم مراد نمی تواند شد
که قاعده عطف مغایرت را می خواهد وترتیب در ذکر اقتضا می کند که آن چیزی است که بعد
تقوی باشد پس از آن جهاد که ثمره فلاح است وآن چیز همین ارادت وبیعت بمرشد است
بعد از آن جهاد در ریاضت تا فلاح که عبارت از وصول بذات است حاصل شود پس مرید
را بدل بسیار قبول کرده اعتراف نمود فرمودند اما حدیث آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند صحابی را که کیف اصبحت مومنا حقا فقال ما حقیقة ایمانک قال اسهرت
لیلی واظمأت نهاری حتی استوی عندی ذهبها ومدرها وارایت اهل الجنة یتزاورون واهل النار
یتعاوون وکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا فقال اصبت فالزم وکما قال پس از این حدیث
معلوم میشود که سهر وجوع که شعبه از جهاد است ثمر تخلیه وتحلیه وکشف غیبات است وامر
بالتزام آن هم معلوم گردید وطریق تصوف همین است واما اجماع پس الوف علما
صلحا از زمن النبی صلی الله علیه وسلم الی یومنا هذا این طریقه اختیار نموده اند وهم خود را
بر آن مقصور داشته اند واما قول مجتهد آنست که مشهور است امام اعظم رضی الله عنه فرموده اند
لولا السنتان لهلک نعمان ودر حق شیخ فرید الدین عطار شهاب الدین کوتیه می گفت که عالم
ثقه بودند فرمودند که اوشان گفته اند که این دو سال همان بودند که امام در این مدت
از خدمت امام جعفر صادق رضی الله عنه استفاضه راه باطن نمودند پس معروف شد

ذهبها

و قصد نمود که بخدمت ایشان استفاضه نماید اما بسبب سفری که در آن وقت دکهن در پیش آمد
این معنی صورت نبست افاده آنجناب نقل فرمودند که میر ابوسعید که یکی از مریدان
خاص حضرت شیخ بزرگ شیخ عبدالرحیم قدس سره بودند روزی بخانه ایشان رفتیم مرا اندرون
خانه خود بردند و آن را نمودند دیدم مصفاست پس هیچ چیز از اساس البیت در آنجا
نیست سوای یک چارپائی و یک تخت و یک سبوچه آب و یک دولائی که حضرت
قبله گاهی اوشان را داده بودند تجرید تام و تفرید کامل می داشتند پس من گفتند که ای شیخ
من همیشه بمیان تمام استدعا دعا از من درباب تولد فرزند بخانه من میکردند و دراین امر
بجد بودند بالضرور دعا کردم اجابت آن هم معلوم شده است ان شاء الله تعالی فرزند خواهد شد
اما ما نخواهیم بود پس چون زوجه ایشان حامله شد و ایام تولد نزدیک رسید ایشان
ازین عالم رحلت نمودند بعد از آن فرزند متولد شد افاده در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه
و نه از هجرت در شهر شعبان ایشان به نیت اربعین قصد اعتکاف نمودند همان شب عارضه
حرارت پیدا شد دو سه روز اظهار این امر بکسی نفرمودند آخر چون مرض غلبه کرد بالضرور
از خلوت برآمدند پس مرض اشتداد گرفت تا که تمام رمضان در آزار گذشت هرچند معالجه
میکردند فایده نمی بخشید آخر ما بخدمت برادر کلان خود حضرت شیخ عبدالله التماس
کردند که این مرض را هیچ دوا نفع نمی بخشد و معلوم شد که بدون دعا و توجه شریف رفع نخواهد
پس حسب الاستدعا خدمت ایشان در آن باب دعا فرمودند شب هنگام در منام
دیدند که دو سه اوباش هنود اند می خواهند که مسجدی را منهدم سازند و آن را از
اساس براندازند ایشان از جر بلیغ منع فرمودند پس از توبیخ ایشان در آن وقت
از آن کار باز ماندند پس علی الصباح از مژده شفا دادند پس هم چنان واقع شد که عقب

شفا روی نمود هیچ مرض نماند بعد ازان چون ماه جمادی الآخره رسید باز مرض معاودت کرد
بار تکثیف ظاهر شد همدران اشتداد علتی بر سر جانب پشت پیدا گردید و طغیانی نمود تا که بیست و هشتم
شهر مسطور قبیل صبح دوشنبه ازین جهان ارتحال فرموده برفیق اعلیٰ پیوستند رحمه الله رحمة
واسعة عهدی وارث جهت تاریخ وفات یافت ذکر قلیل از احوال فضایل اشتمال صاحب
علم الیقین والعرفان المبین مخدومی حضرت شیخ صلاح الدین قدس سره که برادر علاتی
حضرت ایشان و در سن کلان تر از ایشان بودند و والدهٔ شان از اولاد خواجه یوسف
قتال اند که از اکابر اهل وهبا بودند و از ذریه خواجه مودود چشتی قدس سره در فن طبابت
قدمی تام و دستی رسا داشتند عالمی از امراض و علل معالجات ایشان شفا
یافت و در صنعت تیر اندازی از سر آمد اهل زمان خود بودند گویند که یکبار از مسافت
دور و دراز بر درختی خشک که بسیار سطبر و محکم بود تکه شاخ زدند که دران درخت برآمد بسته
پس کیفیت آنکه این از شهرت بگیرد زیرا که اراده مسرب بودند آن تکه را از هر دو طرف
تراشیده صاف نمودند و گاهی بر توده خاک کلدی و چستی تیر شان میبرد که پر باشش
از غایت تنگی خانه گنجایش نیافته تراشیده شده می افتاد و تیر تا سوفار غرق میشد
و بسبب صفای فطرت ازلی مجاهده و ریاضت راه باطن بر ایشان وا شده بودند
مذاق توحید شهودی میداشتند و از ملاحدهٔ زمان نهایت ناخوش بودند از زبان
اسرار بیان حضرت شیخ حبیب الله قدس سره بنده کاتب الحروف سماع می دارد که
میفرمودند که ایشان از روح حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره مستفید
و فیض یاب بودند که حضرت خواجه در واقعه بر ایشان توجه فرموده و تا شیری انداخته بودند
و گاه گاه نوبتی همت را کار میفرمودند چنانکه طور سپاهیان داشتند و از وقتی که طریقه فقر

اخبار فرمودند بغایت استقامت ورزیده‌اند و با اهل دنیا هرگز التفات نمیداشتند بلکه
طریقه التکبر مع المتکبرین تواضع پیش میگرفتند افاده حضرت ایشان فرمودند که خدمت
شیخ صلاح الدین ذکر کردند در اخر مرض موت که روزی پیش شیخ صدر العالم بعض این اقوام ایشان
آمدند و گفتند که امشب در واقعه دیدم که حضرت شیخ عبد الرحیم قدس سره میفرمایند که
پیش شیخ صلاح الدین برو و از معنی توکل سوال کن نکته در تخصیص این سوال و مسئول عنه
معلوم نیست شیخ صلاح الدین گفتند نکته در تخصیص انست که امشب ما فاقه داشتیم
و از هر که قرض طلبیدیم میسر نشد و امروز هم چنان بر فاقه ایم مع هذا دل بغایت قوی است
و از فقر و دفع فقر اصلا تنگ نیست بلکه بآن خوشوقت و منشرح است او کما قال افاده حضرت
شیخ حبیب الله قدس سره نقل فرمودند که جدی شیخ صلاح الدین قدس سره یکبار بشاه فخر
الدین که از اعزه ایشان باشند گفته بودند که موت من قریب رسیده است اما معلوم نیست
که قضیه آن مبرم است یا معلق پس بعد از ان ایام ایشان را مرض شدید عارض شد در انجا
زبانی من بشاه فخر العالم گفته فرستادند که الحال واضح شده که بالفعل قضیه آن معلق است بر دعا
مرشد من و یقین است که البته درین باب دعائی خواهند فرمود پس شدت المرض بدرجه انتها رسید
که امید حیات منقطع گردید و مردمان در پی تجهیز و تکفین افتادند دران وقت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس الله اسراره دعا فرمودند پس همان ساعت گویا روح معاودت نمود
و شفای کامل حاصل گردید افاده دیگر حضرت شیخ حبیب الله نقل فرمودند که جدی شیخ صلاح
الدین قدس سره نقل کردند که روزی یکی را برای بعضی کارها طلبیده بودم وی ان کار را موافق گفت
من ترتیب نداد و سرانجام ننمود چون آنرا ملاحظه کردم حسب دلخواه نیافتم بسیار ناخوش شدم
و از غایت رنجش در خوشه و بر آن گفتم که اگر تو کور بودی که این چنین کردی پس همین گفتن من

این کلمه را کر شنیدند و بی پس لو او بیاکردن گرفت که اکنون چه کنم ولی بروم که ما را هیچ نظر نمی آید هم
ازین ماجرا حیران شدم و افسوس کردم که چرا گفتم و این حرف از زبان من چرا برآمد و او در آمده سوالم
افاده خدمت ایشان لعالم سرد و هم فی جمله سری بیدا گشتند از ثقات شنیدم که در مرض موت
که از نهایت ضعف و نقاهت و سقوط قوی کاردشان از یک پهلو به پهلوی دیگر استعانت قویه
از مردمان منظور بود که سینه مثنوی بصوت حزین بسرایید در آن حال ایشان زاد و بیدی در گرفت
چنانچه چستی بدند و راست برخاستند پس بعد دو دیم ازین ماجرا ازین عالم انتقال نمودند رحمهم
الله رحمة واسعة ذکر بعضی احوال کرامت اشتمال و کلمات معرفت سمات مجمع اوصاف کمال مظهر اسرار
ذی الجلال قدوه ارباب ابتیاء زبده مقربان حضرت اله حضرت شاه اهل الله سلمه الله تعالی
که برادر خورد عینی حضرت ایشانند افاده قبل از ولادت ایشان روزی حضرت شیخ
بزرگ شیخ عبد الرحیم قدس سره حضرت ایشان را بنام اهل الله مذکور نمودند خادمان حرم عرض
نمودند که نام مبارک ایشان ولی الله است و حضرت باین نام مذکور مینمایند عذر فرمودند که مقرر
است که برادر ایشان متولد شود این نام وی است که زبان من بان جاری شده است پس
بعد چندی ایشان متولد شدند و باین نام مسمی گشتند دالی کاسمه اهل الله هستند که از ایام صبی
در تقوی و طهارت و علم و فضل نشو و نما یافتند فطرتی صافی و طبعی بس عالی و ذهنی ثاقب
ورای صائب و فهمی دقیقه یاب و ذکای روشن مثل آفتاب می دارند جمیع کتب متداوله
بر حضرت ایشان کذرانیده فراغ حاصل نمودند در جودت فهم و دقت نظر رتبه بس
عالی دارند و در مناظره علوم طبعی نهایت دشوار پسند برای خدمت کتاب الله رساله
لغات القرآن مشتمل بر شرح غریب قرانی و بعضی توجیهات ضروریه بعضی آیات مختصر و کافی
که طالب علم را وقت تلاوت حاجت مراجعت تفسیر نماند تالیف فرمودند در سنه

جابجا باب متضمن مسایل عقاید و فقه عبادات و اذکار و نصایح و حکم ضروریه نوشتند که
نهایت مفید است و در علوم غایبی چون نجوم و رمل اطلاعی کامل داشتند و در طب دستی
رساله مدیسه شامل در موجز القانون بعض مسایل ضروریه که از مصنف مانده بودند زیاده کرده
رساله در صدد تمام و داقی ساختند اما با وجود حذاقت درین فن بمقتضای بی پروایی بمعالجات
و مداوات مرضی هر وقت کم می پرداختند تا که روزی به واقعه دیدند که گویا وزیری بزرگ
بر فیل سواره در دست قصبی طولانی دارد و آمد و با ایشان گفت که برای تهنیت شما آمده ام
و بشارت آورده ام که خدا تعالی از علاج شما شفا یافت یا گفت که رسول علیه الصلوة والسلام
شفا یافت ازین معنی ایشان را نهایت فرحت و ابتهاج حاصل شد از ان وقت خادمان را
اجازت دادند که هر وقت که کسی مریض پایه آید مرا اطلاع دهید در هر حال که باشیم و معلوم نمودند
که معلوم نیست که معالجه کدام کس درجه قبولیت یافت دران ایام مداوات بکثرت هم
اتفاق افتاده بود شاید بمقتضای حدیث قدسی مرضت فلم تعدنی الحدیث نسبت
شانی این معنی ظهور نموده در ادبیات و شعر بدیع ابیات اند نظم نهایت دل پذیر و نثر پر از نکات
و لطایف نهایت متین و بی نظیر می نویسند و قصیده فارسیه نظم فرمودند مشتمل بر بیان
بسیاری از معجزات و دیگر رساله عقاید منظوم نوشتند و در عمر قریب دوازده سالگی
بجناب حضرت والد بزرگوار قدس سره بیعت نموده شغلی از اشغال طریقت اخذ نمودند
وازبسکه فطرتی صافی داشتند باندک توجهی مورد برکات طریقت و مطلع اشعه انوار حقیقت
گردیدند در بیان اسرار ولایت طور متکلمین محققین را با طور صوفیه جمع می نمایند و رساله
مشحون بفواید از مصنفات ایشان است که دران بسی معارف طریقت و اسرار حقیقت
بیان نمودند و در شریعت قدمی راسخ دارند و در اخلاق نهایت قناعت در توکل

مرتبه رفیع یافته اند و در عدم التفات بزخرفات اهل دنیا بالباس منیع وعقل معاش
هم چون عقل معاد بکمال در کفایت وعدالت در زانت تدبیر بی نظیر با این همه اوصاف
کمال عدم نظر باین امور وهمه کمالات را کان لم یکن شمردن گویا جبلی ایشان است
افاده حضرت ایشان نزدیک قصه عزلول دستار خلافت بر سر ایشان ببستند واجازت
ارشاد و بیعت دادند و جانشین حضرت شیخ بزرگ قدس سره ساختند و فرمودند
چنانچه خرقه ها از حضرت والد قدس سره رسیده بود هم چنان با ایشان دادیم باید که یاران
ایشان را بجای حضرت بزرگ قدس سره دانند اکنون واقعات وکلماتی چند
که بلفظها از ایشان منقول اند مقبول کلک نیاز سلک میکردند افاده طریقه کمال موقوف
بر این خصال است تزکیه وتصفیه وتخلیه وتجلیه اما تزکیه پس عبارت است از آراستن
و پیراستن ظاهر اعمال وافعال خود را به پیرایه شریعت مصطفویه کما قال الله تبارک
وتعالی لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله والیوم الآخر ؎ خلاف پیمبر کسی
ره گزید ؛ که هرگز بمنزل نخواهد رسید ؛ وتصفیه آنست که الست بلطفها لطیف کردن وپاک
وپاکیزه ساختن دل از صفات ذمیمه ومتصف گردانیدن نفس باوصاف کریمه چنان
رباعی حضرت شیخ ابوسعید ابی الخیر قدس الله سره العزیز درین باب کافی ووافی است
خواهی که شود دل تو چون آینه ؎ ده چیز برون کن از درون سینه ؛ حرص وامل وغضب
دروغ وغیبت ؛ بخل وحسد وریا وکبر وکینه ؎ خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم ؛ نه چیز نفس
خویش را تعلیم ؛ صبر وشکر وقناعت وعلم یقین ؛ تفویض توکل ورضا وتسلیم ؛ چون
قلب وقالب از لوث رذایل مطهر ومصفا باشد شایان لمعان انوار حقیقة
الحقایق تواند گردید وتخلیه کنایت از خالی ساختن درون دل است از شرک

محبت ما سوی الله که هیچ مطلوبی محبوبی بجز ذات حضرت بیچون در خاطرش قرار نگیرد
و هر چه از فرد بیت کارگاه بشریت نگاه تأمل کنه بسوای قدر لابدی راغب و مایل
نگردد و دلیعه درمن قال — حرص قانع نیست بیدل ورنه ز اسباب معاش و آنچه ما در کار
داریم اکثری درکار نیست ۰ و تحصیل این مقام جانی بدوام ذکر هادم اللذات و مورث
الالام است و تجلیه درایه ذات حضرت حق سبحانه و تعالی است بعبت تعلیم و محبت
هر چه تمامتر بعد در گردد و حصول این دولت یا بمصاحبت صاحب قلبی دست دهد که از اشعه
آفتاب و خاطرش این ذره وارهم تابان و درخشان گردد یا به اویسیت دلیعه نزوم اتفکر
که طریقه رسم ذات و نفی و اثبات است حاصل شود و موهبت الهی درباره هر ما قابلی
که توجه فرماید بلا سبق و استعداد کشتی قوی و انبدابی محکم بدکنش ریزد که خواه بخواه با لطوع اولا
الاکراه سر از گریبان حضور تواند برداشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و افاده نسبت و

چهاردهم از رمضان المبارک خوابی اتفاق افتاد گویا در محفلی از محافل منوره و محضر سیے
از منازل مطهره ارواح بعض حضرات طریقه مجتمع اند و در مسئلة النوم فی باب المسجد مذاکره می فرمایند
و مکالمه می نمایند ناخوالامر وجه توجه باین نیازمند فرموده گفتند که تو هم آنچه دانی بگوی در اینی که دار سی
بجوی ملتمس کردم که بلا وجه حضور این منابع العلوم والاحکام و ینابیع القول والاملاء مرا چه یارا که
درین مسئله غامضه زبان بتحقیق گشایم و سنان تدقیق آزمایم بس نیست که تائید نعم الهی و تعاونی
تائیدات انتمائی درین مجلس مقدس راه یافتم و به بساط تقرب قوی که لا یشقی جلیسهم
در حق شان واقع است مقامی گرفتم فرمودند باک هر کس بقدر ادراک آنچه می داند میگوید
در گرامی خواهد می جوید لاجرم معروض داشتم که نزدیک این فقیر محقق آنست که بیا تقدیر
غلق الابواب اگر نام از خارج از مسجد است پس مکروه و الا فلا از این سخن همگنان آفرین و تحسین کردند

گویا فی نفس الامر جواب مسئله همین بوده است در ان اشعار آنچه مدعا ازین کلمات بوده است
می فهمیدیم که مراد از نوم فی باب المسجد غفلتی است که بسبب تقاضای بشریت بنی آدم را لابد ناشی
لاجاری است چنانچه از حدیث انه لیغان علی قلبی و از اثر نافق حنظله واضح می گردد پس اگر
غفلت بحیثیتی است که مانع از حضور اجمالی و صفای قلب نگشته فلا باس به توان شمرد زیرا که
انقدر از نوع بشر ممتنع الانفکاک است و آنچه ممتنع الانفکاک باشد وجودش در حکم عدم است
و اگر بوضعی است که بعد از افاقت از نوم غفلت و پس از تیقظ از سنة الفطرة هیچ اثری
از نور و صفای دل که در سابقة الحال بسبب حضور حاصل بود باقی نمانده و خود را اجنبی محض
و بیگانه صرف می یابد و در آمدن در نسبت خویش محض از امور مشکله می پندارد پس
در طریقه ابرار و اخیار لاجا بکراهیت نیز بی حکم توان فرمود در طریقه سابقین سالکین
بکراهیة تحریمی نشان باید داد لغایه الی قدر لبث خود با عجبة رزقنا و لعبد و ایاکم من برکاتها تودّدا
خیمة ربک محدث کانی فی مجلس ناس علیهم سیما الصالحین حوالیه حیاض وانهار کفوت
یاشی به ازهار اذ نودیت بان هناک شجرة موسی علیه السلام التی تجلی علیه الرب تبارک
و تعالی و هو لان تتجلی علیها فانطلقت الیها فاذا هی شجرة الثمر الذی لیست بغیر علیه
ولا حدیثة صغیرة خضرة اوراقها فی غایة الکمال والنضارة اغصانها فی نهایة الجمال اذا نظرت الیها
حصل حضور تعالی الکل حضور ولطف نسبة سریان الواجب فی الممکنات و منه بهم ابلغ الحضور
لا یمکن ان تحصل فی هذا العالم لکن لیس هناک نار ولا شعلة الا النور فی نور و ظهور علی ظهور
ثم طلبت ان هذا من بلوغ العهد والحمد لله علی ذلک فیخطر ببالی ان المراد و بالله فی التأنیس
هو النور الذی تانس به موسی علیه السلام وقال سآتیکم منها بقبس او اجد علی النار
هدی ای سآتیکم من ذلک النور بهدایة تامة تحصل بها ما یحتاج الیه من قبس لو ذ

دایه فیکون کلمة من الاتیه او للتبعیض ولا ینافیه شیء من الاحادیث و ما نقل ان موسی علیه السلام

علی حسیت بعصاة واراد التکلیت فانه هو مستفاد من قصص الیهود والله اعلم بالصواب

انا در روزی در واقع تشرف رویت جمال با کمال حضرت ذو الجلال مشرف گشتم گویا شخصی است

مجوف مدور شکل به دره یک گز قدری زیاده طولانی بقد قامت انسانی بر مثال کوزه چوبی

که در جا دی اندازند از بلور براق یا زجاج شفاف که ظاهرش جائی باطن است و باطنش

ممتلی از انوار بلا کیفیت و هیچ کلی بر عمودی مانند چرخ کلال گردشی دارد و وضعی که نورش ساکن

قائم است و گویا این دو نوع گردان هرگاه بچشم بصیرت بظاهرش نگرسته حالت فنائی اندر روی

آورد هرگاه تامل بباطنش باشد بقا بالله طاری گردد بگوشش هوشش چنان گفتند که بود ظاهرش

مقام تشبیه و اندرونی مقام تنزیه و دورانش موجب بقای عالم هرگاه که ساکن خواهد گردید

بعد الله سبحانه همه در کتم عدم خواهند رفت و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام

بر منصه ظهور جلوه گر خواهد گشت از اینجا واضح می شود که کارخانه وجود طرفه اختلاطی دارد یک طرفش

تقدس صرف و تنزه محض که لا تدرکه الافهام ولا تحیط به الاوهام و بانوص تعدد از تصفیه

ادراک ملکوتی بدانکار راه یابد و تعلقی بدید برد بواسطه مقام تشبیه است که گویا جائی آن تواند

برد و طرف دیگرش تکثیف و تکدر صرف که گویا هیچ گونه تنزه بحث رابطی ورای تمامیت

و فیما بینهما مقامات مختلفه تشبیهی تنزه و تشبیهی بتشبه هرکس برحسب استعداد خود بهر مقامی که

ترقی نماید ذات او سبحانه وتعالی را همان وضع و رنگی یابد پس هر واحد از مشبه و منزه

معیب و معذور بود و کل واحد علی ما خلق علیه مجبور الاشتیاها بایاه العقل والنقل والتکلیف

فی الفرع والاصل افاده نسبی حقیقت مجذوب سیدا با حقیقت سالک قرین دیدم

گویا سالک بتعظیم تر پیشش می آید و پای مجذوب را بوسه میدهد و مجذوب مراقبه کرده

واحوال دریافت نموده در پای سالک افتاد و گفت که سابقت تراست لیکن
با وجود این تکریم دست دراز کرد و دستار از سر نفس فرود آورد و این خبر در ان وقت ازین واقعه
چنان فهمیده که سالک آنست که با وجود استیلای نسبت متحمل اند قوای عقلیه او چنان واقع شدند
که از تشعشع انوار الهیه کلال و ملال و در عجز تعبیرش واقع نمی شود بلکه سبیل وصول و طریق
سلوک این همان قوه مدرکه دانش تواند بود بخلاف مجذوب که بار کالکت در سالست
قوای ادراکیه نسبتش قوی و مستولی گردد که در مبادی خلقت قوه علی ضعیف سرشته اند
زیرا که نسبتش قوی است و سالک را در نهاد جبلت ادراک قوی نهاده اند نه آنکه نسبتش
ضعیف است پس سالک جامع کمالات ظاهری و باطنی است و مجذوب صاحب
باطن صرف اما قباحتی که در بعض اشخاص سالکین مخوف است همان حب جاه و خواهش
ثروت پس خلع عمایم کنایت از ازاله آن آفت و فرود آوردن دستار اشاره بدفع آن
افاده آنکه شبی در خواب جمعی عنصری از قمار و خمر وارد دیده شد بعضی سیه رویی و بعضی سر و پا برهنه
مست و خراب خاک مذلت لغاده از مطالعه احوال شان ظلمتی بر قلب مستولی گشت
چنانچه مبادی عیش تیرگی بر خاسته بصر طاری میگردد برای ازاله این قوت مشغول نماز شدم
معهذا اثر ظلمانیه آن تمامه مرتفع نمی گشت از ان فهمیده میشد که ارتکاب معاصی در عالم مجازات
بر ارواح اموات شبیه حال حیات طرح کیفیات می نماید شرب مسکرات درین عالم
بعد از زوال بدن ظلمتی شدیدی می آرد که حاشا در اکثر از سکر خود ایذای سخت می یابد چنانچه
اثر آن درین عالم محسوس می شود و امتناع ندارد که با وجود این تعذیب بانواع دیگر هم معذب
گردد افاده آنکه شبی از لیالی رمضان المبارک که در حقیقت مطلع انوار سعادت و مظهر
آثار فخر و اقبال بود در عالم منام بشرف ملازمت ارواح خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین

چشتی و قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی قدس الله سرهما مشرف گشتم
گویا محفلی است عظیم و مجلسی است پس فهمیدم که این هر دو بزرگ در اینجا تشریف دارند
و غالبا سماع هم در میان است و بر اکثری از حضار کیفیت وجد و شوق و ذوق مستولی است
یکی ازین شیخین بر کناره آن مجلس ایستاده و دیگری بر طرف مقابل محاذی وی قائم گشته در ان
اثنا از توجه این حضرات برین فقیر تغیر حالت طاری گردید بی اختیار رقصانی کرده بدامان ایشان
می پیچیدم و غلطان و پیچان از یک جانب مجلس تا جانب دیگرش می رفتم و چون
قریب هر یکی ازیشان می رسیدم نسبتی قوی مثل تند بادی از نسبت در می یافتم بمن
می رسید که از قوه تحریکش تا بطرف دیگری تحرک میکردیدم و علی هذا القیاس ازان طرف
باز مثل تند بادی از نسبت در می یافتم که بسبب آن تا جانب اول می شتافتم و در ان
میان آوازی شنیدم که می فرمایند نسبت او نسبت همین شیخ دارد پس اگر شرح آن
قدر مشترک کنم که از نسبت هر دو بزرگ در می یافتم آن است که محض اسم ذات
بود بمعنی که اسم عین مسمی گردیده کلمه الله را عین الله میدیدم و ازین گونه تا بدان حد در عین الله
می گردیدم و در میان نسبت فایضه از هر واحد بعد از اشتراک درین قدر فرقی نهایت
غامض که در بیانش بنان تحریر عاجز و لسان تقریر قاصر است در ان وقت مدرک میشد

فالحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله انی دهم تحسبی بخواب دیدم گویا پای امام
شافعی را رضی الله عنه بریده بطریق تبرک در سبوی آب داشته اند و تا حال تفرق و تفسخ
بروی عارض نگشته و سرایندهٔ بزبان هندی می سراید که چار روز [illegible]
که مجتهدان دین علما شرع متین نیز در نسبت مع الله قدمی راسخ داشتند که سلوک
شان بر دلش سالکان طریقت باشد یا نه هر کسی که چار روز در دنیا با خدا باشد

بعد از خلع بدن روح او نیز برای حیات ابدی و سرمدی میگردد خواه کمال وی بر طریقه اتقیا
و ابرار باشد خواه بر وضع اهل سلوک و ذوی الافکار هر چند این اقرب طرق است
لیکن این اسم کما قال من قال ره قلندر سزد ار بمن نمایی که دراز و دور دیدم ره و رسم
پارسایی و راه پارسایی آنست که بکثرت مداومت بر اعمال صالحه نوری بر ظاهر
و سروری در خاطر پدید آید و صفای قلب و جلای قالب میسر گردد که مماثل و مشابه باشند
با نور ذکر و آثار فکر والله اعلم نعم افاده حیات بوضوح پیوسته که بهایم و طیور را حضرت
علام الغیوب علم ماسیکون زاید از نوع بنی انسان کرامت فرموده اما علی سبیل
الاجمال بلا اطلاع بر اسباب و علامات آن و چنانی که کهن سال باشند و طویل العمر گردند
در این کمال از دیگران بیشتر نیز برترند چنانکه روزی در عالم منام غرابی را دیدم که چند هزار سال عمر
دارد و از راه ضعف جسد و سستی بدن بر پشت غرابی دیگر سوار است و بعض مردمان
از وی حصول مرادات و مطالب خود را استطلاع می کنند گفتم طرفه ماجرائی است
که آنان از حیوان استکشاف علوم نمایند و افضل از مفضول استفاده فواید فرماید
پس جم غفیر از رجال و اناث و اعالی و ادانی استعجاب تجمع کردند و استغراب تعجب
نمودند که علم اثبوت و بدیهی التحقیق است که حیوانات با سرها وقایع مستقبله
و قضایا آینده را بیش و به الکمال از بنی آدم میدانند علی الخصوص نوع غراب لاسیما
طویل العمر منه که درین باب افضل و اکمل از جمیع ما عدا خود است پس این درویش
نیز بعضی از مقدمات متوقعه را سوال نموده و وی از بودن آن جواب گفت چون
بار دیگر از تعیین مدت حصول و تقریر زمان وصول استفسار واقع شد گفت اما علم

هذا التفصیل فلا نعلم الا قلیلا فانتبهت من المنام وانتهت هذا المرام والله نعلم عنه
الملک

السلام افاد روزی در مجلس شریف بسبیل حکایة ذکر بعضی از اوایل ملاحده وقت درما دو
زمان که بر اصول قواعد دین متین ما ایراد شکوک و شبهات می کنند میرفت اثنای
میان بر زبان این فقیر بگذشت که در باب اثبات عموم رسالت رسول الثقلین
علیه الصلوات والتحیات غیر از دلایل اقناعیه هیچ حجتی شایان الزام وقاطع خصومت
خصام یافته نمی شود وسخن درین باب بسطی پذیرفت خوبی که در هنگام مناظره جهت
اثبات قول و پرورش کلام خود کو با طرف مخالف کرنیم شب خواب چنان نمودند
که دو ملکانی فلک فرود آمده اند بر اسپان یکرنگ سوار اند و آنان خوش روی و خوش
لباس و در کمین من میش در ایستاده اند و من می خواهم که از دست آنها بلطایف
الحیل خود را برهانم و از جیلگاه نظرشان بگوشه مختفی شده بگذرم ناگاه یکی از آن دو کس
اسپ خود را جهانده از سر دو انگشت خود بازوی مرا بگرفت و بر داشته پیش فرودس
زین نهاد بنوعی که تا شبر افتش والم دو انگشتش تا سه روز محسوس میکردم بود از آن
بطرف بالا می رفتند یکی عقب دیگری گاهی راست در هوا بجانب علامی تاختند
بطور
وگاهی بطریق طایره در جو شناوری می زدند تا بجای رسیدند که عمارتی قدیم البنیاد کوشک
وسیع الفضا بنظر در آمد گویا اثری از آثار متبرکی از تبرکات مثل قدم شریف یا غیر
ذلک انجا موجود است در کناره از آن مکان مرا فرود آوردند و درین تمام سیر و طیران
سرزنشها میکردند و معاتبه ها می فرمودند که تو باشی که کاغذبادی بپرانی تو باشی که بازیچه
تنگ بازی ترا لایق است که باین چیزها مشغول گردی ترا سزاوار است که باین
ملاهی مبتلی باشی و من معذرتها می کنم و ازین منکرات انکاری ورزم که گاهی در عالم
طفولیت وایام صبایم کاغذبادی بپا زبیده ام تا با وان شباب و زمان اشتداد رسید

هر نیمه

ازکمی

اما هرگز سخن مردکش نمی‌کنند و غیر از تشنیع و تقریع حرفی نمی‌زنند لاجرم گفتم التائب من الذنب
کمن لا ذنب له اگر کرده‌ام یا نکرده‌ام باز بد کرده‌ام یا نه باز بد کرده‌ام اینک توبه می‌کنم و استغفار می
نمایم که بار دیگر باین امر مرتکب نشوم گفتند خوب وضو کن وضو کردم و دو رکعت نماز بگذار
نماز گذاردم استغفار بخوان استغفار خواندم زیور خود بر دو جانا که این حرف گفتند بیدار شدم و بهوش
آمدم و در تعبیر این خواب و تاویل این عتاب و خطاب ترددی بخاطر جا گرفت و اضطرابی
بدل راه یافت از غیب چنان مفهوم گردید که مبنای این معاتبه جان انعماش بوده است در اباطیل
انهماک بل باطیل مشتبهات امیر ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب افاده شبی خوابی دیده شد که یا روح این کس را مجرد از بوث الجسد بطرف
عالی بردند تا که بهیئت منقبض گردید و از ان بفوق المحیط الاعظم بغیر مجازی می توان نمود آنجا
تجرد محض محسوس گشت و با این همه سیر جهت علو منقطع نگشت در همان اثنا در عین تجرد محض
محسوس گشت بجهت مجردی مکدر چنانچه در گلاب مثل نسج العنکبوت رقیق می افتد
متلاشی گشت حیرت شد که این چیست بود بند زمانی آن طبقه گذر منقطع گردید باز مجرد صرفی
ز تجرد اول که موجب تشبیه خاطر و اطمینان قلب بود میسر آید آنجا چنان فهمانیده شد که بعد از انسلاخ
بدن روح تراد ربعرصه چهار گهری تا این مقام خواهیم رسانید و چنان مدرک میشد که آن تجرد
کند در حق این کس همان باشد که اول او در عاقبت بنماید و بفهمانیده که این مقصود شما است
و مومنان از روی مروی در گذشتند که این معبود ما همین و اند کرد بعد از ان برد هیئت ذات مشرف
نمانید والله اعلم افاده در شب بیست و یکم از ماه رمضان در عین صلوة التراویح سیر عالم ارواح
واقع شد چنان معلوم گردید که ارواح را بعد از انسلاخ از قوالب خود گاه آنا فانا و زمانا فزمانا تجلیه
قوی و اضمحلالی محکم در پیرامون تشخصات جزئیه راه می یابد بوضعی که نمک در آب می گدازد

بعد المحیط

وساعت بساعت مستحیل بمابه میگردد بهمین شان الافلاک عوارض جسمانیه علی التراخی
والتدلی ملحق بانها می شود تا آنکه غیر از جزو لا یتجزی ونقطه بسیطه از ماهیه عنصری در ضمیر وجود باقی
نمی ماند گویا در بیابانی مظلمه کوکب دریه تابان و درخشان از دوری نمایند وجه توجه عالم تجرد
دارند و آثار بقیه جسمانیه را از ادمی نمایند اندران میان شرف ملازمت روح پرفتوح
حضرت قبله گاه قدس الله اسراره هم دست داد بهمان وضع که بیزار از بسیط که از تراکیب
عالم کون و فساد بر محل دور تر است چیزی دیگر محسوس نمی شود مگر همان لمعان که در غایت
صفا و برائت از شی صفت جود است و قریب بدان رسید که این قدر هم که آثار تشخص
دارند بگذارند و بحضرت احدیت ملحق گشته داخل انانیت کبری گردند و همدران میان ستاره
معجزه است که بروح حافظ علیهم الله بیننی نشان می دهند بهمان صفت سابقه وارواح
باقیه که لا اند ولا غیر بودند بالسم و رسم این اطلاع دست نداد والسلام علی من اتبع الهدی
افاده شبی از لیالی متعالی رمضان المبارک پیش از سحر در مراقبه بودم ناگاه نفحه غیبی
منطق اندر آمد که مخزن علوم غیب درین وقت مفتوح گشته هر سوالی که کرده شود فوراً جواب آن
ظاهر گردد دل تعلق آمد بغیر از چه امری حاضر نشد که بپرسیده شود و آنچه از آن سوال واقع شد
دکر النفس نماز شام این بوده است سوال اعمال جوارح را چه ثمره وحضور صرف حضرت
حق را چه بهره جواب حضور صرف ثمر جمعیت و سرور قلب و ظهور دست سنجاره نور از انسلاخ
اجساد و اعمال جوارح موثر در اثر ابدی نهای خارجیه چون حور و قصور و انهار و اشجار سوال از نماز حسب
و ملل کدام مختار است جواب دلکش توجه الی الله باشد همه خیر است و توجه الی الله را صورت
بستند بحرکت ادبی بجانب مقدم خود بر روی دستینه خویش در جای که شکم بر زمین افتاده
باشد سوال دعوات را درین زمان چرا سرعت تاثیر نیست جواب قوت روح نسبت

از نفاذ

قرب انقضاء دوره نمانده است والله اعلم برادہ سوال آثار کشف و کرامت از اهل سلوک
چرا و نیز او جود است جواب غالب درین زمان توجه الی الله بسبب ذکاء طبع است و عبور
بر مقامات باطنه سرسری واقع میشود و این آثار ثمره متانت و کثرهٔ ذکر است سوال اول احق صحبت
جواب ذکاء فطرت سوال اول اقوی محبت عاشق چیست جواب تبری از ناکس معنی
متبرق ظاهر نمودند باین شکل [ ] گفتم هیچ نفهمیده ام جواب آمد استقامت افاده درد
روز غره صبی که از حیاتش یاس تمام بود و انتظار انتقالش عارض بر عام و خاص مشاهده
افتاد که فرشته از آسمان نزول فرمود و اندرونش تا سر و پاها محسوس نظر بود و متیقن گشت دلوا
ملکا تنقیه اعمال یکی از دوام صورت بندیه جهت از مرض ما و مرض با و مرض صورتش چنین بوده
که روی او ابرک بزنگ سبز کاهی براق بر به تمام نزولش دو وجب کسر آی کم و عرضش پنج
انگشت یکطرف فرش شکل مربع و نمایش مدور بر این شکل مصور ساه [اعلاه] مشبّی آن دو اب چون
چشم کشادم کسی پیش بندی خود براقی درخشان دیدم کو با چشمها میزنند و این معنی از جانب
ان بخاطرم در دادند که مبدء فیاض را دریچه آمد یعنی حرکتی از فتیق و بسط که درین است درد اندوا
جهت سلوک ارباب طلب درایی است برای افاضه کیفیت حضور بیا با تاثیر آن کوکب
مخصوص این معنی بوده است و حال آنکه اهل نجوم نسبت این امر بمشتری کرده اند و آن دیگری
بود از آن باز چندانی که تلاشیدم نیافتم افاده بدری چنان مشهود گشت که حضرت هو بالکعبة
تشریف آوردند و ساعت فساعت مقارن این فقیر میکردند تا آنکه داخل سینه گشتند و از آن
بدل درآمدند چندانی که همین انا گردیدند در آن وقت احوال ثلثه مجمع آمدند یعنی غیبت و حضور
و اطمینت و بعد از آنکه متنبه گشتم راحتی در دل و آرام در سینه یافتم که هیچ زبان از عهده بیان
کیفیت آن نتوان برآمد والله اشاره بوعلی قلندر قدس سره چنین قال فی وجده کنهه

باری چو کبرا نوی کیہان کیہان کیجی یعنی ان جار المحبوب حبیب الحبیب ما دام اللیل بی ولم تمر
افاده روزی قبل صبح در جامع شاه جهانی نوری دیده شد گویا مثل عمودی از آسمان
تا زمین ثابت و قایم است و احساس آن نه از قبیل مدرکات و معقولات بود بل از جمله
محسوسات و مبصرات و اجزاء آن شبیه بوده است باجزاء هوا کثیف که قریب صباح یا ایام
بدمه متراکم می‌گردد و تنور آن از جهت تشعشع و لمعان بود بلکه بکیفیتی دیگر خارج ازین و آن بر نحو
ادراکش از حاسه بصر بود اما گویا بلا مقابله و محاذات هم توانش دریافت نمود پس ازانجا
واضح میگردد که هرگاه درین عالم ادراک نوری از حاسه بصر بلا اشتراط محاذات و مقابله توانند
بود بعد از رفع کدورات بشریه اولی و احری است که نور بحت حضرت واجب الوجود بعیان
چشم سر فایز گردیم و هیچ تحیز و تمکن و اتصال شعاع از عین رائی بمرئی و دیگر عوارض رویت
جسمانی موجود نبود از اقتضای این معامله چنان بخاطر در دادند که مراد از الله نور السموات
والارض مثل این نور خواهد بود که بقای این عالم بسبب همین نور است زانکه مخلوقات
در اقتضا باید کرد که الله منور السموات والارض و موجدهما گفته اند بلکه ظهور حضرت حق درین
عالم در لباس همین نور خاص باشد که اتم و اکمل از جمیع افراد نور است افاده روزی بوستان
شیخ سعدی رحمة الله علیه را سیر میکردم چون برین ابیات گذشتم باقتضاء وقت سینه ام
و مکرر بان مترنم گشتم سه دو بیتم جگر کرد روزی کباب ؛ که می‌گفت گوینده با رباب ؛
دریغا که بی ما بسی روزگار ؛ بروید گل و بشکفد نوبهار ؛ بسی تیر و دی ماه و اردی بهشت ؛
بیاید که ما خاک باشیم و خشت ؛؛ تا کنون بلا سابقه خیال می بینم که دل بشوی مترنم است
چون اصغا کردم و گوش هوش نهادم این بیت بود سه چون بدانستی که قل کیستی ؛
فارغی گر مُردی و گر زیستی ؛ و متعاقب بخاطر در دادند که تحیر از مرگ و تالم از موت

شایان کسی است که حقیقت خود را از عوارض جسمان جدا و تمیز نشناسد تا نزدیک فقدان
انم دالم هرچه تمامتر باشد روی نماید لیکن اما آنکه هستی خود را ظل هستی رب العالمین داند
و وجود خود در اثر وجود حضرت ارحم الراحمین بیند او را از موت چه غم و از موت چه الم
که هرچه این بلی و ابتلا و تفرق و تمزق هست بر کسوه است که لبش را چه از ان و ملبس را چه
دشوار والعلم عند الله الملک القهار افاده اکثر بخاطر نمیرسد که گذشت که هر کسی را که در صنعت تقریر
و تحریر دست و زبانی داده باشند هیچ معنی غامض و مدعای دقیق نتواند بود که وی از عهده
بیانش بر نیاید و در هیچ حالتی و مقامی کیفیتش روی نه نماید الا آنکه با حسن اسالیب العبارة
والاشارة بیان وافی و شافیش تواند کرد بر عکس این فهم و بر خلاف این وهم بسی
از شام تا سحر حالتی گذشت و کیفیات عجیبه بر دل مستولی ماند که بجز آنکه اقرار به عجز از بیان
آن تواند کرد کسی گنجایش ندارد و بعد از آنکه اقرار به بکمی والکنی خود داد آن مجمع تبیانش نیست
توان گفت چه بود و چه نبود و شاید نوشت که چه دید و چه نمود والعلم عند الملک الودود افاده
مرغی دیدم که بر سر دیوار آشیان دارد و بچیدن دانه که پایین دیوار افتاده سر خود را از آن
آشیان برآورده متوجه فرود آمدن نشسته است ناگاه خود سرش در جای ماند و صورتی از آن
منفصل گشت و تا بزمین آمده دانه را برچید و بطریق رجعت قهقری باز متصل باصل خویش
گردید و در وقت انفصال آن صورت تا زمان اتصال بینهما مثل خطی بود که خیل تدلیش [?]
تعبیر توان نمود چنانچه عنکبوت از لعاب خود ریسمانی برآورد و بوساطت آن صاعد و هابط
میگردد هر جزوی از اجزا آن خط فی الحقیقت صورت آن طایر بوده است پس خیال کرده که
گویا از سر دیوار تا پایین آن سلسله طیور است و چیدن دانه این طایر طرف سلسله
بوساطت طیور متعاقبه بعینه چیدن آن طایر طرف دیگر است یعنی مثل این امر متعلق میشود

نعل بالقدم و نعل وی بنعل بالقدم علیه تا آنکه منتهی میگردد باصل طایری که در آشیان خود نشسته
بود از مطالعه این ماجرا و مکاشفه این ما مضی امری چند بخاطر در رسیده از انجمله آنکه چنانچه
بنی آدم را بعد از صفای باطن و انجلای مواطن این قسم کرامات و خرق عادات دست
می‌دهد بعضی حیوانات را که مشابه بایشان می‌باشند در اصل خلقت خویش
حاصل می‌شود بلا سابقه کسب و اجتهاد و از انجمله آنکه انتقالات و انفصالات عالم ارواح
نیز همین شان خواهد بود که از حقیقتش بهمراه اراده او شیئی منفصل گردد که هر جا که خواهد برود
و هرگاه که خواهد باز آید و عین اصل خود شود و فیما نحن فیه ابطالی است که تحمل حمل مواطاة و حمل اشتقاق
باشد و علیهذا القیاس ملائکه علویه و سفلیه و از انجمله آنکه تجلی حضرت حق سبحانه در
صورة نار لموسوی نبوی است که اصل حقیقت او سبحانه و تعالی را حلول و تداخل نیست اما
ظهوری بی کیف در بروزی بیچون می‌شود که مصحح حمل انی انا الله رب العالمین می‌تواند گردید
حالا ظاهر است که برین صورة ناریه منکشفه حکم این امر بی کیف از قبیل محال است سه
این معیت در نیاید بعقل و هوش ❊ زین معیت دم مزن بنشین خموش ❊ والعلم عند الملک
المتعال اما دوم بعد از ارتفاع عوارض جسمانیه روح انسانی را طرز سیری در پیش است
که در هر لحظه از لحظات و لمحه از لمحات از کیفی بکیفی منتقل میگردد و اگر از اهل سعادت است
در هر سیرش لذتی علیحده و تشرفی دیگر و اگر از اهل شقاوت است نعوذ بالله منها در هر سیرش
المی دیگر و مضرتی علیحده حاصل شود احترازی که اهل تنعم را بسبب دولت عموم بود از دولت
خصوص است و بهذا ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر است
زیرا که درین عالم هیچکس فراز عرفا معموم علی هم آگاه نیست تا بجایی چه رسد و عرفا هم که بآن
دولت علیا فایز شده‌اند و انها الذات می‌پندارند بر تو، ه البته ازان دهند عشیرکا

بالجمله اما

بنسبت آنکه در اواخر یادداشت وادبی است چنان در پیشگاه خیال صورت
سیرتش مصور کرده اند چنانچه عود را بر جمره آتش می نهند و آهسته آهسته دخانش
متصاعد گردیده از اجزاء کثیف ذراتی متباعدی شود و بمشام عالم میگردد و دماغ
ایشان لذتی وافر و حلاوتی تنکا شر ازان بری دارد فهذا هو قوله صلی الله علیه
وسلم لا عین رأت ولا اذن سمعت الخ والله اعلم افاده الحمد لله الذی جعل الروح
من عالم الامر والصلوة والسلام علی سیدنا محمد افضل البشر فی القدر وعلی آله
واصحابه واتباعه الی یوم الحشر والنشر اما بعد فهذه مما الهمنی الله وعلمنی لکمال جوده فی
مجلی وجوده انه متجلی فی عوالم الملک والملکوت تجلیات ذاتیه وصفاتیه اما عالم الاجساد
فهو من تجلی صفاته جمالیه او جلالیه واما عالم الارواح فهو من تجلی ذاته تعالی وتقدس
فلما اراد الله سبحانه خلق آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خمر اولا طینته علی مقتضی
ظهور صفاته فی عالم الناسوت ثم تجلی علیه بذاته فنفخ فیه من روحه وامر الملائکة بسجوده
فنفخ الروح فیه فلبس الانجلیه تعالی فی مضغة قلبه محجوبا بحجب نورانیت بعضها انور
وابطن واظهر من الآخر ولولا هذه الحجب لما امکن تکیف المنزه وتحیز المقدس الا تری
الشمس لا تری الا من وراء السحاب والا فاین التراب ورب الارباب
فهذه الحجب هی اللطائف الستة التی جرت اسمائها علی السن الصوفیة من
القلب والروح والسر والخفی والاخفی فکان نور الباصرة مودعة فی رطوبة کثیفا جدا
وتحفظها رطوبات لا یمکن نفاذها فی تلک الرطوبة الرقیقة قائمة فی حدقة صغیرة
الا بحفظها بالطبقات بعضها فوق بعض کذلک یستحیل ان یتعلق ما هو فی غایة القدسیة
ونهایة التنزه عن الکیفیة بمتعلق مضغیة او علقیة بلا هذه اللطائف اللطیفة والطبقات

اللطیفة وقد تمثلت لدی واعلمنی هذا الامر بانویة مستقلة ترائی فی رقة رقیقة بحیث
تتلألأ اشعتها وراء الحجاب بحیث صار نورها بالملأ الی صورة کالشمس عند طلوعها
او غروبها فی افق السماء ولقد بان عند ذلک سر قول من قال من عرف نفسه فقد
عرف ربه فان المدرک اذا ادرک نفسه المشار الیه بانا الاولی وتحققها ولقیها ورأ
الیقین العیانی الغائبی ثم اذا امعن البصر وجد عند ذلک تحققا آخر وراء التحقق الاول
ولقیها هذا وراء الیقین المقدم وهکذا وهکذا الی ان یصل علمه بانا الثانوی المشار الیه بقوله
وفی الاخفی انا وما هذا الا نقطة واجبة تجلت فی کوة امکانیة وذلک ان نورها وتمثله
مثل الشمس فی المرآت او القمر فی ماء الفرات او السراج فی القانوس ناره منوره ونوره
محسوس وهذا هو الذی مثل الله به تبارک وتعالی نور نفسه فی کتابه العزیز فقال الله نور
السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح ولعلها صورت هذه التصاویر ودربت
هذه التعابیر لا یکفی عینا من علم الخفی والاخفی اذ هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل
شئ علیم از عالم غیب نازل شده در بعض ایام رمضان در منام چنان نمودند که
گویا مکتوبی در باب تکمیل نفوس از عالم غیب نازل شده بقدر یکید و ورقه عبارتش
بهایت صاف نوشته نثر و نظم باهم پیوسته مضامینش گویا بعینه مضامین فقرات
حضرت خواجه احرار که همگی همت در توجه الی الله واعراض من حب غیر الله مصروف
باید داشت یک بیت ازان که گویا خلاصهٔ جمیع گفته است یاد مانده وباقی همه بدام
نسیان رفت ؎ چنان در عشق وی باید عدم با ساز و سامانی ؛ نه تن ماند نه جان ماند
نماند جان جانانی ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب حضرت ایشان که در حق شان از جناب
کرامت مآب بشارات وتشریفات شرف صدور یافته اما مجالس حضرت ایشان

ذکر پاره از فضایل بعضی اصحاب

و در بعضی از مکاتیب فیض اسالیب از کلک کرامت سلک رقم تحریر کشیده اند
که نعم الهی که در دوستان جانی مشاهده کرده می‌شود شکر آنها بکدام زبان بیان کرده آید
ای که نعمهای تو از عد فزون ، شکر نعمهای تو از حد برون ، عجز از شکر تو باشد شکر ما
گر بود فضل تو ما را رهنمون ، از آنجمله محبت مفرطه درمیان یکدیگر و فدا از ترک وحظ النفس
و طالب و طلب چیزی برای یکدیگر چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیبت و چه در
حضور گویا یک تن اند و یک جان این خصلت پاکیزه تا وقتی که هست انشاء الله
نورانیت صحبت متضاعف باشد در روز و از آنجمله ترک رغبت بمستلذات
دنیا الا بقدر ضرور و ترک اعتراض بر حضرت مالک جل جلاله در مظاهر او و این صفت
تا وقتی که هست مراتب ایشان در ترقی است در خاطر این عبد ضعیف چنین از هر یکی
نوعی دیگر گل کرده و شاخ و برگ آورده انتهی و اما مفصلاً پس در ضمن ذکر هر یک
انشاء الله تعالی مرقوم خواهد گشت و باید دانست که این بنده کاتب حروف در بیان
احوال این بزرگواران آنچه از آنجناب درباب هر فردی از ایشان تلویحا یا تصریحا یافته
غالبا بر آن اعتماد نموده و هم بر آن قدر اقتضا کرده و اگر چیزی بسبب ادراک خود بر آن
افزوده آنرا نیز بر آنحضرت مکرر عرض نموده چون آنرا از جمله تقریر یافته بثبت آن
پرداخته فلله الحمد و هو ولی التوفیق و فی جمیع الاحوال خیر رفیق ذکر بعضی از احوال اول
قدوه طالبان راه و عمده سالکان دل آگاه عالم الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول
صاحب الذوق والوجدان کامل المعرفة والایقان عرفان پناه شاه نور الله سلمه الله
تعالی که از قدماء اصحاب و کملای احباب و بهین خلیفه حضرت ایشانند از اوان
بدو شعور بر تحصیل علم و فضل مجبول و مفطور بودند و بتوفیق و اصلاح آراسته و پیراسته

بجاي روز افزون

ذکر بعضی از احوال اول

وهم در ایام صبا از راه حسن ادب مورد نظر عنایت حضرت شیخ بزرگ قدس الله
سره گشته کتب صغار پیش شیخ بدر الحق گذرانیدند که از خلفای والد حضرت ایشان
و از خلفای حضرت ایشان بودند و از علمای راسخین منجمله تلامذهٔ حضرت شیخ بزرگ و حضرت
جدی قدس الله سرهما و فیض یاب طریقت از جناب این هر دو بزرگوار بودند
و چندی از رسائل متوسطه بر حضرت قبله گاه بنده کاتب الحروف خواندند و اتمام
تحصیل ایشان در جناب حضرت ایشان است و بر سلامت فهم و جودت ذهن
و استقامت طبع بدرجه کمال فایز بودند در اوان تحصیل در مدرسه روشن الدوله ظفر خان
موظف بودند همدران ایام روزی نزدیک مزار پر اسرار حضرت بزرگ قدس
الله سره بحضور حضرت ایشان نشسته بودند که آنجناب بموجب اشارهٔ از آن مزار
ایشان را امر به بیعت فرمودند پس ایشان از آن فوز من نفحات الله دانسته توجه
آن نعمه نموده همدران مجلس شرف بیعت حاصل کردند و از آنجناب شغل از اشغال
طریق استفاضه نمودند هر چند که حضرت مرشد حقیقی چون استعداد ایشان کامل
و همت شان بلند یافتند بترک وظیفهٔ ظفر خانی و اختیار توکل امر فرمودند نفس
مبارک در ایشان تاثیری بلیغ نمود با وجود آنکه آن وظیفه را محض برای خدمت والده
و استرضای وی اختیار کرده بودند بحکم اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی همه را ترک داده
تجرید تام گزیده کفنی پوشیدند باز چون آنجناب دل ایشان را بدقائق علوم رسمیه
و خوض در آن یافتند شغف تمام دیدند و این معنی را مانع کار سلوک یافتند باعتزال
از حضور مجالس مذاکرهٔ علمیه امر فرمودند ایشان حسب الامر چندی آن ریاضت را
بر ذمهٔ خود لازم گرفتند در آن اثنا سفری که جناب ایشان لعل بار اختیار فرموده بودند

پیش آمده دران میان ایشان خدمتهای که بتقدیم رسانیدند از هیچکس بظهور
نه پیوست مصابرت بر مشاق سفر و خدمت جمیع رفقا از تهیه طعام و حمل اثقال
و تیمار مرضی و رضاجوئی همه با علم و خوشخوئی و عدم اظهار ملال و کلال و عدم رویت نفس
خویش آنچه از ایشان بوجود آمد ممکن نبود که از دیگری بوقوع آید گویا ان سفر سبک امتحان
ایشان بود چون زر استعداد شان کامل عیار بر آمد مورد عنایات بی غایات جناب
کرامت مآب حضرت ایشان شدند و مهبط انوار و اسرار ولایات گشتند بعد از صحبت
ازان سفر مبارک جناب حضرت در قصبه بدانه که اقامتگاه مریدان با اخلاص ایشان
است تشریف آورده بودند درانجا بسبب خاطری که از قبیل الهامات الهیه بود ایشان را
خرقه خلافت عنایت فرموده بدرس علم ظاهری و ارشاد و اسرار باطنی نصب فرمودند
پس ببرکت توجهات عالیات عالی از فیض تربیت و برکت صحبت ایشان
از بادیه جهل بسر منزل علم و فضل رسیدند و از حضیض غوایت باوج هدایت واصل
گردیدند و جمیع اعیان و مشایخ ان نواحی معتقد و معتمد ایشان گشته شیخی از تلامذه ایشان
تاریخ رسیدن شان در مقام یافته سه ای آمدنت باعث آبادی ما ذات مجمع
کمالات ایشان بجمیع اوصاف حمیده موصوف است و از همه صفات ذمیمه پاک
و منزه بی آنکه کار ریاضت کشد تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل فطری ایشان است و تصفیه
و تجلیه توجه حضرت مرشد برحق علی وجه الکمال فی نوبت جهاد بحصول پیوسته در مقامات
سلوک از قناعت و توکل و عدم التفات بدنیا و اهل دنیا و عدم مداهنت بکارهای اهل
زمان قدمی راسخ دارند و در وجد و شوق حالتی دارند پس لطیف و در وله و ذوق کیفیتی
نهایت شریف که سه وتذکرنی فی ذکر قشیره * من الوجد لا یکویه علم الاطباء داء

زدجی عند ذلک مرّة ۔ وافساد روحادون دثبته داشت ۔ ودر تحمل وبردباری رتبه
رفیع حاصل نموده وجود ایشان گویا علم مجسم است که خشونت مزاج دخلی ندارد وصفت
عدالت در نهایت کمال دارند در مخاطبات ومکاتبات وتقریر وتحریر ومذاکرات
علمیه اعتدالی مرعی می دارند که احسن ازان صورت نه بندد ودر موقت مقدار هر یک
ومعامله بحسب آن قولاً وفعلاً بمرتبه رسیده اند که در دیگری یافتن محال است باعتقاد
بنده کاتب الحروف در حسن اخلاق وآداب لیاقت امامت بایشان مسلم است
جناب حضرت مرشدنا ومولانا در مثلی که بایشان عنایت فرموده اند از کلک کرامت
سلک باین عنوان ارقام نموده اند که ان الله فی عبادته نفحات ومن تلک
النفحات بالنسبة الی اخینا الفاضل اللبیب الکامل الحبیب الشیخ نور الله بن معین
الدین العالم البلتی نور الله ظاهره وباطنه بنور مرضاته وطهر بارزه وکامنه لظهور کره وطاعاته
ان حثه من باطنه بتحصیل علوم الدین من الحدیث والتفسیر والفقه والاصلین وغیرها
وقاده الیه فتأکد خاطر الطلب فی قلبه وصار حثیثاً علیه تا وقتیکه اشاره بسلوک
ایشان فرمودند که ثم جاء الجد تترى ولم یزل یترقی مرة بعد اخری ویسیر فی الایام التی
اراه الله فیها وسار فیه عباد الله الصالحون قلیلاً قلیلاً ندرت فیه توجه الجذبة وذلک زائل
الملکة ثم اتفقت انانیته وجالت فی میادین التوجه هویته ثم صار الی الشهود الصراح
ثم رجع من حیث کان البراح وهذه هی طریقة السلف والخلف الصالحین ومما نشأت
فیه سره بعد سلوکه فی سلب ونفی حجب؛ فما وجدنک الا خالص الذهب ۔ ولم
بنور الله الا لانه، عما قلیل یکون النور فارتقب ۔ ودر مکتوبی دیگر عنایت فرمودند
که اگر بجانب شما نظر کرده می شود سروری دیگر بر روی کار می آید لطیفه خفیه آگاه دست

وقلب نیز سست در اصل فطرت افتاده است و در اصل جبلت استقامتی و تمانتی
دارید و ترک التفات بدنیا خود جبلت شما است انتهی و با شمال این الطاف همیشه
ممتاز از اصحاب و مغبوط جمیع احباب می باشند بالجمله وجود مسعود ایشان از عطایای الهیه است
که غنیمتش باید شمرد افادهٔ خواجه محمد امین ولی اللهی نقل کردند که گویا در واقعه دیدم که گویا حضرت
ولی نعمت دامت برکاتهم بدست مبارک خود بر پارچه کاغذ ثبت فرمودند که دیدن زمانی
شیخی از این طایفه که در صحبت او شنیده میان نور القلب است افاده فرمودند که در قلیلی بودم
بین نوم و تیقظ خاباً به کلام مردمان که در آنجا نشسته بودند می شنیدم ناگاه ظاهر شدند بعضی اهل
مقابر در حالتی که روی ایشان سیاه است و دندان ایشان بیرون از لبها بر آمده و بوی
بد از ایشان می آید متاذی شدم و دوری از ایشان خواستم دو شخص ظاهر شدند گفتند
که مقام عجیب را ببین اکثر مقابر قبه بر یا نه دیدم مقابر جای دیگر را دیدم بعضی اهل مقابر آنجا بودند
که در زندگی ملاقات با ایشان داشتم و نام بعضها شنیده بودم و نمی شناختم آن دو شخص
مرا آگاه می کردند که اینها فلان و فلان هستند و بسیاری نشناختم بالجمله اکثر معذب بودند
و قلب ناجی با وجود تنگی گور که نوعی از عذاب است فراخی نیز تمام دارد و وجود آن معذب
کلان شده مثل جبل و از هر نوع عذاب از گزیدن مار و کژدم و ورم کردن و زدن بالات
مهیبه و بدبوئی بر شده که در این عالم شنیده نشده و در هر جای از بدن متعلق است در یک
کز این معامله است و در دیگر دیگر تنعم و آرام است و یکی را از دیگری اطلاع نیست و چندی کسی
دیدم که اوشان ترک کرده بودند باز بر آن محکم نماندند و در دل ایشان طلب اسباب
غالب آمد اگر چه بظاهر بر ترک ماندند در نهایت تنگی و عقاب هستند و اکثر اهل دنیا
که اقامه فرائض میکردند و از منهیات شبهه اجتناب میکردند یا قصد اجتناب

می داشتند و بعیش مباح مشغول بودند در عالم قبر نیز در عیش و تنعم اند در مقابر اکثر قبور
یاد میدارم و می شناسم که اهل این قبر در تنعم است یا در عذاب و چه صورت میدارد
و چه در مجلس از معاینه احوال ایشان اضطرابی و لرزشی در بدن من دفعتاً غالب آمد
چنانچه که قریب یکدو ساعت می لرزیدم و گریه و های های میکردم و اهل مجلس میدیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم و اهل مجلس می دیدند
چون افاقت آمد حالتی داشتم که هرگاه آن حال را یاد می کردم بی اختیار میشدم و گریه
و بیهوشی غالب می آمد بعد چند ساعت تسکین حاصل شد والله اعلم بحقیقة الحال
افاده ایشان نقل نمودند که در مبشره دیدم که گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دولت
خانهٔ خویش که در مدینه منوره بود تشریف می دارند و ما انتظار می کشیم که بیرون تشریف
بیارند پس ساعتی بگذشت که از دولت سرای خاص بیرون تشریف آوردند و در یکجا
مکانی که مثل دیوان خانه است جلوس فرمودند و این بنده کاتب حروف را نام بردند
که تو و شخصی دیگر که هم نام تو است دران مجلس عالی بار داده و بشرف جلوس در جنب
آنجناب مشرف هستند و ما در مواجه شریفه ایستاده ایم که دران حال شخصی آمده یکی
بوتهٔ عجیب نمود که در حق ما در هر چه می فرمایید آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
اگر چیزی بد کرده باشد بسبب دوستی کرده باشد و هر دو بسیار بزرگ بندی باشند و یکی که صحبت
ما یافته هر که نمی کند ما از وی راضی نیستیم و گویا این حروف برای آن فرمودند که وی معاد
فقط گفته بود بغیر لفظ تعظیم نیستی بعد از آن بیدار شدم افاده ایشان ارقام نمودند که بود
از انفاس العارفین احوال الشیخ الوالد قدس سره جایی که غلبه کیفیت بیخودی ایشان
مرقوم است تقریب خواندن فرزندم عطاء الله عطاه در آمد بخاطر رسید که این کیفیت

بیخودی ایشان مرقوم است بتقریب خواندن فرزندم عطاء الله مطالبه ودر آمدنی طور رسید
کاین کیفیت بیخودی بالحال یافته نمی شود وقت شب حضرت مقدس مد ظلهم العالی را
بخواب دیدم که تشریف آورده اند ومی فرمایند که برای دیدن تو آمده ام وکیفیت بیخودی
جوش زده چنانچه که این فقیر نیز متاثر شد وکیفیت بیخودی مستولی گردید چون از خواب
بیدار شدم خود را متاثر یافتم وبفضل الله وسواسی که عارض شده بود مرتفع گشت والحمد لله
علی ذلک افاده ارقام فرموده اند که شبی خوابی دیدم که گویا شخصی صوفی لباسی می پرسد
که نماز سلوک شرعی چگونه می باشد گفتم که آن نماز را ما ادا می کنیم به بینید پس وضو کردم
وتحریمه بستم در قیام بجای قرارت ادعیه ماثوره خواندم بوجهی که ملاحظه معانی وخشوع وخضوع
کلی باد ای آمد وطمانیت قلب ومشاهده انوار حاصل گردیده بود در رکوع رفتم بجای تسبیح توجه
افعالی طور تمام گرفت که قبل این بآن طور اتفاق مشاهده اش نیفتاده بود وچون در سجده
افتادم فنای وجود دست داده نماند در وجود مگر یک موجود ودر هر سه این حالت
رنگ شوق ومحبت اتم بدست بود چون در سجده ثانیه شدیم وجود نیز گم شد ونماند
مگر شوقی صرف بی کیف پس سلام کردم آن شخص سایل گفت که غرض ما ازین سوال
همین نماز بود سالک را همین طور سلوک باید کرد افاده ایشان نوشته اند که روزی در
خواب قیلوله بودم که کسی آمده خبر رسانید که شاه بادی برای دیدن شما می آید گمان کردم
که درویش صاحب شان خواهد بود برخاستم ووضوی کردم وآراسته نشستم ناگاه دیدم
که عورتی در آمد وبا او عورتی دیگر همراه است آمده متصل پهلوی من نشست وتکیه خود را بر تکیه
من پیوست ازین معامله نیک متعجب ماندم که این زن کیست ومقصود او چیست گفتند
این زنی است از زنها که نامش شاه بادی است از او دست بر دست من کرده

که مرا التماس عرضی است و آن آنست که تعویذی می خواهم تا فلان حاکم بر من مهربان شود گفتم این
چنین تعویذها نوشتن کار ما نیست معذور دار هرگز دست بر نداشت آخر ناچار شده قلم
و کاغذ گرفته نوشتم خداوندا بصفت عفوی یا خود کار این زن را ازین شفاعت برآر و توفیق
توبه کرامت کن این لفافه را پیچیدم و بدست وی دادم خوش شده وعده هدیه کرده رفت
که بعد حصول مقصود انجا کنم پس ده روز ازین معامله گذشته بود که شنیدم از اغنیا و ارادت خواست
و یکبارگی از نکاح خود در آورد پس وی از کار خود باز ماند افاده ایشان نقل فرمودند که یکبار
حضرت صاحب مد ظلهم العالی در قصبه بدهانه تشریف می داشتند شنیدم در شیشه
خورد گلاب که از ... عزیزی که خادم بود از ابر برداشته بر طاقچه نهاد چون آن شیشه مطبوع بود
بخاطر فقیر خطور کرد که این شیشه را بعد خروج گلاب تا خواهم گرفت پس هرگاه از قصبه مذکور
بوقت رحلت کوچ فرمودند آن عزیز شیشه مذکور را در سبوچه خورد مضبوط کرده با اشیای
دیگر همراه گرفت در اثنای راه چند بار خطور کرد که از آن عزیز شیشه گرفته بدارم لیکن چنان
گذاشت که سوال کرده بگیرم اما میلش از خاطر زایل نشد بیشتر بود از آن حال خدام جناب
مقدس حجره را که در طاقچه آن شیشه مذکور نهاده بود چند بار اتفاق رفتن و روب افتاد
و همه طاقچه را از اشیا که بایستی و شاید پاک و صاف نموده آمدم و اثری از آن شیشه یافته نشد
بود از آن چون ماه رمضان رسید و شب بیست و ختم آمد بعد تهجد بخاطرم افتاد که اگر درین
وقت گلاب بودی باستعمال آمدی اتفاقاً دست من بر جانب طاق رسید همون شیشه
پر از گلاب دیدم متعجب شدم و از گلاب قدری استعمال کردم و باز آن شیشه بر جانب طاق
داشتم چون علی الصباح آن طاقچه را تفحص کردم در آن هیچ نبود افاده ایشان نوشتند
که باری در نماز مغرب بودم که بعض اخلاق و شمایل حمیده حضرت مقدس مد ظلهم العالی

متصور شدند وازین جهت اطمینان وسرور در قلب وتسلیه قرار یافت من بعد در تخلیه

که حضرت مقدس مرتبه جامعیه دارند شاید که استمداد از جناب ایشان در هر امر جزئی

چندان مفید نباشد باز در دل رسید که استمداد از جناب معظم در هر امر فایده می دارد و در

انجاح هر مقصدی اثری می بخشد گو که توجه عالی بدان سو مصروف باشد یا نباشد باز بعقب

این عالم ملایک که بتدبیر عالم موکل اند متصور شدند و فیما بین خود کلامی دارند و از ایشان

صدائی می آید هم چو صدای هنگامه که از بعید مسموع می شود لیکن کلمات مفهوم نشوند پس

گوش داشتم که بشنوم اما از انتظام عالم هم چیزی ذکر می کنند پس او از لفظ اصلح در خیال رسید

ولیس افاده بدستخط ایشان یافته شد که بتاریخ سیزدهم صفر روز شنبه سنه [illegible] بجناب حضرت

مرشد حقیقی وقتی که عرض داشتم که گاهی اختیار دل می خواهد که زود زود رسیده سعادت قدم

بوس حاصل نماید اما از جهت بعضی موانع این دولت دیر دیر دست میدهد وجناب

مقدس فرمودند که این ظاهر است والله تعالی این موانع را نیز بردارد پس ازین کلام محبت

قلبی نسبت جناب مقدس که در این عاجز عطا فرمودند افزونی بگرفت تا که سر چشم اشتیاق

شده نظاره جمال مبارک خطایا فتن گرفت و آن محبت قلبی در تمام وجود عنصری هم چو آب

در رگ خشک سرایت کرد جسم بکیفیت آن ممتلی گشت تا که بدن کریی تمام احساس نمود

مثل کسی که شکری خورده باشد و اثر آن در ظاهر همه بدن در می گیرد در همین اثنا صورتی مثل صورت

عنصری از جناب مقدس جدا شده و از آنجانب انتقال نمود و در بدن عاجز حلول کرد

سر در سر و دست در دست و هم چنین باقی اعضا و آن حسرت وافسوس که بعد مدت

دل می خراشید تسکین یافت و تا حال آن حلول صورت باقی است و از نظر غایب نشده

و نخواهد شد ان شاء الله تعالی و این جدا شدن صورت و انتقال همه محسوس چشم سر است

الحمد لله علی ذلک افاده ایشان ارقام نمودند که دقتی غیبت دست داد معلوم شد که
وجود و حیات و بقای همه موجودات در ذهول از ماسوی خویش در جلوه ذات الهی است
و این عجب است که عالم همه با غفلت در وجود و حیات هستند دیگر معلوم شد که با وجود آنکه
ذات الهی در همه ساری است و متصف [متصف] بحیز و مکان و کیف نیست مع هذا او را در ماورا
عالم وجودی هست و کیف و حیز و مکان است بر خلاف حیز و کیف این عالم و تحقیق این
و جدان حضرت مرشد حقیقی دامت افاضاتهم ارشاد فرمودند که اصل حقیقت الحقائق
از هر تقید منزه است و مع هذا در مظاهر کثیره متجلی شده و هر جا حکمی پیدا کرده از انجمله در قلب
شیخی اکبر تجلی فرموده و ازان تجلی بر ملکوت عکس نورانی افتاده است باعتبار این عکس
اگر حیزی اثبات کنند در مراقبه و شغل تقریر نمایند بجا است سالک را بسیار است
که چشم معرفت باین عکس نورانی متوجه شود و عقیده خیر در دلش متمثل گردد اما تحقیق
بجامع است در تنزیه و تشبیه بوجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که حیات هر حی بل وجود
هر موجود بتقویم حضرت وجود است لهذا این در وجود نفس الامری است باین معنی اگاه
باشد یا نباشد سبب است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استغراق
و استهلاک علمی ظاهر شود و حکم کند که حیات هر حی بسبب معرفت حق است و باز چون
بعض غافلان را موجود بیند باشکال درماند و منشا این ان است که در نفس این
سالک علم حضوری حضرت وجود همان ارتباط نفس الامری او ست پس حال خود
بروی غالب می آید و در همه چیز ارتباط را متلبس بهمان لباس علمی می بیند و این تحقیق
ما ذکرناه افاده ایشان فرمودند تخلیه از حب جاه و مال و کبر و ریا و جمیع رذائل و تهذیب
نفس و تحلیه بجاید از رضا و توکل و تسلیم و جز ان از نوع انسان مقصود بالذات است

و همین است قرب و کمال و شریعت بیانست و این کمال که ظاهر شود در ذوات علیه انبیا
علیهم الصلوة والسلام یافته نمی شود بلکه ممتنع است که غیری را حاصل شود و طریقه بقا و فنا
مع لوازمه که راه ولایت است وسیله حصول اوست مقصود اصلی نیست غرض
از فنا و بقا حصول ان کمال است و اصحاب مخصوصین را رضی الله عنهم این کمال ببرکت
صحبت علیه بوجهی حاصل است و غیر ایشان را متصور نیست پس ایشان با حصول این
کمال اگر از فنا و بقا باز مانده باشند مضایقه نیست و بخیری که کمل افراد خیر به هند حسن
ذاته است صفت رابی سزد او را کمال توان گفت از انبیا علیهم الصلوة والسلام نیز ازان
خزینه نصیبه نیست والعلم عند الله و عند اولی العلم افاده ایشان ارقام فرمودند که شاهد
فی صلوة من صلوات المغرب ان من العوالم عالما غیر عالم المثال تتشخص فیه صور الاعمال
تحققت فیه حقایق الاشیاء الثابتة فی نفسها و حقایق العقاید الحقة و حقایق الاحکام
التی لا تتبدل بالادیان والملل وحقایق العبادات والاحکام فیه وجود اصلا مثلا الصلوة بحقیقتها
التی هی التعظیم لله تعالی من العبد متحققة فی ذلک العالم وبیانها المخصوصة لا ذکر بها فیه و علی
ذلک القیاس سایر الاعمال فاذا شاهد العارف ذلک العالم یجد من حقیقة وحقیقة
الاعمال الصالحة ولا یجد صور الاعمال بحیث ان التکالیف الشرعیة رفعت عنه اذا تکلیف
تعلقت بصور الاعمال ورأیت ان لون ذلک العالم ابیض مع حمرة خلطت فیه وحقایق
الاشیاء کانها جواهر منثورة والله اعلم عند الله افاده ایشان نوشته اند گفت اری فیما یعنی
ان ذاته تعالی نفسه تجلی فی الموجودات ووجوداتها عین وجوده تعالی وذاته تعالی هو وجود
بمعنی ان الوجود البحت الجامع لجمیع الجهات والاعتبارات والمعانی من حیث انه غیر واضح
فیه واحد منها حتی بهذه الجهة البجاهی مرتبة الذات من حیث انه غیر واضح فیه هذه الاعتبارات

فالجملة لما ثبت عينها واحدة في مرتبة الالوهية والمعبودية وثانيتها في الرتبتين غير مدرك بالعقول ومن
حيث انه تجلى لواحد من تلك الاعتبارات هو الكل المعابد وباختلاف الاعتبارات في الرتب
ومراتبه والعموم ومراتبه والقوة ومراتبها وغيرها وفقا بلها اختلفت الموجودات الممكنة
باختلافاتها المحسوسة والمعقولة باشتراك بعضها ببعض في بعض المعاني انتزعت في
الاجناس والانواع فتطابق هذه المراتب الثلثة الشخصية من حيث هي ومن حيث انها متشكلة
باشكال اخر غير انها من حيث هي اعتبار محض موجودة في مراتبها لا بغير وجود واحدة بالاخرى
ثم تبدل ظني ورأيت ان ذاته تعالى ليس بوجود البحت بل وجود منقض اول من ذاته
تعالى ومن الانوار ونسبته تعالى بحرف لنسبة العلة بالمعلول لا نسبة الظاهر بالمظاهر
والاستغراق في المعاني الاول نوع من التشبيه والعلم عند الله تعالى ورأسخين من العلماء
واظن الان ايضا ان توجه المبتدي الذاكر باسمائه الذاتية اقرب الى الذات من توجه
الواصلين الى غير الذات اذ بقيته تؤدي السالك في ضمن ذكره اللساني اذ انتفى الذات
الصرف بجملته عن المحجوبات التجليات ونظرهم مقصور دون الذات هذا والله اعلم افاده
وكان ايقام فرموده اني لا ارى في هذه الايام ان في الخير بانه جزء لنسبة الى الذات البحت
كنسبة الجزء الى الكل غير انه لنسبة الجزئي الى الكلي من جهة تطابق الذات لذلك الجزء
وعرفان هو النسبة والحيرة نفسه الذي هو عين الذات ولا يسع استناد الكمال والتمام
والكمال لانه لا توحيد ولا توحيد ولا انذار لا ابقاء ولا غيبة ولا حضور ولا قبض ولا بسط ولا انس
ولا وحشة ولا تجلي ولا استتار ولا اتصال انه كل جدا ان لم يكن له ذلك اذ هذه المراتب
في نشأت الالوهية من مظاهر الوجود الصادر الاول الذي منبسط عليها بكل الموجودات
وهو فوق الوجود وكل موجود من العقول والملائكة والارواح والافلاك والعناصر وكانه من

افراد الانسان فكماله هو النشأة بالوجود المظاهر في العوالم الذي يظهر از مين الذات
والتقرب والاتصال بما فوقه الذي هو من اتم واصفى مظاهر الظاهر فاما الجزء الموصوف
فانه هو المخصوص بقرابة الذات واري انه لا يعم نوع الانسان بل يختص ببعض منهم وهيئته
داخل في نوعيته ولا هو من لوازمه الا انه مختص بالانسان به من بين الموجودات كلها اذ هو
المظهر الاتم وهو حامل الامانة واري ان هيئته وتلك الجزء ليس من كمال النبوة اذ الكمالات
النبوة والولاية تحت الوجود وهو عالي من ذلك فلا اجد حرجا ان يكون نبي والعلم عند الله
دراسة سنين ليعلمه افاده گاهي سالك بيابد خود را مي يابد كه نقطه ذات او كه خلاصه
اوست بذات باري عز اسمه كه اصل اوست ملتصق وپيوسته است لصوق قطره
بدريا واين لصوق غير فنا وانقلاب علم است كه در مبدأ توحيدي باشد واين
لصوق ويافت اين لصوق نصيب هيچ يكي از مدركات جز آن نقطه نيست وديگري
كه مر اين سالك در عالمي از عوالم قدس وجودي است مقدس نوراني جدا از اين وجود
عنصري واورا با اين وجود عنصري دو نسبت اند يكي اعتبار نسبت رب بمربوب
وعابد بمعبود هرچه كه تعرف با اين وجود عنصري است بايجاب اوست ومدركات
اين وجود بتوجه خود بسوي آن وجود مقدس بركات در خود ملاحظه مي نمايند واين توجه را
كمال خود مي فهمند وديگر نسبت تعين كه در هر دو يك تعين بدو تعين است وحقيقت
هر دو يكي است فرق هر دو همين است كه يكي مقدس است وديگر خسيس يكي تابع و
ديگر متبوع لمعان آن در اين اثر مي كند وظلمت اين بروي حجاب ميگردد حاصل آنكه
وقتي سالك را دو يافت است يكي لصوق نقطه باصل او وديگر توجه مدركات عنصري
بوجود مقدس خود كه معبود ورئيس توان گفت بلكه گاهي مدركات همين مي فهمند

وقتي

افاده ارقام فرموده‌اند قد کنت ارشاه منشد شان اضمحلال الوجودات في الوجود الواحد مع
تطور الاطوار المتخلفة في الاحوال والاوقات فوقتا تغلب رؤية الوحدة في الكثرة في الوحدة
وتارة الوحدة الصرفة الذهول اما سواها الى غير تلك الاطوار والكيفيات ثم من حين نسبتها
الى الذات على شانه خارجة عن النسبت المعقولة والوجدانية من العينية والجزئية والمعية
والمجولية والمظهرية وغيرها بل بالبداهة تعالى شانه بري عن تعبير بالنسبة وعن جميع التعبيرات
وكذا نسبة تلك النقطة في مرات تحقق التي يتقل فيها الانسان من عالم الناسوت
والمثال والروح وغيرها ليست هي من النسبت المتعارفة المدركة وحفظ تلك النقطة من الوقفة
شي غير الاضمحلال والمشاهدة والانصار وخارج من كميات النسب وكيفياتها المعتبرة
عند اهلها بل لا يمكن ان يوصف به الاتيلا وتشبيها بالتنبيه والتقيط نفسه وعرفت ان مرقبها
هذه مستمرة باستمرارها بغير تجدده وعرفت ان وجود تلك النقطة ليس من لوازم الانسانية
بل من خصائص بعض الافراد وشاهدت في ذيل هذا ان الوجود الواحد الذي كنت وعرفته
عين الحق تعالى شانه ما هو بعين بل الذات ومتعالي انه وانما هو مظهر من مظاهره ورايت
ان بعض الاحكام الذي اعتقدت به في سابقت الزمان لا يخلو عن تشبيه بل انما هو لغات
من الانسان بما هو انسان في مادرار الوراء ثم باقي وراء واما موقتة النقطة فالاحكام فيها

كلها كاذبة وانقدام البيان عنها فظنه هذا ما في الحال وهو اعلم بحقيقة الحال والمآل ذكر بار ارطالب
كرامت سمات وكلمات حقايق آيات زبدة اصحاب فضايل وعرفان خلاصه ارباب ذوق
ووجدان حافظ عبد النبي المخاطب بحافظ عبد الرحمن كه از خلفاء معتبر حضرت ايشان اند
عالم اند بعلوم كتاب وسنت وكامل اند در شريعت وطريقت وحقيقت كتب
حديث از صحاح وغيره برآنحضرت خوانده‌اند واسرار باطن از آنجناب اندوخته جميع معارف

ایشان در حقیقت معارف حضرت ایشانند که در مرات باطن ایشان از غایت
صفا و جلا پرتو انداخته و همه علوم شان در واقع علوم انجناب اند که بر ساحت استعداد
کمال بنیاد ایشان ورود یافته نظر در حال ایشان موجب مزید ایمان بکمال تصرف و قوة
فیض جناب ولایت مآب حضرت ایشان می گردد و فی نفس الامر همه کمالات ایشان این
افاضه است که کسب را دران مدخل نیست و تخلیه از رذایل و تحلیه بفضایل در ذات ایشان
وهبی است که تحصیل را در وی گنجایی نیست هیچ وقت ایشان از لیل و نهار خالی از طاعت
نمی کنند و یا در مراقبه می باشند یا در نماز و مناجات و یا در تلاوت قرآن در معمور بودن اوقات
وصفی دارند که احسن از ان متصور نباشد و با امور معاشیه هرگز التفاتی نیست با وجود
اهل و عیال از فکر اینها بری اند گویا وجود شریف ایشان صرف ملکیه است مجسم بصورة
بشریه بالجمله در کمالات ذات ملکی صفات ایشان بالاتر ازین همه باشد که حضرت
مرشد حقیقی در مثالی که بایشان مرحمت نموده اند از زبان کلک کرامت سالک
مبنی عنایت فرمودند که ان الله تبارک و تعالی الطافا خفیة بعباده فی بواطنهم نبرادلهم
ونواهیه فیما بینه و بینهم من حیث یجذبهم الیه بحق فهم معانیها ومن تلک الالطاف الحقیقة
والنعم الهنیئة فی حق احبابی فی الله الصالح المفتخر المعمور بالطاعات اوقاته المغمور فی بحار الحسنات
انفاسه الحافظ عبد الرحمن بن الحافظ نظام الدین التوی نزیل دهلی بلدة اقامها احسن الله
الیه فی الدنیا والعقبی واجزل علیه نعمه فی الاولی والاخری ان ساقه الی والهم طلب الطریقة
الی حبه الصوفیة منی ثم الهمه فی سلوک سبلها و غیرها و تحمل الشدائد فی طی حصبها
وقفرها و وفقه الاهتمام بالمراقبات والتوجهات و کشف علیه التوحید و منح النسب
المعتبرة عند القوم نسبة الاحسان والنسبة الاویسیة و نسبة یادداشت و نسبة

التوجيه ولنسبت الحق ومعامله باشيار من فرق العوائد واذاقه حلاوة المناجات وذوق

اللذة في اصناف العبادات ترائي لانوار الارواح وسوم مبادرات لطيفة والملح

عجايب شتى من خواص الاسماء والايات مع مناصحة ظاهرا وباطنا لسه دار كول وللمشايخ

الطريقة وسلامة صدره من الغل والحسد وقلة ميله الى الحرص وطول الامل وقوة صبره

في الشدايد والامراض وعدم احساسه تلك الالام عند التشغل بالعبادات الى

كثير من الطائف الله يطول بيانها وبعض تعدادها والضيا در بعضي از مكاتيب از قلم الهام

رقم در حق ايشان باين عنوان ارقام فرموده اند كه اگر لطيف حافظ عبد الرحمن ملاحظه مي نمايند

گويا مگر عربي ويک جهتي ووفا در يکديگر بصورت ايشان متمثل شده ولطايف اگاه

ومصداق باقي اشدوا مدة يوم القيمة وهميشه منظور نظر دشب وروز مورد توجهات

جناب حضرت اند هر که از انجناب استفاضه شفا از علل وامراض مي نمايد تعويذ ودعا

ايشان حواله مي فرمايند گويا افاضه اين قسم برکات ما بمنزله جارحه حضرت ايشانند

واقعات ولايت ايشان وکلمات اسرار سمات ايشان بسيارند که بي اگاه خود

رقم زده خامه معارف شمامه شان شدند اما بعضي از انها در اين اوراق مرقوم مي شوند

پاره رواية بالمعنى وپاره رواية باللفظ افاده ايشان نوشته اند که باري وقت شام

جوع بر من غلبه کرد ودلهاي سير نمايد چون وقت عشا رسيد نزد اشنائي که بر مسافي از طعام

من مي ماند تحقيق مواسات بر فتم ونماز عشا همراه وي گذاردم او بحال من نپرداخت

پس نفس خود را ملامت کردم که عبث مراد حرکت نواندا حي متصل اين خطره سروري

بي نهايت روي نمود واستغنا از طعام حاصل شد پس چون از انجا باز گشتم کنزد من

برهانه اميري افتاده وحشتم وخدمم وي نظر آمد مدلا گذشت که سبحان الله نكي را اين

دولت است وما را چه خود قوت هم بهم نمی رسد درین حظه بوده که ما بین الیقظه والنوم
طاری شد دیدم جائی است که عذاب و غلبه غضب خدای تعالی دران نازل
شده گویا در صورت ملخ و سیاه‌ها از هوا فرود می‌آیند دستکان و مردمان بمنقار گوشت
ایشان را بریده می‌خورند چنانکه نمی‌پرند و نمی‌رهند و درین حال رجوع باین فقیر کرده قصه
نمودند پس حکم شد که این اهل دنیا نیست ازین مزاحمت نه نمائید وانها اهل دنیا بودند
پس روی از من گردانیدند در انوقت توبه کردم که باز خواهش دنیا نکنم و بطریق الهام ظاهر شد
که هر کس این درود را بخواند از عذاب دوزخ نجات یابد اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد بعدد

درود

کنه وکن فیکون افاده آیت آن نوشته که یکبار در واقعه دیدم که در مقامی که مزار پر انوار حضرت
خواجه قطب الدین است قدس الله سره حاضرم و در گوشه این بیت می‌خوانم ع
یا حبیب الاله خذ بیدی ۞ مالعجزی سواک مستندی ۞ وانجا جناب حضرت رسالت
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات مقیم حضرت خواجه در مکانی که قبر شریف است
بر سریری نشسته‌اند پس ایشان را از استماع این کلمات وجد در گرفت و رقص کردند
چنانچه سر بسر هم برقص درآمده و بنده بجائی که بود مشغولی داشت و هیچ خبر التفات نمی‌کرد
تا آنکه حضرت خواجه از سریر فرود آمده و بالتفات و مهربانی تمام بسوی بنده متوجه شدند
و دستار مبارک از سر خود فرود آورده بر سر بنده نهادند بمجرد آن حالتی متغیر شد و تمامی
نسبت برکات ایشان در ما سرایت و نفوذ نمود افاده ایشان نوشتند که باری حضرت
خواجه قطب الدین قدس سره را در خواب دیدم که در جای قبر شریف ایشان نشسته
منهج لنه پای مبارک ایشان را بوسه دادم و عرض کردم که شما فرموده بودید که تو بمرتبه
ولایت خود خواهی رسید و وعده این معنی نموده و گویا این معنی را از اعطاء دستار که در واقعه

سابقه بود استنباط نمودم ان وعده تمام محقق نشده اگرچه اندکی بهره ور شده ام لیکن
بالکمال کدام وقت متحقق خواهد شد فرمودند که نخوانده در قران مجید که حق تعالی با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده بودند که ابوجهل را خواهم کشت وبا وجود آنکه حق سبحانه وانسته بود
دیدی که به تدبیر وجنگها بوقوع آمد افاده ایشان نوشته‌اند که مجذوبی بود بر دوکان نانوای می نشست
وتکلم نمی‌کرد بعد از موت او در برابر واقعه دیدم که گویا پیش وی سازها وسرودها نهاده اند
وان نانوائی را می‌گوید که بگیر وبنواز وی بگرفتن ونواختن شروع کرد ان مجذوب بغصه درآمد
وساز را از دست گرفت که تو نواختن نمیدانی وگویا از نواختن اراده تحقق حالتی می‌کرد مراد
ذکر وکیفیت ومعنی ان پس خود بدست گرفته نواختن شروع نمود وحالتی عجیب رو داد
وگویا دو بره بزبان هندی که معنیش نفی واثبات است سرودن گرفت همینکه در وقت
نفی منتفی شد وحق جل وعلا در وی تجلی کرد بصورتی که از ناف تا سر او شعلها برق
می زد در میان این صورت مرا فهمانیدند که چرا این چنین باید کرد وامر کردند که چرا مکن توهم
وقتی که نفی کنی منتفی گردی ونماند مگر وجود حق پس ان کیفیت در من انتقال کرد وبارها ان
طور ذکر کردم والله الموفق افاده ایشان نوشته که در سنه اربع وتسعین بعد الالف والمائة
حضرت مرشد حقیقی دامت برکاتهم در عشره اخیره رمضان اعتکاف فرمودند وخواهم
بجد این نیز بشرف مجاوره معتکف منبع الشرف مشرف شدند ومارا السبب موانعی
این سعادت میسر نشد بنابران حسرت تمام روی آورد شب هنگام در واقعه دیدم که گویا
بر دو صفه مسجد فنائی ایستاده کردند واندرون آنحضرت صلی الله علیه وسلم نشسته اند
ودر وی خیمه در مجلس شریف حاضراند ومعلوم می‌شود که مجلس ورد وشوق است
وکلمات شوق اکثر مذکور می‌شوند وکیفیت شوق ان بقعه را احاطه کرده واز تمام مجلس

رنگ شوق و محبت داشت تا نقض میکردد و گویا سیدنا شیخ ابوالرضا محمد قدس سره

پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر اند و از جذب صحبت آنجناب بتاثیر بلیغ ایشان

متاثر شدند و یک صدای گریه ایشان ظاهر شد و من گویا بیرون قنات هستم

اگرچه بهمان نسبت درمی یابم اما حسرت و افسوس در خاطر است که چرا اندرون صحن داخل

نیم درهمین حال یکبارگی دیدم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اندرون من ظاهر شدند و در میان

من نشستند بمجرد این کیفیت عالم دگرگون شد و آن اضطراب براحت و سرور مبدل گشت

افاده ایشان نوشتند که باری در مراقبه دیدم که گویا در حجره که اعتکاف گاه حضرت مرشد

حقیقی است نشسته ام دیدم که از بالای طاق یک نوری سفید بسوی من فرود آمد و در وی

صدای کلمه یاحی یاقیوم برحمتک استغیث بر می آید و می دانم که این نور همین کلمه مبارک است

و تلفظ یاحی یاقیوم نیز در او است پس در دامن ما در آمد و اثر آن در درون و بیرون ما را احاطه کرد

و همین کلمه را بلذت تمام خواندن گرفتم در آن اثنا حضرت ایشان تشریف آوردند و بر سینه

بچه می خوانی گفتم کلمه یاحی یاقیوم برحمتک استغیث را باین طور یافته ام و همین را می خوانم

فرمودند خوب می کنی و خوب یافتی اکنون خبردار باش که یک بزرگ که تا هنوز وی را

زیارت نکرده ام می آید وقتی که بیاید ما را خبر کنی عرض کردم که بسیار خوب اما در اینجا بی سمت

از کجا خواهد آمد فرمودند که از سطح این حجره خواهد آمد و همون است یاحی یاقیوم برحمتک استغیث

در همین حال که حضرت تشریف بردند یک روح مجسم از سطح حجره ظاهر شد و در هوا بطرف

دروازه حجره جانب حضرت روانه شد و بدست خود بسوی حضرت اشاره کرد که

بیا بیا چون آنوقت حضرت ایشان تشریف نیاوردند باز در هوا غایب شد و من

هرچند قصد کردم که بیاید و من هم چنان مشتاق ماندم و آن روح مجسم لباس پوستین

شتری رنگ پوشیده بود افاده آنست ان نوشتند که باری در واقعه دیدم که گویا حضرت
مرشد حقیقی مد الله ظلهم العالی متصل محراب مسجد شریف نشسته‌اند و بنده هم حاضراست
پس بحال این بنده متوجه شده فرمودند که لو قلت اولیا قلت نعم دعلت دو دست
مبارک خود را برای بیعت کشادند فی الحال هر دو دست خود را درمیان هر دو دست
حضرت ایشان درآوردم و دانستم که چیزی مخصوص را اراده فرموده‌اند زیراکه از سابق
در غلامان آنجناب فرط بوده‌ام شرف بیعت حاصل نموده پس دران حال دیدم که صورت
حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس سره بالای سر حضرت ایشان حاضر است
واز کلام اسرار التیام حضرت ایشان معلوم میشود که غلو بتی دارند و تغیر حال هویداست
وان تغیر در من هم اثری بلیغ نموده پس درین حال دهن مبارک را بر دهن این فقیر
نهاده میفرمایند اخرب اخرب واین لفظ دران وقت مینی فرد براین صورت را بذهن میرسید
پس بعین گفتن و تصرف نمودن ان صورت درجه بدرجه با بعین می آید گویا حضرت
ایشان انفاق می فرمایند و من از ایشان کشیده می برم دیدم که از راه دهن فقیر داخل شد
وتا بسینه رسید و بعد از ان تا سه روز ان را مد تمام یافتم ایشان نوشتند که شب بست و دوم
شهر رمضان المبارک بعد ادای مغرب بطریق معتاد بعد صلوة دعا می خواستم
یکبار یکبار دیدم که حال شب دیگرگون شد و تغیری عجب ظهور یافت ازین سبب در دعا
حلاوتی و عمقی یافتم پس بوقت عشا در نماز فرض و تراویح رقت و سرور در قلب
ودوام وراحت جمیع لطائف یافتم الحمد لله وسرور همیشه هستی میکرد بعد از ان چون
از نماز فارغ شدم و بحضور کرامت ظهور حضرت مرشد حقیقی سعادت مواجهه دست داد
در دلم خطور کرد که از جناب حضرت ایشان استفسار نمایم که سرور و رقت قلب بکدام

کوکب منسوب است اما مجامل شد که این مخ التماس نمایم پس همان وقت در کیفیت
آن بیل خوض افتاد ظاهر شد که هیئت فلکی مستحسن و مسعود است و آثار افلاک و نجوم
بلکه آثار ارواح انبیا بالذات ظهور می نمایند و روحانیات در ضمن انبیا و توجه نجم اعظم
در ضمن افلاک متحقق و مستمد می شده تولد روحانیات مستحسنه را و تمام شب هر وقت
که تامل کردم همین عالم یافتم که ازین هیئت امور خیر متولد شدند و موافقه کمال خود خواهند رسید
و نزول خواهند نمود و اجمالا صور آنها را می دیدیم و در وقت سحر ظهور روحانیات متکثر شده
و آنها را حضرت نجم اعظم با سعادت منضم ساخته غلبه بخشید پس بالکلیه در آن وقت
بدعا پرداختم و لشکرانه نعمت حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم و اصحاب انجاب
رفع الله درجاتهم مشغول گشتیم دران ضمن چون نام خواجه محمد امین گرفتم دیدیم که معانی از معانی
است ایشان را احاطه کرده و گویا از دعا بنده مستغنی اند و انصافا دران شب حدوث
قوة علوم و ادراکات و بلوغ آن بکمال جابجا افتاد و نیز در آن وقت معلوم شد که شبی
دیگر هم عظیم القدر درین شهر باقی است اما بسبب اجمال واضح نگشت که برکات این
بر قسم خواهند بود افاده یکبار در عشره آخره رمضان ایشان ارقام نمودند که درین عشره
دو باب مفتوح گشته و کیفیات و علوم آن هر دو منزل شده در یک باب که فتوح آن
سبقت یافته و مقدم و غالب گشته علوم و کیفیات مطلقه و حقایق نفس الامریه اند که نسبت
بمبدا و خیر محض اند که به نسبت این عالم شر باشند و مناسبت بلطایف خفیه دلم بندد تران
کیفیت که از عالم تکوین اند و در باب دیگر که نزول فتوح آن موخر است کیفیات و علوم مقیده اند
و مناسبت بلطایف باندازه دارند و دران کیفیات بیش دستی همان لطایف راست
و فتح و فتوح این باب بوساطت ملا ابیبا و جبریل است و مقتضی آن کیفیت ها لطف

شرعی است و بهان منصب نبینند مگر معدودی از بنی آدم که درجه قبول یافته اند و شب قدر حاصل
انوار صاعده و نازله فتح و فتوح همین است و در تمام رساله تفصیل این دو باب باشد اما آثار
باب اول مرضی طالب نیست لیکن همان غالب و اکثر اند و آثار باب ثانی مقبول و مرضی
ایشان است اما آن قلیل اند او ه ایشان نوشته که یکبار معلوم شد که درین ایام که مردم بعض مرض
شده اند مداوی ایشان بهتر ازین نیست که التجا و رجوع در جناب حق سبحانه باسم سلام نماید
و اعداد وی گرفته در دایره نوشته همراه خود دارند و داشتن و دیدن انفع می نماید از خواندن که
خواندن را مناسبتی تمام باشد باید و آن بدیر میسر میشود بالجمله چیزی تبل ارند که قوی اسم سلام
باعتبار ذات او فلکی باشند از وی تسبیح و مظهر او گردد و شکل مثلث و مربع و مخمس را
و عدد آن ایامی کنند پس باید که دایره مدور با عداد فقط نویسد باین صورت ۱۳۱ و مراد
از دایره آن است که گویا این مع اسم از آسمان فرودی آید پس اگر تا هفت دایره کشیده
در آن اعداد ثبت نماید اولی باشد و برای خوردن و در خانه بستن و در گلو بستن بسیار
نافع است و اگر برای حفظ مال و متاع نوشته در میان آن دارند محفوظ مانند و از آتش باین اسم
پناه باید جست و اگر کسی بر انگشتری جست هم چنان نقش کند و در دست پوشد تمم
همین فواید است و اگر در بعد ایام اعداد این اسم نوشتن صد بار در صبح و همان قدر بعد عصر ما قبل
آن تا هفت گاه این همه وقت اوست وظیفه کنند از همه بلاها و حوادث و بیماریها و آتش محفوظ
مانند بلکه عالمی ببرکت او در سلامت باشند و چند کثرت در نوشتن باشد آثار کثیر
بوجود آید و وضع دیگر آنست که قوای ما سار نفا معنوی اسم سلام که در هر شی موجود است
و سلامتی آن از حوادث بسبب اوست تا زمانی که اسم دیگر که مقتضی هلاک است غالب
نیاید پس آن قوتها از همان راه بطرف خود کشیدن و این وضع در حق آنست که عارف باشد

بیان این دائره

درین

وراه کشیدن آن می دانند واگر نه با اشباح و مظاهر آن اسم توسل نماید تا آثار و برکات
این اسم نزول فرمایند و این معنی به دو وجه دست می‌دهد یکی آنکه توسل باسم سلام متحرک میگرداند
تدبیر کلی را و دیگر آنکه این توسل میرساند بحقیقت و عین اسم سلام که در آن عالم در حیطه
جا ظهور اوست و از آنجا آثار و برکات آن توانند کشید و نیز معلوم شد که قوای ذاتی و صفات
این اسم که در آن عالم موجودند اثر ابر طوری که تو بتدبیر خود متوجه کرده اند و سعی در بقا و انتظام
کلیه عالم خود این اسم میکرده اند چنانکه اگر اجنبی خبیثی قصد نمود که عالم را هلاک کند بتدبیر اقتضا
و پیامدن ما ای اثر از این داعیه باز داشت و نیز سعی در بقا و نظام جزئی چنانکه جان داری را
در گرسنگی و تشنگی که هلاک اوست طعام و آب داد یا مصیبت زده را پناه بخشید یا تسکین
تسلی و تسکین داد یا بار عیال کسی برداشت یا تداوی بیمار یا تیمار داری بیماری نمود یا سعی
که موجب هلاک مال و هلاک نفوس باشد اثر ابر انداخت و امثال اینها قوای اسم
سلام را بعینه کشیده می آرد و موجب سلامتی این شخص و اهل و مال و توابع وی میگردد اما
ینفع الناس فیمکث فی الارض ما ینفع الناس عام است که از جزئیات وی است
نفعی که سبب بقا و سلامتی باشد العباد تجار اگر نیت ایشان درست باشد
وسائط وجود اسم سلام باشند و بهمین اشاره است که در حدیث آمده که خدا تعالی
پرسید شخصی را در دنیا چه کردی گفت تجارت میکردم معسر را مهلت میدادم غنی را
بسبب این بس او را بخشید و نیز دلالت میکند این حدیث قدسی جای که فرمود
که من مریض بودم تو عیادت نکردی و جایع بودم تو طعام ندادی و بنی آدم پرسیدند ای
رب عالم چگونه مریض شدی و جایع شدی و انت رب العالمین فرمود فلان بنده
من مریض و جایع بود تو او را عیادت نکردی و طعام ندادی عیادت او از عبادت من است

و تسلی

بیع تدبیر کلی و داعیه کلیه مقتضی شفاء اشیاء او بودند تو اگر این میکردی خادم می گشتی
داعیه تدبیر کلی را باین معنی محبت آنکه این شخص بمرتبه از خود فانی و بحق باقی شده که مضمون
حدیث کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به همه چیز که او راست من شده ام
پس هر چه برای او میکردی برای من میشد و چون درست شد که سمع او و بصر او سمع
وبصر من است جایز است که گفته شود که اطعام او اطعام من است و عبادت او
عبادت من والله اعلم افاده ایشان فرمودند که در حقیقت تهذیب لطیفه قلب
آن است که محبت کلی وی را حاصل گردد یعنی آن محبت که ذات حق را بجمیع ظهورات
متحقق است و تهذیب لطیفه روح آنست که روح را قیم تمام عالم یابد چنانچه قیم بدن خاص
است و تهذیب لطیفه سر آنست که معرفت کلی بجمیع انانیات عالم وی را روی نماید
و چون بفضل الهی تجلی اعظم متحقق گردد جمیع ارواح ابدال و اوتاد و خضر و حقیقت کعبه
و غیرها بوی منجذب شوند و تدبیرات کلیه بوی مربوط و منوط گردند افاده ایشان ارقام فرمودند

شرح ملاء اعلی

که مناسبت با ملاء اعلی دو قسم است یکی از جهت توجه الی الله که ایشان را بحسب جبلت
خود دارند و بسبب همان توجه در حظیرة القدس مجتمع اند و سابق و مقرب اند از هم
و اول اند از روی نزول قضا و اول اند از روی حمل آن و وسایط جود الهی شده اند
دوم جهت سوال می کنند چیزی را که خیر بنی آدم باعتبار نوع در آن است و این معنی ناشی
از فیضان الهی است که ایشان بجبلت خود از استعداد هستند و گاهی بسبب فیضان
همان داعیه ازین عالم می شود چنانکه شیخ بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم قضیه را
مرفوع گردانید که درین باب حکم الله چیست پس همت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
متوجه و ملحق گشت بملاء اعلی و همان انجذاب ایشان را بهیجان آورد تا که آن داعیه را

قبول نموده و در بر گرفته بموقف عرض رسانیدند پس بسبب آن از جناب حق سبحانه
حکمی صادر شد و جبرئیل را فرمودند که بآنحضرت رسانند بالجمله در آن توجه که ملاء اعلی
دارند بعض اشخاص شرکتی پیدا می کنند و بآنها منجذب می شوند گو که بحسب قالب بشری
درین عالم باشند چنانچه چند چراغ را روشن کنیم در یکی شعاع همه آنها مجتمع شده متحد میگردد
و این را لحوق بملاء اعلی می نامند و قسم دیگر آن است که میان مبدأ ملاء اعلی و میان
این قسم اشخاص که بحسب قالب درین عالم اند برای حکمت نزول فیض الهی بوساطت
ایشان حجاب تعین برخیزد و رجوع باصل خود متحقق گردد چنانکه رجوع انهار بسوی دریا شود
که همان دریا ماند و لیس وراء و نشانی از انهار نماند چون دریاست که اول اوست
و اوسط اوست و آخر اوست متصل فی نفسه که بعضی وسط تمام می کنند و این کمال
بس نادر است و فهم آن نیز گوای صاحب حال را دشوار است و مراد ازین تعین انیت است
که جبرئیل جبرئیل و عرش عرش الله جل ذکره و نبی آن نبی و کامل آن کامل ازان تعین شده
بود از آنکه اصل و ماده اینها با مبدأ خود که فیضان اوست با مبدأ خود متحد است و مراد از
رجوع باصل خود دیگر است و در رجوع سایر عالم که ظهور سایر عالم نیز از موطن دیگر است
و رجوع هم بهمان موطن است بخلاف فرقه ملاء اعلی و کاملین که ملحق بملاء اعلی اند که نشان
اینها شأن خداست و ظهور و کمون شان در همان شأن است و مقتضی همان شان
بود که در حق حضرت ابراهیم علیه السلام تمام ملاء اعلی متوجه شده قصد بوشان نتوانستند
دید و حکم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم صدور یافت و به بیماری حضرت
ایوب علیه السلام تمام آن خطوط متاثر شد و بنا بر حضرت ایوب همه منادی شدند
و خطاب در رسید که فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر افاده آن بیان نوشته که

در بعضی صور قضیه و اراده انبیا صلوات الله علیهم و کمل اولیا که نواب انبیا اند متوجه می‌شود
بان عالم و توجه ایشان کشیده می آرد و اراده الهی را که قد نری تقلب وجهک فی السماء
فلنولینک قبلة ترضها فول وجهک شطر المسجد الحرام تقلب وجه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم سوی آسمان مقدم بود بر حکم فول وجهک و در بعضی جای داعیه و اراده الهی
مقدم و باعث می شود انبیا صلوات الله علیهم و کمل را بر کاری که بان مامورند چنانکه فرموده است
صلی الله علیه وسلم ان الله امرنی ان احرق قریشا فقلت اذا یثلغوا راسی فیدعوه
خبزة قال استخرجهم کما اخرجوک واغزهم نغزک وانفق فسننفق علیک وابعث
جیشا نبعث خمسة مثله وقاتل بمن اطاعک من عصاک ذکر پاره از فضایل و کمالات
و کلمات الهام آیات عارف آگاه جواهر اسرار الهی و حامل متین انوار لا متناهی خواجه
محمد امین ولی اللهی الکشمیری که از اخص احباب و اجله اصحاب جناب حضرت ایشانند
تا که در وطن مالوف بودند بمقتضای صفای فطرت در صحبت اهل دل نشست و خاست
میکردند و الفتی خاص بان برگزیدگان می داشتند و از آنجا بتقریب تجارت بر آمده
چون در لاهور رسیده چندی رحل اقامت افکندند در آنجا هم مورد الطاف این
طایفه علیه شدند تا که بحسب قسمت در بلده شاه جهان آباد رسیدند و چندگاه بمقتضای
کمال عقل معاش بکار تجارت شغل و زر بیندوختند تا آنکه بتوفیق الهی بدلالت خواجه محمد
نقشبندی که سر آمد خلفای حضرت شیخ محمد زبیر سرهندی قدس سره هستند بجناب
ولایت مآب حضرت ایشان رسانند و جذب صحبت منبع برکت در ایشان کرد
و از کامن استعداد ایشان کمال عقل معاد بروز نمود تا که همه آن کار و بار را ترک داده
مجاورت آستانه فیض آشیانه التزام نمودند و در ادای خدمات خاصه کمر همت بر بستند

قبلة

و بر خواست

وبدین وسیله بسی فیوض ظاهری وباطنی اندوختند کتب حدیث وتفسیر از ایشان
استفاضه نمودند ودر بعض مسودات خاصه حضرت ایشان جهدهای بلیغ مبذول داشته
عیار حسن ابوجه انرا بسرانجام دادند چنانچه مسوّی شرح احادیث موطی وترجمه آن وکتاب
قرة العینین ورساله فوز الکبیر فی اصول التفسیر وفتح الخبیر ورساله الانصاف فی باب
الاختلاف ورساله عقد الجید فی مسایل الاجتهاد والتقلید وغیر اینها همه بحسن اهتمام
ایشان برروی کار آمدند وبدین منتی خود بر جمیع مستفیدین آنجناب ثابت کردند
وهم رامرهون احسان خویش ساختند بالجمله درین امر بجایی رسانیدند که حضرت
ایشان از غایت بنده نوازی فرمودند که شمارا بمنزله جوارح خود می دانم وباین منزلت
برهمه خدمت کیشان آنحضرت سربلند گردیدند ودر محبت وفدویت وفنا بدرجه
فایز گشتند که چون وقتی از اوقات متبرکه استدعای دعای حق خود از آنجناب
نمودند از آنحضرت باین کرامت تشریف یافتند که حالا تو محتاج دعا جداگانه نیستی که محبت
تو مرکوز باطن ماست آنچه از حق سبحانه برای خود خواسته می آید برای تو مثل آن مسالت
میرود ودر دعایی که برای نفس خود است شریکی وغیر شرف این قسم تخصیص مغبوط
جمیع اصحاب آنجناب آمدند وخود مرتبه بالاتر ازین چه باشد که محب در باطن محبوب
جای یابد واز زبان وی شهادت فنای خود شنود که اللهم ارزقنا نصیبًا منه واز راه
کمال خصوصیت برای ایشان از زبان الهام بیان دعای املا فرمودند مشتمل بر توسل
بخواص اسرار خاصه وآنرا باعتصام الامین بحبل الله بذریعة توسل ولی الله موسوم
نمودند تا ایشان بدان مناجات بجناب قاضی الحاجات میکرده باشند بنده
کاتب الحروف نیز بطفیل ایشان شرف اجازت آن یافته الحمد لله علی ذلک

مسمّی قرة العینین

موسوم

محمد ایوانی کرمه دیکانی نموده در اجازه نامه روایت جمیع مصنفات خاصه و همه مرویات
نفس نفیس که بنام ایشان از آنجناب صادر شده بود تنویه ذکر شان از قلم کرامت
رقم بدین عنوان تراوش یافته که اخی فی الله و حبیبه نفسی و معدن اسراری خواجه محمد امین
ارحمه الله بشهوده الدائم و در بعضی مکتوبات که بنام شاه نور الله شرف صدور یافته از
حال خواجه موصوف باین کلمات مرحمت آیات نشان دادند که از کتابت خواجه
محمد امین دریده می آید محبت مفرطه بنسبت خود و دوستان خود فدای کلی مشاهده میشود
ولطیفه روح مهیاست و حسن اخلاق و لطائف شمائل جبلی است و در بعضی مکاتیب
از احوال کرامت مآل ایشان و بدین وجه شرف اطلاع بخشیدند که ایشان از میان لطائف یک
عزیمت را بعضویت و استقلال امتیاز دارد و حی است از وجوه قلب که بروح نزد
است و حی از وجوه روح که تعب با اهل بهشت پس غالب آنست که ظهور ثمره تهارت
و عبادت و نسبت او با سنه و یاد داشتی که غالب بران النسبی باشد و محبت اهل الله
بوجه انس و الفت بیشتر بود پس الحمد لله که حسب البشارة آثار و انوار این معانی در ذوات
ایشان جلوه کردند و رساله شفاء القلوب که از تصانیف حضرت ایشان است اکثر
مطالب آن تخصیص نام ایشان یافته بلکه تمع تالیف آن محض لسبب ایشان است
در حر الفت و مناسبت آنست دستی رسا دارند چنانچه رساله نوشته اند در بیان فضائل
و شمائل جلائل و پاره از ملفوظات معارف سمات حضرت ایشان در غایت
خوبی و لطافت و جزوی لطیف از مثنوی دارند در مناجات در کمال رقت برد
و در رسائل مناجات فضائل و مناقب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم بنهایت
ملاحت و حسن ادا درج نموده اند چند بیتی از آن بطریق انموذج در اینجا ثبت نموده می آید

تا تعلم الفرقة بيني عن الجواطلاع بحاصل آيد نظم خداوندا بآه جان غمناك وبچشم خون فشان
سينه چاك ٭ بنام آنکه جان خاك ره اوست ٭ قلم شيداي روي چون مه اوست
بان مهر سپهر رهنمايي ٭ بآن اعجوبه صنع الهي ٭ بان درياي علم بيكرانه ٭ بان قطب جهان فرد زمانه
بان غواص بحر بي كرانه ٭ بآن سياح اقليم معاني ٭ بان مشكل كشاي مستمندان ٭ چراغ افروز بزم نقشبندان
حكيم نكته داني سر اشيا ٭ مراد حكمت تعبير اسما ٭ بآن جان جهان زنده دلان ٭ بان روح صورت آن دلها
بآن مه در سپهر كثرت ٭ بان در يمين جان كثرت ٭ بان خورشيد برج صبح آرد ٭ بان يكدانه بحر قطب و ارشاد
بآن عين ظهور نيستي ٭ بآن مرآت وجه حق پرستي ٭ بان دانا رموز پرده غيب ٭ بان كشاف حسن لا ريب
بان عكس جمال ذات مطلق ٭ چو يك گشته اندر ذات حق ٭ ابو الفياض نام قدسي لقب ٭ بنازم من ازين تعليم
ذكي المتي كنعتش پيمبر ٭ سكل المحبتي ان بدر انور ٭ قدم بنهاده اندر ملك ارواح ٭ بنام احمد شهنشاه عين
امام و مقتدا و قبله گاهم ٭ ولي الله شاه دين پناهم ٭ تنم را خاك راه اين حرم كن ٭ سرم زين خاكساري
مراتب منكن اندر رهش ٭ كه تا چون هند نام گردد ٭ افاده ايشان از جمله عنايات حضرت
ولي نعمت و امت بركاتهم نقل نمودند كه ارشاد فرمودند كه حق تعالى بمصداق منطوق
ان وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين متولي جميع امور معاش و معاد مات
بفضل خود بدين لطف مخصوص گردانيده و سبب اظهار اين نعمت آن است كه معلوم حيات
شده كه در حق تو نيز از جناب متولي الامور للعبد و جبلي از تولي شامل است يعني منظور حضرت
كارسازي امور معاش و معاد در حق تو مشهود گشته ان شاء الله تعالى در وقتي از اوقات
نوعي از توجهات كشف تو زيي از ظرفهاي اين مرتبه نموده خواهد شد ليطمئن قلبك
والحمد لله على ذلك افاده حافظ محمد صاحب نوشتند كه يكبار شب دوازدهم ربيع الاول
بطريق الهام در خواب معلوم شد كه امشب شب قدر است پس بيدار شدم و

بنیت و نمو کرده شروع در ورد نمودم قدری که مقدر بود توانستم باز در خواب شدم دیدم که پیش

در صحن ایوان خانقاه حضرت مرشدی و مولائی مد الله ظلهم العالی روح شریف آنحضرت

صلی الله علیه وسلم حاضر است و این فقیر و بعضی اصحاب حضرت ولی نعمت دامت برکاتهم

خواجه محمد امین وغیره مقابل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطور حلقه ایستاده اند و از سینه

هر یکی خطوط شعاعیه نورانیه متصل بنور روح شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسته اند

بلکه منتهی اند پس از جانب ایشان نتیجه ایمان و اخلاص و محبت است و از جانب آنحضرت

صلی الله علیه وسلم رافت و شفقت و از آن سبب شعاعی که با ایشان فائض شده بهمان مقدار است

که سینه‌های ایشان را مقابل شده اما خواجه محمد امین که نوری از آنجناب بطرف ایشان فائض

شده پس مفهم است که تمام ایشان را احاطه نموده و گویا آنحضرت صلی الله علیه وسلم

متکلم می‌شوند باین الفاظ این کلام که من شما را دوست می‌دارم و من از شمایانم اگرچه خطاب عام

بود اما معلوم میشد که مقصود بالاصالة خواجه مذکور اند و دیگران بتبع پس از تمام توجه و التفات

آنحضرت صلی الله علیه وسلم عظمت شان و مهابت ایشان در من سرایت کرد و دران

وقت قبولیتی در ایشان مشاهده افتاد که بدیگران خصوصیت نظر نیامد ازین سبب در

بیداری زیادتی محبت بایشان شد اللهم ارزقنا زیادة محبة فی الله آمین و عن پناه شاه

نور الله فرمودند که یکبار در رمضان وقت ظهر خواجه محمد امین بنماز مشغول بودند مشاهده نمودم

که یک نور بخواجه موصوف احاطه نموده و بقوت همان نور جمیع حرکات ایشان بجائی بظهور

می‌کنند افاده ایشان نقل کردند که شب بست و نهم رمضان که ثالث اوتار عشره اخیره بود

قریب نصف شب یا قلیلی کم از آن که ابتدائی خواب بود در منام دیدم که حضرت ولی

نعمت ادام ظله امر فرمودند به تیمم برای احیا در دو برکات این شب و درین اثنا

ابدالی

انجذابی و وجدی قوی در رفیقی تمام در قلب مشاهده نمود و معلوم چنان شد که امشب شب
قدر است در عین بکا و وجد تمام فقیر کاتب حروف برد که گویا پیشش ما آمده و دستها
ما گرد و تبسم کرده می گویند که ترا این حالتی که دست داده درین وقت کیمیا است و من
در عین شوق و بکا و رقت تملق می نمایم درین اثنا بیدار شده و بموجب امر حضرت که در
خواب بتیمم فرموده بودند تیمم کردم و زمانی اندک نشسته مشغول دعا شدم اما طبیعت مساعدت
نکرد باز خوابیدم باز شورش رجعیت و آرام در دل یافتم و دیدم که حضرت ایشان حاضر اند و من
کیفیت رویای خود و برکات شب قدر بیان می کنم و حضرت نیز تصدیق میفرمایند همین
حالت تا هنگام سحر بود وقت صبح این مذکور در جناب عالی معروض داشتم و بخدمت
حافظ نیز عرض کردم ایشان فرمودند که امشب شب برکات و رقت بود حالت شما
صادق است و فرمودند که من در حق یاران مشغول دعا بودم نزد کیفیت عظمی مستغرق
یافتم که یاد داران پر نور ظاهر کردند افاده ایشان نقل کردند که روزی حضرت ولی نعمت
دامت برکاتهم ارشاد فرمودند که در واقعه دیدم که گویا ترا می گویم که ما عبد النسیم که نواز مردم
کشمیری اما اکنون معلوم شد که تو از اولاد حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
هستی بعد ازین تعبیر این رویا فرمودند که حضرت شعیب را خطیب الانبیا گویند پس این
اشارت است یا آنکه از دست تو بعضی علوم ما ترویج یابند افاده ایشان نوشته که
چنان معلوم شد که حضرات اکابر سلسله من از خدم مستوفی حقوق خود اند بنا بر خیر هر چند تقدم
و تاخر فضل یکی بر دیگری اقتضا نماید اما منصب افاده استیفای حق خود خواه ایشان باشند
خواه ادنی می نماید زیرا که اگر فاضل را تعظیم کرده شود و دون خواهش نیست سلسله منقطع
شود و بغیر منتهی سلسله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد هیچ فاضلی منظور نمی ماند

درینصورت فایده وساطت که بدون حضرت است صلی الله علیه وسلم مستور میشود

والله اعلم بحقیقة الحال افاده ارقام نمودند که وقتی دل در کیفیت اسرار قصه حضرت ایوب

علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام متفکر بود که نزول جراد ذهب با همه کثرت در جیب

و دامان و صحن و بام ایشان و یکی ازان که بیرون افتاده نگذارند که ضایع شود و جسته برده

و بیارند و خطاب اما اغنیتک و جواب ان ما اغنی عن برکتک فرو رفته بود دمی نواست

کارکی نپرسد مگر که از غیب افاضه سر این دانتو فرمانید در محافظه دوم شوال خیال ین افاضه

فرمودند که اهتمام حضرت ایوب در التقاط یک جراد بعد از انکه هیچ حاجت بوی نداشتند

از اقتضای ادب ولی نعمت بود چون منعم حقیقی بر بنده انعام فرماید هر چند حقیر بود اما مقتضای

عبودیت و بندگی قبول نعمت و انعام است بکمال تعظیم و اکرام و این تعظیم در حقیقت

عاید بحضرت منعم منعام خواهد بود نه بنعمت و انعام افاده نقل نمودند که روزی در احصای

نعمای الهیه که از حد احصا گذشته متفکر بود دلیس در نشاط و سرور این فکر استغراق داشت

این کلمه در خیال رخشیدند که عنایات الهی زیاده ازان مستبطن است در خاطر میگذرد

بوجه الهم افاده ایشان روزی در حلقه مراقبه صبح بمواجهه حضرت ایشان دامت برکاتهم

نشسته بودند که با این عبارت ملهم شدند که بادر کاغذی که کلام حق در وی نوشته شود

و بتهر بندد که صورت مادر وی ظاهر شود افاده باری در رمضان که ایشان معتکف بودند

بر ایشان باب این علم فتح شد که انسان کامل نشود تا انکه فیض او متعدی نباشد افاده

ایشان نقل کردند که باری بعد وتر در آخر شب رو بقبله نشسته بودم بگوشم اوازی آمد

که مردم بهلت هیچ محنت نمی کشند درین اثنا حضرت صاحب فرمودند که قلوب مردم

بهلت بر شرف آفتاب است افاده ایشان نقل کردند که روزی از ایام اعتکاف

نشسته بودم

نشسته بودم که ناگهان بطور الهام و القا ظاهر شد که توجه بوجه خاص که مصطلح اکابر نقشبندیه است
قابلی دارد یعنی فهم آن مشکل است باز بعد دو سه روز اطلاع بخشیدند که طریق رابطه بنسبت
بشیخ که در حقیقت وی تربیت اعظم طوری تمام دارد اینهم توجه بوجه خاص است بسیار
مفید و نهایت نافع در حق سالک مبتدی پس حضرت ایشان این را شنیده ارشاد

افاده

فرمودند که این هم بطنی است از بطون آن کلمه افاده ایشان گفتند که کمال شکر نعمت انست
که تعظیم همه اسباب و جمیع وسایط وصول آن هم تا مسبب الاسباب بر قلب و جوارح
این منعم علیه ظهور یابد و نعمت این سلسله در نظر وی ممثل شود پس از این جهت خضوعی
و تذللی مناسب هر یکی از آن وسایط بر وی کار آید تا که عظمت حضرت رب الارباب
بوجه اکمل بر قلب وی استیلا یابد و اینهمه وسایط را مظاهر جود وی تعالی داند و تعظیم اینها
تتمه تعظیم او سبحانه ادراک نماید پس این مقام الحمد لله از وی یابد افاده گفتند روزی حضرت
مولوی روم قدس سره گفت که سه نغمه اند شما را دید و رفت و هر کرا دریافت جان بخشید و رفت
بیادم آمد و مرا حسرتی گرفت درین کمتر نوعی از نغمه روی داد دران میان فرمودند که نبی
علیه الصلوة والسلام همه نغمه الهیه است و قرآن عظیم نیز نغمه است و امثال ذلک و هر یکی
ازین نغمات تفصیلی دارند جدا جدا که یکی با دیگری نمی ماند بعد از ان افاقت روی داد افاده
ایشان گفتند که در رویا دیدم که با شیخ گفتگوی افاده و استفاده می دارم وی گفتم که
طریق افاده و استفاده دو وجه دارد یکی آنکه این کس در مواجهه کاملی نشسته دان کامل

فیوض

توجه کلی بعالم تجرد دارد و انانی بر دل وی الوان فیض ریزش می نماید و از دل وی تنزل
او کیفیات عجیبه فراخور حال هر کدام از حاضرین بر بواطن ایشان فایض می شود و دیگر آنکه
جمعی بمواجهه کاملی خود را بگمارند و وی بالقصد متوجه حال هر یکی از حاضرین شده

افاضه برکات می نماید و هر یکی بمقدار استعداد از وی فیض پذیر میشود پس چون مبادی شده
این واقعه را در حضور اقدس حضرت ایشان عرض نمودم تصدیق واقعی فرمودند و مقام
اول را بمقام انبیا تعبیر نمودند که اصالة ایشان را توجه قصدی باین عالم نیست و هر چه بواسطه
انبیا باین عالم مترشح است مثل قسم اول است و قسم ثانی را از خواص ولایت عامه
اشاره فرمودند و طور اول را ابا نمودند که طریق صاحب این دوره است افاده ایشان
گفته که وقتی علمی عجیب افاضه شده هر تجلی منشا خلق است بیک تجلی وجود حیوان است
و آن دیگر وجدان مخلوق دیگر وقتی از تجلی سبب ایجاد انسان گردید پس چون آدمی را رفته
رفته بهمان تجلی رجوع افتد لا محاله انا الحق می گوید و همین بود که قایل انا الحق انا الحق گفت
اما این انا الحق که زبان زد اهل توحید است بلکه از زبان و بیان و نام و نشان است
و آن وقتی دست دهد که تراکم حجب بشریه مرتفع شود و نماند مگر همان تجلی و گفتن انا الحق در آن
وقت از همان تجلی صادر است پس این را بحضور حضرت ایشان عرض کردم ارشاد
فرمودند که علم حق است و تجلی مذکور عبارت از مبدا است ذکر مجملی از احوال سعادت
اشتمال سالک واجد صوفی ماجد شیخ محمد عابد که از جمله مجازان بدعوت طریقت از جناب
حضرت ایشان اند در ابتدا از زمره لشکریان بودند اما بمقتضای صفای فطرت و علو استعداد
شوق راه خدا پیدا کرده از خدمت منبع فیض و برکت عارف بالله الصمد حضرت شیخ محمد
و امام التقویم قطب الله التعظیم حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله اسرارهما استفاده اشغال
طریقت نموده و برکات صحبت می اندوختند و از ورزش اشغال ذوق و شوق کامل
داشتند بی احوال ارباب وجد و حال حاصل کرده بودند بعد انقضای آن صحبتها گرمندگی
جناب ولایت مآب حضرت ایشان پیوستند و از لباس عسکریه بر آمده مجردانه خود را

الطريق

بالكلية باين جناب تسليم نمودند تا كه بفضل كارساز حقيقي فتحات دست داد و پرده
اسرار بكشود و شاهد نسبت قوم بوجه احسن جلوه نمود و احوال و مواجيد اين طايفه
عليه روي آورد پس ازانجناب شرف اجازه ارشاد يافته باستقامت تمام مسند
ارشاد و افاده و افاضه شدند و در شاني كه ازانجناب بنام ايشان شرف صدور يافته
باين كلمات كرامت آيات تشريف يافته كه ان اخانا الصالح الراغب في اتباع
حبيب الله صلوات الله عليه وسلامه المشتهر بحزب الله والمتصدي الارادة الشيخ محمد عابد زاد
الله في توفيقه صحبت سيدي الوالد وجدي لامي قدس الله سرارهما واخذ عنهما اشتغال الطرق
الثلث النقشبندية والجيلانية والچشتية وعمل بها مدة طويلة وصحبت بعدهما هذا الفقير عفى الله
عنه واخذ بعض حصل السكينة الباطنة والاداشت على ما احب وتم انه شرح الله
صدره بان اختاره داعيا الى اشتغال الطرق الثلث وارشد مريدا فيفيض محبة للموفقين
من عباد الله والمرجو انه حقيق بان يوخذ عنه الاشتغال ويستفيض بصحبته السالكون وان
الله جاعل في صحبته الناس خيرا انا اجزته بتبليغ الاشغال والاوراد التي سمعها مني
ومن سيد الكونين وعمل بها ودراي آثارها الى من توسم فيه الخير من الناس الخ بالجمله در
احكام ازاحكام شريعت رسوخي تمام و در ولى بعث طريقت اجتهاد دوام و به نيكي حقيقت
انصافي مالاكلام مي دارند و ذات جامع صفات ايشان از مغتنمات است افاده
ايشان نقل كردند كه مدتي پيشتر از ظهور رفته تا درست پي آنحضرت صلى الله عليه وسلم را
در واقعه ديدم كه سراپا نورانند و تمام لباس هم نور است و احوال شخص انبياء مرا مينمايند
پس چنان بوقوع آمد الان ۞ ايشان گفتند كه چنان ادراك نموده مي آيد كه گويا ذات حق
دريايي است و وجود اين شخص دران دريا حباب برخاسته و دروي محو و شوقي باآن

دریا پیدا شد و باز چون این دریا تلاطم نمود ان حباب در وی مضمحل گشت تا که صورت
انجناب هیچ نماند اما شوقی دمبدمی هنوز در ان قطره باقی است ذکر قدری از احوال استقامت
اشتمال فقط صاحب الشرف اللطیف ذی المقام المنیف میان محمد شریف که یکی
از خلفای جناب حضرت ایشان اند صوفی اند متشرع صاحب استقامت متورع منشا و مولد
شان بلاد سند است همدران دیار اولا در خدمت یکی از بزرگان که از خلفای شیخ کلیم الله
دهلوی اند سلوک میکردند و اشغال طریق را از ندرش می نمودند و ریاضات و مجاهدات
بتقدیم میرسانیدند بعد از ان بحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا فضل الهی بطریق
حضرت ایشان هدایت نمود و جاذبه سعادت ازلی از ان دیار کشیده باین آستان رفیع
ایشان رسانید پس چون استعداد بلند داشتند ان همه کمالات سابقه را مبادی
و معادات شناخته کمر سعی بر مقصود اصلی بر بستند و بحکم ~ بدریا چون رسد سیلاب
اغاز سفر باشد ؛ از سیرهای آفاقی درگذشته سلوک را از سر نو برگرفته در سیر انفس پا نهادند
پس بتوجهات کامله کیمیای مرشد حقیقی در مدت قلیل بر کمالات لطایف نفس
اطلاع حاصل نموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه بمرتبه کمال و تکمیل رسیدند ~ کان همه
بوده در پا مضی ؛ تا که کان الله له آمد جزاء ؛ و شرف اجازت ارشاد یافته رخصت
همان دیار گرفته در انجا مسند آرای هدایت و ارشاد گشتند و علاوه این همه کمالات
صفتی است پس عزیز الوجود که درین زمان کمتر در ذات ایشان یافته نمی شود الا ما شاء
الله که باوجود سیرابی از زلال وصال تعطش کمال است که هر سال از وطن مالوف مسافت
هزار کروه کشری کم زیاده مفاوز و بیابانی قطع نموده بشرف آستان بوسی حضرت مرشد حقیقی
مشرف گشته ؛ فیوض جدیده اخذ می نمایند ~ شربت الحب کاسا بعد کاس ؛ فما نفد

الشراب وماروَيت ۰ دراين قرطاس طلب بيان حال فقير مثال ايشان است
بالجمله ذات صاحب الاجازت درين صفت يادگار اكابر سلف است و آگاه ساز
طالبان صفت جناب حضرت ولي نعمت دام مجدهم متعالي كه بايشان مرحمت فرمودند
دران مابين عنوان عنايتنامه نمودند كه رخص علي في شهور سنة ثلث وخمسين من المائة الثانية
عشر اخونا في الله الراغب في الوصول الي الله محمد شريف بن عبد الله مهاجرا لطلب الطريقة
الصوفية وقد كان عالج اعمال الطريقة واشتغالها ومراقباتها قبل ذلك مدة وعرف غورها
وكنهها وتفحص ان سيبها وشبيها فعرفته لطائف النفس والمقامات المنسوبة علي
كل لطيفة والنسب التي عليها مدار الطرق المشهورة وعرفته كيفية نقل التلميذ من
لطيفة الي لطيفة ومن نسبة وساير الدقائق المهمة وعرفته كيفية اظهار خوارق العادات
والتوجهات المورثة لها كل ذلك كما فتح الله علي وفهمني وبارك لي فيها ورثته عن مشائخي
موفت كل ذلك كما ينبغي وزنته بالميزان الذي اعطانيه ربي فوجدته صحيحا صحيحا والحمد لله
فها انا اجيزه الارشاد الطالبين بالطريقة الصوفية علي تنوعها والالباس الخرقة لهم والتوجه
اليهم والصحبة معهم والنسبة الخرقة الصوفية الخ ذكر قدري از فضايل وجلايل صاحب علم المؤيد وا
المسدد سيدي شرف الدين محمد كه از خواص تلامذه حضرت ايشان اند درسلامت
ذهن وجودت ادراك ازلي مستعدان امتياز تمام دارند ودر خوبي صفات وحسن
اخلاق نادرة الافاق اند تخليه از رذايل وتحليه بفضايل در ذات ستوده صفات ايشان
فطري است وتزكيه ظاهر باحكام شريعت وتصفيه باطن باداب طريقت جبيب از مشرب
صوفيه صافيه سيراب اند وازاذواق اين طايفه عليه مرزوق ودرعلوم قوم فهمي رسا دارند
واز اصطلاحات ايشان نيك ماهر در هر حقيقت از آن ايشان اند كه لباس عسكريه را

قباب خود ساخته اند در تحصیل علوم خاصه حضرت ایشان شغل تمام دارند و در ادراک
اسراران بحظ وافر بل که از بس که فطرتی صافی دارند و استعدادی عالی از بعضی معارف انجذاب
انعکاس پذیر گشتند چنانچه در رساله نقاده التصوف که تصنیف ایشان است
ما بین همه عقاید از سر اختلاف ادیان واقع و طریقه انبیا و بیان سبب تکلیف و مجازات
و معاد جسمانی و بیان سر قدر و مسئله اختیار تحقیق محققانه نموده اند چنانچه حضرت ایشان
بعد مطالعه آن از کلک کرامت سلک باین تقریظ تشریف دادند که الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد از جمله عنایات رب کریم جل مجده درباره نفوس زکیه افاضه
تعلیم و تلقین سنت به نسبت عقاید حقه و افاده طریق تفصی از مضایق شبهات و اهبه و
الهام وجه جمع در میان مذاهب مختلفه و پیش این فقیر کالیقین مقرر شده است که تا نفس
ناطقه شخص صورت علمی را از مبدأ فیاض قبول نکرده است و در بین ثابته او آن نور را ودیعت
ننهاده اند لکم بان علم از جهت تحقیق و امعان گویا از نفس وی پای ردید صورت ندارد کما قال
العارف الجامی قدس سره: جامی اوصاف بی صفات بیارد گفتن: کز نیستش رسد
ز باطن خم می در پی = و از این طایفه که باین نعمت بهره سرافراز اند برادر دینی ما شرف
الدین محمد اند که متصف بکمال سینه و بهره و کسبیه اند و در رساله نقاده التصوف تحریر
معروف بلند و تنقیح عقاید حقه موفق شده اند و قد طالعتها من اوائلها الی آخرها فوجدتها ساخته
المبانی صحیح المعانی افاض الله تعالی علی مولفها برکات بسبب تردد علمه و فی جمیع احواله کوده
ذکره و اوصله فی زهده و اتزاد لی مرتبة دینها امین امین امین کتبه الفقیر الی رحمة الله
الکریم ولی الله بن الشیخ عبد الرحیم کان الله تعالی له و رساله ثانیه موسومه بانوسیه الی الله نیز تصنیف
ایشان است و در آن مسئله ذکر کرده اند که عطیه نسبت الهی و شرح آن است از فضایل اسرار

دلی اللہی ست کہ حضرت ولی الفضل والاحسان بمحض امتنان ایشان را کرامت فرموده
وامید است کہ کشف این مبحث مفتاح لبیب از ابواب مغلقۂ معارف خاصۂ آنجناب گردد
چون مسئلہ مذکوره بدل عقیدت منزل این بنده قدسیت گزین باین طائفہ علیہ نہایت
چسپیده از انتداد بذکرش درین اوراق می نویسد وہی ہذه ان اول التعینات لحضرت
الوجود المطلق الشان الکلی الذی لہ صلاحیة کل شان واعتبار واضافة یقال لہ فی لسان
الصوفیة حقیقة الحقائق والبرزخ الاولی والوحدة وفی ہذه المرتبة کل التعینات والحقائق
مندمجة والصوفیة قالوا بالکشف والوجدان انہ الحقیقة المحمدیة وفی وجدان الافقر انہ لہ حقیقتہ مان ہو..
ہویة فی التعینات الوجوبیة وہو النبی الاعظم فی حاق وسط النفس الکلیة الانسان الکبیر علیہ
ینطبق الاسماء المتسمة والشئون وہویة فی التعینات الامکانیة وہو محمد صلی الله علیہ وسلم
ومن ہہنا قال الشیخ الکبیر رضی الله عنہ بان فی شارح للنبی الاعظم انہ الحقیقة المحمدیة کما فی الباب
السادس من الفتوحات المکیة والتنبیہ علی ذلک ان الحقائق عبارة عن الذات المتلبسة
بشئوناتہا فی حضرة العلم والموجودات عبارة عن الذات المتلبسة باحکام تلک الحقائق
وآثارہا فی حضرة العین فاذا ظہرت الکثرة من الوحدة الحقیقیة بمراتبہا متفاوتة من الافراط
والتفریط والاعتدال بین تلک الشئون ومن البدیہی ان نسبة المرتبة الاعتدالیة الی ذلک
الشان الکلی اتم واولی من نسبة غیرہ من المراتب فاولویة نسبة النبی الاعظم الیہ بدیہی لا یخفی علی من
لہ لطف قریحة اما اولویة نسبة محمد صلی الله علیہ وسلم فمن تتبع احوال الکل واخلاقہم من بدء النوع
الانسان الی آخره لا یخفی علیہ ایضا ان احوالہ واخلاقہ صلی الله علیہ وسلم کان فی حاق وسط
الاعتدال فنسبتہ صلی الله علیہ الی ذلک الشان الکلی اتم واولی من جمیع الافراد الکاملین والنظر
بہذا مثالا ذلک الشان الکلی بمنزلة الدائرة المحیطة وجمیع الافراد الکاملین بمنزلة النقاط المحاطة

فهي في نسبة كل واحد من تلك النقاط الى ذلك المحيط نسبة متفاوتة اقرب الى جانب
والبعد عن جانب الا نسبة النقطة المركزية فانها الى جميع جوانب المحيط سواء فللمركز مزيد
خصوصية بالمحيط ليس تلك الخصوصية لنقطة اخرى فالحكم بان المحيط حقيقة المركز اولى من غيره
لان توجه المحيط بجميع شئونه الى المركز سواء والى غيره من تلك النقاط بجهة لبعض شيونه وعلوه
لبعض اخرى فاذا تمهد هذا فيعلم ان بروز الحقايق مرة بعد اخرى من المسلمات عند الصوفية كما قيل
الياس هو ادريس عليه السلام يعني بذلك ان حقيقتهما واحدة ظهرت في شخصين
وبرزت في صورتين وهذا ليس تناسخ فنقول الحقيقة المحمدية هي حقيقة الحقايق ظهرت فيه
صلى الله عليه وسلم باكمل الوجوه ولكن لا بد لها من ظهورين في مظهرين اخرين هما وارثاه صلى الله عليه
وسلم وتشارحا كل واحد منهما نبيه صلى الله عليه وسلم وعلى هذين الوارثين كصدق الصورة
النوعية على الكل افراد لصلاحية المادة لظهورها تماما وعدم صفتها منهما لوجه من الوجوه لكنه
صلى الله عليه وسلم اقدم واسبق وبانه نباه فهو الافضل وتلك الظهورات ثلثة لان حقيقة
الحقايق اقتضتها الحكمة الازلية والرحمة الالهية قال تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
لان الموجودات مظاهر للحقايق وهي منتشئة من حقيقة الحقايق ولها جهتان جهة الاشتمال
والاحتواء على جميع الحقايق وبهذه الجهة العالم كله مظهرها ولو بواسطة وجهة المعدودية
في عداد الحقايق وبهذه الجهة لها مظاهر خاصة في المرتبة الوجوبية فقد عرفت انها في المرتبة
المكانية ففي كل عالم لها انموذج وظهور في حاق وسط اما في النوع الانساني فهولاء الثلثة
لان الكمالات مرجعها الى اصلين النبوة والولاية وحقيقة الحقايق جامعة لها لان حقيقة
النبوة برزخية بين الحق والخلق وهي اصل البرازخ وحقيقة الولاية اقرب بالمبدي
اقرب الحقايق الى اول الاوايل فلما فتح باب النبوة وبعث الانبياء عليهم السلام ودوا استترت

اقتضت دائرة النبوة درجة بعد درجة اقتضت الحكمة والرحمة ان تظهر حقيقة الحقائق في خلق وسلها
ظهورا تاما ما لا يتصور ظهور عليه منه قال النبي صلى الله عليه وسلم بعثت لاتمم مكارم الاخلاق
وقال تعالى اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي فنسخ الشرائع السابقة وختم النبوة به صلى
الله عليه وسلم فهو اول مظهر لتلك الحقيقة لكن لما كان المقصود اتمام حقائق النبوة واتقانها
فكل ما ظهر منه صلى الله عليه وسلم فهو من باب النبوة وحقائقها واحكامها وآثارها ولم يتكلم صلى الله
عليه وسلم بحقائق الولاية واسرارها لقصور افهام اكثر الخلق الا برموز وايماء مع الخواص فبقيت حقائق
الولاية واسرارها مكتومة لمصلحة العامة فلما ختمت النبوة واتقنت احكامها ورسخت في نفوس
الانسانية واحاطت بها بحيث لم يبق رتبة التزلزل فيها كما قال النبي صلى الله عليه وسلم
يئس الشيطان ان يعبد غير الله في جزيرة العرب اقتضت الحكمة ان تظهر حقائق الولاية بارزة
وتتسع دائرتها فظهر لولايته في هذه الامة المرحومة شأن خاص لم يكن من قبل لكن اتساع
دائرتها ايضا تدريجي لان استعدادات الآخذين ولاسباب اخر ايضا كما لا يخفى على من
تتبع احوال الصحابة والتابعين وطبقات الصوفية فلما اتسعت دائرتها واستعدت
النفوس استعدادا تاما ظهرت حقيقة الحقائق في خلق وسلها في مظهرها الثاني بتقنين قوانين
حقائق الولاية منها القول بوحدة الوجود ولوازمها وتدوين قواعد اسرارها واحكامها وآثارها
وهو الشيخ الاكبر والنور الازهر محيي الدين محمد بن العربي رضي الله عنه فهو الفاتح لختام الولاية الى
المحمدية اما كونه فاتحا فلانه دون الكتب في الحقائق وتقنين قواعدها وتفصيل مجملها بحيث لم يتيسر
لاحد قبله كما لا يخفى على من تتبع مصنفاته اما كونه خاتما فلان حقيقة الحقائق ظهرت في هذا المظهر بنفسه
لاجل اظهار حقائق جنابها التي هي اصل الولاية فتحقق الشيخ رضي الله عنه بهذه الجهة
مقصود ولا يمكن بحيث لم يصح لاحد بعده فهو خاتم لهذا التحقيق الاولي القصدي وكل من

تحقق بحقائق الولاية التي ختمت بالشيخ فمنه الشيخ في رفيته علم آدم بعلم لأنه الفاتح السابق كما كان منه محمد صلى الله عليه وسلم في رفيته الشيخ لانه صلى الله عليه وسلم سابق في مظهرية حقيقة الحقائق وشرط لمظهرية الشيخ لها لذلك قال في الفصوص بعد تحقيق طويل في حق خاتم الولاية فهو حسنة من حسنات الرسول ثم لما دونت علوم الولاية وقواعدها وقوانينها وتحقيقات النفوس الكاملة باصولها وفروعها وعلى جميع الاستعدادات المختلفة نتائجها وثمراتها ومر الدهور والاعصار وتطاولت اليها ايدي الافكار اختلطت علوم الولاية بعلوم النبوة لشدة غموضها اختلاطا صعب التميز بينهما بل اختلطت العلوم كلها من النافعة والضارة لاختلاط الناس عربهم وعجمهم ولاختلاف استعداداتهم وابرهتهم وتدارس العلوم وتداول الكتب بينهم فتيسر لكل احد من الناس ان يحمل اي عبارة من اي علم شاء على وفق مذاقه لطريق فن الاعتبار وليستدل بها على مدعاه وهو لا يدري ان حملها لطريق الاعتبار وان فن الاعتبار لا ينافي بالاستدلال فاشتبه الامر على نفوس المستعدين وتيسر التحقق لها بالعلوم على خيالها فاصبحت المفتية واستطارت البلية كل الجهات حتى ان الزنادقة والملاحدة وتستروا في زي الصوفية ولتاد ايديهم بعبارات القرآن العظيم والاحاديث النبوي صلى الله عليه وسلم وكلمات المشايخ الكبار وحملوها على غير المراد وضلوا واضلوا وكاد الزمان ان يكون شبيها بزمان الجاهلية فاقتضى التدبير الكلي والحكمة الازلية ان تظهر حقيقة الحقائق بالقدر المشترك الجامع بين علوم النبوة والولاية بل الجامع بين العلوم كلها مرة اخرى في مظهر الثالث ليكون منصة لظهور حقائقها الجامعة المميزة بين العلوم ومراتبها فهو يعين قوانين ويدون قواعد تحصيل بها الامتياز التام بين علوم النبوة والولاية بل بين العلوم المتفرقة كلها من التفسير والحديث والفقه والكلام والتوقيت والتصوف والسلوك فينزل كل علم منزلته ويبلغ كل عبارة واشارة

الجامع

جملونه

بسلوة وهو الكامل الكمل زبدة المتقدمين قدوة المتأخرين قطب المدققين غوث المحققين
الشيخ ولي الله المحدث الدهلوي سلمه الله سبحانه ومن كان له لطف قريحة واطلاع مصنفاته
الشريفة وتحقق لقواعدها وفوائدها خصوصًا لكتاب الحجة البالغة واللمحات والالطاف
القدس والهمعات والمكتوب المرسل الى المدنية والكتاب المسوى في شرح الموطا لم تبق له
ريبة في تصديق هذا المطلب الانيق وللفقه الاقبي قل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء
فليكفر فمثل مصنفاته الشريفة بالنسبة الى التصنيفات السابقة في العلوم مثل رجل ماهر
باللغات باسرها الى جماعة وجدوا دينارا يطلب به كل واحد بلغته العنب فوقع الكلام
والدفع بينهم بسبب اختلاف الفاظهم فاخذ هذا الرجل الدينار من ايديهم واشترى عنبا واعطاهم
فلما رأوا ذلك سكنوا وارتضوا بينهم واتفقوا ثم تذييل در حكايت حال عبد ذليل
بنده مؤلف اين رساله واضح ميگرداند كه چون اين عبد ضعيف از تسويد وترتيب اين اوراق
فارغ شده انها را بنظر كرامت اثر مجدد ملة حكيم الامة حضرت ولي النعمت دام مجدهم
گذرانيده بود تشريف ان مطالعه شريف ارشاد فرمودند كه چيزي از احوال خود هم در اين
رساله نويسيد اين بنده چون از قسم حالاتي كه درين كتاب تحرير يافته در خود هيچ نمي يافت
والبته از مظنه توهم لياقت انضمام در سلك اصحاب كمل الخطاب جدا ميدانست
لاجرم در امتثال اين امر تعلل مي پرداخت وهر گونه عذرها واضح مي ساخت پس
در اين باب تعلل وتوقف بسيار ملاحظه فرمودند خود نفس نفيس به تحرير مكتوبي مشتمل
بر بيان كرامتهاي ذات منبع اسرار ولايات خويش كه نسبت اين فاقد الاستعداد بالطور
آمده خاكسار را شرف امتياز وافتخار بخشيده به ثبت ان در صدر مقاله مامور ساختند
پس بحكم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم لاچار بامتثال اين امر جليل القدر پرداخت

فليوس

وحکایات نتایج توجہات ذات مصدر کرامات کہ مقصود بالذات درین مقالہ
ہمانست شکرا و شعار الافتخار اوئی از در ذیل ان مکتوب نگاشتہ ومن الله العصمة وا زاد
في المبدا والمعاد والمكتوب هذا بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى اما
بعد فان اوانا الشيخ محمد عاشق نعم الله تعالى عليه ظاهرة وباطنة كثيرة لا تحصى ولا تحصر ويرى من جملتها
ان خلقه اول ما خلق زاهدا في الدنيا راغبا في سلوك طريق الوصول الى الله تعالى فلا اذكر اني سمعت
منه اول سن تمييزي وتميزه كلاما يدل على رغبة في الاموال والمناصب واللذات الحسية الخسيسة
بل كان من اول امره غاية همته ونهاية نهمته ان يصل الى ما يرغب اليه الاستعداد الجبلي وجذبه اليه اللطف
الازلي ومن جملتها ان انشأه من بيت الولاية وجعل انظار المشايخ عليه فكم من لطف حصل له من
سيدي الوالد قدس سره ومن ابيه وعمه قدس اسرارهما ومن جملتها ان جعله مارا بابا الغفير من
الاوليا ما بين متقادمهم غير متبع معهم والمعاصرين عليهم سوار في ذلك قولا وفعلا وقلبه ولسانه ومن
جملتها ان رزقه من علم الكتاب والسنة وما يستقيم به هو وكل من التزم اتباعه على جادة السنة
وجعلها ان جعل بيني وبينه محبة في الله سرى في كليتها احكامها واسرارها فقربها والحمد لله متحابين في الله
اجتمعنا على ذلك وتفرقنا على ذلك واثمرت فيها فوائد لا تحصى وبدايات لا اذكرها لبس منه
على هذا القدر وبسا ذكرنا لبقي عند الله اذا حصل ما في الصدور وبعثر من في القبور ومن جملتها ان
ان وفقه لسلوك طريق الله والفنا في الله والبقاء بالله فشاهد عجائبها ومارس غرائبها و
تفحص سهلها وحزنها وسار في غورها ونجدها ومن جملتها ان وفقه الحج بيته الكريم وزيارة نبيه صلى الله عليه وسلم
صلوات الله عليه وسلامه ولم يجعل حجه حجا عاميا ولا زيارته زيارة عميا بل جعله في كل ذلك
على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن جملتها من فتح مبين لبصيرته فانكشف له من اسرار
الكتاب والسنة ما سبق به كثيرا من السابقين والمعاصرين وكثيرا من اللاحقين ومن

والسنة
من
ان

جليها ان اجمل فيه سر الارشاد وجعله ذكر الغاية الارواح الطيبة فطن براجبه الذي يجدون بحظا

من الوجدان الذوقي وهذا السر شاهدت منه امرا عظيما وجاءني به الشيخ مرة بعد اخرى الى غير ذلك

من مناقب يعجز من شرحها البيان ويكل دون ان تلمها اللسان وبالجملة فاشهد الله بانه من صفوة

الله في خلقه وحجة الله في ارضه وانه سر الاسرار ونور الانوار وانه مهبط النفحات ومعدن البركات

وانه سابق السباق والبديع النادر في الآفاق وانه صاحب لسان صدق وجنان حق وانه الاولياء

كريم ابن الكريم ابن الكريم كما كان يوسف الصديق لشهادة نبينا صلوات الله عليهما في الانبياء الكريم

ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم وهو معدن اسراري وحامل انواري قلبي معه ابدا ونظري اليه سرمدا

ابن الكريم

بده کیه بی دعوة کصبحتی و قوله کقولی وفعله کفعلی و رضاه بعینه رضای وکشفه و وجدانه بعینه کشفی و

وجدانی سه الی که تو از نام توبی باردعشق ۞ از نامه و پیغام توبی باردعشق ۞ عاشق نبود الکس که

بکوییت گذرد ۞ ای زهره و بام توبی باردعشق ۞ طوبى لمن اتبعه وانه به واسترشد منه والحمد علیه

حفظنی الله تعالی وایاه جمیع بلیاتی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اقول قولی هذا واستغفر الله ولجمیع

المسلمین آمین وباید دانست که هر چند این مکتوب که افتی از نامه دین و دنیاست از دیگر تحریر و تقریر

مغنی است لیکن بحکم آنکه سه چون طمع خواهد ز من سلطان دین ۞ خاک بر فرق قناعت بعد ازین

الطاعنت ولی الامر نمایید وار سر حکایت حالی میکنند که تولد این بنده بسال عاشر بعد الالف

والمائة هجری دهم شهر رمضان اتفاق افتاده بعضی از اعزه محمد غازی تاریخ یافته پس جده امو

بفرزندی گرفته در حجره تربیت خویش پرورش داد وچون بلفظ آشنا شد دیگه و سپاره

از قرآن آموخت جدمن که اوام من شیخ عبد الوهاب که از علمای عشیره خود دار اصحاب

شیخ بزرگ حضرت شیخ عبد الرحیم قدس الله سره العزیز بودند و در خط نسخ استاد تمام قرآن

عظیم دانسته لحساب صبیان تعلیم نموده بیشتر بافاده رساله میزان حرف و سطری از بوستان

سعدی جناب حضرت جدی اکمل العارفین واعظم الواصلین بالله الصمد حضرت شیخ محمد قدس
الله اسرارهم این بنده را شرف امتیاز بخشیدند واین عبد ضعیف هر چند دران ایام بدرجه عقل
نرسیده بود اما چند بار در سیر و سفر برکات سعادت الجناب مشرف شد و در سفر و حضر
صحبت را فیض را ادراک نمود والتفات بسیار بر حال خویش دریافت یاد دارم که در وی حالتی
غریب پیدا گشته واین بیت بشوق تمام می خواندند ؎ خیال زلف تو پختن نه کار خامان است
که زیر سلسله رفتن طریق عیاری است ٭ ودر وقتی دیگر کیفیتی شگفت روی آورده بود واین
بیت بزبان اسرار بیان می راندند ؎ بر وقت خویش که دست دهد غنیمت شمار ٭ کس را که
وقوف نیست که انجام کار چیست ٭ ودر وقت رحلت ایشان ازین جهان حاضر بود دران
ساعت بر ایشان کیفیتی عجب مشاهده نموده بود ازان جمله کتب تحصیله صغار و کبار از منقول تا
ومعقول تا الشرح مواقف بخدمت معدن برکت حضرت قبله گاهی قدوه اولیاء الله حضرت
شیخ عبدالله قدس سره استفاده نمود مگر پاره از کافیه وقدری از شرح ملا که بخدمت حضرت
عمی عمدة الواصلین بالله حضرت شاه حبیب الله قدس سره خوانده بودم در ایام تحصیل باری در
رمضان که حضرت قبله گاهی قرآن با تدبر معانی ومراجعه تفاسیر تلاوه میفرمودند حاضر بود دران
اثنا چون باین آیه رسیدند که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین باین بنده متوجه شده این آیه را
دو سه بار تکرار فرمودند پس این کلمات نیک درگرفت وجان مین گویا تخم شوق سلوک
طریقت گردید بعد چندگاه شغلی از اشغال طریقت ارشاد فرمودند ودر ورزش آن پیش
گرفت اما جمعیت قلبی کما حقه روی نمی نمود اگرچه شوقی وطلبی می داشت. وحضرت عمی قدس
سره نیز بحال این عبد ضعیف بغایت کرم والتفات خاص مبذول میفرمودند بارها در حلقه
مراقبه ایشان حاضر شد وچند بار توجه باین بنده فرمودند ودر معانقه خاصه مخاطب می نمودند

و تعبیر آن امر میفرمودند چنانکه دیگری را تشریف این سعادت نبود و بخدمت منبع کرامت حضرت
شیخ بزرگ امام الطریقة قطب الحقیقة شیخ عبدالرحیم قدس الله اسرارهم کرات و مرات فیض
اندوزی نموده در مجلس درس و بیان معارف شرف حضوری یافت و در حلقه مراقبه بار یافته
سعادت اندوخت و عنایات بی پایان در حق این خاکسار مبذول فرمودند در ایام مرض اخیر
که شرف اندوزی حضور میداشت بعض اوقات چون در مواجهه شیخ شرف صحبت
حضرت مولای و مرشدی مد الله ظلهم العالی می یافت و توجه انجذاب این فدوی در رجوع
عقیدت این عبودیت که بحضرت ایشان مشاهده می نمودند نهایت مبتهج میشدند
چنانچه باری از غایت سرور بحضرت قبله گاهی خطاب نموده فرمودند که فیما بین این هر دو
اخلاص بسیار است و ما بسیار خوشوقت هستیم شبی این بنده در خواب دید که گویا حضرت
شیخ بزرگ تنها بر وضو نشسته اند و این بنده را میفرمایند که تو چرا در انجا می مانی و سبق از
شرح هدایه حکمت حضرت ایشان نمی گیری این خاکسار گویا گستاخانه معروض داشت که
حضرت سلامت ایشان بما التفاتی نمی دارند دران اثنا گویا حضرت ایشان در انجا آمدند
فرمودند پس حضرت شیخ بزرگ بدست مبارک خویش دامن ایشان گرفته بدست بنده دادند
فرمودند که بگیر پس دران حال این عقیدت کیش دامن ایشان گرفت بالجمله بعد تحصیل
کتب مذکوره حضرت قبله گاهی برای استفاده و استفاضه علوم و آداب طریقت و سنت جابر
اسلاف که این نعمت از ان خاندان عالیشان متوارث بود از جناب ولایت مآب
امام المحققین وارث الانبیا والمرسلین شیخ الوقت ولی الزمان حضرت ایشان
دامت برکاتهم رخصت فرمودند پس چون قاید سعادت ازلی این خاکسار را کشیده
بان خدمت عالی مشرف گردانید باستفاده کتب کبار مثل شرح تجرید مع حاشیه

قیم وسمتش بازغه ومحکم الاصول وافق المبین یعنی از انجا بقراره دلیفی لسماع مشغول شده
ومقداری از هر یک بحسب اقتضاء وقت تحصیل نمود وچند جزو از صحیح مسلم قراءة کرد و در مکه
معظمه تجاه البیت الشریف تفسیر سوره فاتحه از تفسیر بیضاوی وتبرکا وتیمنا از آنحضرت خوانده بشد
وبارشاد شغل طریقت مشرف گشت روزی قریب زوال نیم اسرار حضرت شیخ بر رکب
نشسته بودند واین بنده شرف مواجهه داشت درانثال برزبان غیب بیان راندند که انقیاد
باطن بدون انقیاد ظاهر تمام نمی شود این فدویت نهاد این نفس را نفحة من نفحات الله
دانست همان وقت بلا التراث سعادت بیعت حاصل کرد وتعبیر رویا بر سابق محقق گشت
پس همین توجه انجناب صورت توجه محبت رشدی نمود دران اثنا جناب حضرت ایشان را
داعیه سفر اول حرمین پیش آمد واین خاکسار را نیز سابق توفیق برکات فیض آفتاب
کشید ودر حقیقت ان سیر وسفر سلوک طریقت گردید که دران میان صورتی از فنا
فی الشیخ روی نمود چنانچه انسلاخ از قصد واراده خود وتلون بلون عزم ومشیت ان جناب
دست داد وبدان سبب جبریل رضا که انقیاد بالبلوی است میسر گشت که از ان کلمه شاید
سبزی لذتی میگرفت ودر شدت صحبت انجناب بذوق ووجدان ادراک می گردد فی
اخبار کلمه طیبه که بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان بزبان می راند وازهر که دران حالی تلقین
وترحم بر شد لید فود دریافت میکرد از وی نفرة وبیزاری می نمود ودران سفر شب وروز
یک ساعت هم از دولت حضور هم محروم نشد اگر بیداری بود مصروف مشاهده روی
مبارک بود واگر خواب بود نزدیک بستر خاص بلا فاصله می بود وهر معرفت وعلم جدید
که دران اخبار ایشان درود نمود این بنده بآن مخاطب میشد واسباب تحریر همین بنده
مهیا میداشت ودران میان بسی کرامات انجناب را مشاهده کرد چنانچه انها در قسم

اول این رساله تحریر نمود پس دران سفر ثمرات توجهات آنجناب را در خواب
و بیداری در خود مشاهده می کرد شبی در خواب دید که قوی ذکر نفی و اثبات در میان نمود میرزا
این بنده گفت که نفی و اثبات این چنین باید کرد که ما می کنیم پس بدین ذکر شروع کردم
چون لا را برکشیدیم ما از میان خود برفتیم چنان احساس کردم که گویا چیزی از عالم نشد
چنانچه زمین بطریق خسف غایب می شود و هر وقت که نفی کردم همین صورت روی نمود
وازان تعجب میکردم روزی وقت صبح از خواب افاقت آمد دران وقت در تخیله
چنان افتاد که گویا چشم کشادیم و دیدیم که آفتاب برآمده و وقت نماز باقی نمانده پس
از غایت گرانی خواب نفس من حدیث کرد که الحال وقت نماز خود از دست رفت
بی تردد خواب کرده بعد فراغ باید برخاست مقارن همین خطره بدل القا شد که هی من
اسباب التلهف والتاسف پس بمجرد ورود این کلمه غفلت خواب بالکلیه برفت
و همان وقت چشم وا شد دیدم که وقت نماز باقی است زود برخاستم و وضو ساختم
و نماز گذاردم و شکر وی تعالی ادا کردم باری این بنده بمرض تپ لرزه مبتلا شد پس
هرگاه نوبت آن می رسید شدتی غلبه می کرد که هیچ طاقت نماند روزی بعادت معهوده
غلبه نمود چنانکه توانائی حرکت نماند دران حال بیتی بیاد آمده است یارا غوغش دل می تو شد
از دوری هنوز قصد تجلی ساقی بزم است و محروم هنوز چون دو سه بار تکرار کردم در من تاثیر
بلیغ کرد و حالتی و کیفیتی روی نمود که المرض را بالکلیه ازاله نمود و توانائی معاودت کرد چنانچه
دران حال در خود قوتی احساس کردم که اگر خواهم ده کروه راه پیاده روم دران ساعت
حرکات وجدیه می کردم مردمان پنداشتند که اضطراب بیماری است گفتم که این قلق
مرض نیست بلکه از ازالهٔ آن بوجهی شده است که باز عود نخواهد کرد پس هم چنان شد

که از ان اثر باقي نماند و همه را امروز وقت مراقبه صبح کشف مثالي این معني در ضمن صورتی رو
نموده بود والحمد لله علی ذلک و در منامات از جانب حضرت خواجه محمد الباقي بیرنگ
قدس سره اثر پذیر گشت و بارها در واقعات بشرف صحبت حضرت شیخ بزرگ
شیخ عبد الرحیم قدس سره مشرف شده و تاثیرات و کیفیت این در خود یافت
و هم چنین در وقت زیارت پیر بهای الدین که حضرت سید ادم بنوري در طریقه دریه
هستند میسر آمد و اثری بلیغ یافت و بعضی از بي ذیب را در رویا مشاهده نمود و اثر
توجه شان بیافت و بعضی از صلحا در مبشرات معانقه حضرت سید المرسلین رحمة للعالمین
صلی الله علیه و آله و سلم این فقیر را و عنایت خرقه باین بنده مشاهده نمودند و الحمد لله
علی ذلک حمدا کثیرا طیبا و این عبد ضعیف از جناب ایشان مامور شد باعتکاف بستر مامه
در روحن پس و دران بیان از توجهات غایات اول نسبت قوم را چنانچه نسبت معیت
و نسبت توحید و غیرها ادراک نمود و قوة توجه انجناب را چنان مشاهده کرد که هرگاه که را متمام
متضمن ارشاد نسبتي و حاجتي هر سببه کرا مصحوب وی افاضه ان کیفیت می فرمودند که بمجرد
مطالعه آن شخص ملون بان حال و کیفیت میگشت و هم دران میان معنی بعضی ایات قرآنی
بر طبق مذاق تصوف واقع شدند و هم چنین بعضی اسرار دیگر و ازان باز حقایق و اسرار
کتاب و سنت روی نمودن گرفتند والحمد لله علی ذلک یکی از نعماء الهی که بي سابقه کسب
و عمل محض محبت او تعالی نصیب این عبد ضعیف شده ان است که از اول بدو شعور
محبت و خصوص عقیدت جناب حضرت ایشان در دل وی ودیعت نهاد که در ایام
صبا و طفولیت سوای طریقه ادب معامله دیگر که فیما بین الاطفال می باشد بنده ام
که ازین بنده بنسبت ایشان بوجود آمده باشد بل یاد دارم که چیزی هم که موهم بیسرکی

[illegible]

ونفس و تعظيم و اجلال باشد هرگز از زبان سر نزده و خطره كه خالي از اعتقاد كمال باشد در
دل خطور نكرده بلكه لب ادب آيات الفاظي كه در توصيف اولياء كمل از اقطاب و اوتاد
منقول اند بي اختيار در مدح آنجناب بر زبان جاري ميشدند و ازان لذتي مي گرفت
و از آنجناب لطفي و كرمي كه مبذول ميشد كه سه دل من داند و من دانم و داند دل من
بعد ازان چون هر دو جانب بحد سواد آشنائي شد باب مكاتبات مفتوح گشت
و همين معني سبب حصول بلكه جمع كتاب افتاد والا اين بنده مثل اطفال گاهي بر لوح مشق
خط نكرده ديگر از مشايخ كبار ربانيه انكه از انبه او ظهور معارف و اسرار ازان منبع انوار
اين بنده بشرف تخصيص خطاب آنجناب مشرف نشد چنانچه بكر مسند سجادت
حضوري بود مخاطبه و اگر احياناً بظاهر ازان محفل ولايت منزل جدا مي افتاد و مكاتبه نامها
كرامت مخصوص ميشد حتى لو حلفت عليّ ان كل ما اخذ من علومه و اسراره دامت بركاته
لاسيما من باب التصوف فاخذ الا لاجل الوجه الضعيف و في مخاطبة انت و السلام لما حنثت
زيرا كه اكثري ازان قبيل كه غيري در خطاب ان با اين بنده سهيم و شريكي نيست و در بعض
كه بظاهر ديگري هم في الجمله دخلي پيدا كرده بحكم حتى تاري كه در بعضي نوازشنامها باين عاصي گنهكار
مرحمت گشته كه سه دا اي و ان مخاطبت الف مخاطبت فانت الذي اعني وانت
المخاطب در حقيقت بان مخصوص گرديده و كتاب حجة الله البالغة كه از عمده تصانيف
آنجناب در علم خاص اسرار شريعت است ممنون تمام كمترين فدويان است بسبب توفيق
احراز ازان كلمات معجز آيات كرامت نمود پس بعضي را ازانها كه كتب و رسايل
مرتب بودند از مسودات استخراج نموده مبيض ساخت و چون بشرف تقبض خير كثير
مشرف شد سبقا سبقا دقايق ان را از آنجناب حل نموده در سمط تحرير كشيده

وتدوين نموده تحرير خبر كثير موسوم گردانيده و پاره را كه در ضمن رقعات و مكاتيب
على التفاريق شرف صدور يافته بودند مدون ساخته رسايل مستقله گردانيده و قدري را
كه در خلال مجالس از زبان الهام بيان استماع نموده بود بر حسب فهم خويش بقيد كتابت
در آورده جمع ساخته درين رساله ثبت نمود باز همه رسايل تصوف را در يك جلد
جمع گردانيده كليات مدون كرد پس آنجناب نهايت منبسط خاطر گشته باهتزاز
آمده باين كلمات نوازش آيات از غايت بنده نوازي اين خاكسار را بشرف
امتياز بخشيدند كه هذا امر منكم بدا اليكم يعود و تلك الكلمة كنتم احق بها و اهلها و حق الرب
المعبود دنيا بر خصوصيت و محرميت اسرار و اطلاع بر معارف خاصه فدوي خود را بابي
ملقب نمودند و باين كرامت سرافرازي كونين بخشيده باين شعر خطاب فرمودند شعر
لك يا ابي يا عهد مودة ؛ تنمو ولا تفني ولا تتغير ، و ديگر ازين عظيم الهبة آنست كه حج بيت
محرم خود و زيارت حبيب مكرم خويش بر ركاب سعادت حضرت ايشان و حضرت
قبله گاه ميسر گردد دران سفر مبارك كه سنه يكهزار و يكصد و چهل و سيم اتفاق افتاد
بهر گونه اقتراب از آنجناب مشرف گردانيد چنانچه در خواب و بيداري از قدمهاي
مبارك جدائي نبود و در طي منازل بر مركب خاص رديف آنجناب مي بود و در جميع
مناسك هر دو حج بركات فيض انتساب و در عرفات بمكان خاص حضرت رسالت
على صاحبها افضل الصلوات و اكمل التسليمات قيام بجنب حضرت ايشان ميسر آمد
و در دعاهاي مخصوصه مستسعد بسعادت تامين گشت و در عمرهاي كه در ليالي رمضانيه ادا
فرمودند ملازم خدمت عالي مي بود و در اعتكاف عشره اخيره رمضان المبارك
در مسجد البيت الحرام هم در حجره آنحضرت و در جلوس بمواجهه شريفه على صاحبها من

الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها حيث بجهت انجناب بارباب وبعض
احوال وواردات خاصه انعقام کرامت انیام حضرت ایشان معاین ومشاهد
وبشرف اطلاع براسرار مفاضه ازجناب ختمیه برایشان مشرف ودرهمه معارف
ودین مستفید بسعادت خطاب بلکه برساله مخصوص المرسین بالتماس این عبد ضعیف
موبعث گردید وبسعادت تبغیض ان این خاکسار مستفید گشت ولیه سلوک جدید
حضرت ایشان بطریق اویسی ازروح کریمه حضرت خاتم الرسل صلوات الله وسلامه
علیه اول کسی که بشرف بیعت انجناب مشرف شد این بنده است وهذه بیعة ثانیه
واین بیعت درشب قدر فی الثلث الاخیر درحجر کعبه تحت میزاب الرحمة بود فالحمد لله
علی ذلک ودر رواة حضرت ایشان صحیح بخاری ودارمی ودیگر کتب را که بر قدوة المحدثین
شیخ ابی طاهر کردی مدنی بود بشرف سماع مشرف شد ودر اجازة روایته ان طفیلی
طفیلی ایشان وچون بعد مراجعت ازان سفر کرامت اثر حضرت ایشان درواقعه بجناب
حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم بیعت نمودند وازانجناب بافاضه نسبت خاصه
ختمیه ممتاز شدند اول شیخی که بعد این واقعه مبارکه بخدمت کرامت منقبت حضرت
ایشان بان حیثیت شرف بیعت حاصل نمود این مهجور بیت نهاد وتلک بیعة ثالثة
واین عبد ضعیف الحجه ذخیره شرف وسعادت درهر دو جهان می دارد همین بیعتها کانه
است ولیس والحمد لله علی ذلک مع اکثر الطیاها بکافیه ودیگر از عطایای فخیمه الهیه آنست
که در اعتکافات اربعینه حضرت ایشان قریب هفت کرة طفیلی انجناب شده ودر آن
ایام فیوض لتمام شب وروز بها در فتوة خاص گشت ودر اوقات مخصوصه درخلوت
خاصه باریافت وبشرف محرمیة اسرار والوازی که بانهادات کرامت لیات

اختصاص

مستفید است اختصاص میسر آمد و بالمشافهه از بسی علوم و دقایق حقایق که فوق از اندازه
این قدر بیت بودند باین بنده رهبری نموده‌اند و انها را حسب الامر العالی در رساله در آداب
الاسرار و شرح الاعتصام من تعلیم ذوی الافهام و رساله کشف الاحجاب عن رموز
فاتحة الکتاب جمع ساخت و تاویل کلمه قدسیه حضرت شیخ بزرگ که در منشره ما
خاکسار فرموده بودند که در اینجا اقامت نموده شرح هدایه حکمت حضرت ایشان چرا
استماع نمی نمایی متحقق گشت و بسیاری از احوال اشرف آنحضرت مشاهده نموده بحسب
حوصله تلون بانها دست داد و به بشارتهای عظیم چنانچه بشارت معاودی که افراد و اوتاد
بآن منفرد شد لا بحسب الاستحقاق بل بمحض الامتنان مفتخر گردیده و بطفیل احباب بسی برکات
لیالی قدریه احراز نمود بالجمله حکایات اتفاقات مفصلا از قسم اول این رساله
می توان جست دیگر از عطیات ربانیه بشارات الجناب اند در عیار آنحضرت که علی
التوالی و التواتر بمحض رحمت و عنایت بر این خاکسار مبذول اند باری از قسم منع القاب
و کرم که شرف صدور یافته که و الذی نفسی بیده لانت احب و افضل و اوقع فی القلب
فلذلک لا تعلم هذه الدقیقة لو اغتنمت عنها و لولاک ما کنت فلان کانت الدنیا و فیها
باین عنوان عنایت فرموده سرافراز ساختند که کم روزی می گذرد که یاد ایشان بدل
نمی گذرد نه آن یاد که نصیب بیگانگان یا آشنایان یا اخوان یا امثال ایشان باشد
بل ذکر اتباع نفسه و لحیه و یکبار باین عبارت نوازش فرموده مفتخر کونین گردانیده‌اند
که فقیر به نسبت ایشان همان معنی درخود می‌یابد که شاعر گفته است تنقل الصفات من
جرعاتها و صاحبی یا علولا تنتقل ه و در مکتوبی بدین عنوان ارشاد فرمودند که اگر آن
برادر عزیز میان محمد عاشق دیده می‌شود قرة عینی دیگر حاصل می‌شود لطایف کامنه ایشان

شنایست اگاه ولطیفه روح الیشان گدازی طرفه دارد وقلب تیز دبین باب شاگردی زود می کند
ولطافت اخلاق وصفا در یکدیگر نور الیشان را موهبتی است ثم بیا با این کرامت نوازش فرمودند
که ره بجد شئی نفسی بالک واحسن ای نقطه قصوار وسط المراکز دالک فی تلک البلاد معظم بکیک
یوما کل شیء وماهو ای عزیزا تمیز وفتی خواهد بود که طلب ان حال ان کوی ودان دیار که قبل از تو
گفته‌اند طلب ان حال قدمی بده عیب رقبه کل دلی چه توان کرد که گرم شده‌ام اگر بیش ازین قلم رانم
سخن از قانون مخاطبات بدر می افتد وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر دلربایان
اشعار کرامت آثار سر افتی از این فلک رباعی بسمار رسانیده اند فان یکن خفا علمت فانه
سیلقی الیک الامر لما بد سانیا، سیاتیک امر الاتفاق بها تة، الی کل سر مکانه عالیا وتلم وبدو کجا آن
شاکم: نیزکان هانی وادک لادعا، دیدیث رائی که شکران از مقدره این ذره مثال بیرون
وافزون است مباهات کوبین نخشیدند که خداوندا کرم عمیم تو بهرکس در رسید وهمه کس را بات
وی مبهی این مسکین را هم بروبیته تجیی حضرت تو بر نفس ملحظه محمد عاشق قرة العین وسرور
القلب گردان آمین یارب العالمین مطالعه اختیار کیم نشما از بعضی انچه تفهیم فرموده است از حالات
ایده وشما کن انت مبتهج من الاضمحلال فی التوجه وتجرید التوجه الی الله والنشاط فی اره فسیده
ذلک بادی فیصل لک طریق الی حضور القدس سبحانه بحیثیة یکون الی حضرات قدسه وسیادة ذلک الکل
ستعلم ان للامر الذی کنت مشتاقا الیه حصل لک بالفعل ثم ان کنت تعلم علما غیر بیتی وبحیث
یکون بالحضرة القدس وسیدانی فانه کل ممکن ذاته ذلک انک تجد عندک شیئی واحد یغشی
الحس وکخو للمدرکة هو العلم الحضوری الذی ابتت الیه من قبل اضمحلال التوجه وهو العلم الحصولی الذی
غشیک وهی مدرکنک ثم یفیض الله سبحانه من فوق العرش تجلی جلیل الشان بامر المرکز
شایع محیط من ورائک ثم یکون بایکون مما علمنی ربی جل جلاله ولم یاذن لی فی الاخبار لک من

كما لانك الحاصل فی هذه الدار والدار الاخری لوجراجانی واین بشارت من الله را غنیمت شمرند
وازان نعم سمارند که نه شما قابل ان بود بدونه این مسکین ونه هیچ احد بلکه بکرم بی علت ونبخشش بی
سابقه قابلیت عطا فرمود فاذا وصل الیک کتابی هذا فارکع رکعتین مده شکرا بما قیل لک
من البشارات وعفر وجهک فی التراب وابع رجائه والق ولا تدع فیک سبیلا للتشویش بما اهم
عظیم جود وکرمک وانی لی من لسان اشکرک علیه بما انت کما اثنیت علی نفسک
ودوقتی باین بشارت عظیمه فخیمه تشریف بخشیده بودند که امیدواری از فضل حضرت باری است
که چون عکوس بر پای تجلیات اعظم با حقیقت تجلی اعظم می‌شوند و دشوار داکر دعکوس جمع کردد
دماد وشما الوده الی ابد الآدیم قرین یکدیگر باشیم وصالا فراق بود وانبساطا لا انقباض بعده
دراین مضمون بیتی هندی بخاطر ریخته اند من میری من نت لبی جیسکدیکهه مجهی جین: کلی کلی اب کون
بهدی کون کوئی دن رین: دیگر از کرم عمیم تعیم بر بشارت نعیم مقیم که خلاصه وجان جان جمله بشارات
است سر این کمینه درگاه والا باوج سدره المنتهی ما علی رسانیده اند که اخر این رساله طی فی
الخامنة ما الجز شیت خواهد بود وهم ضمن الطاف فی اکناف الجناب سبب ورود در حق این عبد
ضعیف مبذول اند است که زبان من زبان تو در موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد: دیگر از مواهب
سنیه انست که این کمترین خاکساران را در حضور حضرت قبله گاهی وحضرت عمی قدس الله
اسرارهما ودیگر مشایخ وعلما لطبار خرقه جامعه واجازة طرق ثلثه نقشبندیه وقادریه وچشتیه ودیگر
طرق مشایخ صوفیه علیه وروایة علوم نقلیه وعقلیه سربلند ساختند ومثالی طویل مشتمل بر اسرار
کبیره علوم کرکلماتی چند از ان تبرکا دراینجا نوشته عنایت فرمودند وبعد ازان حضرت قبله گاه
قدس سره باشاره حضرت ایشان دستار خلافت واجازت طرق ثلثه مذکوره ودیگر
فواید طریقت که از جهت اباء کرام واز جانب حضرت شیخ بزرگ قدس سره بایشان

رسیده بودند در مجلس عالی مرحمت فرمودند وبه اشغال واوراد ارشاد نمودند و در این حال

معانقه معهوده کردند و فاتحه استقامت خواندند والكلمات المعهودة الثانية هذه لفظا

الفاضل الكامل سرمایة الكاملين ووارث لجادة الواصلين الحائز قصبات السبق

في ميدان العلم والعمل المتجنب بأتم وجه من موجبات الزلل والخلل سباق للغايات

وصاحب المناقب الشيخ محمد عاشق ابن مولانا الكريم المبجل الموصوف بالفضائل الكسبية

والوهبية الشيخ عبيد الله متع الله المسلمين ببقائه ابن الشيخ الاكمل الاجل العالم العارف

ولي الله العمري مولانا الشيخ محمد قدس الله سره العزيز وهو رضي الله عنه جدي الوالي و

قد ورثت منه في نفسي أشياء البهرة اذا تأملت في نفسي نعم الله تعالى عليه متوافرة

متكاثرة لا تحصى ولا تعد ولا تتنازع فيها ولا تزوين جلبتها ان اودع فيه محبتي من لدن نزع

وكان سيدي الوالد صاحب الكرامات الجليلة والمقامات الجزيلة قدس الله

سره العزيز آتي انا واياه متحابين في الله متجالسين له فيقول اني اراهما متحابين وانه

سيسري في ذلك وعسى ان يكون له شأن ثم الهم طلب طريقتي مني وتحكمني في هذا الطريق و

منح محبة عظيمة لي مستوعبة بظاهره وباطنه وقلبه وقالبه ولسانه ورزق الاقبال الاتم

الاخذ مني فما زال بنيره الله بصيرة بصيرة حتى رأيت فيه نمط لطيفة انا والحمد البهت

وحتى رأيت فيه تمكنا تاما واستقرارا وما امنت من تقلب احواله وتذبذب اقواله

ورأيت قد انفتح له الباب الذي بينه وبين غيبه الثابتة فهو ماخذ ما بأخذ من غيبه وتعلمه

ورضيت اخلاقه واعماله واستحسنت اطواره واوضاعه وبينا انا نائم رأيت كاني جالس

في جماعة عظيمة من ارواح الصالحين والملائكة فوضعت صحيفة فيها اسماء الله الحسنى

وارید مني ان اقرأ علیها اسم اخي المذكور والحمد لله شارة الله فقرأت فيها تلك ا

والرحمن والرحيم ثم اوليت صحيفة اخرى قد كتب فيها اسماء النبي صلى الله عليه وسلم والهمني اقرأ بها على اسمه والاشارة اليه فقرأت منها اسمين السيد وابو فاطمة فاستيقظت حتى فطنت انه سيكون له شان وسينال نصيبا من التحقق باسماء الله تعالى واسمائه للمصطفى صلى الله عليه وسلم ولمني في سر تخصيص السيد وابي فاطمة والله اعلم ان الدعوة الى الله كلمة باقية في عقبه وعطية خالدة تالدة في ذريته وقد جرى على لساني يوما ولا اشك انه ليس جاريا على اللسان بحكم العادة بل هو جرى من حيث لا احتسب فيها البيت في مخاطبته وابي وان خاطبت الناس في الطب فانت الذي اعني وانت المخاطب وهو محمد الله نسخة نفسي ووعاء علمي وحافظ اسراري وناظور كتبي بل هو كان الباعث على تسويد كثير منها والمباشر لتبييضه والظن ان علومي تبقى في الناس من جهته والله اعلم فالهمت ان ابث في الناس خبره ولا ادع سره مكنونا ولا اذره غائبا فالبسته الخرقة صوفية الباس اجازة وانابة كما البسنيها سيدي الوالد الباس اجازة وانابة و كما البسنيها الشيخ ابو طاهر المدني وخرقتها بحمد الله متنوعة لجميع طرق الاولياء ان شاء الله تعالى واجزت له ان يلقن الاشغال الصوفية التي سمعها مني او لم يسمعها وانه بحمد الله ممن يسلم في ذلك الاجتهاد ويعول عليه واستحق الاعتماد وان يتصرف في المريدين السالكين وان يدرس الحديث والتفسير والفقه وسائر علوم الدين مما اخذ مني او شاركني في اخذه من مشايخ الحرمين المحترمين عليهم رحمة رب العالمين وان يبايع الناس ويلبسهم الخرقة الصوفية واجزت له رواية جميع ما صنفته من العلوم المتنوعة ما قرئ علي وهو الاكثر او لم يقرأ واجزت بمثل ذلك لكل من قام بنشره علي من ذريته طبقة وبعد طبقة وقد دعوت لذريته الصالحين من اصحابه وذريته من الله وهم امانتي عند الله ارجو ان يحفظ الله امانتي ويتجاوز عن تركتي

فلا یزال یسلک بهم الجادة الجلیة السنیة السنیة ویحیی بهم القارعة القویة الصفیة
ویوفقهم لنشر دین النبي صلى الله علیه وسلم وروایته حدیثه ویهدي بهم اهل القرآن طبقة
بعد طبقة بعونه وعنایته انه قریب مجیب وهذا ما جری به اللسان وتحرک به البنان من
آثار اخینا المذکور کان الله تعالی وله وزاد ذلک عندي منزلته وفي قلبي مکانته وفي
حقه بشارات والی ما عنه اشارات لا تدرکها الافهام ولا یحیط بحواشیها الکلام ولا یلیق
بکون نموذج الکثیر والغرفة بیني من البحر الکبیر وهو لعمري کذلک فلا اقول لانه سر لسان النطق
منه اخرس والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا. وبعد وفاة حضرت قبلگاهی تجدید
الباس خرقهٔ نقریه قرینه بنسبت اجازهٔ ارشاد وارادهٔ حصول استقامت ظاهر و باطن
بر بلند کونمین ساختند و دران میان در محضر عظیم از ناس کلمه بنده کمهدی و مجتبی
ورضاء رضای ما در کرامت بخشیدند واز انواع تبریکات متنوعه اظهار فرمودند ورود دم
از الطاف کریمانه خرقهٔ تبرک که از عطایای عارف بزرگوار حضرت شیخ نظام نارنولی
جد امجد اعلی این بنده شیخ ابوالفتح قدس سره را بود و من کابر بعد کابر آنرا بپوشیدند باین عاجز
پوشانیدند و درهمان ایام ببانو تمام مدرس مشکوة بحضور پرنور خود امر فرمودند واز آن باز در بلاد
غالبا بلفظ سجاده نشین اسلاف کرام باستحقاق تمام افتخار بخشیدند و به بشارت عظیمه که همت
ارواح طیبه این نفس ناقص را بمنزله ذکر خود ساخته اند نزد خود این نفس را بمنزله وجود ناسوتی خود می
دانند سرافراز این خاکسار را باوج عزت رسانیدند باید دانست که چون آفتاب ذره را ستاید
در حقیقت خود را ستوده است و توصیف نور و بهای خویش لب گشوده والا معلوم است
که ذره را خود وجودی نیست پس نمود از کجا آرد پس باید که ناظر این مقاله در غلط نیفتد
و گمان هیچ کمال برین عاجز نبرد که دیگر جز کساد بازاری نیست ؛ ودرای ناکس قدری

واقعا ري زسه من همان عاشق با رینه که هستم هستم ‹› بالجمله زدود بي كويند دخودي شنوند ازما وشما بهانه بر ساخته انفد وهدي آلبشارة الموعودة كتابتها نرجو من فضل الله تعالى رجا ءا موكدا محققا ان يجمع بينا ذنبهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر حيث وايضا حيث

يكون اعلى الحجابات نفور الشمس واسفلها مثل السراب الآ
ننفوض جميعا في ذلك البحر البشاء ثم نرتفع روسنا بعد الغوص
دنا ناك نحن ولا درى سلسبيل يكون كل ذلك
تلك لا اله الا الله في الله من الله الى الله و
الامثال نضربها للناس وما
يعقلها الا العالمون
والحمد لله تعالى
اولا واخرا
وظاهرا
وباطنا

باتمام رسيد والفرام الكاميه كتاب قول جلي واسرار الخفي بروز جمعه تاريخ بست وپنجم ماه شعبان ۱۲۲۹ هجري مطابق دوازدهم ماه اگست سنه ۱۸۱۳ عيسوي وقاريان اين كتاب سهوي يا غلطي باشد چشم پوشي نموده بكذ لك مقتو براشند وكاتب را
الانسان مركب من الخطا والنسيان

[illegible]

اختتامیہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا عَلَیْنَا اَنْعَمَ، وَعَلَّمَنَا مَالَمْ نَعْلَمْ وَالشُّکْرُ لَهٗ عَلٰی مَا اَلْهَمَ وَوَفَّقَنَا لِلسَّبِیْلِ الْاَقْوَمِ. وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی حَبِیْبِهِ الْمُصْطَفٰی وَصَفِیِّهِ الْمُجْتَبٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَزْوَاجِهٖ وَذُرِّیَّتِهٖ وَصَحْبِهٖ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ وَعَلَیْنَا مَعَهُمْ یَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ۔

اللہ تعالیٰ کا حمد و شکر ادا کرنے کے بعد یہ عاجز عرض کرتا ہے کہ زیرِ نظر کتاب حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہ کی وہ نایاب کتاب ہے جس کا کامل صرف ایک نسخہ کتب خانہ انوریہ تکیہ شریف، کاکوری ضلع لکھنؤ میں محفوظ ہے۔ اس کا نام القول الجلی فی ذکر آثار الولی ہے۔ کاتب اس نسخہ کی کتابت سے جمعہ ۲۵ شعبان ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۲ اگست ۱۸۱۳ء کو فارغ ہوئے ہیں۔ یہ دونوں تاریخیں ان کی تحریر کردہ ہیں۔ افسوس ہے کہ ان کا نام نہ پڑھا گیا۔ اللہ تعالیٰ جل شانہٗ وعم احسانہ کو منظور تھا کہ یہ نسخہ اس کتب خانہ میں محفوظ رہے اور اب یہ عاجز اس کو ایک سو اسی (۱۸۰) سال پرانے خط سے عکس لے کر ناظرین کی خدمت میں پیش کرے۔

یہ تکیہ حضراتِ قلندریہ کا زاویہ ہے۔ اس وقت سجادہ نشین جناب عالی مرتبت مولانا محمد مصطفیٰ حیدر قلندر صاحب ہیں اور ان کے معین وناصر اُن کے چھوٹے بھائی جناب والا منزلت مولانا مولوی حافظ محمد مجتبیٰ حیدر صاحب ہیں۔ مؤخر الذکر کے صاحبزادہ عزیز گرامی مولوی حافظ تقی انور علوی صاحب نے اس کتاب کا ترجمہ اُردو میں دو سال پہلے کیا ہے۔ مترجم کے حضرت والد کی خواہش ہوئی کہ یہ عاجز اس کا مقدمہ لکھے، اگرچہ عاجز مصروف تھا لیکن جناب والا کی شفقت ومحبت نے مجبور کیا کہ مقدمہ لکھے، چنانچہ عاجز نے مقدمہ لکھا اور وہ ترجمہ کے ساتھ چھپ گیا ہے۔

مقدمہ لکھنے کے وقت عاجز کو احساس ہوا کہ علم تصوّف کے اسرار ومعارف وفیوض ومکشوفات کے بیان میں اور حضرت شاہ ولی اللہ کے نئے سلسلۂ مبارکہ کو سمجھنے کے لئے یہ کتاب آپ کی کتابوں میں بے نظیر اور بے مثال ہے۔ جو شخص حضراتِ مشائخ کی عبارات وتعبیرات سے واقف نہیں ہے وہ اِس کتاب کو پڑھ کر اعتراضات کرے گا اور حضرت شاہ ولی اللہ کے کلام کو بُرا کہے گا۔ ایسے افراد سے جناب حافظِ شیراز رحمہٗ اللہ فرماتے ہیں۔

چو بشنوی سخن اہل دل مگو کہ خطا است — سخن شناس نۂ دلبرا خطا ایں جا است

اور جو اصحابِ قلوب کے استعارات ومکالمات سے واقف ہے وہ آپ کی جلالتِ قدر اور علوِّ منزلت کا معترف ہوگا اور کہے گا جیسا کہ حضرت حافظ نے کہا ہے۔

دل سرا پردۂ محبّت اوست — دیدہ آئینہ دار طلعت اوست

دَورِ مجنوں گزشت نوبت ماست — ہر کسے پنجروز نوبتِ اوست

گرمن آلودہ دامنم چہ عجب — ہمہ عالم گواہِ عصمتِ اوست

لہذا اس عظیم القدر کتاب کو دیکھ کر عاجز کو خواہش ہوئی کہ اصل کتاب جو ایک نایاب علمی وثیقہ ہے اس کا چھپنا ضروری ہے چنانچہ عاجز نے اس کا اظہار جناب سیادت پناہ والا مرتبت سید محمد حسن حسینی سجادہ نشین درگاہ حضرت گیسو دراز واقع گلبرگہ سے کیا۔ آپ نے جناب قلندر صاحب کو خط لکھا اور جناب قلندر صاحب نے نہ صرف عاجز کی طلب منظور فرمائی بلکہ اصل نسخہ کو لے کر دوشنبہ ۳ر شوال ۱۴۰۹ھ مطابق ۵ر جون ۱۹۸۹ء کو دہلی تشریف لائے اور کتاب عاجز کے حوالہ کی اس گرمی میں کاکوری سے آمد اور پھر دوسرے دن مراجعت نے انیس کا یہ شعر یاد دلادیا۔

خیالِ خاطرِ احباب چاہئے ہمدم   انیس ٹھیس نہ لگ جائے آبگینوں کو

قلندر صاحب کو پروردگار جلّ شانہٗ وعمّ احسانہٗ اجرِ کثیر عنایت فرمائے۔ اَلدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهٖ کے بموجب آپ اس کارِ خیر میں از اوّل تا آخر شریک ہیں۔ اللہ تعالیٰ آپ کو عافیت سے رکھے۔ دو صد سالہ کتابت کی اور اس عکسی طباعت کی عاجز نے درجِ ذیل تاریخ کہی ہے۔

بحمد اللہ کہ القول الجلی را   کتابت "باعثِ لُطف وعنایت"   ۱۲۲۹

زلطف حق تعالیٰ زید بنگر   "چراغِ رہ" شدہ سالِ طباعت   ۱۴۰۹

حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کے مسلکِ تصوف کو سمجھنے کے لئے القول الجلی چراغِ راہِ ہدایت ہے۔ وَفَّقَنَا اللّٰہُ لِمَرْضَاتِهٖ۔ افسوس کے ساتھ لکھنا پڑتا ہے کہ کاتب سے کتابت میں لغزشیں ہوئی ہیں۔

جناب مؤلف شیخ محمد عاشق پھلتی رحمۃ اللہ ورضی عنہ نے اِس کتاب کو تین حصوں میں تقسیم کیا ہے اور ہر حصّہ کو قسم کہا ہے پہلی قسم میں حضرت شاہ ولی اللہ کا حال ہے۔ از ولادت تا آخر وفات و مراثی، اِس قسم میں آپ کے کمالات، مکشوفات اور معارف کا بیان ہے۔ واقعۂ وفات کا ذکر صفحہ ۲۵۹ سے

۲۷۹ تک ہے۔ دوسری قسم صفحہ ۲۷۹ سے ۳۶۶ تک ہے۔ اس قسم میں آپ کے ارشادات کا بیان ہے اور تیسری قسم صفحہ ۳۶۶ سے آخر کتاب صفحہ ۴۹۸ تک ہے۔ اس قسم میں ان افراد کا ذکر ہے جن کا حضرت شاہ ولی اللہ سے نسبی اور قرابتی تعلق ہے۔

اِس کتاب کی قسم دوم اور سوم "خدا بخش لائبریری" پٹنہ میں موجود ہے۔ قسم دو صفحہ ایک سے آخر صفحہ ۴۷ تک اور قسم سوم صفحہ ۴۸ سے آخر کتاب صفحہ ۱۲۹ تک، یہ نسخہ مولوی محمد عمر کے تصرف میں رہا ہے۔ عاجز کا خیال ہے آپ مولوی محمد اسماعیل دہلوی فرزند مولوی عبدالغنی فرزند شاہ ولی ہیں۔ آپ نے آخر کتاب میں لکھا ہے۔ اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم اوّلاً و اٰخراً و ظاھراً و باطناً فقط۔

اللّٰھم ارحم علی محمد عمر مرید حبیبک محمد صلعم

یہ مہر صفحہ ایک اور ۳۳ میں بھی ہے۔ [مُہر]

کتاب القول الجلی کی قسم دوم اور سوم کی تصحیح اس نسخہ سے ہو سکتی ہے۔ تو سوا سو سال پہلے اِس کتاب کے دو نسخوں کا پتہ چلتا ہے، کیا عجب کوئی نسخہ پردۂ خفا میں مستور ہو اور وہ اس کتاب کی تصحیح کا ذریعہ بن جائے۔

حضرت مجدّد الف ثانی قدس سرّہٗ نے ساحتِ صدر میں پانچ اُن لطائف عالمِ امر کا بیان کیا ہے کہ جب وہ مجلّٰی مزکّٰی ہو کر اپنی نُورانیت حاصل کر لیتے ہیں سالک کو مقامِ فنائیت تک پہنچاتے ہیں، سالک حضرتِ معبودیّتِ صرفہ اور حضرتِ اطلاق میں فنائیت حاصل کرتا ہے اس وقت اس کے تن کا ذرّہ ذرّہ کہتا ہے۔

نے از توحیاتِ جاوداں می خواہم ۔۔۔ نے عیش و تنعّم جہاں می خواہم
نے کامِ دل و راحتِ جاں می خواہم ۔۔۔ ہر چیز رضائے تُست آں می خواہم

حضرت شاہ ولی اللہ نے ساحتِ صدر کے اُن لطائف کا ذکر کیا ہے جن کا تعلق اَلْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا سے ہے۔ یہ لطائفِ فعّالہ ہیں۔ آپ نے اِن لطائف کے اسرار و حقائق کا خوب بیان کیا ہے۔

عاجز کے جد امجد حضرت شاہ ابوسعید نے کتاب "ہدایۃ الطالبین" میں تحریر کیا ہے کہ دورانِ عروج میں راہِ مستوی سے بعض مقامات کا ظہور سالک پر ہوتا ہے، سالک کو اُن لطائف کے دیکھنے میں مشغول نہ ہونا چاہئیے کیونکہ یہ بے انتہا مقامات ہیں، جو ان کی سیر میں مصروف ہو، انتہا کی لذت سے محروم رہا۔

اے برادر بے نہایت درگہیست　　ہرچہ بروے می رسی بروے مَایست

حضرت شاہ ولی اللہ نے ان لطائف فعالہ کا بیان اس کتاب میں کیا ہے اور خوب کیا ہے۔ آپ کے بیان کو پڑھ کر دل پر اثر ہوا۔ آپ کی مقبولیت اور ہردلعزیزی کا خیال آیا اور درج ذیل چار شعر نظم ہو گئے۔

حضرت قطب الدین احمد شاہ ولی اللہ

ولادت چہار شنبہ ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ ※ وفات شنبہ ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ

قطبِ دیں احمد، ولی اللہ شاہ　　بود بے شک جبرِ اکمل، دیں پناہ

پاک باطن، صاحبِ کشفِ صحیح　　راست بازو نیک دل بے اشتباہ

سالِ میلادش "ہمایوں بخت" بود　　ذاتِ پاکش بہرِ عالم گشت ماہ ۱۱۱۴

زید بشنو ایں صدائے ہاتفی　　"روضۂ اقدس" شدہ آرام گاہ ۱۱۱۴

آپ کا اور آپ کے صاحبزادوں کا وجود ہندوستان کے مسلمانوں کے لئے سرمایۂ افتخار ہے۔ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَاَفَاضَ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَاَسْرَارِهِمْ اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَاجْعَلْ آخِرَتَنَا خَيْرًا مِنْ اُوْلَاهُ۔

چشم دارم کز گنہ پاکم کنی　　پیش ازاں کاندر لحد خاکم کنی

اندراں دم کز بدن جانم بری　　از جہاں با نورِ ایمانم بری

بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ تَسْلِيْمًا۔

ابوالحسن زید فاروقی

جمعہ ۱۷ر ذی الحجہ ۱۴۰۹ھ　　درگاہ حضرت شاہ ابوالخیر شاہ ابوالخیر مارگ

۲۱ر جولائی ۱۹۸۹ء　　ترکمان دروازہ، دہلی ۶

خوشخبری

ادارۂ حضرت شاہ ابوالخیر اکاڈمی سے بعض کرم فرماؤں نے کہا کہ آپ کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی کا فارسی نسخہ طبع کرا رہے ہیں، آپ اس کے ساتھ وہ مقدمہ بھی شامل کر دیں جو حضرت مولانا شاہ ابوالحسن زید فاروقی مجددی دہلوی مدظلہ العالی نے القول الجلی کے اردو ترجمہ کا لکھا ہے، تاکہ اس فارسی نسخہ کے پڑھنے والے صاحبان کے پیشِ نظر حضرت شاہ ولی اللہ قدس سرہٗ کا مسلک واضح رہے۔

ادارہ نے اِس کا ذکر حضرت مولانا سے کیا۔ آپ نے اِس تجویز کو پسند کیا اور ادارہ اس کو چھپوا رہا ہے۔

مقدمہ

از کلکِ گہر ریز عالم اجل فاضل اکمل قاموس علوم و اسرار مجمع الفضائل والمکارم قدوۃ الاصاغر والاکابر یادگار علمائے سلف صالحین محقق العصر حضرت مولانا ابو الحسن زید فاروقی دہلوی الماصدق سِرّ لابیہ نبیرۂ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی سرہندیؒ بسط اللہ تعالیٰ ظلال رافتہ علیٰ رؤس العالمین۔

حضرت شاہ ولی اللہ اور کتاب القول الجلی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِوَلِیِّی اللّٰہُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتَابَ وَھُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِنَا وَشَفِیْعِنَا مُحَمَّدٍ وَّعَلٰی آلِہٖ وَاَصْحَابِہِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاھِرِیْنَ

حضرت شیخ احمد قطب الدین شاہ ولی اللہ فاروقی دہلوی قدس سرہ

ولادت:- طلوع آفتاب کے وقت بدھ کے دن ۴ر شوال ۱۱۱۴ھ (۲۱ر فروری ۱۷۰۳ء)

وفات:- ظہر کے وقت، ہفتہ کے دن، ۳۰ر محرم ۱۱۷۶ھ (۲۱ر اگست ۱۷۶۲ء)

آپ کی جلالت قدر اور علمی منزلت کے سب قائل ہیں۔ نواب صدیق حسن خاں نے کتاب "ابجد العلوم" کے صفحہ ۹۱۲ میں لکھا ہے۔

(ترجمہ) میں نے تفصیل کے ساتھ آپ کا بیان اپنی کتاب "اتحاف النبلاء" میں لکھا ہے اور ہمارے معاصر مولوی محمد محسن بن یحیی البکری التیمی الترہتی مرحوم نے اپنی کتاب "الیانع الجنی" میں آپ کا ذکر نہایت بلاغت کے ساتھ نفیس پیرایہ سے کیا ہے۔ انھوں نے آپ کے ابتدائی اور انتہائی احوال شرح وبسط سے بیان کئے ہیں۔ اگر کسی کو تفصیل کے ساتھ آپ کے احوال معلوم کرنے کی خواہش ہو وہ آپ کی تالیف کی طرف مراجعت کرے الخ

آپ کے احوال اور علم وفضل کا بیان تفصیل کے ساتھ یا اختصار کے ساتھ علماء کرام نے بہ کثرت کیا ہے البتہ آپ کی تالیفات کے ساتھ بے اعتنائی کا یہ عالم ہے کہ صحیح طور پر کہا نہیں جاسکتا کہ ان کی تعداد کیا ہے، مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی نے اپنی تالیف "شاہ ولی اللہ اور ان کا خاندان" میں ۶۱ کتابوں کے نام لکھے ہیں، مولانا ڈاکٹر مظہر بقا نے "اصول فقہ اور شاہ ولی اللہ" میں ۰۰ کتابوں کا ذکر کیا ہے۔ اور شاہ ولی اللہ کے شاگرد مولانا سید محمد نعمان مؤلف "اعلام الہدی" یعنی "تذکرۂ حضرت شاہ علم اللہ رائے بریلوی" اپنے مکتوب میں جو شاہ ابو سعید حسنی کے نام لکھا ہے، تحریر فرماتے ہیں۔

صاحب من! ظاہرا صحبت ایشان رو بہ استتار کشیدہ۔ تصنیفات آں حضرت قریب بہ نود بل زیادہ در علوم دین از تفسیر واصول وفقہ وکلام وحدیث مثل حجۃ اللہ البالغہ واسرار فقہ ومنصور وازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفاء وترجمہ قرآں کہ ہر واحد قریب بہ ہشتاد ونود جز کلاں بہ حجم خواہد بود ودیگر رسائل در حقائق ومعارف مثل الطاف القدس وہمعات

فیوض الحرمین وانفاس العارفین وغیرہم کہ نشان از صحبت و برکت خدمت می دہند، می باید کہ عزیمت برایں آرند کہ ہمہ را نویسانیدہ رائج نمایند۔"

یہ مکتوب حیدر آباد سندھ کے مجلہ الرحیم کی جلد ۲ شمارہ ۳ از ماہ اگست ۱۹۶۵ء میں چھپا ہے۔ آپ نے لکھا ہے۔

جناب من۔ حضرت کی ظاہری صورت آنکھوں سے اوجھل ہو چکی ہے۔ آپ کی تصنیفات نوّے کے قریب بلکہ اس سے زیادہ علوم دین میں ہیں۔ تفسیر، اصول، فقہ، کلام، حدیث میں جیسے حجۃ اللہ البالغہ، اسرار فقہ، منصور، ازالۃ الخفاء اور ترجمۂ قرآن کہ ان میں سے ہر ایک اسّی نوّے جز میں بڑے حجم کا ہے اور دوسرے رسائل حقائق معارف میں ہیں۔ جیسے الطاف القدس، ہمعات، فیوض الحرمین، انفاس العارفین اور دوسری کتابیں جو حضرت والا کی صحبت اور برکتِ خدمت کا پتہ دیتی ہیں، چاہیے کہ آپ اس کا عزم کرلیں کہ سب کو لکھوا کر رائج کریں۔"

مولانا برکاتی نے شاہ ولی اللہ اور ان کے خاندان کی تحریرات میں تحریفات کا عنوان دیکر درد انگیز مضمون لکھا ہے ان حضرات کی تالیفات کی کمیابی اور نایابی اور ان میں تحریفات کا سلسلہ تو سقوط دہلی سے پہلے ہی شروع ہو چکا تھا اور بارہ کتابوں کے متعلق (۱۹ میں سے) لکھا ہے۔ خاکسار کے علم میں ان کتابوں کا کوئی مخطوطہ نہیں ہے اور لکھا ہے شاہ صاحب کے مصنفات کو نایاب کرکے دوسرا قدم یہ اٹھایا گیا کہ اپنے مصنفات کو شاہ صاحب کی طرف منسوب کردیا اور اپنے نظریات کی تبلیغ شاہ صاحب کے نام سے کی گئی۔ آپ نے ۱؎ البلاغ المبین ۲؎ تحفۃ الموحدین ۳؎ اشارہ مستمرہ ۴؎ قول سدید کے نام لکھے ہیں اور دو نام قرۃ العینین فی

ابطال شہادۃ الحسین ۲ الجنۃ العالیہ فی مناقب المعاویہ۔ لکھے ہیں کہ ان دو کو ارباب تشیع نے ایک دوسرے پہلو سے آپ کی طرف منسوب کیا ہے اور لکھا ہے کہ مکمل رسائل و کتب تصنیف کر کے شاہ صاحب کی طرف منسوب کر دینے کے علاوہ ایک ہلاکت خیز حرکت یہ کی گئی کہ شاہ صاحب کی تالیف میں جا و بے جا ترمیم و اضافہ اور تحریف بھی کر دی گئی۔ اور دس بارہ سطر کے بعد لکھا ہے ' یہی معاملہ شاہ صاحب کے اخلاف کرام کی تالیف کے ساتھ کیا گیا۔

افسوس صد افسوس کہ اب تقسیم ہند کے بعد سے اس فعل شنیع میں بہت اضافہ ہو گیا ہے۔ یہ صاحبان اصلاح کے نام پر اپنے باطل عقائد کی تبلیغ کر رہے ہیں۔ یہ طریقہ یہود کا تھا جس کی مذمت کئی جگہ اپنے کلام پاک میں اللہ تعالیٰ نے کی ہے فرمایا ہے۔ وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ۔ اور مت ملاؤ صحیح میں غلط اور یہ کہ چھپاؤ سچ کو جان کر۔

مولانا برکاتی نے "البلاغ المبین" وغیرہ کا ذکر کر کے لکھا ہے۔

مندرجہ رسائل میں اہل سنت و الجماعت کے نظریات سے متضاد نظریات اور وہ متشددانہ افکار پیش کیے گئے ہیں، جن کو یہ حضرات "تمسک بالکتاب والسنۃ" کا نام دیتے ہیں اور جو کتاب "توحید" کی بازگشت ہیں۔ اس طرح شاہ صاحب سے احناف کو جن کی برصغیر میں اکثریت ہے بدظن اور دور کرنے کی کوشش کی گئی۔

واضح رہے "کتاب التوحید" محمد بن عبد الوہاب نجدی کی کتاب ہے، اردو میں اس کا خلاصہ اور بیان تقویۃ الایمان کے نام سے چھپا اور نجد کے ارباب اقتدار اور بن باز وغیرہ کو خوش کرنے کے لیے تقویت الایمان کا خلاصہ اب عربی میں "کتاب التوحید" کے نام سے ہوا ہے۔ اس طرح کُلُّ شَیٍٔ

يَرجِعُ اِلیٰ اَصلِہٖ کا ظہور ہوا یعنی ہر چیز اپنے اصل کی طرف لوٹتی ہے۔

مولانا سید محمد فاروق مترجم کتاب انفاس العارفین نے تقدیم کے صفحہ ۲۰ میں لکھا ہے۔

اس امر کی طرف سید ظہیر الدین احمد نے اشارہ کیا ہے کہ صرف جعلی کتابیں ہی نہیں بلکہ الحاقات بھی ہوئے ہیں۔ مثال کے طور پر شاہ صاحب کی تفہیمات کی یہ عبارت پیش کی جا سکتی ہے جو اُن کی ساری تعلیمات میں ہمارے محققین کو سب سے پہلے نظر آتی ہے حالاں کہ شاہ صاحب کے دوسرے نظریات سے وہ کوئی مناسبت نہیں رکھتی (اور تحریف کرنے والوں کی یہ عبارت لکھی ہے)

(نعوذ باللہ) کُلّ مَنْ ذَھَبَ اِلیٰ بَلْدَۃِ اَجْمِیْرَ اَوْ اِلیٰ قَبْرِ سالار مَسْعُوْد اَوْ مَا ضَاھَاھَا لِاَجلِ حَاجَۃٍ یَطْلُبُھَا فَاِنَّہٗ اَثِمَ اِثْمًا اَکْبَرَ مِنَ الْقَتْلِ وَالزِّنَاءِ اَلَیْسَ مِثْلُہٗ اِلَّا مثل من کان یعبد المصنوعات او مثل من کَانَ یَدْعُوْا اللَّاتَ وَالْعُزّٰی (تفہیمات الٰہیہ مطبوعہ حیدر آباد سندھ تفہیم ۲۲ صفحہ ۴۹ ج ۲

یعنی ہر وہ شخص جو کسی حاجت کے لیے شہر اجمیر یا سالار مسعود کی قبر کو (یا اس جیسی) جائے یا ان سے مشابہ کسی دوسری جگہ جائے اس نے گناہ کیا جو قتل کرنے اور زنا کرنے سے بڑا گناہ ہے۔ کیا وہ اس شخص کی طرح نہیں ہے جو بنائی ہوئی چیزوں کی عبادت کرتا ہے یا جو کہ لات وعزّیٰ کو پکارتا ہے

عاجز کہتا ہے کہ شاہ ولی اللہ کی عبارت میں اس باطل کا ملانے والا شریعت مطہرہ کے اصول و قواعد سے بے بہرہ ہے۔ اس کو یہ معلوم نہیں کہ کسی فعل کے ثواب کو یا گناہ کو فرض قطعی کے ثواب سے یا حرام قطعی

کے گناہ سے زیادہ اور بڑا قرار دینا اللہ اور اللہ کے رسول صلی اللہ علیہ وسلم کا کام ہے کوئی دوسرا اس کا بیان نہیں کر سکتا۔ اس شخص کو یہ نہیں معلوم کہ قتل کرنے اور زنا کرنے کے گناہ کا منکر کافر ہے اور اجمیر شریف اور سرہند شریف کسی حاجت کی طلب کے لیے جانے والا اگر کہتا ہے کہ اس میں گناہ نہیں ہے تو وہ کافر نہیں ہے۔

علامہ سید سمہودی رحمہ اللہ نے کتاب وفاء الوفا باخبار دار المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی دوسری جلد کے صفحہ ۴۱۰ میں لکھا ہے: مروان نے ایک شخص کو قبر نبوی علی صاحبہا الصلاۃ والتحیۃ پر اپنے رخسار کو رکھے دیکھا۔ مروان نے اس کی گردن پکڑ کر کہا۔ یہ کیا کر رہے ہو، اس شخص نے کہا، میں کسی پتھر کے پاس نہیں آیا ہوں میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور میں آیا ہوں، میں نے آپ سے سنا ہے۔ دین پر اس وقت گریہ نہ کرو جب دین کی زمام دینداروں کے ہاتھ میں ہو بلکہ اس وقت گریہ کرو جب دین کی زمام غیر دینداروں کے ہاتھ میں آجائے۔" اس مبارک حدیث کے سنانے والے اور قبر مطہر پر اپنا رخسار رکھنے والے صحابی جلیل القدر حضرت اَبُو ایوب انصاریؓ تھے جن کے گھر میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قیام کیا تھا۔ رضی اللہ عنہ [1]

---

[1] یہ روایت حضرت امام احمد بن حنبلؒ نے اپنے مسند میں لکھی ہے۔

حدثنا عبد اللہ حدثنی أبی حدثنا عبد الملک بن عمرو حدثنا کثیر بن زید عن داود بن أبی صالح قال أقبل مروان یوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه علی القبر فقال أتدری ما تصنع فاقبل علیه فاذا هو ابو ایوب فقال نعم جئت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم

(باقی حاشیہ اگلے صفحہ پر)